

مصائب وزیر بازرگانی

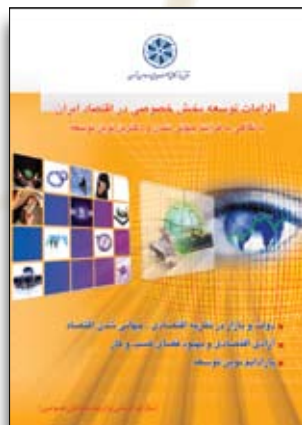
چرا در ایران وزیر بازرگانی را مامور خرید
می‌دانند نه وزیر تجارت خارجی؟
چرا در ایران همزمان با دیگر کشورها پارادایم
توسعه صادرات جدی گرفته نشد؟

تازه‌های پژوهش در اتاق تهران



ارزیابی پیامدهای اصلاح نظام یارانه انرژی

مؤلف: مسعود نیلی
نظارت علمی: مرکز هم‌اندیشی برای
توسعه بخش خصوصی اتاق بازرگانی و
صنایع و معادن تهران
انتشارات: پگاهان اندیشه
قیمت: ۸۰,۰۰۰ ریال
تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۸۹



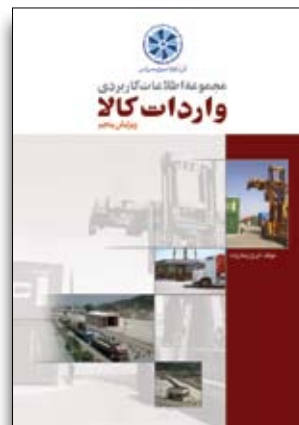
الزامات توسعه بخش خصوصی در اقتصاد ایران

مجری پروژه: کوروس صدیقی
ناظر علمی پروژه: مرکز هم‌اندیشی برای
توسعه بخش خصوصی اتاق بازرگانی و
صنایع و معادن تهران
تاریخ انتشار: ۱۳۸۹
تعداد صفحه: ۵۵۷ صفحه



فضای کسب و کار و آرایه برنامه عمل جهت بهبود آن در ایران

موضوع: مطالعه موردی سازمان تامین اجتماعی
مجری پروژه: انجمن مدیران صنایع
مدیر پروژه: دکتر احمد میدری
ناظر علمی پروژه:
مهندس علی اکبر صابری
تاریخ انتشار: مهر ۱۳۸۸
تعداد صفحه: ۲۰۶ صفحه



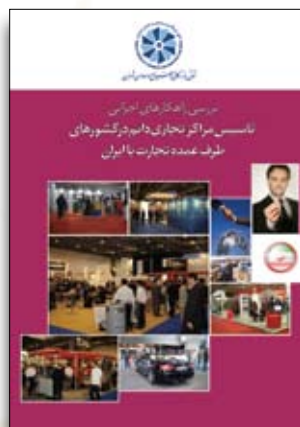
مجموعه اطلاعات کاربردی واردات کالا

موضوع: صادرات و واردات، قوانین و مقررات
مؤلف: ایرج زینال زاده
تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۸۸
انتشارات: نشر قانون
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
تعداد صفحه: ۱۸۰ صفحه



مدیریت خرید سفارشات خارجی و اینکوترمز

موضوع: مدیریت واردات، خرید، بازرگانی
مؤلف: ایرج زینال زاده
تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۸۹
انتشارات: نشر قانون
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
تعداد صفحه: ۲۹۰ صفحه



بررسی راهکارهای اجرایی تأسیس مراکز تجاری دائم در کشورهای طرف عمده تجارت با ایران

موضوع: تأسیس مراکز تجاری
مجری: انجمن علمی بازرگانی ایران
ناظر علمی: دکتر نقره کار شیرازی
تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۸۸
تعداد صفحه: ۱۳۸ صفحه



مدیریت صادرات کالا بر اساس تجارب عملیاتی

موضوع: صادرات و واردات، بازاریابی، مدیریت
مؤلف: ایرج زینال زاده
تاریخ انتشار: ۱۳۸۸
انتشارات: نشر قانون
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
تعداد صفحه: ۱۶۳ صفحه



آینده‌نگر

سومین شماره نشریه آینده‌نگر که نشریه‌ای
مبتنی بر آینده‌پژوهی است منتشر شد.
این نشریه یکی از معدود نشریات آینده‌پژوهی
در ایران است که با انعکاس دیدگاه
کارشناسان و صاحب‌نظران اقتصادی مجموعه
بی‌نظیری از پژوهش‌های آینده‌نگرانه را
منتشر می‌کند. برای دریافت این نشریه با
شماره تلفن ۸۸۷۱۴۸۸ تماس بگیرید.

آنچه پیش‌رو دارید حاصل تحقیق‌ها و پژوهش‌های اقتصادی است که در دو مرکز «هم‌اندیشی برای توسعه بخش خصوصی» و «پژوهش‌های اقتصادی» اتاق تهران تهیه و منتشر شده است. برای تهیه این آثار می‌توانید با شماره تلفن: ۸۸۷۱۴۸۸۰ تماس بگیرید.



اولین کنفرانس و نمایشگاه تخصصی بیمه الکترونیکی

با حمایت

اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران

برگزار می گردد

معمورهای اصلی کنفرانس

- ۱ بیمه الکترونیکی (مفاهیم، زیرساخت ها)
- ۲ محیط حقوقی و ایجاد فضای مساعد کسب و کار جهت راه اندازی بیمه الکترونیکی
- ۳ نقش و جایگاه IT و ICT در بیمه الکترونیکی
- ۴ وضعیت بیمه الکترونیکی در جهان و بررسی تجربیات و چالش ها
- ۵ استانداردها و چگونگی ایجاد سیستم مدیریت یکپارچه در بیمه الکترونیکی

شورای سیاست گذاری / علمی کنفرانس

نیمه دوم

اردیبهشت ماه
۱۳۹۰

مهلت ارسال خلاصه مقالات: ۸۹/۰۹/۱۵

مهلت ارسال اصل مقالات: ۸۹/۱۰/۳۰

www.eiconference.ir

افزایش مزیت رقابتی در بازارهای جهانی،
افزایش رفاه شهروندی

دکتر جواد فرشپاف ماهریان (رئیس شورای سیاست گذاری)	دکتر مهدی دیبانی (رئیس کنفرانس)
دکتر مهدی اخوان بهابادی	دکتر محمد صادق مفتاح
مهندس عبدالمجید ریاضی	مهندس محمد مهدی راسخ
دکتر فرامرز فتح نژاد	دکتر سید مهدی حسینی
دکتر محمدرضا نوناشی	دکتر علیرضا دقبیعی اصلی
دکتر محمدرضا خباز	مهندس قدرت ا... اسدی
دکتر آنوسا گودرزی	دکتر یعقوب رشنوادی
دکتر مرتضی اعلائی	دکتر غلامحسین حیدری
دکتر غدیر مهدوی کلشیمی	دکتر محسن بهرامی ارضی اقدس
مهندس سعید مهدیون	دکتر رضا افقی
مهندس فرشید پوریوسلی	آقای علی افتخاری
آقای سید مجید بختیاری	مهندس سید قاسم نعمتی
مهندس محمد تیساری	مهندس مریم فدایی
مهندس حمیدرضا رنجبران	مهندس بابک ولی زاده

ثبت نام

علاقه مندان می توانند جهت شرکت در کنفرانس به مدت ۲ روز، حضور در پانل های آموزشی و تخصصی دریافت کتاب مجموعه مقالات و هدایای کنفرانس، صدور گواهینامه حضور در کنفرانس، پذیرایی های نهار و میان وعده، مبلغ ۲/۵۵۰/۰۰۰ ریال تا تاریخ ۸۹/۰۹/۳۰، مبلغ ۲/۹۵۰/۰۰۰ ریال از تاریخ ۸۹/۰۹/۳۰ تا تاریخ ۸۹/۱۲/۲۹ و مبلغ ۳/۲۰۰/۰۰۰ ریال پس از تاریخ ۹۰/۰۱/۰۱ به ازاء هر نفر شرکت کننده به حساب سیما شماره ۰۳۰۷۰۲۵۶۲۰۰۱ بانک ملی ایران، بنام دبیرخانه کنفرانس واریز و فیش مربوطه را به دبیرخانه کنفرانس ارسال و تأییدیه آن را دریافت نمایند.

دبیرخانه کنفرانس: تهران - پارک فناوری پردیس - ساختمان اداری سراج، طبقه سوم، واحد ۱۴۸

تلفن: ۰۲۱-۷۷۰۰۶۸۹۴ و ۰۲۱-۷۶۲۵۰۲۷۵-۶ فکس: ۰۲۱-۷۷۰۰۶۸۹۵ و ۰۲۱-۷۶۲۵۰۰۹۳

www.eiconference.ir

info@eiconference.ir

The First Conference & Exhibition on Electronic Insurance



۸۴ سال افتخار خدمت...



- برای صادرات و واردات کالا حتما کارت بازرگانی دریافت کنید
- از کارت بازرگانی دیگران به هیچ وجه استفاده نکنید
- کارت بازرگانی خود را در اختیار دیگران قرار ندهید

مهم ترین اخبار اقتصادی، بانک اطلاعات بازرگانی
مشاوره، آموزش، پژوهش، تقویم نمایشگاهها
آمارهای اقتصادی، قوانین و مقررات، نحوه عضویت،
صدور و تمدید کارت بازرگانی

در

www.tccim.ir



اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران



اتاق بازرگانی صنایع و معادن تهران

اقتصاد توسعه

نشریه داخلی اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران

صاحب امتیاز:

اتاق بازرگانی صنایع و معادن تهران

مدیر مسئول: محمد مهدی راسخ

سر دبیر: محمد طاهری

عکس: حجت سپهوند

طراحی و صفحه آرایی: محمدرضا فریدونی

همکاران تحریریه:

رضا طهماسبی، فرشید خاموشی،

رضا کیمیایی، مهدی نوروزیان، ندا گنجی،

شیرین سعیدی، فرشته رفیعی، شادی آذری،

رهام وزیری، محبوبه فکوری، مرضیه خادم

شریف، مهتاب قلی زاده، آرشین میرسعیدی

همکاران فنی:

سعید عامری (عکس)

سهیلا ابداعی (صفحه آرایی)

پریسا ازناوی (حروفچینی)

آدرس دفتر نشریه: خیابان شهید مطهری،

روبه روی خیابان سنایی، پلاک ۲۷۵،

طبقه چهارم

تلفن دفتر نشریه: ۸۸۷۱۷۵۳۲

چاپ: رواق - میدان فتح ابتدای بزرگراه

فتح - پلاک ۱۳۰، تلفن: ۶۶۶۴۹۶۴۴

همراه با آثار و نوشتارهایی از:

محمد نهاوندیان، محمد مهدی بهکیش، محمود دودانگه، حسین نقره کار شیرازی، حسن عابدی، جعفری، محمد شریعتمداری، محمدصادق مفتاح، پدرام سلطانی، مسعود نیلی، شاهرخ ظهیری، علاء میر محمدصادقی، احمد میرمطهری، داوود دانش جعفری، بابک افقهی، فاطمه مقیمی، محمدعلی ضیغمی، و...



وزیر تجارت خارجی یا مامور خرید دولت؟

مجموعه‌ای در مورد مصائب وزرای بازرگانی پس از انقلاب و به صورت ویژه بررسی مصائب وزیر بازرگانی دولت دهم در گفت‌وگوی یحیی آل اسحاق با مهدی غضنفری

از صفحه ۲ تا ۷۳

نفس نفس رقابت در بازار عراق

در این مجموعه به بررسی مصائب بخش خصوصی برای بازارگشایی و صادرات به کشور عراق پرداخته‌ایم. در این پرونده می‌توانید یادداشت‌هایی از حسن دانایی‌فر «سفیر ایران در بغداد»، سید حمید حسینی و محمد مهدی راسخ بخوانید و با نقطه نظرات بابک افقهی، غلامرضا حیدری کرد زنگنه و رئیس اتاق مشترک ایران و عراق در این زمینه آشنا شوید.



از صفحه ۷۳ تا ۸۵

خیابان امین الضرب کوچه خلیلی

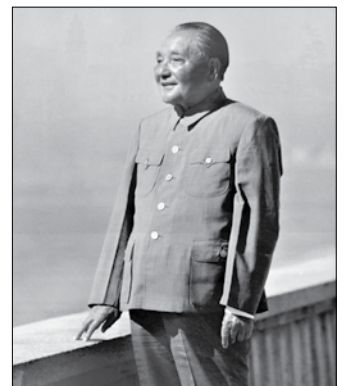
بخشی از زندگی محسن خلیلی اسطوره صنعت ایران که این روزها با بیماری سختی دست و پنجه نرم می‌کند را مرور کرده‌ایم. همچنین به زندگی محمود خلیلی نیز پرداخته‌ایم. در این مجموعه می‌توانید یادداشت‌هایی از علی اکبر جوان جاویدان، محمدصادق جنان‌صفت، محمد مهدی راسخ و همچنین گفت‌وگوی احمد پورفلاح با محسن خلیلی را بخوانید.



از صفحه ۸۶ تا ۹۵

تبارشناسی توسعه اقتصادی در چین

مائو چگونه اقتصاد چین را نابود کرد؟ شیائو پنگ چگونه به اقتصاد چین جان داد؟ آینده اقتصاد چین چگونه رقم می‌خورد؟ آیا توسعه اقتصادی چین متوقف می‌شود؟ به این پرسش‌ها کارشناسانی همچون موسی غنی‌نژاد، کامران دادخواه، اسدالله عسگر اولادی و... پاسخ داده‌اند.



از صفحه ۹۶ تا ۱۱۲

چرا اقتصاد توسعه؟



محمد مهدی راسخ
مدیر مسئول

چه خوب است پیشینه یک سازمان به اجتماعی برگردد که در تاریخ به خوش نامی و اعتبار شهرت دارد. این نه فقط برای کارکنان آن سازمان که برای اجتماعی انبوهتر (هزاران عضو اتاق) نیز مایه مباحثات است. صحبت از چیست؟ صحبت از "محمد حسن امین الضرب" است که ۱۲۷ سال پیش قصد داشت تجار و بازرگانان عصر خویش را گرد هم آورد و تشکلی بنا نهد که حامی و پشتیبان اقتصاد ملی باشد. او که بازرگانی سرشناس بود و نژاد مردم اعتبار فراوان داشت، در شوال ۱۳۰۱ قمری، موفق شد بازرگانان عصر ناصری را در تشکلی به نام "مجلس وکلای تجار" گرد هم آورد. تشکیل این مجلس که به اختصار، آن را مجلس تجارت می نامیدند، در حقیقت نوعی اعتراض به سیاست های اقتصادی حکومت و رویه اداره کشور در زمان ناصرالدین شاه بود. حکومت البته با وجود مهر و امضای شاه قاجار، نتوانست، مجلس وکلای تجار را تاج بیابرد و بنابرین آن را به سود خویش مصادره کرد و شاهزادگان قاجار با نفوذ در لایه های مجلس تجارت، عملاً این تشکل را از حیز انتفاع ساقط کردند. مجلس وکلای تجار قرار بود در مقابل تعدی شاهزادگان و کارگزاران حکومت قاجار به حق و حقوق بازرگانان و نقض گسترده مالکیت و ناامنی های اقتصادی، حامی منافع بازرگانان باشد اما دیری نپایید که شاهزادگان، آن را به سود منافع خویش مصادره کردند و چنین بود که نخستین گام های تجار برای تشکیل طبقه ای قدرتمند و دل سوز، معلق ماند و البته موجب بیداری بازرگانان شد. همه تاریخ را خوانده ایم و می دانیم پس از آن، چگونه بازرگانان، قدم در راه اصلاح حکومت گذارند و علیه قراردادهای یک جانبه حکومت قاجار و به فنا کشاندن اقتصاد ملی به پا خاستند. آنها که نه تنها منافع خویش که منافع ملی را نیز در خطر می دیدند، پس از ناکامی در تشکیل مجلس وکلای تجار، به وجود آورنده قیام تنباکو شدند و با همگرایی و هم سوئی با روحانیت، قیام تنباکو را رقم زدند. پس از آن، کشمکش ها میان حکومت ناکارآمد قاجار ادامه یافت و تجار به رهبری حاج محمد حسن امین الضرب در پی کسب حق و حقوق خویش و مردم، آن قدر در مقابل تعدی های شاهزادگان قاجار ایستادند تا جنبش مشروطه به پیروزی رسید. تجار و بازرگانان که در آن مقطع مهم تاریخی، طبقه ای قدرتمند تشکیل داده بودند، پس از آن به مجلس اول راه یافتند و مردم که آنها را پیششاز تحولات سیاسی و اقتصادی می دانستند، ۳۶ تن از آنها را با رأی خویش روانه مجلس اول کردند. از نتیجه غم انگیز مشروطه و مشروطه خواهی تجار و ناکامی مجلس در تأمین خواسته های مردم می گذریم و به مقطعی می رسیم که بازم رخوت و رکودی ناامید کننده، فضای سیاسی و اقتصادی کشور را فرا گرفته بود. مشروطه خواهان در تشکیل مجلس دوم ناکام ماندند و مجلس سوم نیز مجلسی بی خاصیت بود که بازرگانان از راه پایی به آن بازماندند و درست در همین شرایط، "محمد حسن امین الضرب" پایه های تشکلی را گذارد که اکنون به نام اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران می شناسیم. "حاج محمد حسین امین الضرب" فرزند خلف و شایسته "حاج محمد حسن امین الضرب" به اتفاق بازرگانان مطرح تهرانی، پس از اتمام جنگ جهانی اول، در سلسله نشست هایی که برگزار می کردند، در پی ایجاد تشکلی هم چون "مجلس وکلای تجار" بودند که سال ها قبل توسط "حاج محمد حسن امین الضرب" در دوران ناصرالدین شاه قاجار، شکل گرفته بود. آن تشکل به شرحی که مختصر بر آن رفت، به دلیل نفوذ شاهزادگان قاجار، هرگز نتوانست از منافع تجار حمایت کند تا این که محمد حسین امین الضرب، پس از سه دهه، باری دیگر تجار را گرد هم آورد و ایده شکست خورده پدر را دوباره زنده کرد. در ۱۴ شوال ۱۳۳۷ ق گرد همایی نه چندان کوچکی در منزل «حاجی محمد جعفر آقا تاجر خامنه» در دروازه قزوین، کوچه قوام برگزار شد، این گرد همایی به منظور انتخاب اعضای عمومی اتحادیه تجار که بالغ بر ۱۲۰ نفر و ۳۰ نفر هیأت عامله بود برگزار شد. پس از آن، در ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۸ ق با حضور ۱۶ نفر از تجار، نظام نامه اساسی



تصویر جلد هفتاد و هشتمین شماره مجله اتاق بازرگانی تهران در اسفند ۱۳۳۷

هیأت اتحادیه تجار تهران به ریاست «حاج محمد حسین امین الضرب» به تصویب رسید و خط مشی کلی اتحادیه تعیین و نظام نامه داخلی آن تنظیم شد. آن چه امروز تحت عنوان "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران" از تجار و بازرگانان خوش نام بر جا مانده، میراثی عظیم و افتخار آفرین است که امروز توسط کارآفرینانی شایسته و با اخلاق مدیریت می شود. اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران به نسبت آن چه مرحوم امین الضرب بنا نهاد، ظرف حدود ۹۴ سال گذشته دچار تغییراتی فاحش شده است اما این تشکل زنده و پویا هم چنان اثر بخشی اش را بر اقتصاد کشور حفظ کرده و متناسب با آرمان های انقلابی و اسلامی کشور، جایگاهی شایسته در نظام جمهوری اسلامی یافته است. اما هم زمان با انتشار نخستین شماره "بازرگان" لازم است نکاتی در مورد خط و مشی این نشریه و رسالتی که بر دوش گرفته، توضیحاتی ارائه شود. انتخاب نام نشریه به این دلیل نیست که ما قصد داریم، صرفاً ارگانی برای اشاعه افکار جامعه بازرگانی کشور باشیم اما به این دلیل نام "بازرگان" را بر پیشانی نشریه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران حک کرده ایم که پرچم دار شعار "توسعه صادرات" باشیم. گردانندگان این نشریه که در حقیقت جمعی از مدیران و کارآفرینان مطرح بخش خصوصی هستند، جملگی به "پارادایم" و الگوی "توسعه صادرات" به عنوان راهبرد توسعه در کشور اعتقاد دارند و بر این نکته صحنه می گذارند که نسبت به مقوله تجارت و نقشی که می تواند در شکوفایی صنعت و تولید ملی داشته باشد، غفلت صورت گرفته است. ما به مقوله تجارت و توسعه تجاری به مثابه موتور محرک برای اقتصاد ملی می نگریم و به هیچ وجه قصد نداریم در ترویج این فکر، تولید ملی را نادیده بگیریم یا در پی تقویت تجارت (بخوانید واردات) در مقابل تضعیف تولید ملی باشیم. ما اعتقاد جدی داریم که برای تقویت تولید و صنعت، باید مقوله تجارت را جدی بگیریم و تنها چشم به بازار داخل ندوزیم. سیاستی که ظرف نیم قرن گذشته تحت عنوان سیاست جایگزینی واردات، تنها در اقتصادهای بسته جریان داشته و متأسفانه در ایران نیز به دلیل نا باوری به توسعه صادرات، در اغلب اوقات، سیاست غالب بوده است. خوشبختانه تاریخ، کار ما را در تشریح اهمیت های سیاست توسعه صادرات، آسان کرده است چه آن که نگاهی به تجربه توسعه در ۵۰ سال گذشته، نشان داده که کشورها تنها در سایه انتخاب پارادایم توسعه صادرات، به پیشرفت های خیره کننده دست یافته اند. کره جنوبی، چین، سنگاپور، هند، مالزی، هنگ کنگ و حتی ترکیه نشان می دهد که برای حرکت در مسیر توسعه، باید توسعه صادرات را در پیش گرفت.

اتخاذ آشکار و پنهان سیاست جایگزینی واردات ظرف سال های طولانی، منجر به عدم شکل گیری اقتصادی قوی و با ظرفیت در ایران شده و تکیه بر این فکر با جاشنی خودکفایی و بی نیازی به بازارهای جهانی، هرگز رونق صنعت و تولید ملی را به دنبال نداشته است و برعکس، پایه های تولید ملی را سست و لرزان کرده است. در هر صورت سوای محدودیت هایی که این روزها در زمینه انتخاب نام یک نشریه اقتصادی وجود دارد، انتخاب عنوان "اقتصاد توسعه" برای این نشریه به هدف تقویت شعار توسعه صادرات صورت گرفته است که اوایل امسال نیز، با جاشنی "گار مضاعف، همت مضاعف" توسط مقام معظم رهبری به جامعه اقتصادی ابلاغ شد. ما فرموده ایشان را در کنار ابلاغیه اصل ۴۴ برای بخش خصوصی، مهم و اساسی می دانیم و از این پس در این نشریه تلاش می کنیم تا با تقویت این راهبرد مهم و اساسی، به یاری اقتصاد ملی بشتابیم. انتخاب سوره اصلی نشریه با عنوان "مصاب و وزیر بازرگانی" نیز در همین راستا بوده با این توضیح که ما اعتقاد داریم باید وزارت بازرگانی را از حاشیه ها دور کرد و به این وزارت خانه مجال داد تا به وظایف اصلی اش بپردازد. همه توان وزیر بازرگانی نباید صرف پاسخ گویی به افکار عمومی در مورد قیمت پیاز و رب گوجه فرنگی شود در حالی که این وزارت خانه، وظیفه تسهیل تجارت بین المللی، ترسیم نقشه راه برای تجارت خارجی، پیوستن به سازمان جهانی تجارت را دارد. ما سعی کرده ایم با جمع آوری و جمع دیدگاه های مختلف کارشناسان این حوزه، شناختی جامع تر و کامل تر از وزارت بازرگانی ارائه کنیم چه آن که به عنوان نمایندگان بخش خصوصی، اعتقاد داریم، دولت و به خصوص وزارت بازرگانی باید نسبت به سیاست توسعه صادرات به عنوان موتور محرک اقتصاد ملی، تلاش و همت بیشتری به خرج دهند. راهی که آغاز کرده ایم راه دشواری است بنابر این نیازمند انتقادات، پیشنهادات و نقطه نظرات فعالان اقتصادی و تمام کسانی که قلبشان برای توسعه اقتصاد ایران می تپد هستیم. →

توسعه صادرات

یحیی آل اسحاق

رییس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران



«واردات»، «صادرات»، «تولید صادرات محور»، «مدیریت واردات» و «بازار صادراتی». این ها کلیدواژه های بیانات اقتصادی مقام معظم رهبری در چندماه اخیر است که به صورت عمومی در چند سخنرانی از ایشان شنیده ایم. نخستین بار در روزهای آغازین سال بود که ایشان از توانمندی های صنعت خودرو کشور بازدید و آن جا بر «تولید صادرات محور» تاکید کردند. ایشان فرمودند: «همه بخش های صنعتی باید محصولات خود را با محوریت صادرات تولید کنند و دستگاه های مختلف دولتی نیز باید با تلاش چندجانبه و هتمندانه، بازار صادراتی را تأمین کنند». و چندماه بعد یعنی در ۲۷ مرداد ماه در جمع مدیران و کارگزاران نظام، جمله تازه ای مطرح کردند با این عنوان که «من نسبت به مسئله مدیریت واردات به دولتی ها سفارش کردم؛ الان هم تاکید میکنم. من می گویم واردات متوقف بشود؛ چون يك جاهائی لازم است که واردات انجام بگیرد؛ اما واردات باید مدیریت بشود». در روزهای آغازین سال، بیانات رهبر انقلاب و تاکید ایشان بر «تولید صادرات محور» خون تازه ای در حوزه بازرگانی کشور جاری ساخت و کلیه فعالان این حوزه را امیدوار ساخت به این جهت که سرانجام پس از سال ها استیلای تفکرات نزدیک به سیاست «جایگزینی واردات» و استیلای نگاه دولتی و درون نگر در حوزه بازرگانی، ارشد ترین مقام نظام توصیه به تغییر بینش و برون نگر در حوزه بازرگانی و تجارت خارجی دادند و به گفته ای، «پارادایم تازه و الگویی راهگشا پیش پای بازرگانی کشور نهادند. اکنون این پرسش مطرح است که منظور مقام معظم رهبری از طرح موضوع «تولید صادرات محور» که اشاره مستقیمی به نظریه «توسعه صادرات» است چه بود و چه ارتباطی میان آن بیانات با رهنمودهای دیگر ایشان در مورد «تقویت تولید ملی» و «مدیریت واردات» وجود دارد؟ به اعتقاد نگارنده، هردو سخن رهبر معظم انقلاب در راستای هم قرار دارد و تکمیل کننده هم است و این گونه نیست که هر سخن معنی و مفهومی متمایز داشته باشد. ایشان در برهه ای از زمان و در حالی که از یک نگاه تولیدی بازدید می کردند، بر تولید صادرات محور تاکید کردند و فرمودند: «همه بخش های صنعتی باید محصولات خود را با محور صادرات تولید کنند». این رهنمود به طور قطع می تواند نسخه امیدبخشی برای اقتصاد ایران در شرایط کنونی باشد و باید آن را هم چون ابلاغیه اصل ۴۴، با اهمیت و استراتژیک تلقی کرد. معنی راهبردی فرموده رهبری این بود که صادرات، به ویژه صادرات صنعتی، به عنوان موتور محرک اقتصاد قرار گیرد. این همان استراتژی «توسعه صادرات» است که در پنج دهه اخیر رشد و شکوفایی بی نظیری برای بسیاری از اقتصاد های جهان به دنبال داشته است. ما در شماره اول این نشریه قصد داریم نگاهی توسعه گرا به مقوله صادرات داشته باشیم به همین دلیل سعی کرده ایم با مرور ۳۰ سال گذشته اقتصاد ایران موانع شکل گیری تفکر توسعه صادرات را مرور کنیم.

مقام معظم رهبری در بازدید از خط تولید ایران خودرو در فروردین ماه امسال بر توسعه صادرات تاکید کردند. عکس: سایت اطلاع رسانی مقام معظم رهبری

دولت، تعرفه‌ها و تجارت جهانی



محمد نهاوندیان
رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران

این روزها با طرح مسایلی درمورد "مدیریت واردات"، یکی از پرسش‌های اساسی سیاست تجاری بار دیگر در محافل علمی، اقتصادی و رسانه‌ها مورد بحث قرار گرفته است. تعرفه برخی کالاها بالا رفت و استدلال این بود که لازمه حمایت از تولیدات داخلی است و از آن سو بعضی منتقدان هم اعتقاد داشتند که دیگر استفاده از تعرفه‌های بالا ابزار مناسبی نیست و اظهاراتی هم بود در این مورد که اگر ما بخواهیم عضو سازمان تجارت جهانی بشویم دیگر بالا بردن تعرفه‌ها معنایی ندارد. ما باید به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که آیا درپیش گرفتن رویه‌های معمول در تجارت جهانی با اعمال سیاست‌های موسوم به درهای باز، به معنای کنار گذاشتن حمایت از تولید داخلی است؟ یا آنکه به معنای نداشتن سیاست خارجی است؟ یا اینکه به معنای استفاده نکردن از ابزار تعرفه است؟ این سه پرسش مهم و مربوط به هم است که تلاش می‌کنم به آن بپردازم.

پرسش اول: آیا عضویت در سازمان تجارت جهانی به معنای بسته شدن دست دولت در حمایت از تولیدات داخلی و مرگ واحدهای تولیدی است؟ ابتدا آماری ارائه می‌دهم: در سال ۱۹۸۰ فقط ۲۵ درصد از صادرات کشورهای در حال توسعه را کالاهای صنعتی تشکیل می‌داد که این سهم در سال ۱۹۹۸ به ۷۰ درصد رسید یعنی این کشورها همچون چین، ترکیه، هند و اندونزی توانستند نقش خود را در تجارت و تولید جهانی به جای فروش ماده‌خام مطلق تغییر دهند و می‌بینیم که هم‌اکنون اکثریت کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی را کشورهای در حال توسعه تشکیل می‌دهند. این اصلاح کیفی در کشورهای در حال توسعه محدود به صدور کالاهای کیفی نیست بلکه بخش خدمات نیز در تجارت جهانی اهمیت بیشتری نسبت به تجارت کالا پیدا کرده است به‌طوری که سهم صدور خدمات از کل صادرات در کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۷۳، حدود ۹ درصد بود که این سهم در سال ۱۹۹۷ به ۱۷ درصد رسید و این یعنی شتاب سهم‌گیری از بازار صدور خدمات. فراتر رفتن سهم کشورهای در حال توسعه در سال ۲۰۰۴ از ۳۱ درصد تجارت جهانی یعنی مدیریت فرصت و باید بدانیم که عضویت در سازمان تجارت جهانی موجب پیشرفت هر کشوری نمی‌شود بلکه برخی کشورهای فقیر را هم فقیرتر کرده است و این فقط مدیریت فرصت است که کشورها را متحول می‌کند. اصل قانون گات کمک دولت برای توسعه اقتصادی است و در سال ۱۹۶۵ فصلی در گات به نام فصل توسعه افزوده شد که دارای چهار فصل با محورهای اصلی تجارت تعرفه‌ای، پایین آمدن تعرفه‌ها، نبود تبعیض و رفتار ملی بود و همه اینها برای این است که دولت‌ها در کشورهایی که اقتصاد در حال توسعه دارند، می‌توانند برنامه‌های حمایت برای توسعه اقتصادی داشته باشند. در مذاکرات دورتوکیو در سال ۱۹۷۹ بحث جدیدی به نام «قاعده توانمندسازی» مطرح شد که به دولت‌های در حال توسعه اجازه توانمندسازی بنگاه‌هایشان داده شد، این به معنای حمایت‌های خاص است اینگونه حمایت‌ها باید هدفمند و زمان‌دار باشد و حمایتی که صنعت نوزاد را تا ابد نوزاد نگه دارد دیگر حمایت اقتصادی نیست و باید به صنعت نوبا کمک کرد تا به چرخه مقیاس برسد که منحنی آموزش آنها نقش خود را ایفا کند. هم‌اکنون یارانه‌ها یکی از بحث‌های مهم تجارت جهانی است و در ماده ۲۷ موافقتنامه دی - ان که ناظر بر سوبسید و اقدامات جبرانی است تأکید شده که یارانه‌هایی که برای حمایت از صنایع نوزاد داده می‌شود، قابل توجیه است و اختصاص یارانه به غیر از آن توجیه ندارد، متأسفانه اظهارنظرهایی بدون اطلاع از مقررات تجارت جهانی ابراز می‌شود که تأثیر منفی بر بنگاه‌های ما برای حضور در فضای رقابتی تجارت جهانی دارد. اما متأسفانه وقتی چند سال قبل حرکت جدید در آماده‌سازی کشور برای حضور فعال در صحنه تجارت جهانی آغاز شد حتی یک کرسی درس در کل دانشگاه‌های اقتصاد، بازرگانی و مدیریت وجود نداشت و بازرگانان ما هم به دلیل ساختار اقتصادی کشور، پول و درآمد خود را در امتیازات ویژه می‌دیدند نه توان رقابتی. قاعده اصلی تجارت جهانی آن است که به کشورهای عضو می‌گوید اگر تعرفه را پایین آورید آن را تثبیت کنید و در صورت واردات بی‌رویه و ایجاد لطمه به رشته‌ای از صنعت فقط با اعلام قبلی اعمال تعرفه شود و این تعرفه می‌تواند حتی تا هشت سال ادامه داشته باشد و ما حتی نداریم به دلیل حمایت تعرفه‌ای هشت ساله از بنگاهی که توان رقابتی ندارد اکثریت بنگاه‌ها

را متحمل ضرر کنیم. خود بنگاه اقتصادی باید توجیه اقتصادی داشته باشد و توجیه آن هم در تصمیم این مدیر و آن مدیر در بخش دولتی به دست نمی‌آید.

پرسش دوم: آیا عضویت در سازمان تجارت جهانی با داشتن سیاست تجاری در تعارض است؟ پاسخ یک نه بزرگ است. با نگاه به کشورهایمانند آمریکا و ژاپن و بسیاری از کشورهای اقتصادی اروپا که با وجود بالا بودن درجه اقتصادشان، دارای سیاست تجاری هستند، می‌بینیم که با استراتژی تجاری و صنعتی خود می‌خواهند در بلندمدت مزیت نسبی کسب کنند و رقیبان را از صحنه خارج کنند. ما از حرف‌های کلی زدن و اعمال سیاست‌های عمومی، حمایت‌های کور و بی‌هدف و بدون محدودیت زمانی فایده‌ای ندیدیم و لازم است که سیاست صنعتی درازمدت برای سرپایستادن بنگاه‌ها و رقابتی شدن آنها تدوین کنیم و تنها در این صورت است که حمایت‌های دولت هم منطقی اقتصادی پیدا می‌کند و هم جواز ورود به تجارت جهانی دارد، انتخاب ما انتخاب بین یله و رها کردن یا مداخله در همه زمینه‌ها از سوی دولت نیست انتخاب ما انتخاب استراتژیک است که با نگاه آینده‌نگر در اقتصاد جهان برای ما ثابت کند که حمایت از بنگاه‌ها توجیه اقتصادی دینامیک دارد.

پرسش سوم: آیا عضویت در تجارت جهانی با استفاده از تعرفه به عنوان یک ابزار سیاست‌گذاری در تعارض است؟ باز هم پاسخ خیر است زیرا یکی از چهار محور اصلی تجارت جهانی تعرفه‌ای کردن است و بالا و پایین بردن تعرفه‌ها به دلخواه در عضویت مسأله ایجاد می‌کند و بیشترین لطمه تصمیمات یک‌شبه به بنگاه‌های داخلی که حتی مورد حمایت دولت هستند وارد می‌آید زیرا فرصت برنامه‌ریزی و آماده‌سازی خود در بحبوحه افزایش و کاهش تعرفه‌ها را ندارند و نمی‌توانند روی قیمت تمام شده کالای خود حساب کنند یا روی تعرفه مواد اولیه یا واسطه خود بررسی کنند. هرگونه تصمیمی در اصلاح سیاست‌های حمایتی باید با آگاهی قبلی به بنگاه‌ها و صنایع باشد و این امر بسیار ضروری است. عضویت در سازمان تجارت جهانی نه در تعارض با اعمال سیاست‌های حمایتی دولت از بنگاه‌های داخلی، نه با سیاست‌های تجاری کشور و نه استفاده از تعرفه به عنوان یک ابزار سیاست‌گذاری است. آن چه مهم به نظر می‌رسد این است که آزمودها را دوباره نیاز ماییم و حمایت‌ها باید هدفمند و زمان‌دار باشد و در برنامه میان‌مدت دیده شود. اگر من مسوول دولتی گمان کنم که می‌توانم با یک بخشنامه، حکم کنم به اقتصاد و محدودسازی کنم، تجربه ۳۰ ساله نشان داده که این یک تصور اشتباه است و امروزه محدودسازی‌های غیرواقع‌بینانه موجب شده که سهم بخش غیررسمی در اقتصاد رخ کند و این به ضرر اقتصاد رسمی زیر مدیریت دولت است. چرا قاچاق در کشور ما رشد کرد؟ قاچاق محاصل سال‌هایی است که مرتباً حکم صادر می‌کردیم به محدودسازی در تجارت و در پی چنین حکم‌هایی بنگاه‌های ما راه دیگری برای خود انتخاب می‌کنند. بازار سیاه کی به وجود آمد؟ زمانی که به صورت بخشنامه‌ای و غیرواقع‌بینانه به عرضه و تقاضا تعیین قیمت می‌کردیم و همین باعث شد که بازار سیاه رشد پیدا کند. رانت‌های فسادآور زمانی ایجاد شد که بدون توجه به مکانیسم عرضه و تقاضا و رقابت فکر می‌کردیم که چقدر باید بر اقتصاد به‌طور یک‌سویه حکم راند، عرضه و تقاضا یا مکانیسم رقابتی یک هدف نیست بلکه ابزار کارآمد در تحقق اهداف عدالت‌جویانه است و این ابزارها برتری خود را بر ابزار مدیریت بخشنامه‌ای ثابت کرده و خطای بزرگی است که گمان کنیم عدالت‌جویی در اقتصاد در تعارض با استفاده از ابزار رقابت است و ما باید برای رسیدن به آن هدف از ابزار کار استفاده کنیم. اقتصاد ایران اقتصاد بزرگی است و مدیریت بر اقتصاد ایران به هوشمندی و سعه‌صدر بالایی نیاز دارد، اقتصاد ما را غیرقابل تحریم نه از درون و نه از بیرون است. کسانی که فکر می‌کنند با ادبیات غیرمودبانه با ما حرف می‌زنند و از تحریم اقتصادی سخن می‌گویند یا تاریخ نخوانند یا اقتصاد کشور پهناور ایران با این تعداد همسایه و شدت همبستگی و هم‌پیوندی با همسایگانش قابل تحریم اقتصادی نیست چه رسد به بازار سیال سرمایه. سرمایه‌شناسانه ندارد و تکنولوژی مرزی نمی‌شناسد، اقتصاد ایران در این مرز محدود نیست و هر جا که یک ایرانی هست اقتصاد ایران در آنجا حضور دارد، نمی‌شود بازرگانان را زیر تحریم اقتصادی قرار داد، ایران آماده تعامل است و برنامه پیوند زدن اقتصاد خود را با منطقه و جهان در دستور کار دارد و ما نیز آمادگی خود را برای عضویت در سازمان تجارت جهانی اعلام کرده‌ایم. تحریم از بیرون نه ممکن است و نه مفید و نمی‌شود بدون توجه به واقعیت‌های اقتصادی تصمیم گرفت، اهداف خوب را فقط می‌توانیم با استفاده از ابزارهای خوب محقق کنیم و مهمترین ابزار، ابزار رقابت است که بتوانیم با آن بازار را رقابتی و بنگاه‌ها را برای این توان رقابتی آماده کنیم. لازم می‌دانم تأکید کنم که به طور کلی حضور ما در عرصه اقتصاد جهانی به نفع اقتصاد ماست و اقتصاد ما در این مرحله برای برنامه‌ریزی سیاست‌های توسعه‌ای نیاز به مطالعات دارویی دارد و این کار نیاز دارد به این که دانشگاهیان در ارتباط تنگاتنگ با بنگاه‌ها، مسائل توان‌افزایی آنها را شناسایی کنند و نتایج را به دولت و سیاستگذاران امر برای توانمندسازی بنگاه‌ها ارائه دهند. ➔

غفلت تاریخی ایرانیان

چرا در ایران همزمان با دیگر کشورها
پارادایم توسعه صادرات جدی گرفته نشد؟

دکتر محمد مهدی بهکیش

اقتصاددان و دبیرکل کمیته ایرانی

اتاق بازرگانی بین‌المللی



آنچه باعث شد به نوشتن این مقاله رو آورم، گفت و گوی تحریریه «اقتصاد توسعه» با وزرای بازرگانی پس از انقلاب و ثبت گوشه‌ای از واقعیت‌های دوران مسئولیت آنها است که هرکدام به فراخور زمانی که در آن قرار داشته‌اند، ناگفته‌هایی دارند. ناگفته‌هایی از دغدغه‌هایی که داشته‌اند و نتوانسته‌اند آن را رفع کنند. در میان این گفت‌وگوها، یک نفر، از تنگناهای تامین مایحتاج مردم سخن گفته و دیگری از جارو کشیدن سیلوها و هراسی که به واسطه کمبود گندم بر دل مسئولان افتاده، یاد کرده است. وزیری، از این که اجازه نیافته برنامه توسعه صادرات را دنبال کند، گلایه کرده و دیگری از این که وزارت خانه‌اش را به عنوان مأمور خرید دولت می‌شناخته‌اند، ابراز ناراحتی کرده است. یک روی گفته‌ها و ناگفته‌های وزرای بازرگانی پس از انقلاب، واگویی خاطرات و یادآوری روزهای پرفراز و نشیب اقتصاد ایران است اما روی دیگر، حکایت از وجود مشکلاتی عمیق در ساختار وزارت بازرگانی دارد. نهادهی که در بیشتر کشورها یکی از محورهای اصلی سیاستگذاری اقتصاد و متولی اصلی تجارت بین‌الملل است. اما چرا دولت‌ها در ایران، وزارت بازرگانی را بیشتر مأمور خرید دولت می‌شناخته‌اند تا متولی تجارت خارجی؟ چرا دولت‌ها در ایران نتوانستند با تکیه بر تجارت، موتور رشد اقتصادی را به حرکت درآورند؟ اصولاً نگاه ما به مقوله تجارت چیست و چرا درحالی که ایران در طول تاریخ از جایگاه خوبی در عرصه تجارت برخوردار بوده، اکنون وضع، نگران‌کننده شده است؟ برای اینکه به پاسخ این پرسش‌ها برسیم، باید جریانی تاریخی را مرور کنیم و ببینیم در جریان تحولات اقتصادی و سیر تکامل نظریه‌های تجاری دنیا، کجا غفلت کردیم و چه زمانی از قافله عقب ماندیم؟

رازهای مالکیت خصوصی

مقدمه بحث را از سال‌های پایانی قرن هجدهم آغاز می‌کنم. زمانی که کتاب معروف «آدام اسمیت»



نمایی از کنفرانس

برتون وودز که در

سال ۱۹۴۴ برگزار

شد و پس از آن نظام

تجارت جهانی تغییر

فاحش یافت

اقتصاد پس از جنگ اول جهانی

پس از جنگ جهانی اول، نیمی از اقتصاد دنیا تحت تأثیر کمونیسم اداره می‌شد و اداره نیمی دیگر از جهان، مبتنی بر اندیشه‌های اقتصاد بازار بود. در همین فاصله، اقتصاددانی انگلیسی به نام «جان مینارد کینز» در سال ۱۹۳۶ با رومانی از کتاب «نظریه عمومی اشتغال بهره و پول» یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌های اقتصادی قرن بیستم را منتشر کرد و توانست بر فراگیری دخالت دولت‌ها در اقتصاد، تأثیر زیادی بگذارد.

پیش از آن، تصور عمومی اقتصاددانان بر آن بود که نوسان‌های اقتصادی، عدم تعادل‌هایی هستند که در کوتاه‌مدت توسط مکانیزم بازار اصلاح می‌شوند. اما کینز مطرح کرده بود که این چرخه‌های مخرب ممکن است در بلندمدت برگشت‌ناپذیر باشند بنابراین دولت باید در اقتصاد دخالت کند. کینز برخلاف نظریات اقتصاددانان کلاسیک، معتقد رویکرد به اقتصاد آزاد و سپردن اقتصاد به نیروی بازار بود. به این ترتیب دخالت دولت در اقتصاد، با نظریه جان مینارد کینز، تئوریزه شد. البته عمر نظریه این اقتصاددان انگلیسی چندان طولانی نبود و اقتصاددانان که مجال نقد نظریه کینز را یافته بودند، حتی پیش از مرگ او، اثبات کردند که نظریه‌اش بیشتر تحت تأثیر بحران ۱۹۳۲ بوده است و در شرایط عادی کارایی ندارد.

اقتصاد پس از جنگ دوم جهانی

بخشی از جهان، در توهم حکومت کمونیست‌ها و

یعنی «ثروت ملل» در سال ۱۷۷۶ به چاپ رسید. در همین دوران، نشانه‌های وقوع انقلاب صنعتی در اروپا آشکار شده بود و پس از مدت زمانی اندک، اروپا مسحور انقلاب صنعتی شد. آدام اسمیت از مالکیت خصوصی سخن گفته بود و در کتاب خود تاکید داشت که مالکیت خصوصی بر دارایی‌های تولیدی مبنای شکوفایی اقتصادی است.

او و دیگر اقتصاد دانان کلاسیک، موتور محرک نظام اقتصادی را منافع فردی می‌دانستند و معتقد بودند که مالکیت خصوصی است که می‌تواند این موتور را به حرکت درآورد. این اندیشه به شکل فراگیری در طول قرن نوزدهم تا جنگ اول جهانی در اوایل قرن بیستم (۱۹۱۴) در اروپای غربی حاکم بود، اما رشد ایدئولوژی‌های سوسیالیستی و منتقد نظام بازار در این سال‌ها زمینه را برای دگرگونی‌های اساسی در اقتصاد جهان فراهم کرد. نظام‌های کمونیستی با الهام گرفتن از اندیشه‌های «کارل مارکس» ابتدا در سال ۱۹۱۷ در روسیه و پس از آن در طول جنگ جهانی اول و سال‌های پس از آن در تعداد دیگری از کشورهای جهان استقرار یافت. در اندیشه کمونیستی، مالکیت خصوصی بر دارایی‌های تولیدی مردود شمرده می‌شود. درحالی که «اقتصاد بازار» نوعی سیستم اقتصادی است که در آن، تولید و توزیع کالاها و خدمات با مکانیزم بازارهای آزاد که توسط سیستم قیمت آزاد هدایت می‌شود انجام می‌گیرد. در اقتصاد بازار، تولید کنندگان و مصرف کنندگان درباره آن چه تولید یا خریداری می‌کنند، خود تصمیم می‌گیرند؛ در مقابل در اقتصاد با برنامه، دولت درباره نوع و کمیت کالاهای تولید شده تصمیم‌گیری می‌کند.

همچنین نظریه جان مینارد کینز در مورد دخالت دولت در اقتصاد به سر می برد که جنگ دیگری به مراتب فراگیرتر و خونبارتر از جنگ اول جهانی درگرفت. جنگ جهانی دوم خرابی‌های بسیار گسترده‌ای به دنبال داشت و پس از آن دنیای غرب



ابوالحسن
اَبْتِهَاج
سَمْت
راست به
چپ
از ایران در
کنفرانس
برتون وودز
شرکت
کرد

متوجه شد که یکی از دلایل اصلی به وجود آمدن بحران جهانی، گرایش به سوسیالیسم بوده که آن را به وجود آورده و تشدید کرده است. در نتیجه، تغییر مسیر اقتصاد از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد آزاد در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم در خیلی از کشورها آغاز شد.

صندوق بین‌المللی پول پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمد و بانک جهانی هم متعاقب آن تشکیل شد و سازمان ملل متحد نقش موثری برای راهبری صلح و توسعه در جهان پیدا کرد. بانک جهانی که در آن دوران به «بانک ترمیم و توسعه» معروف بود و صندوق بین‌المللی پول، هر کدام نقشی را برای بازسازی دنیا بر عهده گرفتند بانک جهانی برای بازسازی اروپا و وظیفه تامین منابع را بر عهده گرفت و صندوق بین‌المللی پول نقش ایجاد هماهنگی میان ارزهای مختلف را عهده‌دار شد. صندوق بین‌المللی پول به نوعی به عنوان بانک مرکزی دنیا آغاز به کار کرد و هدف این بود که این مرکز بتواند رابطه ارزها را تنظیم کند.

سیستم پولی رایج در آن دوران، «استاندارد طلا» بود. در این سیستم، پول رایج یا به صورت مسکوک و براساس مقدار مشخصی از طلا محاسبه می‌شد یا صادر کننده به صورت اسکناس، بازپرداخت آن را به صورت طلا، تضمین می‌کرد. براساس این سیستم،

اگر دلار به بانک‌های آمریکایی داده می‌شد، آنها مجبور بودند معادل آن را طلا بدهند یعنی پشتوانه پول، طلا بود. بنابراین نرخ ارز نمی‌توانست به راحتی تغییر کند این تصمیم‌ها در سال ۱۹۴۴ در کنفرانس برتون وودز Bretton-Woods Conference.

گرفته شد. موافقت برای ثابت نگه داشتن مبادلات مالی و ارزش پول، یکی از بندهای موافقت نامه این کنفرانس بود و در عین حال تصمیم گرفته شد دولت‌ها برای گسترش تجارت آزاد تلاش کنند. بخش‌هایی از موافقت‌نامه برتون وودز برای اقتصاد جهان، نتایج مثبت و قابل قبولی داشت اما اندکی بعد اقتصاددانان دریافتند که بخش‌هایی از این موافقت‌نامه، از جمله ثابت نگه داشتن مبادلات مالی و ارزش پول، نتایج زیانباری دارد. در سیستم برتون وودز محدودیت‌هایی وجود داشت که بعدها نمایان شد. با رشد اقتصادی کشورهای اروپایی و ژاپن و رکود اقتصادی آمریکا در دهه ۱۹۷۰ باعث شد آمریکا از سیستم «برتون وودز» قطع حمایت کند. به این ترتیب برابری قیمت دلار و طلا از بین رفت و ارزش دلار مینا قرار گرفت و مقرر شد که نرخ ارز تابع سیاست‌های اقتصادی باشد. در پی آن، «گات» تبدیل به سازمان تجارت جهانی شد (۱۹۹۵). همه این‌ها در حالی صورت گرفت که جهان میل سیری ناپذیری به گسترش تجارت پیدا کرده بود.

دگرگونی جهان با تغییر سیاست‌های ارزی

پیش از جنگ جهانی اول، تجارت بین‌الملل رو به گسترش بود، مبادلات کشورها روندی رو به رشد در پیش گرفته بود اما در سال‌های بین دو جنگ، تجارت به میزان زیادی محدود شد و کشورها با در پیش گرفتن «سیاست درهای بسته» و «نگاه درون نگر» به سمت خود کفایی پیش رفتند. حتی آمریکا هم به دنبال چنین سیاستی بود و از طریق بالا بردن دیوار تعرفه‌ای، سعی در حفظ شرایط تولید داخلی‌اش را داشت. با تعمیق رکود، کشورهای مختلف به منظور حل مشکلات داخلی خود به سوی اعمال محدودیت در تجارت خارجی، عقد قراردادهای محدودکننده دوجانبه پیش رفتند و رقابتی مخرب با هدف بهبود شرایط خود به زیان سایر کشورها روی آوردند. از جمله، هر کشوری می‌کوشید با کاهش نرخ برابری پول داخلی و وضع مقررات گمرکی، ضمن افزایش صادرات خود مانع واردات کالا از کشورهای دیگر شود، روشی که «سیاست فقر برای همسایه» نام گرفت. این شرایط اما پایدار نماند از

اواخر دهه ۱۹۶۰، در حالی که کشورها با مشکل تراز پرداخت منفی مواجه بودند، نظام ثابت نرخ برابری ارزی به دلیل خواست این کشورها برای کاهش نرخ برابری خود با مشکلاتی مواجه شد. به این ترتیب از سال ۱۹۷۱، این نظام، جای خود را به روش ارزهای شناور داد و از اواخر همان دهه، بیشتر کشورهای جهان تصمیم گرفتند تعیین نرخ برابری ارزی خود را به عوامل بازار بسپارند و در نتیجه، وظیفه صندوق بین‌المللی پول بیشتر به نقش نظارتی تبدیل شد. از سوی دیگر همزمان با برداشته شدن موانع گسترش تجارت جهانی و از میان رفتن سیستم برتون وودز، از سال ۱۹۷۳ جنگ ارزی میان کشورها آغاز شد. در هر صورت تجارت جهانی شکل تازه‌ای به خود گرفت و کشورها رویکردی نوین در عرصه تجارت در پیش گرفتند.

راهگشایی توسعه صادرات

کشورهای اروپایی که از جنگ آسیب‌های زیادی دیده بودند، برای بازسازی مخروبه‌های جنگ، نیاز به منابع مالی هنگفتی داشتند. در این مقطع، آمریکا به کشورهای اروپایی کمک زیادی کرد به این شکل که تعرفه‌ها را کاهش داد و دیوارهای تعرفه‌ای را خراب کرد تا اروپایی‌ها بتوانند از طریق افزایش صادرات، منابع مالی مورد نیاز برای بازسازی خرابی‌های جنگ را به دست آورند. به این ترتیب کشورهای جهان که تا پیش از این، نگاه دورن نگر به تولید در پیش گرفته بودند و با کشیدن دیوارهای بلند تعرفه‌ای، سعی در حمایت از تولید داخلی داشتند، به سیاست توسعه صادرات رو آوردند. «تولید صادرات محور» در دستور کار کشورها قرار گرفت که نتیجه آن، رشد تولید و افزایش صادرات در اروپا بود.

سیاست جایگزینی واردات که میان دو جنگ جهانی مورد توجه خیلی از کشورهای دنیا قرار گرفته بود، اندک اندک رنگ باخت و کشورها رفته رفته آن را رها کردند. با این حال تا اواخر دهه ۸۰ میلادی و فرو ریختن دیوارهای کمونیزم در شوروی و شرق اروپا، کشورها به توسعه صادرات رو آوردند. بحران بدهی خارجی و انباشته شدن انبار داخل کشورها از محصولات صنعتی شاید مهم‌ترین دلایل رویگردانی از سیاست جایگزینی واردات بود اما مهم‌تر این بود که کشورها می‌خواستند ازداد تورم و فاصله طبقاتی رهایی یابند.

همزمان با تغییر رویه سیاسی اکثر دولت‌ها و تلاش برای بهبود روابط سیاسی، بر میزان و اندازه تجارت در سطح دنیا افزوده شد و کشورها با تکیه بر پتانسیل و توانایی‌های خود، صادرات را به صورت تخصصی دنبال کردند. به این ترتیب رونق صادرات و افزایش سطح مبادلات تجاری میان کشورها باعث شد مقوله تجارت به عنوان موتور محرک رشد اقتصادی بسیاری از کشورها مطرح شود. این روند محدود به اروپا نبود و در آسیا ژاپن، کره جنوبی، چین، مالزی، سنگاپور، فیلیپین و حتی هند در طول زمان‌های مختلف همین استراتژی را به صورت جدی برای توسعه اقتصادی خود برگزیدند. مرور تاریخ

را صادرات دانستند و اینگونه بود که خیلی از کشورهای کوچک اروپایی، توسعه صنعتی مبتنی بر صادرات را بر پایه تکنولوژی‌های ساده آغاز کردند. در حال ما در محاصره آرزوی خودکفایی و صنعتی شدن با ایجاد صنایع بزرگ، که دنیا هم آن را کنار گذاشته بود، خود را خفه کردیم. و این اثری به انقلاب اسلامی رسید و انقلاب اسلامی هم به دلیل جنگ و نگاه منفی به سیستم بازار نتوانست استراتژی‌هایش را تغییر دهد و متأسفانه هنوز که هنوز است استراتژی روشنی پیدا نکرده‌ایم. این در حالی است که پتانسیل‌های تجاری ایران بسیار زیاد است. با وجود تهدیدهای بین‌المللی و با وجود تحریم‌های یک طرفه، رشد تجارت در ایران هنوز هم از رشد تولید ناخالص ملی بالاتر است هنوز هم ما از این سیستم می‌توانیم استفاده کنیم اما یک سری پیش‌نیازهایی دارد از جمله این که ساختار اقتصاد کشور را مبتنی بر قواعد بازار تنظیم کنیم و شعار خودکفایی را به بایگانی بسپاریم.

◀ دیپلماسی توسعه صادرات

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که به چه دلیل ما به فکر اصلاح ساختار بخش بازرگانی نیفتاده‌ایم و به چه دلیل تجارت، محور رشد اقتصادی در کشور ما قرار نگرفته است؟ پاسخ یک کلمه است. نفت و

جان مینارد
کینزمنت
راست و
هری دکستر
در کنفرانس
برتون وودز



اقتصاد نفتی. ما خیلی بیشتر از آن چه گمان می‌کنیم، به نفت وابسته شده‌ایم. نفت و دلارهای نفتی تمام ساختارهای ما را معیوب ساخته است. مدیران دولتی با خود می‌گویند؛ اکنون که با درآمدهای نفتی می‌توانیم کشور را اداره کنیم، چه دلیلی دارد به

دست می‌آوریم واردکننده قابل توجه انواع کالاها هستیم. در سال‌های گذشته نشان داده‌ایم که هرچه بیشتر از اقتصاد غیر نفتی سخن گفته‌ایم، کمتر به آن دست یافته‌ایم. به هر حال بازاری به وسعت ایران می‌تواند روی روابط با دیگر کشورها تأثیرگذار باشد. بیش از ۱۰۰ سال است که نفت خام می‌فروشیم اما نتوانسته‌ایم فرآیندهایی را توسعه دهیم که هم چون آمریکا، نفت خام را وارد کنیم و محصولاتش را پس از فرآوری صادر کنیم. بنابراین ما می‌توانستیم این سه توانایی را در کنار هم بگذاریم و از پتانسیل‌های تجاری خود که در دهه‌های ۷۰، ۸۰ و ۹۰ میلادی بسیار گسترده‌تر شده بود در دنیا استفاده کنیم و رشد و توسعه برای کشورمان ایجاد کنیم ولی آرزوی دست یابی به کشوری صنعتی، سیاست‌های اقتصادی ما را به خطا کشاند. هیچ کس با مقوله صنعتی شدن مخالف نیست اما موضوع این است که باید مدل رشد و توسعه را بر اساس توانایی اقتصاد خودمان طراحی کنیم.

دستگاه‌های سیاست‌گذار در کشورهای در حال توسعه، بر اساس وسعت، جمعیت، منابع طبیعی، و دیگر توانایی‌هایی که داشته‌اند، برای اقتصاد خود برنامه‌ریزی کرده‌اند. با در نظر گرفتن اینکه خیلی از کشورهای در حال توسعه از داشتن نفت و منابع طبیعی محروم بوده‌اند، این پرسش مطرح می‌شود که آنها چگونه موفق شدند به رشد اقتصادی دست یابند؟ چگونه کشوری مثل ترکیه به ارقام بزرگی در صادرات دست یافته و چگونه کشوری مثل کره جنوبی که سال‌ها پیش اقتصادی به مراتب کوچک‌تر از اقتصاد ایران داشت، اکنون به ارقام حیرت‌آوری در صادرات دست یافته است؟ در کنار اینگونه پرسش‌ها، باید پرسش مهمتری از خود بپرسیم. چگونه اقتصاد ایران از کشورهای رقیب جا ماند و چرا ما نتوانستیم بدون اتکا به فروش نفت، به رشد اقتصادی دست یابیم؟ پاسخ کاملاً مشخص است. زمانی که دنیا سیاست توسعه صادرات را برگزید، درهای تجارتی را باز کرد و کشورها سعی کردند از طریق بهبود روابط خارجی، بازارهای جهانی را فتح کنند، ما درها را بستیم و سیاست جایگزینی واردات را برگزیدیم. به جز ایران، کشورهای آمریکای

لاتین و هند هم، چنین سیاستی در پیش گرفتند یعنی توسعه صنعتی را سوار بر سیاست جایگزینی واردات کردند. ما نفت داشتیم و چنین سیاستی را انتخاب کردیم اما بسیاری از کشورهای جهان بی آن که نصیبی از نفت داشته باشند، تنها راه چاره

۵۰ سال گذشته نشان می‌دهد کسانی که استراتژی جایگزینی واردات را دنبال کردند، رشد مطلوبی نداشتند و کشورهایی که استراتژی توسعه صادرات را دنبال کردند به رشد مناسب دست یافتند.

استراتژی توسعه صادرات، تولید کالاهایی را تشویق می‌کند که قابلیت عرضه به بازار جهانی را دارد. در مقابل، استراتژی جایگزینی واردات بر تولید کالاها با هدف مصرف داخل تأکید دارد. طرفداران سیاست توسعه صادرات معتقدند اگر تولید بر پایه صادرات شکل گیرد می‌تواند گستره جهانی پیدا کند. ازدید آنها طبیعی است کالایی که ارزش صادراتی دارد در داخل هم قابلیت مصرف دارد. بنابراین، رویکرد رشد در اقتصاد باید رویکرد صادراتی باشد. کشورهایی که این روند را به درستی درک کردند و متوجه شدند که رفتن به سمت توسعه صادرات چقدر می‌تواند سودآور باشد رشد خوبی را تجربه کردند.

◀ و اما ایران

ایران در منطقه‌ای قرار دارد که به چند دلیل، پتانسیل توسعه تجارت در آن خیلی قابل توجه بوده است. از یک سو ما می‌توانستیم جذب‌کننده فرآیندهای تولیدی باشیم که چین و هند جذب کردند. ما اگر زمانی که دنیا به سیاست جایگزینی واردات پشت کرد، به سیاست توسعه صادرات رو می‌آوردیم، می‌توانستیم به رشد بالای اقتصادی دست یابیم. به طور قطع می‌توانستیم جای ترکیه را بگیریم و در منطقه، به عنوان کشوری عمل کنیم که نقطه اتصال همه بازارها است. چندی پیش مقاله‌ای در مورد تفاوت‌ها و شباهت‌های اقتصاد ایران و ترکیه نوشتم و در آن، روند توسعه در ترکیه و ایران را با هم مقایسه کردم. پرسشی که همواره در ذهن داشتم، این بود که چرا در کشوری مثل ترکیه که جریان‌های چپ پر قدرتی داشته و این جریان‌ها در مقایسه با جریان‌های چپ در ایران همواره از قدرت بیشتری برخوردار بوده‌اند، روند توسعه شکل گرفته اما در ایران هیچ‌گاه نطفه آن هم گذاشته نشده است. چگونه است که ترکیه، روند آزاد سازی را به درستی فهمید و درهای خود را باز کرد تا منافع ملی‌اش را تأمین کند اما در ایران ما نتوانستیم حتی دریچه‌ای به اقتصاد آزاد باز کنیم. باید در نظر داشته باشیم که ایران در منطقه‌ای قرار گرفته است که تجارت یکی از پتانسیل‌های مهم آن بوده و هنوز هم هست. در منطقه، کشوری معادل ایران نداریم که تا این اندازه پتانسیل تجارت داشته باشد. ۱۵ کشور جمهوری در شمال کشور داریم که به دریای آزاد راه ندارند در حالی که امروزه ۸۰ درصد تجارت از طریق دریا صورت می‌گیرد. این کشورها برای اینکه به دریا متصل شوند به ارتباط با ایران نیاز دارند پس ما می‌توانیم محل عبور کالای تولیدی آنها شویم.

عامل سوم که موقعیت ممتازی برای ایران ایجاد کرده، وجود نفت است. ما به دلیل اینکه حدود ۷۵ درصد درآمد ارزی خود را از طریق فروش نفت به

راه‌های دیگر رو آوریم؟ همین نکته است که اقتصاد ما را تک محصولی و در دام نفت اسیر کرده است. ما به تجارت به مثابه ابزاری برای رشد و توسعه نگاه نمی‌کنیم، روابط دیپلماتیک مناسبی با دیگر کشورها نداریم درحالی که توسعه صادرات است که به ما می‌گوید با چه کشوری رابطه داشته باشیم و به دنبال ایجاد رابطه با چه کشوری باشیم. مثال برزیل شاید بهترین نمونه باشد. برزیل نه کشوری مسلمان است و نه اشتراکات فرهنگی با ما دارد بنابراین درعرصه دیپلماتیک، از ایران حمایت می‌کند و ما اندکی بعد می‌بینیم این کشور با ایران قرار داد تجاری امضا کرده و قرار است محصولات غذایی و کشاورزی‌اش را به ایران صادر کند.

◀ وزارت بازرگانی یا مأمور خرید دولت؟

اگر توسعه صادرات در دستور کار ما قرار گیرد، دیگر مهمترین وظیفه وزارت بازرگانی، کنترل قیمت‌ها و تنظیم بازار نیست. در مدل متناسب با پارادایم توسعه صادرات، وزارت بازرگانی لازم نیست نگران قیمت سیب زمینی و پیاز باشد. در این الگو، وزارت بازرگانی وظایف مهمتری برعهده دارد. وزارت بازرگانی و وزارت صنایع در اکثر کشورها ادغام شده‌اند تا بتوانند سیاست‌های بازرگانی یعنی تعرفه‌ها را به نحوی تنظیم کنند که هم صنعت مشکل پیدا نکند اما در راستای رقابتی شدن گام بردارد. صنعتی که در داخل کشور نتواند رقابت کند، معلوم است که نمی‌تواند در بازارهای خارجی هم رقابت کند. در ایران هیچگاه بستری فراهم نشده است تا تولید و صنعت رقابتی شود در نتیجه وزارت بازرگانی که کار اصلی‌اش باید رقابتی کردن اقتصاد باشد، در سه دهه گذشته، و حتی پیش از انقلاب کارش به دخالت در بازار محدود شده و مهمترین وظایفش، تنظیم قیمت سیب و نارنگی شب عید بوده است. تجربه هم نشان می‌دهد که هرچه درآمد دولت از محل فروش نفت، افزایش یافته، رفتار وزارت بازرگانی با بازار سیب زمینی و پیاز بیشتر گره خورده است. بنابراین آن چه در حیطه وظایف وزارت بازرگانی تعریف شده، تنظیم بازار بوده است. در صورتی که تنظیم بازار در نقطه دیگری به نام اقتصاد رقابتی رخ می‌دهد. در این زمینه می‌توان به دو موضوع اشاره کرد. سیاستگذار اقتصادی می‌تواند به دو شکل دغدغه‌اش را نسبت به بازار برطرف کند. راه اول سپردن امور به بازار رقابتی است که اگر سیاستگذار بتواند زمینه‌اش را فراهم کند، می‌تواند بهره‌اش را به بهترین شکل ببرد. سیاستگذار باید محیط رقابتی را صحیح تعریف کند. تعداد عرضه کننده باید متعدد باشد بنابراین با وجود تعداد متقاضی متعدد در یک بستر مناسب، هیچ کس نمی‌تواند گران فروشی کند. در بازار رقابتی هیچ تولید کننده‌ای نمی‌تواند گران‌تر از همسایه‌اش بفروشد. زمانی، بخش خصوصی به دنبال رقابت نبود اما با فشار دولت‌ها به رقابت روآورد اما به این دلیل که بخش خصوصی نیز منافع

رقابت را فهمید، در سال ۹-۲۰۰۸ که بحران جهانی به وجود آمد اتاق بازرگانی بین‌المللی به شدت در مقابل دولت‌ها ایستاد که غول حمایت گرایی را از شیشه خارج نکنند که بازگرداندنش مشکل است.

◀ نوخ اوز

ایران جزو معدود کشورهایی است که نسبت به پایین آمدن ارزش پول ملی، تعصب دارد. ما فکرمی‌کنیم مثل میدان‌های ورزشی، ارزش پول ملی در برابر دیگر ارزها باید تقویت شود. این، خلاف رویکرد کشورهایی مثل چین است که به عمد ارزش پول ملی خود را پایین می‌آورند تا توان صادراتی خود را افزایش دهند. اکنون عرصه جنگ به میدان سیاست‌های اقتصادی تعمیم یافته است. کشورها برای تامین منافع ملی خود، سیاست‌های مختلفی در پیش می‌گیرند. دوره جنگ‌های زمینی و جنگ سرد تمام شده و اکنون سیاست‌های اقتصادی هستند که می‌توانیم اسم آن را جنگ و رقابت بنامیم. چندی پیش در نشریه اکونومیست مقاله‌ای به نام جنگ ارزی منتشر شد که پرده از رقابت شدید میان کشورها برای تامین منافع ملی آنها برداشت. اگر به اروپای ۲۰ سال پیش باز گردیم، می‌بینیم انگلیس تمام توانش را صرف کاهش ارزش پول ملی‌اش کرد. برای این که صادراتش گسترش پیدا کند. ولی در کشورما این برداشت وجود دارد که با ثابت نگه داشتن نرخ ارز، باید پول ملی را تقویت کنیم در صورتی که منافع ملی ما در بستر تجارت در این است که نرخ ریال را پایین بیاوریم تا بتوانیم صادرات را افزایش دهیم. البته باید به هزینه سرمایه گذاری نیز توجه داشت و نرخ ارز را به طرف نقطه تعادلی هدایت کرد که هر دو هدف تحقق یابند.

◀ انتظار از وزیر بازرگانی

وزیر بازرگانی هرچقدر به اقتصاد آزاد اعتقاد داشته باشد، در دولتی که به این تفکر واقعی نمی‌نهد، نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. درحالی که انتظار ما این است وزیر بازرگانی مدافع سیاست‌های اقتصاد آزاد باشد. از توسعه صادرات حمایت کند و هرچه در توان دارد برای تشریح مزایای این پارادایم صرف کند. درحال حاضر که کشور آماده اصلاح نظام یارانه است و دولت قصد دارد قیمت‌ها را آزاد کند، وزیر بازرگانی در رأس همه حاشیه‌ها قرار گرفته است. وزیر فعلی، میراث دار همه مشکلات ساختاری وزارت بازرگانی از گذشته تا زمان حاضر است. گذشته از آن، باید جور اصلاح نظام یارانه را هم بکشد. اکنون او با افزایش قیمت کالاها مواجه است و دو راه بیشتر پیش رو ندارد. یا باید براساس سنت یک قرن گذشته همتایشان در وزارت بازرگانی، مقابل بازار قرار گیرد و قیمت‌ها را با ابزار تعزیرات کنترل کند یا باید تلاش کند تا مزیت‌های «نظام بازار» را برای دولت تشریح کند. قواعد بازار اجازه ورود بخشنامه‌ای و تعزیراتی به دولت نمی‌دهد و عرضه و تقاضا است که قیمت را به وجود می‌آورد. در روش اول، او هم چون وزرای پیش از خود دچار خطایی تاریخی می‌شود اما در روش دوم، او می‌تواند

دغدغه سیب زمینی و پیاز را رها کند و به تراز تجاری بیندیشد. راه‌های رشد تجارت خارجی را مرور کند. با تجار و بازرگانان نشست و برخاست داشته باشد و هر لحظه، اندیشه فتح بازارهای جهانی را مرور کند.

برگزیدن پارادایم توسعه صادرات نیازمند بازنگرایی اساسی در ساختار دولت است. ضمن این که دولت باید تن به خصوصی سازی و آزاد سازی بدهد، اصول دیپلماسی کشور هم باید تغییرات اساسی پیدا کند. وزیر امور خارجه باید اجزای دستگاه دیپلماسی کشور را برای فتح بازارهای جهانی بسیج کند. به طور طبیعی، ضمن رعایت اصول و ارزش‌ها، باید به دنبال ایجاد رابطه با کشورهای مختلف باشیم. اگر دولت بتواند شجاعت به خرج دهد و پارادایم توسعه صادرات را برگزیند، آن وقت می‌توان پس از واگذاری شرکت‌های زیر مجموعه وزارت صنایع، آن را با وزارت بازرگانی ادغام کرد. پس از آن، وزیر تجارت در کنار وزیر امور خارجه، وزیر کشور و رئیس کل بانک مرکزی، تبدیل به مهمترین وزارت خانه‌ها می‌شوند.

◀ سردرگمی سیاست‌ها

اقتصاددانان مدافع بازار، بدون شک طرفدار توسعه صادرات هستند اما واقعیت این است که سیاست جایگزینی واردات از بی برنامه بودن و سردرگمی بهتر است. ما در ایران بی‌برنامه هستیم. مثال واضح سردرگمی ما، افسانه پیوستن به WTO است سال‌ها در این کشور بحث می‌شود که اصولا خوب است ما به سازمان تجارت جهانی بپیونیم یا نه؟ هنوز کارشناسان ما کتاب می‌نویسند که پیوستن به تجارت جهانی برای ما هزینه دارد. هنوز هستند کسانی که فکر می‌کنند با پیوستن به جریان تجارت جهانی، ما هویت خود را از دست می‌دهیم. ما به تجربه دریافته‌ایم که سیاست جایگزینی واردات نمی‌تواند ما را به رشد اقتصادی بالا برساند اما درمورد توسعه صادرات هنوز داریم بحث‌های نظری می‌کنیم.

◀ محدودیت‌های تجارت خارجی

نمی‌خواهم به تحریم‌هایی که از سر گذرانده‌ایم اشاره کنم. خوب یا بد بودن تحریم‌ها یا میزان تاثیرگذاری آن در مجال این نوشته نمی‌گنجد بنابراین می‌توانیم از این تهدید به مثابه یک فرصت استفاده کنیم. چگونه؟ می‌دانیم که کشورهای دنیا تا سال ۲۰۰۸ به مقارن بود با وقوع بحران مالی در آمریکا، از رشد اقتصادی بالایی برخوردار بودند. اگر به گذشته بازگردیم می‌بینیم که دنیا رشد بسیار سریعی داشت و ما بسیار عقب ماندیم. بهترین مثال، کشور ترکیه است. حتی کشورهایی مثل آذربایجان که کشور جوانی است و پتانسیل‌های ایران را ندارد، رشد اقتصادی خوبی را تجربه کرد. مقایسه ما با مالزی و اندونزی و سنگاپور هم نشان می‌دهد که ما از رقبای خود، عقب مانده‌ایم. اما از دو سال پیش بحرانی در سطح دنیا به وجود آمد که هنوز، ابعادش به پایان نرسیده است. درحال حاضر، رشد خیلی از رقبای ایران به دلیل زمین‌گیری در بحران مالی جهان، متوقف شده و فرصت مناسبی برای اقتصاد ما ایجاد



علی‌اکبر داور
که او را مبتکر
دولتی‌سازی
تجارت
می‌شناسند

اعظم دستگاه ناصرالدین شاه قاجار بود، صدراعظم شد و سازمانی برای اداره امور کشور پیشنهاد داد که ناصرالدین شاه با آن موافقت کرد. این تشکیلات شامل ۹ وزارتخانه، از جمله وزارت فوائد و وزارت تجارت و زراعت بود. ناصرالدین شاه در بازگشت از سفر اول اروپا، هیئت دولت را تغییر داد و وزارت تجارت و زراعت را، با نام وزارت تجارت، به میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله سپرد. کاراین وزارتخانه در آن زمان رسیدگی به شکایات تجار و دریافت «ده یک» به عنوان حق الزحمه بود؛ کوچکترین وزارتخانه ناصرالدین شاه به گفته اعتمادالسلطنه، دارای شش عضو ثابت و نه عضو مشورتی بود.

پایان حکومت قاجاریه

در اواخر دوره ناصری شخصی به نام «بصیرالملک شیبانی» به عنوان وزیر تجارت در مصدر کار بود که نام او در سالنامه‌های اعتمادالسلطنه آمده است. البته این ترتیب تا اواخر دوره سلطنت مظفرالدین شاه نیز ادامه

از تجارت آزاد تا تجارت دولتی

نگاهی به فراز و فرودهای وزارت بازرگانی از مشروطه تا انقلاب

نداجنبی

اندکی بیش از یک قرن، یک قرن و چهار سال؛ از ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۹ خورشیدی از عمر وزارت بازرگانی می‌گذرد. همان سال‌ها که از «بصیرالملک شیبانی» وزیر تجارت اواخر دوره ناصری، تنها ردپایی در سال‌نامه‌های «اعتمادالسلطنه» به جا مانده است. پس از «بصیرالملک» که وزیر سال‌های دوراین وزارتخانه بود، تاکنون بیش از ۵۰ مرد دیگر، نبض «تجارت» را در دست گرفته‌اند؛ آن هم در تشکیلاتی که در پس این سال‌ها، بیشترین تغییرات را از سر گذرانده است. تاریخ وزارت بازرگانی که ورق می‌خورد، وقایع به یادگار مانده از فراز و فرودهای این وزارتخانه هم جان می‌گیرد؛ از جور حاکمی که در دوران مشروطه چماق ناآگاهی‌اش را بر پیکر بازاریان فرود آورد تا او که در همین سال‌های نه چندان دور، پای حکم شلاق تعدادی از مدیران این وزارتخانه را امضا کرد. در میان این تصاویر شفاف و البته گاهی مبهم، تصویر مردی هم هست که شاید نه به دلیل «مرگ عجیبی» که داشت بلکه نام او به واسطه تلاش برای «گسترش سیطره دولت بر اقتصاد» در تاریخ ماند. در کنار این حادثه‌سازان اما، نباید وزیری را از قلم انداخت که در همین سال‌های گذشته، دلهره‌اش از پایان ذخیره گندم در بازار، خبرساز شد. البته آنچه خبرساز شد تشویش خاطر «او» نبود؛ خبر بعضی بود که با نفق رییس دولت درباره سختی‌های تامین گندم در گلولی «وزیر» شکست.

مقدمه ایجاد سازمان‌های اداری

هوای سفر به اروپا هنگامی در «مخيله» ناصرالدین شاه افتاد که او سال‌های میانی سلطنتش را می‌گذراند. گویی از همان روزها بود که پای ایرانیان نیز به فرنگ باز شد. اما ماشین دودی و سینما توگراف همه رهاوردی نیست که رفت و آمدهای شاهانه برای ایران به همراه داشت؛ گفته می‌شود، اعزام نخستین گروه محصلان ایرانی به اروپا و دیدارهای رسمی از این کشورها، مقدمه‌ای است بر ایجاد سازمان‌های اداری در ایران؛ روزگاری که برای نخستین بار، آشفته بازار «دادو ستد» کالا در ایران دارای تشکیلات تجارتي شد تا اینگونه، تنظیم و اجرای سیاست‌ها و مقررات بازرگانی داخلی و خارجی کشور را سامان ببخشد.

کوچکترین وزارتخانه ناصرالدین شاه

میرزا حسین خان مشیرالدوله که تا آن زمان سپهسالار

شده است که عقب ماندگی‌ها را جبران کنیم. من معتقدم کانون توسعه در دنیا در حال به هم زدن مرزهای موجود است. شرایط ویژه ای به وجود آمده است که براساس آن، ما می‌توانیم خود را در این شرایط باز تعریف کنیم. اگر بتوانیم جایگاه خود را فارغ از تحریم‌ها در یک برنامه منسجم تعریف کنیم می‌توانیم از فرصت به وجود آمده بهره ببریم. ژاپنی‌ها درست زمانی که زیر فشار شدیدترین حملات هوایی قرار داشتند، در مرکزی زیر زمین، گروهی از نخبگان خود را گردهم آوردند و از آنها خواستند برای اداره ژاپن پس از جنگ برنامه تدوین کنند. آنها که مشغول تهیه برنامه بودند، کاری به این نداشتند که ژاپن در حال جنگ است و هواپیماهای خارجی مدام بمب روی سر مردم می‌ریزند. ما هم لازم است بنشینیم و برنامه‌ای برای اداره کشور بنویسیم. لازم است برنامه‌ای تدوین کنیم تا ببینیم چگونه باید از تحریم‌ها عبور کنیم و خود را به فضای مورد نیاز برای رشد سریع آماده کنیم. بعد لازم است برنامه‌ای میان مدت تعریف کنیم با راهبردهایی که نشان دهد چگونه از این نقطه به آن نقطه باید حرکت کنیم. در حال حاضر سند چشم‌انداز به ما حکم کرده است که در ۲۰ سال آینده، در منطقه اول باشیم اما رسیدن به اهداف و آرزوهای این سند نیاز به برنامه‌ریزی و اجرای دقیق مفاد برنامه‌ها دارد اگر نه سند چشم‌انداز، آرزویی بیش نیست. ما نباید آرزوهایمان را روی کاغذ ترسیم کنیم و بعد بنشینیم تا آرزوها رنگ واقعیت به خود بگیرد. رقبای ما متناسب با توانی که داشتند آرزوهای خود را به صورت برنامه تنظیم و تدوین کردند ما هم باید با توجه به توانی که داریم برنامه‌ریزی کنیم. از دید من، پتانسیل ما در تجارت نهفته است و ما می‌توانیم با توسعه تجارت و تکیه بر توان صادراتی، به رشد قابل توجهی دست پیدا کنیم. ۲۰ سال پیش یک سرمایه دار عرب که اصالتی ایرانی داشت، می‌گفت اگر جزیره قشم را به من بدهند، در عرض چند سال آن را به کابوس اماراتی‌ها تبدیل خواهم کرد. حرف او بی‌ربط و بی‌راه نیست چه آن که اگر در حال حاضر هم، سایه سیاست را از سر مناطق آزاد برداریم و اجازه بدهیم همین چند نقطه در کشور، مبتنی بر قوانین تجارت آزاد اداره شود، اطمینان دارم که کشور به منافع بسیار قابل توجهی دست خواهد یافت.

هند و ایران در دهه ۶۰ میلادی، هر دو سیاست جایگزینی واردات را در پیش گرفتند. امروز اما هند به این سیاست پشت کرده و توسعه صنعتی را سوار بر سیاست توسعه صادرات کرده است. هندی‌ها اکنون دریافته‌اند که سیاست دهه ۶۰ میلادی مبنی بر توسعه صنعتی با اتخاذ سیاست جایگزینی واردات اشتباه بوده و اکنون در صدد اصلاح اشتباه سال‌ها پیش برآمده‌اند. ما هم می‌دانیم سیاست جایگزینی واردات اشتباه بوده اما هنوز نمی‌خواهیم اشتباه ۴۰ ساله خود را جبران کنیم. اکنون برنامه پنجم توسعه در مجلس در حال بررسی است و فرصت جبران وجود دارد. هند تازه پی به خطای تاریخی سیاست گذارانش برده و آن را جبران کرده است. کاش ما هم خطای قدیمی خود را در برنامه پنجم توسعه جبران کنیم. →

داشت. اما از ابتدای دوره مشروطیت در اولین کابینه که در اسفند ماه سال ۱۲۸۵ به مجلس معرفی شد، دو نفر وزیر یکی به نام وزیر فوائد عامه و دیگری به نام وزیر تجارت در کابینه عضویت داشته‌اند و تا سال ۱۲۹۳ نیز این دو وزیر، عضو کابینه بوده‌اند. البته رتق و فتق امور مربوط به تنظیم بازار در سال‌های اوج مبارزات "مشروطه" خواهان، برای وزرای بازرگانی این دوره دردسرهایی به همراه داشت؛ دوره‌ای که در واقع به دلیل به چوب بستن بازرگانان در خاطره تاریخ ماندگار شد. به چوب بستن بازرگانان مربوط به زمانی است که میان روسیه و ژاپن جنگی در گرفت و این درگیری روی قیمت قند تاثیر گذاشت. علاء الدوله حاکم وقت تهران هم، تعدادی از بازرگانان را به بهانه گران کردن قند و البته به قصد زهرچشم گرفتن از آنان به چوب بست. اما تغییر و تحولات سازمانی وزارت تجارت، فارغ‌این حوادث همچنان ادامه داشت؛ چنانکه از سال ۱۲۹۳ به بعد، دو وزارت فوائد عامه و تجارت به یک وزیر محول شد و کم کم سازمانی مستقل برای وزارت تجارت و فلاح و فوائد عامه در نظر گرفته شد و تاروهای پایانی دوران سلطنت قاجاریه این دو وزارتخانه وجود داشت.

◀ آغاز سلطنت پهلوی‌ها

شهریور سال ۱۳۰۳ هنگامی که رضا خان زمام‌امور را به دست گرفت، وزارت بازرگانی به مدت یک سال به سردار معظم خراسانی «تیمور تاش» سپرده شد؛ سردار مغضوب شاه‌اما تشکیلات وزارتی را از رکود خارج کرد و در آذر ۱۳۰۴ به علی اکبر داور تحویل داد. او اگرچه وزیری تحول‌خواه به شمار می‌آمد اما برای ایجاد انحصار تجارت خارجی و گسترش سیطره حکومت بر اقتصاد کشور سرسختانه پیش می‌رفت و البته به گستره تجارت خارجی ایران افزود.

◀ آخرین ضربه به داور

اقتدار علی اکبر داور اما انگار دوامی نداشت و تنها چند سال بعد، ورق علیه او برگشت؛ تردید رضا شاه درباره معامله و صدور پنبه به شوروی سبب شد که داور را به باد فحش، و ناسزا گرفته و به طرز بسیار موهنی از اطاقش بیرون بیندازد. این اقدام رضاشاه آخرین ضربه بر روحیه پریشان داور بود. او که سخت نسبت به آینده تاریک خود نومید شده بود، پس از پایان جلسه هیأت دولت در نیمه همان شب و پس از ورود به منزل خودکشی کرد و به زندگی خود پایان داد.

◀ تکامل قانون تجارت

در ۱۸ دی ۱۳۱۱، قانون تجارت جامع تری نسبت به اولین قانون تجارت در همین سال به تصویب رسید که طبق آن دادگاه مخصوصی به دعاوی بازرگانی رسیدگی می‌کرد. دو سال بعد، یعنی در آبان ۱۳۱۳ نخستین نمایشگاه کالاهای داخلی برپا شد. در سال ۱۳۱۴ هم مذاکره با دولت شوروی در زمینه توسعه مناسبات تجاری و توازن در صادرات و واردات در دستور کار هیئتی قرار گرفت که عازم کشور شوروی شد و قرارداد پایایی کالا

بین دو کشور را به تصویب رساند. براساس این قرارداد مقرر شد که دولت شوروی قند، بنزین، پارچه و دستگاه‌های کشاورزی به ایران صادر کند و در مقابل پنبه، خشکبار، کف و روده از ایران بخرد.

◀ امین‌الضرب و تاسیس اتاق تجارت

پس از داور، مرحوم عبدالله امیر طهماسبی، مرحوم کریم آقاخان یوزر جمهوری و مرحوم سرتیب شیبانی که هر سه نفر از نظامیان بودند به سمت وزیر فلاح و تجارت و طرق و شوارع در کابینه‌ها شرکت داشتند. استخدام چندین مستشار آمریکایی و آلمانی برای احداث راه آهن، کشف معادن نفت شمال، مطالعه درباره ذوب آهن و تأسیس کارخانه آن، اصلاح و توسعه کشاورزی و اداره کل راه نیز در همین دوره بود. حاج امین‌الضرب هم دست به کار شد و اتاق تجارت را تاسیس کرد.

◀ و باز هم ادغام

در ۲۹ اسفند ۱۳۰۸ به تصویب ماده واحده‌ای در مجلس شورای ملی وزارت تجارت و فلاح و صنایع برعهده وزارت اقتصاد ملی گذاشته شد؛ نخستین وزیر این وزارتخانه مرحوم ذکا الملک فروغی تعیین شد و او فعالیتش را در عمارت مرحوم همدالسلطنه در کوچه نظامیه آغاز کرد. پس از مرحوم ذکاالملک مرحوم مدبرالدوله سمیعی به سمت وزیر اقتصاد ملی تعیین شد.

بحران اقتصادی ناشی از اثرات جنگ جهانی دوم، کلیه کشورهای فاتح و مغلوب را به نیستی تهدید می‌کرد در این میان عمده دادوستدهای تجاری ایران نیز که پیش از سرگرفتن این جنگ با کشور روسیه بود در اثر تغییر وضعیت روسیه دچار مختل و بحران شدیدی گریبان‌گیر تجارت ایران شد. از آنجاییکه تا آن زمان دولت ایران در اثر قرار دادهای تحمیلی که در زمان‌های گذشته بر او تحمیل شده بود نمی‌توانست از طریق تعرفه‌های گمرکی حمایت لازم را از تجارت و صنایع ملی خود انجام دهد، براین اساس قانون انحصار بازرگانی خارجی در ۲۰ اسفند ۱۳۰۹ به تصویب مجلس شورا رسید. مدبرالدوله سمیعی که وزیر اقتصاد ملی بود، اجرای آن را غیر عملی دید. از سمت خود استعفا کرد. مرحوم صمصام الملک بیات نیز که مقام معاونت این وزارتخانه را دارا بود مدت کوتاهی امور این وزارتخانه را برعهده گرفت. با توسعه راه‌های شوسه و ایجاد راه‌آهن اما باز هم وزارت اقتصاد ملی قادر نبود به تنهایی کلیه امور مربوط به توسعه تجارت صنایع و فلاح را اداره کند. به موجب قانونی که در سال ۱۳۱۰ به تصویب رسید، وزارت اقتصاد ملی منحل و به جای آن سه اداره مستقل به نام اداره کل تجارت و اداره کل صنایع و و اداره کل فلاح شکل گرفت. نخستین رئیس که در سال ۱۳۱۰ به سمت رییس اداره کل تجارت گمارده شد، مرحوم یاسایی بود.

پس از یاسایی در کابینه تقی زاده‌امین میرزا همایون خان سیاح بود که از «گمرک» روانه اداره کل تجارت شد. بعد از او مظفر اعلم مقام ریاست اداره کل تجارت را برعهده گرفت و از این پست به مقام وزارت امور خارجه نیز رسید.

پس از این دوران صادق وثیقی که مقام معاونت را دارا بود در جایگاه سرپرست، اداره کل بازرگانی این وزارتخانه را مدیریت کرد. به موجب قانونی که در هشت مهر ماه سال ۱۳۱۶ به تصویب رسید، اداره کل تجارت به وزارت بازرگانی تبدیل شد و نخستین وزیری که به این سمت گمارده شد، میرزا حسین خان اعلا بود. اما وزارت او دیری نپایید و پس از یکسال از این مقام استعفا کرد. تا وقایع شهریور ۱۳۲۰ وزارت بازرگانی را صادق وثیقی اداره می‌کرد. پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ در کابینه‌ای که فروغی ترتیب داد، وزارت تجارت و وزارت صنایع دوباره ادغام شد و گلشائیان به سمت وزیر بازرگانی، پیشه و هنر تعیین شد و بعد آقایان محمود بدر، سجادی مرحوم عبدالحسین هژیو، مرحوم نصر الملک کمال هدایت دکتر نخعی مرحوم عبدالحسین صادقی، ایرج اسکندری حمید سیاح غلامحسین شرقی دکتر شادمان، دکتر علی‌امینی، دکتر تقی نصر، دکتر آزموده، دکتر اخوی، دکتر علی اصغر پورهمایون، وزرای بازرگانی و پیشه و هنر بودند. در دوره جنبش ملی کردن صنعت نفت و اقدام دولت انگلیس مبنی بر تحریم خرید نفت از ایران و ممانعت از حمل و نقل کشتی‌های نفتکش در آب‌های بین‌المللی، دولت ایران برنامه اقتصاد بدون نفت را ارائه و اعمال کرد و وزارت اقتصاد ملی نیز در ایجاد موازنه بین واردات و صادرات غیرنفتی کشور فعال بود. با پیشنهاد این وزارت و تصویب دولت در دی ۱۳۲۹، شرکت معاملات خارجی تشکیل شد که در بسیاری از شهرستان‌ها دارای نمایندگی بود، و هماهنگی معاملات با دولت شوروی و تهیه و توزیع کالاهای اساسی و فروش کالا به سازمان‌های دولتی را به عهده داشت در کابینه حسین علانیز دوباره وزارت بازرگانی و پیشه و هنر به دو وزارت یعنی بازرگانی و صنایع و معادن تفکیک شد. از آن تاریخ به بعد ابراهیم کاشانی و مصطفی تجدد وزیر بازرگانی بودند.

◀ استقلال دوباره

در سی‌ام تیرماه ۱۳۵۳ وزارت بازرگانی که در وزارت اقتصاد ادغام شده بود با یک لایحه قانونی استقلال خود را بازیافت؛ وزارت اقتصاد منحل و وظایف آن بین سه وزارتخانه بازرگانی، صنایع و معادن و امور اقتصادی و دارایی تقسیم شد. در ۲۵ خرداد ۱۳۵۶ نیز شرکت سهامی بازرگانی دولتی ایران به جای شرکت سهامی معاملات خارجی و سازمان تعاون مصرف شهر و روستا به جای شرکت سهامی فروشگاه فردوسی به وزارت بازرگانی الحاق شد. در این مرحله از تاریخ وزارتخانه‌ای که تغییرات بسیاری را پشت سر گذاشته بود، کلیه وظایف و اختیارات وزارت کشور درباره قانون نظام صنفی و ریاست هیئت عالی نظارت بر اتاق‌های اصناف و امر مبارزه با گرانفروشی در ستادی به ریاست وزیر بازرگانی و با مجازاتی‌هایی از قبیل حبس و تبعید به وزارت بازرگانی واگذار شد. اواسط دهه ۵۰، همان سال‌هایی بود که وزارت بازرگانی مسیر تکامل را تا نیمه پیموده بود و مدیریت مردانی چون مهدی قلی‌خان هدایت، حسین پیرنیا، حسین علاء، عباسقلی بختیار، تیمورتاش تا آخرین وزیر بازرگانی پیش از انقلاب اسلامی یعنی خسروشاهی را تجربه کرد. →

هژمونی بازرگانی دولتی

بازخوانی مسئولیت‌های پرحاشیه وزارت بازرگانی از توزیع کالا تا تنظیم بازار



محمود دودانکه

رئیس موسسه پژوهش‌های بازرگانی

وزارت بازرگانی به عنوان نهاد مسئول تنظیم تجارت و بازرگانی داخلی و خارجی کشور و توسعه و بهبود امور و معاملات در سال ۱۳۵۳ ه.ش از وزارت اقتصاد سابق تفکیک شد و با اهداف مشخص شروع به فعالیت کرد. قانون تشکیل وزارتخانه در ۱۶ تیر ۱۳۵۳ به تصویب مجلس شورای ملی سابق رسید که در ۲۶ تیر همان سال از تصویب مجلس سنای وقت گذشت. در سال ۱۳۵۹ تشکیلات وزارت با تغییراتی مجدداً به تصویب سازمان اموراداری و استخدامی کشور رسید که شامل ۹ معاونت بود. علت اصلی ایجاد نهاد مستقلی به نام وزارت بازرگانی، رشد بسیار زیاد و نامتناسب تجارت خارجی و افزایش سهم آن از اقتصاد کشور در شرایط رشد بازار پول و افزایش نقدینگی ناشی از دارایی‌های خارجی یا ارز حاصل از درآمد نفت از سال ۱۳۵۲ به بعد بود. عدم تناسب حجم واردات با زیرساخت‌های اقتصاد و رونق توریسم، نظام توزیع سنتی و نیمه سنتی عمده و خرده فروشی را به هم ریخت و عاملین توزیع را در برابر فرصت دستیابی به درآمد و سودی بالاتر قرارداد. قیمت‌ها به یکباره بالا کشید و نرخ تورم بسیار پایین اقتصاد در دهه ۴۰ هجری شمسی در سال ۱۳۵۳ پس از سه سال افزایش پیاپی به بیش از ۱۵ درصد رسید. تلاش دولت بر حفظ سطح زندگی و قدرت خرید مردم از طریق کنترل قیمت‌ها ابتدا به صورت حزبی و سیاسی توسط داوطلبان و شافعین موقت پی‌گیری شد. اما استمرار هرج و مرج در توزیع به ویژه توزیع وارداتی سیما، آهن‌آلات و کالاهای اساسی دولت را وادار به نهادینه سازی اقدامات کنترلی بازرگانی کرد که در حوزه حاکمیتی به شکل پیدایش وزارت بازرگانی و اتاق اصناف در حوزه عاملیتی و به شکل شرکت سهامی معاملات خارجی در حوزه تصدی‌گری نمود یافت. مرکز بررسی قیمت‌ها و سازمان حمایت تولید کنندگان و مصرف‌کنندگان از مهمترین سازمان‌های وابسته به وزارت بازرگانی بود.

ملی‌شدن تجارت

وجود جو انقلابی و الگوی مصرف تجمل ستیز و ساده‌زیستی اولین سال‌های پس از پیروزی انقلاب به دولت فرصت داد با وجود مواجهه با بیکاری گسترده (بیش از ۱۱ درصد) و رشد منفی اقتصاد (سالهای

توزیع محصولات و مواد تولیدی و وارداتی را به کانال‌های توزیعی شناخته شده و مورد تایید مثل تعاونی‌ها و اتحادیه‌های تولیدی، توزیعی و مصرفی، بنیادها، نهادهای مذهبی و انقلابی واگذار کرد که حقوق و درآمد ویژه‌ای را برای برخی از کارگزاران و گردانندگان این تشکلهای برداشت.

شروع جنگ تحمیلی در نیمه دوم سال ۱۳۵۹ روند کنترل قیمت و مصرف، ملی شدن‌ها و دخالت مدیریتی دولت در اقتصاد خرد یعنی بنگاه‌ها و خانوارها را تشدید و آن را اجتناب‌ناپذیر کرد. ضرورت‌های جنگ و محدودیت‌های عرضه باعث ایجاد ستاد بسیج اقتصادی و بسط نظام توزیع کالا برگی (کوپن) و حواله‌کشی شد. دولت و وزارت بازرگانی نه چندان نیازمند و درگیر وظایف اصلی و کلان خود مثل سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و

۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ به ترتیب ۷/۵-، ۷/۱-، ۱۳/۲-، فرار سرمایه‌های بزرگ و ورشکستگی بانک‌ها بتواند هزینه یارانه کالاهای اساسی را تحمل کند و مقدار زیادی از گوشت و برنج و قند و شکر و ... مورد نیاز مردم را به روش سهمیه محدود با همان قیمت‌های قبلی و براساس دلار دولتی ۷۵ ریال برای واردات (بازار آزاد هر دلار آمریکا حدود ۱۲۰ ریال یا ۶۰ الی ۷۵ درصد بالاتر از نرخ رسمی دولتی) و پرداخت کمک هزینه به تولیدکنندگان داخلی تامین کند.

پاشیدگی مدیریت نظام اقتصادی، فرار سرمایه‌ها و بلوکه کردن دارایی‌های ارزی کشور توسط آمریکا و برخورداری‌های خصمانه همسایگان کشور که منشاء تسلط فضای نااطمینانی در سرمایه‌گذاران بود سرانجام با تسخیر سفارت آمریکا و ایران به بحران کشید. در نیمه دوم سال ۱۳۵۸ کشور به لحاظ واردات در وضعیت دشواری قرار گرفت. طبق اصل ۴۴ قانون اساسی تجارت خارجی ملی اعلام شد.

در اولین سال پس از انقلاب، وزارت بازرگانی در تجارت خارجی کالاهای به جز کالاهای اساسی نقش زیادی نداشت. ارز توسط دولت تخصیص داده می‌شد و انواع دستگاه‌های صوتی، تصویری یا سایر کالاهای غیرمجاز از طریق غیررسمی وارد کشور می‌شد.

مواجهه انقلاب اسلامی با موضوع‌گیری‌های غرب و اثرات جانبی آن بر ملت‌های دیگر به عنوان محیط بیرونی و چالش داخلی مواجهه با نیروهای چپ داخلی، فرار سرمایه‌داران و بدهی‌های بانکی برجا گذاشته شده، دولت را به سمت تمرکز بیشتر، تفویض بخش دولتی و دخالت عاملیتی در اقتصاد سوق داد. سرانجام در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ لایحه قانونی تشکیل مراکز تهیه و توزیع کالا و ایجاد موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی به تصویب شورای انقلاب رسید، آیین‌نامه اجرایی این قانون ظرف سه ماه توسط وزارت بازرگانی تنظیم و به تصویب هیات وزیران رسید (در جلسه ۱۳/۵/۱۳۵۹). با ایجاد مراکز

تهیه و توزیع کالا، سیاست نظارت و مدیریت مستقیم بر واردات (جلوگیری از واردات غیرضروری، جلوگیری از تنوع اقلام وارداتی، جلوگیری از خروج بی‌رویه ارز، اصلاح نظام توزیع در راستای کنترل قیمت‌ها و توزیع دفترچه‌ای و واگذاری بخشی از وظایف توزیعی بازار، کارخانجات و پخش به مساجد، بنیادهای انقلابی و ...) به اجرا درآمد و پدیده دو نرخ و وجود حداقل دو بازار، یکی رسمی و دیگری آزاد توسعه پیدا کرد. وزارت بازرگانی برای کنترل بیشتر و کالارسانی بهتر به تدریج بخش مهم



رضاصدر

وزیر بازرگانی دولت موقت که از اوایل ۱۳۵۸ تا شهریور ۱۳۵۹ سکان وزارت را در دست داشت.



محمدصادق اسلامی

سرپرست وزارت بازرگانی در دولت شهید محمدعلی رجایی که در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید.



حسین کاظم‌پور اردبیلی

از کابینه شهید رجایی به وزارت بازرگانی رفت و در جریان انفجار حزب جمهوری اسلامی زخمی و بستری شد.

نظارت؛ جزئی از کار فیزیکی نظام تجارت خارجی و توزیع را به عهده گرفتند. داستان دخالت در عاملیت واردات و توزیع تا جایی پیش رفت که به جز مراکز تهیه و توزیع، واحدهای توزیع خاص برخی گروه‌های کالا مثل مصالح ساختمانی، مواد غذایی نیز به وجود آمد. در نظام توزیع کوپنی و تجارت خارجی دولتی، کنترل بود، قدرت چانه‌زنی مراکز بود، عدالت بیشتر توزیعی بود، امنیت بالاتر غذایی برای طبقات متوسط و کم درآمد بود اما

هزینه بالای دولتی، سوء مدیریت، انحراف و یارانه پنهان نیز وجود داشت و کسری بودجه ناشی از آن هم نمود عینی یافت که عمدتاً تا سال‌ها از محل استقرار از بانک مرکزی و یا نظام بانکی تامین می‌شد و بهانه‌ای برای انتشار پول پر قدرت و افزایش نقدینگی و تورم بود. به جز این عوارض کلان که جنگ آن را توجیه‌پذیر کرده و قابل تحمل ساخته بود پدیده لابی‌گری برای کسب امتیازات ویژه‌خواری و فساد در نظام توزیع و معاملات کوپنی و حواله‌ای تا فروش غیرمجاز کالای کالابریگی در بازار آزاد توسط واحد توزیع کننده نهایی، معطلی و هزینه صرف زمان زیاد برای پیدا کردن کالای سهمیه‌ای و احتکارهای خانگی کالا و لوازم منزل و حتی نیازهای معیشتی نیز وجود داشت.



حبیب‌الله عسگراولادی
وزیر بازرگانی سال‌های ۶۰ تا ۶۲
که در نهایت به دلیل اختلاف نظر با نخست‌وزیر استعفا داد.



حسن عابدی جعفری
از اعضای معروف به گروه ۲۷ که توسط رضا صدر جذب وزارت بازرگانی شدند او از سال ۶۲ تا ۶۷ وزیر بازرگانی بود.



مجتبی خسرو تاج
او چهار ماه پس از عابدی جعفری سرپرست وزارت بازرگانی بود.

◀ سال‌های رشد منفی اقتصاد

در سال‌های جنگ تحمیلی ۱۳۵۹-۱۳۶۷ برای صادرات و ارز حاصل از آن پیمان ارزی یا تعهد صادرکننده به انتقال ارز حاصل از صادرات به کشور طی یک مدت معین برقرار شد. در نیمه دوم دهه ۶۰ ه.ش کاهش شدید درآمد نفت نیز به مشکلات اضافه شد. طوری که ارز حاصله از صادرات به دشواری نیازهای دفاعی و معیشتی وارداتی را تامین می‌کرد و لذا وزارت بازرگانی وادار شد سیاست‌های مختلفی را برای توسعه صادرات اتخاذ کند. از جمله این سیاست‌ها می‌توان اجازه واردات با ارز حاصل از صادرات یا اجازه فروش واریزنامه (گواهی بانک مبنی بر فروش ارز برگشتی صادرات به آن)، برخی معافیت‌های گمرکی و مالیاتی، تخفیف در پیمان ارزی که برحسب نوع صادرات متغیر بود، را بر شمرد. اتخاذ و اجرای این سیاست‌ها در نیمه دوم دهه ۶۰ - که ضریان جنگ نیز کندتر شده بود. - به ویژه در

۳ سال ۱۳۶۸-۱۳۷۰ عامل توسعه صادرات و تعدیل تدریجی در نظام ارزی و تجاری بود که برخلاف نیمه اول این دهه که مقارن با رکود صادرات غیرنفتی بود، اتفاق افتاد.

طی سال‌های ۱۳۵۹ تا پایان جنگ تحمیلی به جز در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ که شوک افزایشی نفت تولید و تجارت کشور را به رشد بالای ۱۰ درصد رساند داد در بقیه سال‌ها رشد اقتصاد منفی بود. کاهش تولید ملی واقعی در زمانی اتفاق می‌افتاد که نرخ رشد جمعیت بالای ۴ درصد در سال، باعث می‌شد درآمد و رفاه سرانه شدیدتر کاهش یابد (GDP سرانه سال ۱۳۶۷ به کمتر از نصف آن در ۱۳۵۶ کاهش داشت). برنامه اول توسعه اقتصادی در سال ۱۳۶۸ با رویکرد تعدیل اقتصادی و آزادسازی نسبی واردات و گردشگری شروع شد و برای توسعه صادرات هم مشوق‌ها و جواز صادراتی در نظر گرفته شد.

◀ پایان اقتصاد جنگی

سیاست‌گذاران عملگرا بعد از پذیرش قطعنامه شورای امنیت توسط ایران و خاتمه جنگ تصمیم گرفتند چرخه اقتصاد جنگی و بسته را بشکنند و وظیفه تخصیص منابع تولید به فعالیت‌های اقتصادی را به جای دولت به بازار بسپارند. استدلال می‌شد که اجتناب از تنوع گرایی در واردات و عدم اهمیت لازم به سلیقه مصرف کنندگان و حق انتخاب آنها کشور را از تخصیص بهینه منابع دور کرده و باعث شد صدمات ناشی از جنگ مضاعف شود. مشخصات کلی اقتصاد جنگ‌زده از منظر سیاست‌ها و رویه‌های بازرگانی و تجاری که دارای آثار اقتصادی اجتماعی متفاوتی بوده چنین است: تصمیم‌گیری نسبت به ترکیب و حجم واردات در کمیته تخصیص ارز // تثبیت نرخ ارز ۷۵ ریالی برای خریدهای دولتی و کالاهای اساسی // سوق دادن سایر واردات مجاز به استفاده از بازار ارز آزاد (غیررسمی) // پرداخت یارانه به کالاهای اساسی و سهمیه‌ای // پرداخت یارانه صادراتی (خرید ترجیحی ارز، معافیت‌ها و تخفیف‌های مالیاتی و گمرکی) // استقراض دولت از بانک مرکزی و نظام بانکی، افزایش نقدینگی، تورم و مالیات تورمی // نظام متمرکز و کنترل شده تجارت خارجی و توزیع // استفاده از کالابریگ برای توزیع کالاهای اساسی یارانه‌ای // توسعه و تقویت نظام بازرسی نظارت و کنترل قیمت‌ها با استفاده از جرایم تعزیراتی، محدودیت کسب و کار و یا لغو پروانه // تاکید بر سیاست‌های خودکفائی در کشاورزی و صنایع غذایی و برنامه‌ریزی و کنترل مستقیم صنایع دولتی شده (نوعی سیاست جایگزینی واردات ناقص) // در یک دوره ۱۰ ساله منتهی به ۱۳۶۸ ماشین‌آلات و دیگ بخار با میانگین سهم ۱۸ درصد، چدن، آهن و فولاد با میانگین سهم ۱۱/۵ درصد، ماشین‌آلات و دستگاه‌های برقی با میانگین سهم ۸/۳ درصد و انواع غلات با میانگین سهم ۷/۴ درصد به ترتیب

مهمترین گروه‌های وارداتی بوده‌اند. در بین گروه غلات، عمده واردات مربوط به گندم، برنج، جو، ذرت و غلات دامی بوده است.

◀ انحلال مراکز تهیه و توزیع

در اجرای قانون برنامه اول توسعه در مردادماه سال ۱۳۷۰ شورای عالی اداری پیشنهاد وزارت بازرگانی برای انحلال مراکز تهیه و توزیع کالا و پایان‌دهی به دوره انحصار دولتی تجارت خارجی را تصویب کرد. به این ترتیب، به جز یک مرکز تحت عنوان مرکز تهیه و توزیع کالا بقیه مراکز منحل شد.

در برنامه اول توسعه وزارت بازرگانی در صدد احیای نظام بازرگانی داخلی و توزیع کالا براساس سازوکار بازار برآمد و دست بسیاری از واحدهای دولتی را از نظام توزیع کوتاه کرد. به این ترتیب، از یک طرف از تعداد کالاهای مشمول یارانه‌های مستقیم و غیرمستقیم دولت کاسته شده (حذف یارانه مرغ و تخم‌مرغ و پودر و...) و از طرف دیگر با اصلاح سازوکار قیمت‌ها و به‌ویژه قیمت‌گذاری در واحدهای تولیدی دولتی و شفاف ساختن بودجه امکان آشکار ساختن ویژه‌خواری‌ها و یارانه‌های پنهان به‌وجود آمد. نظام ارزی از تخصیص دستوری به نظام چند نرخ ارز انتقال یافت و قیمت دلار آمریکا در بخش‌های تولیدی، گردشگری و خدمات و تجارت به ۶۰۰، ۸۰۰ و بالاخره ۱۷۵۰ ریال افزایش داشت. با وجود این افزایش که بالقوه قیمت‌ها را به چند برابر افزایش می‌داد و تورمی تحمل‌ناپذیر می‌توانست به دنبال داشته باشد فاصله بازار آزاد و بازار رسمی کاهش زیاد پیدا کرد و سیاست آزادسازی نسبی واردات توانست قیمت متوسط کالاهایی را که قبلاً با ارز صادراتی یا آزاد وارد کشور می‌شدند کاهش دهد بنابراین نرخ تورم در سال‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ نسبت به سال ۱۳۶۷ کاهش عمده پیدا کرد (از ۲۸/۹ به ۱۷/۴ و ۹ درصد) و رفاه و قدرت خرید مردم افزایش یافت. اما قیمت‌آزاد و یا تعادلی ارز دارای اثر متفاوت دیگری بود که آن غلبه فشار نقدینگی و جلوگیری از فعال‌سازی ظرفیت‌های خالی تولید بود. انتقال به نظام جدید مبادله ارزی و تسهیلات تکلیفی در بلند مدت به جز پیامد افزایش شدید نقدینگی و پتانسیل تورمی نمی‌توانست نتیجه‌ای داشته باشد. نرخ تورم در پی رشد سال ۱۳۷۰ به بیش از دو برابر سال قبل رسید و در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ همچنان در سطح بالا باقی ماند.

در سال ۱۳۷۲ یارانه آشکار و مستقیم حدود ۱۸ درصد بودجه عمومی دولت بود و در همین سال یارانه ضمنی مربوط به انرژی تقریباً معادل ۸۰ درصد بودجه عمومی کشور بود. که به علت انحرافات شبکه توزیع سهم مهمی از یارانه‌های مذکور به گروه‌های پردرآمد اختصاص یافت این در حالی است که برخلاف هدف برنامه که افزایش سهم مالیات ثروتمندان و هدفمندی یارانه‌ها بود سهم مالیات پردرآمد از GDP به جای ۷ درصد عملکرد ۳ و ۴ درصد را ثبت کرد که

حسن عملکرد را کارشناسان به کم برآوری اهداف برنامه تحت تأثیر عملکرد بد برنامه دوم نسبت می‌دهند. رشد صادرات غیرنفتی با تعدیل نقش نفت در برنامه سوم توسعه و استمرار مشوق‌ها و یارانه‌های صادراتی پس از عبور از سیاست‌های قبلی حمایتی نظیر نرخ ارز ترجیحی، استرداد حقوق و عوارض گمرکی و سود بازرگانی تسریع شد و تا جایی هنوز ادامه دارد که عملکرد برنامه چهارم توسعه، نزدیک به ۵۰ درصد بالاتر از هدف پیش‌بینی شده قرار گرفت. یکسان سازی نرخ ارز، حذف کامل پیمان سپاری‌ها، کاهش دیوان سالاری (بوروکراسی) در صادرات، معافیت صادرات از پرداخت عوارض و مالیات، الزام بانک‌ها به حمایت تسهیلاتی، کاهش‌های هزینه معامله از عوامل موثر در افزایش پایدار صادرات غیرنفتی بود. طی برنامه سوم در مجموع ۱۲۳ میلیارد دلار کالا و خدمات وارد کشور شد که ۲۰ درصد بالاتر از هدف پیش‌بینی شده بود. از عوامل سیاستی افزایش واردات عمدتاً به تبدیل موانع غیرتعرفه‌ای

ارزی و پولی از عدم تعادل و فشار بر بازار مالی کاست واردات کنترل و مدیریت و صادرات به انواع طرق تشویق شد. اما فشارهای تورمی و شکاف نرخ ارز رسمی و بازار آزاد مجدداً افزایش یافت. تمامی این جریانات باعث شد برنامه دوم توسعه (۱۳۷۴-۱۳۷۸) که با اهداف و راهبردهایی نظیر برنامه اول شروع شد در اجرا با چرخش استراتژیکی روبرو شد و به طور عملی سیاست‌های نوع دیگری به اجرا درآمد. نرخ تورم که در اثر افزایش نقدینگی و شنواری نرخ ارز شتاب یافته بود در سال ۱۳۷۴، بالاترین تورم را ثبت کرد. بحران ذخایر خارجی که شاید بخش زیادی از آن ناشی از رفتارهای انبساطی و اسراف‌ی وارداتی، رفتارهای نمادین دولت وقت و نظام مالی بود که با محوریت اهدافی نظیر جبران مافات رفاهی دوران جنگ و جا انداختن تصور بازگشت شرایط کاملاً عادی و آزاد در بازار و اقتصاد کشور به اجرا درآمد. در وزارت بازرگانی کنترل قیمت‌ها از یک سو و قیمت‌گذاری کالاها و خدمات بخش عمومی ادامه پیدا کرد مجوزهای متعدد واردات از محل درآمد ناشی از کار در خارج یا واردات کالاها و خدمات خاص از محل ارز صادرات که در این سال‌ها بازار را مملو از انواع کالاهای لوکس وارداتی کرده بود بخشاً متوقف شد. نرخ دلار ۳۰۰ تومانی تثبیت و معاملات ارز آزاد ممنوع اعلام شد. شاید بتوان گفت بخش زیادی از مضیقه‌های اقتصادی سال‌های برنامه دوم کفاره خوش‌بینی به نظام بازار جهانی و اسراف‌کاری در مصارف ارزی برنامه اول بود. در برنامه سوم توسعه، بهبود بازار نفت افق خوش‌بینی را مجدداً جلوی چشم دولت گشود. در این برنامه راهبرد توسعه اقتصادی راهبرد توسعه صادرات، ادامه خصوصی‌سازی، ادامه کنترل افزایش قیمت کالاهای تولید دولتی (ماده ۱۰) تنظیم و تعدیل مزد حقیقی با نرخ تورم سالانه، ادامه سیاست پرداخت یارانه کالاهای اساسی (ماده ۴۶)، ایجاد حساب ذخیره ارزی برای جلوگیری از تأثیر نوسان بازار جهانی نفت بر برنامه‌های توسعه اقتصادی کشور (ماده ۶۰) تنظیم انحصارات و رقابتی کردن فعالیت‌های اقتصادی، کنار گذاری روش تسهیلات تکلیفی و جایگزینی آن با وجوه اداره شده مد نظر قرار گرفت.

آغاز آزادسازی تجاری

در برنامه سوم راهبرد اصلی بازسازی ساز و کارهای اقتصادی و جایگزینی ساز و کار بازار به جای کنترل دولت بود. تفاوت زیاد آن با برنامه تعدیل اقتصادی تعادل گرایی، محدودیت تزریق پول نفت به اقتصاد و بر طبق جداول ارزی برنامه، کنترل شکاف درآمدی، هدفمندی یارانه‌ها و تعدیل قیمت حامل‌های انرژی کوچک‌سازی و کاهش بار مالی دولت و کوتاه کردن دست دولت از استقراض از سیستم بانکی بود. تحقق اهداف صادرات (کالا و خدمات) در عملکرد برنامه سوم حدود ۱۴۰ درصد بوده است. که بخشی از این

از سال پایه برنامه (۴/۵ درصد) نیز کمتر بود. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که از بین‌یارانه‌های توزیع شده طی برنامه اول توسعه، یارانه کالاهای اساسی مثل آرد و نان و قند و شکر بیش از سایر یارانه‌ها هدفمند بوده سهم استفاده دهک‌های کم درآمد از آن بیشتر بوده است. این در جایی است که یارانه‌های پنهان حامل‌های انرژی خدمات تأمین اجتماعی و برق توزیعی کاملاً برخلاف اهداف عدالت اجتماعی داشته شکاف درآمد را بدتر کرده و نقش مخربی در تخصیص منابع به‌ویژه از منظر توسعه پایدار اقتصادی ایفا کرده است. عملکرد غیرقابل قبول برنامه اول در افزایش شاخص سهم مالیات از GDP و بهره‌گیری بسیار بالاتر دهک‌های ثروتمند از یارانه‌های پنهان باعث پیدایش اختلاف نظر شدیدی در نتایج عملکرد توزیع درآمدی این برنامه شد.

شوگ ارزی

در سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۴ مجدداً تفاوت نرخ ارز رسمی (شناور) و نرخ ارز بازار آزاد همراه با نرخ تورم و رشد نقدینگی افزایش داشت به‌گونه‌ای که منتهی به بحران در نظام ارزی و اجبار دولت به برگشت به نظام کنترل ارزی (با نرخ هر دلار آمریکا ۳۰۰۰ ریال) شد. تورم سال ۱۳۷۴ یعنی سال اول برنامه دوم توسعه به بیش از ۴۹ درصد بالغ شد. به هر روی، آزادسازی تجاری کل اقتصاد، نتیجه قابل قبولی در بر نداشت و این سرخوردگی دولت باعث شد تا آزاد سازی به صورت مناطق آزاد تجاری به تجربه گذاشته شود. منطقه آزاد کیش و سایر مناطق به تدریج، ایجاد و به اجرا درآمد. هدف از مناطق آزاد، افزایش جاذبه کشور در جذب گردشگری و سرمایه‌گذاری خارجی، FDI، مشارکت خارجیان در سرمایه‌گذاری پرخطر، انتقال دانش فنی، افزایش تجارت خارجی و دسترسی بازارهای خارجی و سرانجام ایجاد سکویی برای پردازش واردات و تولید برای صادرات بود. توسعه صادرات در برنامه اول به اهداف کمی خود نرسید و نقش‌چندانی در رشد اقتصادی کشور ایفا نکرد. در برنامه دوم توسعه توقعات از سیاست آزادسازی با عقب‌نشینی ملایمی از هدف‌های تعدیلی اقتصادی و تجاری به سیاست ایجاد مناطق آزاد تجاری، مناطق ویژه اقتصادی و نقش آنها در توسعه اقتصادی و مدرنیزه کردن اقتصاد و تجارت کشور، تبدیل شد. قانون چگونگی اداره مناطق آزاد که در ۱۳۷۲/۶/۷ در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید در نهایت در حوزه مصوبات مجمع تشخیص مصلحت در ۱۳۷۵/۸/۲۲ مورد تأیید قرار گرفت.

در سال ۱۳۷۲ قیمت و درآمد نفت کاهش و بدهی خارجی افزایش یافت. آزادسازی و خصوصی‌سازی برنامه اول توسعه و تسهیل مبادلات خارجی موجب کسری تراز خارجی و انباشت بدهی شد. با توجه به این سابقه، ادامه نظام ارز شناور دیگر میسر نبود بنابر این نرخ ارز براساس برابری هر دلار آمریکا ۱۷۵ تومان تثبیت شد. در سال ۱۳۷۳ اعمال کنترل‌های

عبدالحسین وهاجی

هاشمی رفسنجانی در دولت اول خود وهاجی را به عنوان وزیر بازرگانی معرفی کرد و هدایت این وزارتخانه را برای ۴ سال به وی سپرد.



یحیی آل اسحاق

در کابینه دوم هاشمی رفسنجانی، آل اسحاق که سابقه حضور در این وزارتخانه را داشت جایگزین وهاجی شد و بر صندلی وزارت تکیه زد.



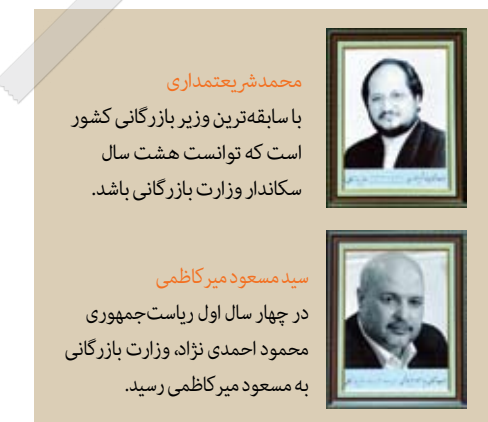
به تعرفه‌ای، آسان‌سازی واردات و یکپارچه‌سازی وصول عوارض می‌توان اشاره کرد. ضمن اینکه، تراز تجاری در سال‌های برنامه مثبت بوده اما شتاب آن کاهش نزولی داشت. سیاست‌های اصلاح ساختار در برنامه چهارم توسعه (۱۳۸۴-۱۳۸۸)، نیز تا حدودی ادامه یافت. اگرچه مجلس هفتم مجدداً سیاست تثبیت قیمت کالاها و خدمات را برخلاف رویکرد اصلی برنامه مجدداً برقرار کرد و دولت هم به نوبه خود روی نقض هدفمندی و حذف یارانه‌ها به‌ویژه یارانه حامل‌های انرژی، برق و آب که پیش‌بینی شده بود در چهار سال آخر برنامه به تدریج حذف و طبق قیمت تمام شده و هزینه فرصت از دست رفته تعیین قیمت شود- و لزوم اصلاح برخی سیاست‌ها و اهداف در راستای نگرش دولت نهم تأکید کرد- نتیجه غایی اینکه برنامه چهارم نیز در اجرا دچار همان سرنوشت برنامه دوم توسعه شد. با وجود این، در مورد توسعه صادرات غیر نفتی عملکرد بازرگانی بسیار از برنامه پیش افتاد (حدود ۶۰ درصد). بخشی از این موفقیت‌ها مرهون رشد صادرات خدمات به‌ویژه

صادرات خدمات فنی و مهندسی از سال ۱۳۸۳ و بخش دیگر مرهون رشد صادرات میعانات گازی بود.

از جمله برنامه‌های توسعه تجاری و جهانی سازی اقتصاد، برنامه الحاق به سازمان جهانی تجارت (WTO) بود. دولت وقت برای تسریع جریان پیوستن و رفع موانع موجود، امور الحاق را به نمایندگی تام‌الاختیاری که در وزارت بازرگانی ایجاد کرد، سپرد. در برنامه‌های سوم و بعد اما، این قدرت مجدداً تقسیم شد و در محاق وظایف اصلی وزارت امور خارجه درخشش خود را از دست داد. با این وجود تلاش‌های دولت و وزارت بازرگانی سرانجام در ۲ اردیبهشت ۱۳۸۴ به‌بار نشست و ایران به عنوان عضو ناظر این سازمان پذیرفته شد.

تنظیم بازار

از جمله سیاست‌هایی که باوجود رویکرد اصلی برنامه‌ها در عمل و اصلاح نهایی تغییر جهت داد تا دوام پرداخت یارانه کالاهای اساسی، انعطاف در



برداشت از حساب ذخیره ارزی و مبارزه با تورم و کنترل قیمت‌ها بود. در تولیدات دولتی برای قیمت‌ها سقف افزایش تعیین شد. برای نظارت بر قیمت و توزیع سایر کالاها نیز از تنظیم بازار استفاده شد. از این قرار شاید بشود گفت یکی از دغدغه‌های مداوم بازرگانی کشور چگونگی اجرای تنظیم بازار - به نحوی که نه به زیان تولید کننده باشد و نه به زیان مصرف‌کننده - بوده است. تنظیم بازار را وزارت بازرگانی باید اجرا کند که نه مانعی برای توسعه صادرات باشد و نه تعادل بازار داخلی را مورد تهدید قرار دهد.

برای برقراری تعادل و تنظیم در بازار یک کالا و جلوگیری از عوامل غیرطبیعی بر هم‌زنندگی تعادل بین عرضه و تقاضا - که می‌تواند عامل تغییرات کاذب قیمت و علائم گمراه کننده در زنجیره تأمین کالا باشد - دولت در کارکرد بازار مداخله و در جهت خنثی کردن، و از میان برداشتن عوامل اختلال، اقدام می‌کند. در ایجاد انگیزه برای توسعه تولیدات کشاورزی و کالاهای استراتژیکی دولت تلاش

می‌کند با اعلام قیمت تضمینی خرید - و به صورت خرید تضمینی در دخالت وسیع‌تر - از نااطمینانی کشاورز نسبت به درآمد آینده و برنامه‌ریزی کشت خود آن قدر بکاهد که تولید وی حداقل جوابگوی مصرف داخلی باشد. این سیاست در بعد از انقلاب اسلامی همواره در مورد گندم و برخی دیگر از کالاهای اساسی - که برحسب شرایط زمان متغیر بوده - استفاده شده است. وزارت بازرگانی دولت نهم یک قدم دیگر نیز به این ساز و کار اضافه کرد و آن پرداخت مکانیزه بهای گندم خریداری از کشاورز در اولین فرصت بود. برای کنترل قیمت سایر کالا و خدمات اساسی و ضروری از پرداخت یارانه و مدیریت عرضه استفاده شد و تا همین الان نیز هنوز کالا برگ قند و شکر و روغن اعلام می‌شود. یارانه واقعی از دو مسیر تزریق می‌شد.

یک مسیر، دلار ارزان دولتی با نرخ رسمی بود که در برنامه‌های اول و دوم هم برقرار بود و ساز و کار آن کمک به چند برابر شدن قدرت خرید هزینه‌های دولتی و کسر بودجه کمتر بود (در واقع یارانه پنهان). این مسیر متکی به واردات دولتی است و هنوز هم اثرات آن در رفتار شرکت بازرگانی دولتی در خرید و واردات گندم و تأمین آرد نانواپی باقی است. مسیر دوم، پرداخت تفاوت قیمت مصرف‌کننده و قیمت بازار به تولیدکننده بود تا مصرف‌کننده ارزان بخرد (یارانه مصرفی) و تولیدکننده به قیمت بازار جنس خود برسد. بهترین موقع اصلاح یارانه و واقعی کردن قیمت‌ها و بکارگیری قیمت‌های نسبی در تخصیص منابع و سرمایه‌گذاری‌ها زمان خاتمه جنگ تحمیلی و در همان برنامه اول توسعه بود که به اتکاء درآمد نفتی مجلس و دولت کام روایی مردم از شیرینی پایان جنگ را بر رفتار صحیح اقتصادی ترجیح دادند. پس از تقریباً اضمحلال نظام چند نرخ خرید و فروش ارز و کالا برنامه‌های تنظیم بازار ابتدا با راهبری کمیته‌ای از وزرا و سپس در خود وزارت بازرگانی به کار ادامه داد و نقش خود را عملاً در تنظیم عرضه و قیمت کالاهای ضروری - با تعریفی وسیع‌تر از کالاهای اساسی - و نظارت بر اجرای قیمت‌ها ایفا کرد. سیاست تنظیم بازار از برنامه دوم تاکنون مواجه با دو مشکل اساسی است که در کار آن اختلال ایجاد می‌کند. یک مشکل، عدم هماهنگی سیاست‌های پولی و مالی دولت با سیاست‌های تجاری است. به طوری سیاست‌های انبساطی، تقاضای مردم را افزایش می‌دهد بدون اینکه هماهنگی لازم برای افزایش عرضه کالا قبلاً صورت گرفته باشد. دوم اتکاء دولت به مباشرین غیردولتی در اجرا است که اصولاً تحت تأثیر بازار برنامه‌ریزی می‌کنند و نه طبق نیاز دولت. تنظیم عرضه و تأمین کالا در بازار نیازمند نظام تحت برنامه ذخیره‌سازی کالا و موجودی انبار است. زمانی که دولت مجهز به مراکز تهیه و توزیع کالاها بود مدیریت تأمین، توزیع و زیرساخت‌های لازم

را خود برعهده داشت حال آنکه، اکنون محدود به همکاری با مباشرین خود است بنابر این نه کارایی نظام متمرکز قبلی را می‌تواند داشته باشد و نه مزایای بهره‌گیری از ساز و کار تنظیم خودکار بازار را می‌تواند استفاده کند.

افزون بر این‌ها، تنظیم بازار مبتنی بر فرض دسترسی لازم به آمار و اطلاعات تولید، مصرف، موجودی و هر آن پیش فرضی است که برای تأمین امنیت غذایی تعریف می‌شود و این فرض در نظام ترکیبی دولت و بازار کمتر واقعی است تا در نظام خالص دولتی یا خالص بازار. وزارت بازرگانی در شرایطی مسئولیت تنظیم بازار را گردن نهاده است که هیچگاه اطلاعات مطمئنی از تولید سرانه و نیاز وارداتی پیش‌نگر (ex- ante) برای تصمیم‌گیری وجود ندارد بنابر این همواره ممکن است وزارت بازرگانی برای عدم توانایی کنترل قیمت یا کمبود موجودی و یا اضافه محصول و زیان تولیدکنندگان یا مصرف‌کنندگان مورد شمات و بازخواست قرار گیرد. به نظر می‌رسد در دوره اجرای برنامه پنجم توسعه (۱۳۹۰ - ۱۳۹۴) به واسطه دو گروه تغییرات مهم ساختاری چالش‌های وزارت بازرگانی برای هدف تنظیم بازار بسیار بیش از گذشته خواهد بود. با وجود آنکه، این امید وجود دارد که با جهت‌گیری سیاست‌ها و برنامه جدید به ساز و کار بازار، هدفمندسازی و شفاف‌سازی واقعیت‌های اقتصادی دولت بتواند با آهنگی سریع‌تر این وظایف را به نظام تنظیم خودکار بازار منتقل کند اما سهم بالای درآمد نفت در اقتصاد و تمایل دولت‌ها به حفظ رضایت عمومی و قدرت خود کمتر اجازه خواهد داد که این انتقال با چالش‌های کمتر و آرامش بیشتری همراه باشد. یک گروه از این تغییرات اعلام سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی از سوی مقام معظم رهبری و تکلیف خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و واگذاری آنها به بخش‌های غیردولتی است. این تکلیف که همکاری تنگاتنگ نهادهای بخش دولتی - از جمله وزارت بازرگانی - و بخش خصوصی و تعاونی را ضروری ساخته عملاً دست دولت را برای یک‌تازی به سوی اهداف و در صورت لزوم دور زدن بخش خصوصی بسته است. تغییرات اصلاحی دیگری که علاوه بر محدودیت‌های قبلی موجب افزایش نگرانی وزارت بازرگانی از چالش‌های آینده تنظیم بازار و وظایف آن در حمایت از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان شده اجرای قانون هدفمندسازی یارانه‌ها و طرح تحول اقتصادی است. حذف یارانه حامل‌های انرژی و سایر یارانه‌ها و پرداخت نقدی آن به خانوار، به دولت و به واحدهای تولیدی، تصویر امیدوارکننده‌ای را برای تصمیم‌گیران بخش بازرگانی و نهادهای دولتی و غیردولتی متولی این بخش به‌وجود آورده و در عین حال وزارت بازرگانی را به اجرای برنامه‌های ذخیره‌سازی و تدابیر احتیاطی تنظیم و حفظ کنترل بازار برای حدود ۲۰ قلم کالا و خدمت و رفع نگرانی‌های قابل پیش‌بینی موظف ساخته است. ➔

به چمران گفتم آمده‌ام مجانی کار کنم

روایت حسین نقره کار شیرازی از **مصائب وزیر بازرگانی** در دولت شهید رجایی

رضا طهماسبی

حسین نقره کار شیرازی که به تازگی وزارت نفت را ترک کرده و بازنشسته شده، یکی از باسابقه‌ترین مدیران وزارت بازرگانی است. کمتر کسی است که در حد نقره کار ۶۰ ساله از زیر و بم این وزارتخانه پرماجرا آگاهی داشته باشد. نقره کار جزو اولین افرادی است که با پیروزی انقلاب به وزارت بازرگانی رفت. قائم مقام وزیر بازرگانی در دولت موقت، حضور در دوران سخت جنگ، تلاش در دوران سازندگی و چند ماه فعالیت در دوران اصلاحات حاصل تجربه او از چند و چون این وزارتخانه و سیاست‌هایش در دوران مختلف به نقره کار داده است. این مدیر قدیمی وزارت بازرگانی که تحصیل کرده در دانشگاه‌های ایران، آمریکا و هلند است بهتر از هر کس دیگری می‌تواند تاریخ شفاهی مستندی از وزارت بازرگانی سال‌های اول انقلاب ارائه دهد. از ورودش به این وزارتخانه به عنوان یک مدیر جوان و انقلابی تا تلاش‌هایش برای سازندگی کشور به عنوان قائم مقامی باتجربه. حسین نقره کار شیرازی خاطرات بسیاری هم از این تلاش‌ها در حافظه دارد. برای شنیدن این خاطرات باید تلاش زیادی کرد تا این مدیر کم صحبت را به پای میز مصاحبه کشاند.

عکس: سعید عامری

خارج کشور و در دوران تحصیل در آمریکا می‌شناختم و تعدادی هم از انگلستان و اروپا به جمع ما ملحق شدند. برخی دیگر نیز در تهران به جمع ما اضافه شدند و خوشبختانه گروهی شدیم که عزممان را جزم کردیم تا به دولت و نظام کمک کنیم. بیشتر ما علاوه بر حسابرسی و امور مالی شرکت‌ها، استاد دانشگاه هم بودیم و تدریس داشتیم. ما در اسفندماه ۵۷ جمع و با هم همدل شدیم که به دولت و نظام کمک کنیم و هر کسی با هر توانایی که دارد وظیفه خود در قبال انقلاب و کشور را انجام دهد. تعدادی از آن جمع ۴۰ نفر در زمانی که من معاونت اداری مالی وزارت بازرگانی را داشتم کارمند رسمی وزارتخانه شدند از جمله خود من.

ساختار مدیریتی وزارت بازرگانی در آن هنگام چگونه بود و شما چه پستی در این وزارتخانه داشتید؟

در مهر و آبان سال ۵۸ من از طرف شورای انقلاب دعوت شدم تا به عنوان مسئول کمیته پاکسازی وزارت بازرگانی فعالیت کنم. یک ماه و نیم بعد یعنی در دی ماه ۱۳۵۸ هم توسط دکتر صدر به عنوان معاون اداری مالی وزارت بازرگانی منصوب شدم. در آن هنگام چهار معاونت در وزارت بازرگانی فعال بود. معاونت اداری مالی برعهده من بود که مطابق قانون قائم مقام وزیر هم همین معاونت بود. معاونت بازرگانی داخلی، معاونت بازرگانی خارجی و معاونت امور مجلس و حقوقی و هماهنگی سازمان‌های تابعه نیز سه معاونت دیگر در وزارت بازرگانی بودند. به جز یکی از معاونین یعنی

چمران ما را به وزارت بازرگانی معرفی کرد و تیم ما ملاقات محدود و مختصری با وزیر وقت بازرگانی یعنی دکتر رضا صدر داشت. دکتر صدر عضو شورای انقلاب بود و تعدادی از بچه‌های ما را از طریق انجمن اسلامی آمریکا می‌شناخت و از کار ما استقبال کرد. در نهایت ما در وزارت بازرگانی دعوت به کار شدیم و تقسیم بندی کردیم و افراد را به سازمان‌های تابعه مختلف وزارت بازرگانی مثل سازمان غله، سازمان تعاون شهرو روستا، سازمان تعاون مرکزی، بازرگان دولتی ایران و سازمان فرش فرستادیم و شروع به کار کردیم. ما به عنوان گروهی بودیم که از بیرون به وزارت بازرگانی تزریق شده بودیم تا به مشکلات مالی و حسابرسی این وزارتخانه رسیدگی و کمک کنیم. خود من در دو یا سه سازمان فعالیت می‌کردم از جمله سازمان تعاونی‌های شهر و روستا که در زمان قبل از انقلاب، تغذیه رایگان دانش آموزان مدارس کشور را بر عهده داشت. مبالغ بسیار زیادی به طور نامشخص در حساب این سازمان بود که ما به دنبال پیدا کردن منبع این پول‌ها بودیم.

آن گروه ۴۰ نفره مدیران که تشکیل داده بودید و به دیدار مسئولان نظام رفتید اسم خاصی داشت یا تشکلی ویژه‌ای بود؟ این ۴۰ نفر چگونه گرد هم آمده بودند و با چه هدفی دور هم جمع شده بودند؟

خیر. گروه خاصی نبودیم که تحت نام مشخصی فعالیت کنیم. ما با تعدادی از این مدیران در دوران قبل از انقلاب در موسسات حسابرسی همکار بودیم. تعدادی را از

در حال حاضر شما یکی از باسابقه‌ترین افرادی هستید که در وزارت بازرگانی فعالیت داشتید و از همان اولین ماه‌های پیروزی انقلاب اسلامی به وزرات بازرگانی در دولت موقت رفتید. ورود شما به این وزارتخانه چگونه بود و در طول فعالیت در این دوره چه اقداماتی انجام دادید؟

آشنایی من با وزارت بازرگانی به فروردین سال ۱۳۵۸ برمی گردد که در آن زمان به همراه عده‌ای از مدیران مالی، حسابداری و حسابرسی قرار گذاشتیم به دیدار با اعضای دولت موقت برویم و توانستیم با شهید چمران ملاقات داشته باشیم. علت ملاقات هم این بود که دوست داشتیم در هر جایی که می‌توانیم برای کمک به کشور وارد فعالیت شویم. شهید چمران با خوشحالی از حضور ما استقبال کرد و از تعداد نفرات ما سؤال کرد که من پاسخ دادم ۴۰ نفر هستیم که البته تعداد دیگری هم هستند که نتوانستند به ملاقات امروز بیایند اما برای همکاری آماده هستند. سطح تحصیلات افراد گروه هم فوق لیسانس و دکترا در رشته‌های مالی، بازرگانی و حسابداری است و همه آماده به کار هستند.

در آن دیدار حتی من به دکتر چمران گفتم که ما آمده‌ایم تا برای دولت مجانی کار بکنیم که ایشان پرسیدند: چرا مجانی؟ پاسخ من این بود که همه ما در حال حاضر شغل داریم و در دانشگاه هم تدریس می‌کنیم و همین حقوق کفایت مخارج زندگی ما را می‌دهد که دکتر چمران بیان کردند: «شما برای دولت کار کنید ما هم وظیفه داریم که به شما پرداخت داشته باشیم». پس از این دیدار دکتر

شهید اسلامی که قبل از من در وزارتخانه حضور داشت دو معاون دیگر بعد از من آمدند و ما در کنار دکتر صدر امور وزارت بازرگانی را در دست گرفتیم و تا پایان تیرماه ۵۹ به همین منوال کار را ادامه دادیم. در این دوران ما بیشتر به دنبال سرو سامان دادن به امور وزارتخانه، برنامه‌ریزی، مشخص کردن حساب‌ها و منابع و تامین کالاهای اساسی مورد نیاز مردم بودیم تا این که در پایان تیرماه ۵۹ وزیر بازرگانی که نمی‌خواست با دولت بنی صدر کار بکند استعفا داد.

وزارت بازرگانی از اواخر تیر ماه کار را بدون وزیر ادامه داد و ما چهار معاون، امور را به پیش می‌بردیم تا این که دو ماه بعد یعنی در اواخر شهریور، ناگهان جنگ بر کشور ما تحمیل شد. ما بلافاصله جلسه‌ای در وزارت بازرگانی تشکیل دادیم و

منابع و موجودی انبارها را مشخص کردیم. شهید رجایی هم بلافاصله معاونین وزارت بازرگانی را خواست و در مورد کالاهای اساسی مثل گندم، شکر، برنج و روغن سؤال کرد که چه مقدار از این کالاها موجود داریم که من توضیحاتی در این زمینه به ایشان دادم. شروع جنگ برای کشور یک نگرانی جدی بود چرا که هنوز کمی بیش از یکسال و نیم از عمر انقلاب اسلامی نگذشته بود و ناآرامی در مرزها و تبعات و هزینه‌های جانی و مالی جنگ بسیار بود. تمام سعی ما در وزارت بازرگانی این بود که نگذاریم تامین کالاهای اساسی که رکن اصلی معیشت و مایحتاج مردم بود صدمه ببیند و این کار بسیار سختی بود. ما ناچار شدیم سفری به خارج از کشور برویم چون برخی از فروشندگان کالا به ایران در حق ما جفا کردند و پس از این که دیدند در کشور ما جنگ شده کالای ما را مثل روغن، گندم و یا شکر در حالی که خریداری و بارگیری شده و به طرف کشور در حال حمل بود، روی دریا به کشورهای دیگر می‌فروختند، با این که ما پول آن کالا را به طور کامل پرداخت کرده بودیم و قانوناً کالا مال ما بود. یکی از عمده‌ترین فعالیت‌های ما این بود که مدیران وقت وزارت بازرگانی در سال ۵۹ که همه هم از مدیران دلسوخته فعال و دیندار بودند تقاضا کردیم که جلسات هفتگی برای رسیدگی به امور وزارتخانه در دولت تشکیل شود. ضمن این که ما باید علاوه بر کالاهای اساسی، نیازمندی‌های عمومی کشور مثل فلزات، آهن‌آلات، کاغذ، پارچه چادری مشکی را هم فراهم می‌کردیم. این کالاها اغلب وارداتی بود و به علت شرایط خاص اول انقلاب و شروع جنگ تحمیلی در این زمینه دچار کمبود شده بودیم که این کمبود قیمت کالاها را در بازار داخلی بالا برده بود.

تا جایی که خودتان گفتید در این دوران دکتر صدر از وزارت استعفا داده بود و هنوز هم وزیری

ما ناچار شدیم سفری به خارج از کشور برویم چون برخی از فروشندگان کالا به ایران در حق ما جفا کردند و پس از این که دیدند در کشور ما جنگ شده کالای ما را مثل روغن، گندم و یا شکر در حالی که خریداری و بارگیری شده و به طرف کشور ما در حال حمل بود، روی دریا به کشورهای دیگر می‌فروختند

از سوی شهید رجایی معرفی نشده بود. با اینکه مطابق اساسنامه شما سرپرست قانونی وزارتخانه بودید چرا بیشتر نام شهید اسلامی به عنوان سرپرست وزارت بازرگانی در آن دوران برده می‌شود؟

در این دوره قانوناً من سرپرست وزارت بازرگانی بودم چون در قانون آمده بود که معاون اداری مالی وزارتخانه قائم مقام وزیر است اما به لحاظ احترامی که ما سه معاون دیگر وزارتخانه به شهید اسلامی می‌گذاشتیم چون از نظر سن از ما بزرگتر و باسابقه‌تر بودند و همچنین ارتباط دوستی نزدیک ایشان با شهید رجایی، جلسات وزارت بازرگانی را با ریاست ایشان تشکیل می‌دادیم. به‌عنوان یک اتفاق جدی عرض کنم که در همان مقطع شهید رجایی بنده و شهید اسلامی را به ریاست جمهوری دعوت کردند. دعوت

شهید رجایی هم به این دلیل بود که می‌خواستند بدانند چه کالاهایی را می‌توانیم کوپنی کنیم. در اوایل دی ماه ۵۹ مقدمات کوپنی کردن قند و شکر به عنوان اولین کالا شروع کردیم. انتخاب قند و شکر به عنوان اولین کالا برای عرضه با کوپن این بود که بر این کالا کنترل بیشتری داشتیم. دکتر تربتی به عنوان مدیرعامل سازمان قند و شکر مدیریت خوبی بر زیرمجموعه خود داشت، انبارها به خوبی کنترل می‌شد و در حمل و نقل آن هم مشکل چندانی نداشتیم و موجودی ما هم خوب بود. در مورد گندم تمام تلاشمان این بود که حتماً نیاز کشور تامین شود چون مسئولان نظام به ویژه حضرت امام (ره) بر روی مسئله نان بسیار تاکید داشتند که مردم کمبودی احساس نکنند.

در اوایل بهمن، قند و شکر کوپنی شد و از اسفند ماه همان سال زمزمه ورود وزیر جدید بازرگانی شروع شد. تا این زمان وزارت توسط شورای معاونین اداره می‌شد که اگر چه من قانوناً من به عنوان معاون اداری مالی سرپرست وزارتخانه بودم، همان طور که قبلاً گفتم به خاطر احترام به شهید اسلامی ریاست جلسات را ایشان برعهده داشت. در ۱۷ اسفندماه آقای کاظم پوراردبیلی به عنوان وزیر انتخاب و به مجلس معرفی شد و توانست رای اعتماد هم بگیرد. در همان ابتدا هم ماموریت بسیار سنگینی از طرف شهید رجایی بر دوش وزارتخانه قرار گرفت و آن هم دولتی کردن یا همان ملی کردن تجارت خارجی بود. این ماموریت بسیار مهم و سنگین یکی از بندهای اصل ۴۴ قانون اساسی هم بود. بر اساس این قانون بخشی از کار در دست مردم باقی می‌ماند که البته درصد بسیار کمی بود و بقیه دولتی می‌شد. از ۱۷ اسفند تا نیمه شهریور ۶۰ آقای کاظم پوراردبیلی وزیر بازرگانی بود. در دوران ایشان قانون ملی کردن تجارت خارجی تدوین و تحویل مجلس شد. این قانون با همه دقت‌های

لازم از نظر حوزه معنوی و فقهی و انطباق آن با سایر قوانین موجود و عرف جامعه و قوانین تجارت جهانی تهیه شد. بعد از آن صحبت تغییر وزیر بازرگانی و آمدن آقای عسکراولادی به وزارتخانه شد. من تا آمدن آقای عسکراولادی به وزارت بازرگانی یعنی تا شهریور ماه ۶۰ به عنوان معاونت اداری مالی فعالیت می‌کردم.

ورود آقای عسکراولادی در کدام دولت بود؟ وضعیت کلی وزارتخانه و ماموریت‌هایی که بر دوش داشتید چطور پیش می‌رفت؟

انتخاب و معرفی آقای عسکراولادی در زمان شهید رجایی صورت گرفت. آقای عسکر اولادی در آن زمان نایب رئیس مجلس بودند و جزو شهدای زنده انقلاب محسوب می‌شدند چون یکبار ترور شده بودند که البته نافرجام ماند. در انتخابات ریاست جمهوری هم شرکت کرده بودند و بسیار فعال بودند. آمدن ایشان به وزارت بازرگانی اما بعد از شهادت آقای رجایی بود. در زمانی که آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رئیس جمهور انتخاب شده بودند. من دو سال هم در کنار آقای عسکر اولادی بودم. در زمان ایشان ضمن تثبیت مدیریت در سطوح عالی به خاطر تلاش‌های مثبتی که هم در دوره ایشان و هم در دوره آقای کاظم پور اردبیلی انجام گرفت بسیاری از نگرانی‌های ما از جانب کالاهای اساسی مرتفع شد. چون این کالاها به اندازه کافی در کشور وجود داشت و واردات ما به اندازه بود. در دوران وزارت آقای عسکراولادی به سمت واردات کالاهای ضروری دیگر مثل آهن آلات و کاغذ رفتیم. هم چنین در دو سالی که آقای عسکراولادی وزارت بازرگانی را برعهده داشتند تعداد معاونین وزارت بازرگانی از چهار نفر به ۱۰ نفر افزایش یافت. مراکز تهیه و توزیع کالا هم ایجاد شد که در قانون پیش‌بینی شده بود و به طور مستقیم زیر نظر وزیر بازرگانی بود و در راس آن یکی از معاونین وزیر قرار داشت. بازرگانی خارجی هم دو معاونت شد. صادرات از بازرگانی خارجی جدا و یک معاونت مختص صادرات ایجاد شد. چون طبق قانون، معاونت تعاون ایجاد شد یک معاونت تعاون هم تأسیس شد. در آن زمان هنوز وزارت تعاون به طور مستقل نداشتیم و چون در قانون اساسی به اصل تعاون بهای زیادی داده شده بود معاونت تعاون در وزارت بازرگانی تشکیل شد. معاونت‌های دیگری چون معاونت برنامه‌ریزی هم ایجاد شد.

بعد از یک سال آقای عسکراولادی از من خواستند که به معاونت پارلمانی و حقوقی بروم. آقای سعیدلو که در حال حاضر ریاست سازمان تربیت بدنی را برعهده دارند در آن زمان رئیس سازمان چای بود. من به معاونت پارلمانی و حقوقی رفتم و آقای سعیدلو هم از سازمان چای به وزارتخانه آمد و جایگزین من در معاونت اداری مالی شد. دکتر نهان‌دیان هم از معاونت پارلمانی و حقوقی رفتند و معاونت برنامه‌ریزی را قبول کردند. در طول دو سال وزارت آقای عسکراولادی با این که سال‌های سخت دوران دفاع مقدس را می‌گذرانیدیم و نیازمندی‌های جبهه‌ها و مردم برای ما اهمیت بسیار زیادی داشت خریدهای خارجی و تولیدات داخلی ما به اندازه‌ای بود که کمبودی در بازار نداشتیم یا کمبودهای

کلی ما این بود که وزارت بازرگانی در خدمت بخش تولید داخل بود. یعنی در آن سالها واردات، مدیریت و توجه بسیار خوبی به صادرات شد. معتمد سوابق بانک مرکزی، وزارت اقتصاد و دارایی و وزارت بازرگانی نشان می‌دهد که استارت جهش صادراتی کشور در آن دوران زده شد. چون وزارت در خدمت صنایع داخل بود و سعی می‌کردیم که این صنایع بتوانند کارایی لازم را کسب کنند و علاوه بر تامین نیاز داخل با تولید کالاهای باکیفیت به صادرات نیز بپردازند. سفرهای متعدد خارجی داشتیم و از کشورهای زیادی دعوت کردیم که به ایران بیایند. سوابق تاریخی آن هم وجود دارد که دوره خوبی را گذراندیم. ما خوشحال بودیم که این وظیفه خطیر در دوران سازندگی در وزارت بازرگانی بر عهده ما بود که امیدوارم مورد رضایت خداوند و مردم قرار گرفته باشد.

سالهای اول حضور شما در وزارت بازرگانی سالهای سختی بود. دولت نوپای انقلاب درگیر جنگ شده بود و برای تامین کالا هم مشکلات فراوانی وجود داشت. دغدغه اصلی وزارت بازرگانی در آن موقع چه بود و چرا به سیاست‌هایی چون نظام کوپنی روی آورد؟

ما ناچار بودیم نیازمندی‌های کشور را تامین کنیم. در آن زمان کالاها را به چهار دسته تقسیم کردیم. برخی کالاها را در دسته کالاهای اساسی یا بسیار ضروری قرار دادیم مثل گندم، روغن، برنج و قند و شکر. برخی دیگر کالاهای ضروری بود که به آنها کالاهای حساس هم می‌گفتیم مثل کاغذ برای آموزش و پرورش و لوازم التحریر برای دانش‌آموزان که به هر حال نیاز مبرم به آن داشتند. یا مثل چادر مشکی که در داخل تولید نداشتیم و باید وارد می‌کردیم. برخی کالاها غیر حساس و برخی هم اصلا کالاهای عادی بود. وظیفه ما به عنوان وزارت بازرگانی تامین نیازمندی‌های کشور با اولویت کالاهای اساسی مثل گندم و شکر و روغن و برنج بود. حتی خوراک دام مثل علوفه و کنجاله ذرت، گوشت قرمز و سفید، تخم مرغ و پنیر و حتی شیرخشک برای نوزادان را وزارت بازرگانی وارد می‌کرد. ما مجبور بودیم به خاطر شرایط جنگ و کنترل مصرف این اقلام را به شیوه‌ای کاملاً مدیریت شده توزیع کنیم. اگر جنگ نبود نظام هرگز به سمت کوپنی کردن کالاها نمی‌رفت. ما برای همه چیز برنامه داشتیم. اما ضرورت جنگ، ما را به این راه برد. همان طور که گفتیم برخی کشورها در آن دوران کمال ناجوانمردانگی را در حق کشور ما روا داشتند. کالایی را که خریداری کرده بودیم و هزینه‌اش را پرداخت کرده بودیم برای حمل و نقل آن هزینه داده بودیم، بیمه‌اش کرده بودیم را روی

البته همان طور که گفتم براساس مصوبه شورای انقلاب ما به استخدام رسمی وزارت بازرگانی درآمده بودیم. من هم تا پایان شهریور ۶۲ در همین وزارت خانه باقی ماندم تا این که به ریاست دانشکده‌های بیمه و علوم بانکی و بازرگانی درآمدم و به آموزش عالی رفتم. بعد از آن هم استاندار فارس شدم. بعد هم به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در کشور اتریش، سفیر ایران در سازمان ملل و سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل یونیدو در وین مشغول به کار شدم. پس از پایان ماموریت در اتریش به وزارت خارجه رفتم و رییس دانشکده روابط بین‌الملل این وزارتخانه و مشاور وزیر شدم. بازگشت من به وزارت بازرگانی در کابینه دوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. در سال ۷۲ همان تیمی که از وزارت بازرگانی خارج شده بود، دوباره و این بار با وزارت آقای آل‌اسحاق به این وزارتخانه برگشت. با انتخاب آقای آل‌اسحاق به عنوان وزیر بازرگانی در کابینه دوم آقای هاشمی رفسنجانی ایشان به همراه من، دکتر نهاوندیان، مهندس راسخ، دکتر محمداعرابی، آقای سعیدلو و جمعی از مدیران وقت وزارت بازرگانی در این سال مجدداً وارد وزارت بازرگانی شدیم و در این دوره با مدیریت ایشان فرهنگ تازه‌ای در وزارت بازرگانی ایجاد شد. می‌توانم بگویم چون دوره خاصی هم بود که به دوره سازندگی معروف بود انتظارات از این وزارتخانه بالا بود. همه انتظار داشتند که وظایف محوله به وزارتخانه و مدیران به بهترین نحو انجام شود. در آن دوره ما با جمعی از مدیران جدید و مدیران قبلی کار را شروع کردیم و چون وزارت بازرگانی در سالهای ۶۲ تا ۷۰ به خاطر الزامات جنگ دچار مشکلات فراوانی شده بود لازم بود که وزارت بازرگانی شکل تازه‌ای بگیرد و فرصت خوبی هم بود. من واقعاً خوشحالم که از زبان مسئولان مختلف از جمله مقام معظم رهبری، رئیس جمهور وقت و رییس وقت

مجلس شورای اسلامی شنیدیم که تلاش‌های وزارت بازرگانی را می‌بینند و رضایت دارند. در دوران وزارت آل‌اسحاق من به عنوان قائم مقام وزیر بازرگانی فعالیت کردم. در دوره دوم حضور حدود چهار سال و هفت ماه در این وزارتخانه بودم و جمعا در حدود ۹ سال در وزارت بازرگانی خدمت کردم. وزارت بازرگانی در دوره دکتر آل‌اسحاق نقش در بخش صنایع داخلی کشور نقش بسیار پررنگی داشت چون هماهنگی خوبی بین وزارت بازرگانی و صنایع وجود داشت. آقای آل‌اسحاق قبل از آن که به وزارت بازرگانی بیاید در وزارت صنایع به عنوان معاونت اقتصادی مهندس نعمت زاده فعالیت می‌کرد. می‌توانم بگویم که در این دوران تلاش‌های خوبی شد و کارها روی مدار خوبی افتاد ولی اعتبار

مقطعی و کوتاه داشتیم. نیازی نبود که بین مردم و جامعه وجود داشته باشد اما نظام و دولت نسبت به آن پاسخگو نباشد. من در بخش اول حضورم حدود چهار سال و نیم در وزارت بازرگانی بودم از دولت موقت تا شروع وزارت آقای عابدی جعفری در این وزارتخانه فعالیت کردم. در اواخر شهریور ۶۲ من به عنوان مشاور وزیر فرهنگ و آموزش عالی و به عنوان رئیس دانشکده‌های بازرگانی، بیمه، علوم بانکی، جهانگردی و خدمات پرواز منصوب شدم. این مجموعه دانشکده‌ها پیش زمینه تشکیل دانشگاه علامه طباطبایی بود. یعنی همان مجموعه دانشکده‌ها بعداً تبدیل به دانشگاه علامه طباطبایی شد. بعد از آن هم به استانداری فارس منصوب شدم.

وزارت بازرگانی در آن دوران روزهای سختی را می‌گذراند. به نوعی همانقدر که دفاع از کشور اهمیت داشت تامین کالاهای اساسی مردم نیز لازم و ضروری بود. همکاری دیگر سازمان‌ها و نهادهای با وزارت بازرگانی چگونه بود؟

همزمان که ما به فکر این بودیم چه کالایی را کوپنی کنیم و چگونه کالاهای اساسی را تامین کنیم شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی هم مورد توجه وزارت بازرگانی قرار گرفت و این شرکت، به حق کمک بسیار شایانی برای وزارت بود. آن زمان ما اعلام کردیم که خریدار کالای «فوب» هستیم تا کشتیرانی بتواند کالاها را حمل کند. اما نیروهای عراقی فضای خلیج فارس و دریای عمان را بسیار ناامن کرده بودند و کشورهای دیگر هم متاسفانه به آنها کمک می‌کردند. اما این کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران بود که کالاهای ما را حمل می‌کرد و در این راه، شهدای بسیاری هم تقدیم انقلاب کرد، کشتی‌های بسیاری از دست رفت اما به شکر خدا کشتیرانی توانست اوج بگیرد و در پایان جنگ دیدیم که همچنان در خدمت کشور بود و با تلاش زیادی جهش بسیار عظیمی در حجم حمل و نقل خودش داشت. من در دور دوم حضورم در وزارت بازرگانی در سالهای ۷۲ تا ۷۷ نیز به خاطر سابقه همکاری نزدیک و آشنایی کامل با کشتیرانی باز هم بسیار زیاد به سراغ آن رفتم. برنامه خاصی هم برای توسعه کشتیرانی داشتیم. از همه کشورها کالا خریداری و به کشور حمل کردیم هم چنین کالاهای ایرانی را به تمام کشورها می‌فرستادیم. کشتیرانی واقعاً به وزارت بازرگانی و مردم کمک شایانی کرد.

خروجتان از وزارتخانه به چه دلیلی بود؟ چرا بعد از آقای عسکراولادی در وزارتخانه نماندید و بعد از آن تا قبل از ورود مجدد به وزارت بازرگانی چه پست‌هایی داشتید؟

شرایطی پیش آمد که تعدادی از وزرا نتوانستند ادامه همکاری بدهند و استعفا دادند یا دعوت به همکاری نشدند. در شهریور ۶۲ که آقای عسکراولادی از وزارتخانه رفتند آقای هدایت زاده رضوی به عنوان سرپرست موقت انتخاب شدند و ۴۰ روز به عنوان قائم مقام وزیر وزارت بازرگانی را هدایت کردند. من هم در این دوران در کنار ایشان در وزارت بازرگانی بودم و با ورود آقای حسن عابدی جعفری به عنوان وزیر بازرگانی، من به وزارت فرهنگ و آموزش عالی رفتم.

شهید رجایی من و شهید اسلامی را به ریاست جمهوری دعوت کردند. دعوت کردید. شهید رجایی هم به این دلیل بود که می‌خواستند بدانند چه کالاهایی را می‌توانیم کوپنی کنیم. در اوایل دی ماه ۵۹ ما مقدمات کوپنی کردن قند و شکر به عنوان اولین کالاها را شروع کردیم به این دلیل که بر این کالاها کنترل بیشتری داشتیم

آب به کشورهای دیگر می فروختند و به آنجا هدایت می کردند. به این خاطر آن نظام کوپنی و تقسیم کالاها به وجود آمد. اگر کالای عادی یا نیمه حساس در کشور دچار کمبود می شد به مراتب اثر بسیار کمتری می گذاشت تا این که ما در یک کالای اساسی مثل گندم دچار کمبود بشویم. ما ناچار شدیم بیاییم کالاها را کوپنی کنیم و به نوعی جیره بندی کالاها را داشته باشیم. این کار همان طور که گفتیم ابتدا در مورد قند و شکر شروع شد و بعد هم کالاها را دیگری مثل روغن و برنج و پنیر هم به آن اضافه شد. وزارت بازرگانی با تلاشی که کرد خوشبختانه توانست خیلی زود کمبودها را برطرف کند. پس از آن، فاصله بین نوبت های توزیع کالاها کوپنی را کم می کردیم یا میزان کالای کوپنی که در هر بار به مردم می دادیم را افزایش می دادیم. یا مثلاً می دادیم در کنار روغن کوپنی به مردم برنج هم می دادیم. این سیستم به نحوی برای کمک به قشر کم درآمد و مستضعف جامعه انتخاب شد و کمتر بحث جیره بندی کالا مطرح بود. وزارت بازرگانی می خواست افرادی که به هر حال در شرایط جنگ درآمد پایین تری داشتند از این کمک ها بهره ببرند و بحث محدودیت کالا در میان نبود.

چادر مشکی هم جزو کالاهای ضروری بود و باید وارد می کردید؟

باید روی خود چادر مشکی تاکید کنید. ما پارچه و منسوجات وارد نمی کردیم فقط چادر مشکی بود که آن هم به دلیل این بود که در داخل تولید نداشتیم. الان هم تولید چادر مشکی در کشور در حجم بسیار کم داریم و پارچه های چادری مشکی عمدتاً وارداتی است.

دومین دوره حضور شما در وزارت بازرگانی در دوره سازندگی بود. در این دوره که همه منتظر سازندگی بودند وزارت بازرگانی چه مشکلات و مصائبی داشت؟ توجه دولت بیشتر مصروف صنایع و ساخت و سازهای بزرگ بود و در بازار هم تورم بالایی ایجاد شده بود. ارز دو نرخی و افزایش قیمت ها نیز معضل بزرگی بود.

آنچه را که می توان به عنوان اعتبار آن دوران چهار ساله یعنی از سال ۷۲ تا ۷۶ که آقای آل اسحاق وزیر بازرگانی بودند نام برد توجه وزارت بازرگانی به تولید داخل بود. برای توسعه و بهبود و افزایش حجم و سطح تولید داخلی باید یک سری تمهیدات اساسی و زیربنایی اندیشیده می شد. اگر برگردید و به آمار گمرک در آن زمان مراجعه کنید می بینید که بیشتر واردات ما ماشین آلات صنعتی بود. شهرک های صنعتی در اقصی نقاط کشور ایجاد شد. پاکر فتن صنعت و تولید داخل نیازمند امکاناتی بود که وزارت صنایع در درجه اول و وزارت بازرگانی در درجه دوم باید پاسخگو می بودند. اول باید ماشین آلات وارد می کردند تا خطوط تولید خود را راه اندازی کنند. دوم نیاز به واردات قطعات یدکی برای بازسازی و تعمیر ماشین آلات قدیمی داشتند. در مرحله سوم هم نیازمند واردات مواد اولیه بودند. ما برای این واردات باید تامین منابع می کردیم و ارز لازم برای خرید این دستگاه ها را در اختیار قرار می دادیم. همچنین باید در هنگام ورود،

کیفیت کالاها را می سنجیدیم تا جنس مرغوب باشد. در این زمان سازمان حمایت از حقوق مصرف کننده و تولیدکننده انرژی تازه ای گرفت و به میدان آمد. وقتی داستان تورم و عدم کنترل قیمت ها در بازار به راه افتاد سازمان تعزیرات حکومتی و سازمان بازرسی ایجاد کردیم. سازمان بازرسی به معاونت وزارت بازرگانی تبدیل شد و شروع این معاونت هم با آقای دکتر خالدی بود که در حال حاضر معاون وزیر نفت هستند. ایشان به معاونت بازرسی و نظارت منصوب شد تا به امور سامان بدهد و نگذارد به مصرف کننده اجحاف قیمتی بشود. از طرفی ما از تولیدکننده حمایت می کردیم و از طرف دیگر هوای مصرف کننده را هم داشتیم تا تورمی که ایجاد شده بود فشار بیش از حد به جامعه وارد نکند. دوران سازندگی لاجرم تورم را همراه خود دارد. همان طور که می دانید ما دو سیستم انقباضی و انبساطی در نظام پولی داریم. طبیعی است که وقتی پول بیشتری در جامعه تزریق بکنید تا تولیدات افزایش پیدا کند تورم هم بالا می رود. از طرف دیگر درآمد مردم هم بالا می رود و خود تورم ایجاد می کند. اما نکته مهمی که باید در نظر گرفت این است که وقتی تورم همراه با رونق اقتصادی باشد فشار زیادی به مردم نمی آید. نمی گویم فشار اصلاً نبود. به هر حال تورم و فشار افزایش قیمت ها وجود داشت اما این تورم همراه با رونق و افزایش تولیدات بود. آنچه خطرناک است و موجب فشار مضاعف بر مردم می شود تورم در شرایط رکود اقتصادی یا همان رکود تورمی است. یعنی زمانی که قیمت ها بالا می رود اما تولید رونق و بهبود ندارد. در آن زمان چون نظام انبساط پولی داشتیم تا تولید داخل رونق بگیرد تورم هم در کنارش بود. در این راستا ما اهمیت ویژه ای به صادرات غیرنفتی دادیم که بحثی افتخارآمیز بود. بحث صادرات غیرنفتی می طلبید که ما نظارت هایی برای کنترل کیفیت داشت باشیم، در بازارهای بین المللی حضور داشته باشیم، صادرکننده تربیت کنیم، هزینه حمل و نقل را پایین بیاوریم، معافیت هایی برای صادرکننده در نظر بگیریم و جواز صادراتی اختصاص بدهیم تا صادرکننده ما بتواند در برابر رقبا قدری که در کمال آرامش و بدون شرایط سخت پس از جنگ در بازارها فعال بودند رقابت کند. کار ما در آن روزها بسیار سخت بود. باید واقع بین باشیم و مسایل را در کنار هم ببینیم. یعنی اگر تورم بود رونق تولید هم بود.

شما بعد از اتمام دوران وزارت آقای آل اسحاق هم چند ماه در وزارت بازرگانی ماندید و با آقای شریعتمداری هم کار کردید؟ آن دوران کوتاه چطور بود و چرا بعد از وزارت بازرگانی جدا شدید؟

من هفت ماه با آقای شریعتمداری کار کردم. آقای شریعتمداری مدیریت بسیار خوبی داشت و بسیار دقیق و زحمتکش بود. من قبل از این که آقای شریعتمداری به وزارت بازرگانی بیاید تصور نمی کردم که ایشان چنین سعه صدر و تسلطی بر امور داشته باشد. ولی واقعیت این است که ساختار مدیریتی وزارت بازرگانی منهای شخص آقای شریعتمداری که بسیار تلاش می کرد

توانست آنچه را که سنگ زیربنایش در دوران آقای آل اسحاق گذاشته شده بود، ادامه دهد. در دوران آقای آل اسحاق چهار سال بدون توقف و پرتلاش کار شده بود. البته در هشت سال بعد هم وزارتخانه توفیقاتی داشت که نباید نادیده گرفت مثل این که بحث توسعه صادرات را به خوبی پی گیری کردند.

چرا از وزارت بازرگانی خارج شدید؟ به کجا رفتید؟

من از سال ۶۵ به طور رسمی وارد وزارت امور خارجه شده بودم. یک دوران خدمتی هم در این وزارتخانه گذرانده بودم. هم سفیر بودم و هم در دانشکده روابط بین الملل رییس بودم. در پایان فروردین ۷۷ به این وزارتخانه برگشتم و به دانشکده روابط بین الملل رفتم. بعد از مدتی هم به عنوان سفیر به کشورهای نورژ و ایسلند فرستاده شدم و از مأموریت خارج هم که برگشتم پنج سال در وزارت نفت مأمور به خدمت بودم که چهار سال از این دوران را در پست معاون امور بین الملل فعالیت کردم و الان هم مدتی است که بازنشسته شده ام.

اگر یکی از سخت ترین و در عین حال شیرین ترین خاطره هایتان از وزارت بازرگانی را بخواهید برای ما بگویید کدام را انتخاب می کنید؟

در دوران حضورم در وزارت بازرگانی خاطرات زیادی از افراد مختلف دارم. اما به عنوان یکی از خاطرات سخت و شیرین باید به همان اوایل انقلاب و شروع جنگ برگردم. بعد از این که جنگ شروع شده بود مشکلاتی در حمل و نقل داخلی داشتیم و کشتی هایمان در بنادر کالاهای ضروری و حساس داشتند که نوبت تخلیه به این ها نمی رسید. به همین خاطر جلسه ای در بندرعباس تشکیل دادیم و همه مدیران وزارت بازرگانی به آنجا رفتیم. طی دو روز جلسات مدیران وزارت بازرگانی در بندرعباس جناب آقای راسخ و میری را که قائم مقام مدیرعامل سازمان تعاونی های شهر رو روستا بود، در بندر مأمور کردیم و خواهش کردیم که مدتی از وقشان را در بندر بگذارند و به تسهیل کار برای بستن کشتی های حامل کالاهای اساسی به بندر اولویت بدهند و مهمتر از آن به دنبال تامین کامیون برای حمل کالاها باشند. برای این که بتوانند این کار را انجام دهند مقدار زیادی هم روغن و لاستیک در اختیارشان قرار دادیم. آقای هدایت زده را که در بازرگانی دولتی ایران بود را مأمور کردیم که به مدت دو هفته کشتی های گندم و روغن و برنج و شکر از خارج از نوبت به اسکله ببندد تا کالاهایشان سریع تر تخلیه شود. آقای راسخ هم به دنبال تامین کامیون بودند. این مدیران البته کار را هم به خوبی انجام دادند و کالاها را منتقل می کردند. خوشبختانه شهید رجایی هم در آن موقع حمایت جدی و کاملی از ما کرد چرا که بندر در اختیار وزارت راه و ترابری بود و نه در اختیار وزارت بازرگانی. همزمان هم آقای نهبوندیان را به بندر امام خمینی فرستادیم که زیر آتش نیروهای صدام و در اوج ناامنی توانستند بندر را کنترل کنند و کالاهای ما را تخلیه کنند. یعنی توانستیم در کمبود کامیون و راه آهن بخش عمده ای از حمل و نقل کالاهای اساسی را پیش ببریم. ➔



عکس: مجید سیبک

داشتند سیلوها را جارو می‌کردند

روایت حسین کاظم‌پور اردبیلی از
مصائب وزیر بازرگانی در دولت
شهید رجایی

شیرین سعیدی

اوایل انقلاب است. هنوز هیچ سازمانی در جمهوری اسلامی قوام و شکل مطلوب خود را ندارد. مردم نگران وضع معیشتی خود هستند. سیلوها از گندم و انبارها از مایحتاج مردم خالی شده‌اند. برنامه‌ریزی برای تامین احتیاجات مردم دشوار شده است. همه نگاه‌ها به وزارت بازرگانی ختم می‌شود. اخبار متفاوتی از کمبود مواد غذایی در گوشه و کناری کشور به گوش می‌رسد. فشارها بیشتر می‌شود. کشور در شرایط حساسی است. «رضا صدر» سکان وزارت بازرگانی را در دست دارد. او به جوانان اعتماد می‌کند. ۳۷ تحصیلکرده را برمی‌گزیند و کار را به آنها می‌سپارد. یکی از این جوانان، «حسین کاظم‌پور اردبیلی» است که بعد از رضا صدر، سکان وزارت بازرگانی را در دست می‌گیرد. با وجود جوانی، او عهده دار حاشیه‌های سنگین وزارت بازرگانی می‌شود و از اواخر سال ۱۳۵۹ تا میانه‌های سال ۱۳۶۰ یعنی تا مقطع انفجار تروریستی حزب جمهوری اسلامی، عهده‌دار این مسئولیت است. کاظم‌پور اردبیلی پس از آن، سکان را به «حبیب‌الله عسگرولادی» می‌دهد و خود به وزارت امور خارجه می‌رود. پس از آن نزدیک به ۱۵ سال به عنوان نماینده ایران در اوپک آمد و شد می‌کند. وزیر اسبق بازرگانی که این روزها فعالیت خارج از دولت را تجربه می‌کند، اکنون عهده‌دار مدیریت شرکتی از بخش خصوصی با عنوان «کدبانو» است.

حسین نمازی و موسی خیر، در چنین فضایی بعد از تعیین و تأیید دیگر اعضای دولت انتخاب شدیم. زمانی که من می‌خواستم از مجلس رأی اعتماد بگیرم با وجود این که دوستان زیادی در جریان‌های سیاسی مختلف داشتم و آنها هم قصد حمایت از من را داشتند اما زمان گرفتن رأی اعتماد از مجلس، آنها از صحن بیرون رفتند. تعدادی از دوستان که در نهضت آزادی بودند گفتند ما از جلسه بیرون می‌رویم، برای این که شما با رأی مثبت ما وزیر نشوی تا دیگران با شما درگیر شوند. حال فضای سیاسی را در چنین موقعیتی تصور کنید.

شما سابقه‌ای هم در وزارت بازرگانی داشتید؟

بله. پیش از آن که رأی اعتماد بگیرم، رئیس هیأت

برنامه و بودجه و وزیر اقتصاد، بین «ابوالحسن بنی‌صدر» رئیس‌جمهور و «محمدعلی رجایی» نخست‌وزیر وقت اختلاف به وجود آمد. رئیس‌جمهور می‌خواست دکتر صراف را به عنوان وزیر اقتصاد انتخاب کند، اما آقای رجایی می‌خواست «محسن نوربخش» وزیر اقتصاد شود. در وزارت بازرگانی هم همین‌طور بود، آقای رجایی می‌خواست «صادق اسلامی» وزیر بازرگانی شود اما شخص دیگری به نام آقای «فتاحی» از سوی بنی‌صدر مطرح می‌شد. در سازمان برنامه و بودجه هم اختلافی بود که در نهایت بر سر ریاست آقای «موسی خیر» بر سر سازمان مدیریت توافق شد، در وزارت اقتصاد هم بر سر «حسین نمازی» و در وزارت بازرگانی هم بر سر حضور من به توافق رسیدند. من،

شما خیلی جوان بودید که به وزارت بازرگانی پیوستید. چطور به شما پیشنهاد وزارت بازرگانی داده شد؟ شرایط کشور اقتضا می‌کرد که یکی از مهمترین وزارتخانه‌های اقتصادی را به یک فرد جوان بسپارند یا شما به کارآمدی و مدیریت معروف بودید؟ داستان حضور شما در وزارت بازرگانی از چه زمانی شروع شد؟

آن روزها همه جوان بودند. اوایل انقلاب بود و در همه شورانقلابی وجود داشت. انقلاب را جوان‌ها اداره می‌کردند و این گونه نبود که من تنها جوان کابینه باشم. داستان پیوستن من به وزارت بازرگانی ماجراهای جالبی هم دارد. ماجراها در نیمه دوم سال ۱۳۵۹ آغاز شد. جایی که بر سر تعیین وزیر بازرگانی، ریاست سازمان

مدیره و مدیرعامل شرکت گسترش خدمات بازرگانی در زمان «رضا صدر» وزیر بازرگانی دولت موقت بودم. در زمانهایی که ایشان در شورای انقلاب شرکت می کردند من ایشان را همراهی می کردم یا به جای ایشان زمانی که در سفر بودند در جلسات شرکت می کردم. در اوایل کار که هنوز مجلسی وجود نداشت، باید کارهایمان را از طریق این شورا (شورای انقلاب) پیش می بردیم. در مجموع خیلی با این فضا بیگانه نبودم.

شما به کدام جبهه نزدیک تر بودید؟

آقای رجایی فکرمی کرد که من نزدیک به رئیس جمهور هستم و رئیس جمهور هم فکرمی کرد من به نخست وزیر نزدیک هستم، به همین دلیل در ارتباط با بسیاری از امور اعضای هیأت دولت بر روی ما سه نفر، با شک و تردید فکر و عمل می شد و همیشه طوری رفتار می کردند انگار منتظر بودند ببینند ما به کدام سمت موضع می گیریم به سمت رئیس جمهور یا به سمت نخست وزیر و این موضوع نشان می داد که اختلاف و تنش میان دو طرف وجود دارد و این اختلاف نیز مربوط به قبل می شد. در نهایت ما در چنین فضایی بر سر کار حاضر شدیم.

زمانی که سکان وزارت بازرگانی را در دست گرفتید، بخش بازرگانی کشور چه اوضاع و احوالی داشت؟

زمانی که وزارت بازرگانی را تحویل گرفتم، کارگران در حال جار و کشیدن کف سیلوها بودند و با توجه به این که در وزارت بازرگانی سابقه داشتم و از بدنه اش بودم و قبل از آن هم در بخش خصوصی بودم، با کار بازرگانی آشنایی داشتم و فکر می کنم که خیلی از نیازها را در آن مقطع پاسخ گفتم و با توجه به منابعی که در اختیار داشتیم امکاناتی را فراهم کردیم که بعدها آقای عسکروالادی که کار را تحویل گرفتند، گفتند که به حمدالله سیلوها کامل است. قبول دارم که بخشی از آن را به جهت اطمینان بخش به مردم گفتند. گذشته از آن، به دلیل اختلافاتی که وجود داشت، رأی اعتماد من از مجلس ناپلثونی بود. اما شاید هفت یا هشت روز قبل از حضور من در وزارتخانه، مجلس طرحی را تصویب کرده بود که طبق اصل ۴۴ قانون اساسی باید بخش هایی از بازرگانی کشور ملی شود. در همین زمینه، ظرف ۶۰ روز باید لایحه ای آماده می شد. در این میان، به عنوان وزیر بازرگانی که مخالف این طرح بودم، با مجلس بسیار صحبت کردم و معتقد بودم مهلت ۶۰ روزه برای تهیه لایحه بسیار کم است. درخواست تمدید این مدت را داشتم، اما فضا طوری بود که حتی اجازه تمدید این مدت را ندادند. این مربوط به فضای مجلس بود اما درون سیستم هم مشکلات زیادی

**در صبح های زود
زمستان سال ۵۹ از
هوای پیمای ۷۴۷ باری
در فرودگاه مهرآباد،
مرغ تخلیه می کردیم
و با کانتینرهای
سردخانه دار، از
فرودگاه ها، مرغ
و گوشت را مستقیم به
چهار راه ها و میادین
بزرگ شهر تهران
می بردیم**

وجود داشت. مثل این که بخش حمل و نقل وضع خوبی نداشت. درحالی که کشور نیاز به انواع کالا داشت و مردم در نگرانی مضاعف به سر می بردند، مجبور بودیم تانک و تجهیزات نظامی به جبهه بفرستیم. ازسوی دیگر، محدودیت های فروش نفت و حملات متعدد عراق به اسکله های خارک و سیر، افزایش نرخ حمل و نقل و بیمه در خلیج فارس و کمبودهای آن زمان، وضعیتی را فراهم کرده بود که کشور به دلیل نیاز به کالاهای اولیه، غذا با مشکل و کمبود مواجه بود، انبارها و سیلوها خالی بود. تجار و بازرگانان هم نمی توانستند کاری کنند. به این ترتیب دولت

وارد تصدی گری های روزمره شد به گونه ای که حتی در واردات مرغ منجمد و فروش در سر چهار راه ها دخالت می کرد. یادم می آید در صبح های زود زمستان سال ۵۹ از هوای پیمای ۷۴۷ باری در فرودگاه مهرآباد، مرغ تخلیه می کردیم. با کانتینرهای سردخانه دار، در فرودگاه ها، مرغ و گوشت را مستقیم به چهار راه ها و میادین بزرگ شهر تهران می بردیم. بنابراین در چنین شرایطی از یک سو باید بازرگانی خارجی را ملی می کردیم، و از سوی دیگر، محدودیت های مالی و اداری، مشکلات بیمه و حمل و نقل در جنوب و محدودیت ها و تحریم ها هم وجود داشت. جنگ هم سایه اش را روی همه ابعاد و شئون حاکمیت انداخته بود و به نوعی بی اعتمادی به آینده در میان مردم وجود داشت به همین دلیل مردم به خرید اضافه و انبار کردن کالاها رو آورده بودند. هرچند میل به دولتی کردن اقتصاد از همان روزهای آغازین پیروزی انقلابی ها به وجود آمده بود اما دولتی کردن امور بازرگانی با طرحی آغاز شد که مجلس آن را تصویب کرد. به هر صورت دولتی شدن امور اشتباه بود اما چاره ای هم نداشتیم.

دولت برای تامین کالاها با چه مشکلاتی مواجه بود؟

یادم می آید که ما گروه های سه نفره ای را با تصویب شورای انقلاب تشکیل داده بودیم و نامه ای هم نوشته بودیم با این مضمون که «به وزیر بازرگانی اجازه داده می شود تا سقف پنج نفر در هیأت سه نفره نسبت به اعزام به خارج از کشور به بورس ها و مراکز تامین کالاهای اساسی اعزام کند و در عمل اختیارات تام دارند که خریداری کنند و کالا را بیاورند». آن وقت سه نفر به بورس کشورهای مختلف اعزام می شدند از آنجا تلفنی صحبت می کردند و روی تابلو را می خواندند که مثلاً شکر با این قیمت هست که به آنها می گفتم بخرید یا بفروشید و در مورد گندم، جو و... بودند. سه نفر، سه نفر این گروه ها در بورس های مختلف دنیا نشسته بودند و با همدیگر خرید می کردند و فوری حمل می کردند. به دلیل این که قبل از این دوران در

وزارت بازرگانی مدیر بودم و پیش از آن هم در بخش خصوصی کار تجارت و بازرگانی خارجی می کردم، به هر حال با آن شرایط آشنا بودم. این وضعیت تا هفت تیر و انفجار دفتر حزب جمهوری که طی آن من هم مثل خیلی از همکارانم مجروح شدم ادامه داشت. زمانی که من با کمر شکسته و گوش منفجر شده در بیمارستان بستری بودم، در نیمه دوم مرداد ماه انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و آقای رجایی به عنوان رئیس جمهور رأی آورد و آقای باهنر هم نخست وزیر شد. در نتیجه «حبیب الله عسکروالادی» به عنوان وزیر بازرگانی انتخاب شد. دقیقاً به یاد ندارم که اواخر مهر بود یا اوایل آبان ماه یعنی تا مرداد ۱۳۶۰ من وزیر بازرگانی بودم.

چه شد که از جلسات حزب جمهوری در آوردید؟

من عضو حزب بودم و روز انفجار در حال تنظیم بخش اقتصادی برنامه حزب جمهوری بودیم. البته ما با آقای نوربخش و آیت الله بهشتی در دو، سه جلسه در ارتباط با بخش اقتصادی که مواضع ما (حزب جمهوری) که تلویین می شود، کار می کردیم. حتی یادم می آید که دو، سه جلسه با آقای نوربخش رفته بودیم به دادگستری پیش آقای بهشتی برای تنظیم این بخش. در آن زمان آقای جاسبی داشت مرانامه ای (مرانامه حزب جمهوری) را تهیه می کرد این موضوع درست قبل از انفجار بود. ما در آن زمان در حال تنظیم بخش اقتصادی بودیم به دلیل کارها و تجربیاتی که داشتیم در این کار کمک می کردیم. موقعی که من وزیر شدم، یادم می آید شاید ۱۲ فروردین سال ۶۰ بود که مرحوم بهشتی را دعوت کردیم به وزارت بازرگانی ایشان آمدند و مدیران دیگر هم حضور داشتند ایشان آمدند به اتاق من، من آنجا صحبتی داشتم یا شاید هم به زعم خودم، داشتم گریزی می زدم به اینکه در وزارت بازرگانی ما اجازه نخواهیم داد که مقامات سیاسی و نظامی برای خودشان پایگاه اقتصادی بترانند. گفتم اگر چنانچه آقایان سیاسی و نظامی پایگاه اقتصادی داشته باشند دیگر قدرت را رها نخواهند کرد و به همین خاطر اگر کسی بیايد به ما بگوید به فلاتی گشایش اعتبار بده، به فلاتی موافقت اصولی بده، به فلاتی اجازه واردات بده، به فلاتی معافیت فلاتی کالا را بده و... یواش، یواش بخواهد از وزارت بازرگانی، پایگاهی اقتصادی بسازد و برای بقای سیاسی خود استفاده کند، این حاکمیت ملی را در ارتباط با آرای مردم به انحاء مختلف ممکن است تحت تاثیر قرار دهد. عبارتی که ایشان در آن جلسه گفتند و فکر کنم کسانی هم که از آن حادثه زنده بیرون آمدند به یاد داشته باشند جالب بود. ایشان گفتند ما هم شما را به خاطر همین دوست داریم. چون ایشان فکر می کردند که من دارم به ایشان طعنه می زنم، برعکس اش را به خود من جواب دادند که یعنی ما خودمان می دانیم و به ما این قضیه نمی چسبد. در جلسه هفت تیر من پشت تربیون بودم و در مورد اصل ۴۴ و ملی شدن

وفله‌ای بیاوریم، و بعد به صنایع بسته‌بندی بدهیم و آنها بسته‌بندی کنند، آن وقت چقدر صرفه‌جویی در ارزی می‌شود. مشکل و دغدغه ما کمبود ریال وارز بود و مجبور بودیم نیازها را براساس اولویت‌ها بود تامین حداقل‌ها بود و نگاه اولویتی به این مقوله بود. درحال حاضر حتی کاسه‌های توالث هم چینی است و دیگر داشتن ظروف چینی عادی شده است. ما در آن زمان اگر در وزارت بازرگانی فکر می‌کردیم که باید خیلی کارها انجام شود متهم به چپ‌گرایی و تفکرات کمونیستی می‌شدیم.

شرایط و موقعیت آن زمان ایجاب می‌کرد چنین رفتاری در پیش بگیریم. آن روزها دولت مجبور بود به این مسایل بیندیشد که چه کالاهایی دارای اهمیت کمتری است و ارزی زیاده‌تری دارد که به صورت بسته‌بندی مجدد در ایران هزینه‌ها را کاهش دهد. آن روزها حتی همین کارها را می‌خواستیم انجام دهیم خیلی از موانع را داشتیم. براساس قانون اساسی، مجلس دولت را مجبور کرده بود که ظرف ۶۰ روز لایحه ملی شدن بازرگانی خارجی را بدهد من موافق نبودم اما حتی نتوانستم مهلت بیشتری برای تهیه لایحه‌اش بگیرم. آن روزها فضا به قدری سیاسی بود که نمی‌توانستیم نظرات کارشناسی را اعمال کنیم. به محض این که از قواعد بازار پیروی می‌کردیم، عده‌ای ما را متهم به آمریکایی بودن و طرفداری از امپریالیسم می‌کردند و اگر برای تهیه کالاها از توان دولت بهره می‌بردیم، متهم به چپ‌گرایی و طرفداری از کمونیسم می‌شدیم.

آن روزها حیطه وظایف وزارت بازرگانی چه بود؟ بیشتر تهیه کالاهای مورد نیاز مردم یا به دیگر وظایف پیش‌بینی شده هم می‌رسیدید؟

آن روزها کار اصلی وزارت بازرگانی، تهیه و توزیع کالای مورد نیاز مردم بود. به هیچ‌وظیفه دیگری نمی‌شد رسیدگی کرد. به طور مثال درحالی که کشور مشغول جنگی سنگین با عراق بود و رزمندگان در جبهه با کمبود تجهیزات نظامی و خوراکی و پوشاک مواجه بودند، نمی‌شد از لزوم تعادل در تراز تجاری سخن گفت یا سیاست توسعه صادرات را دنبال کرد. همه توان وزارت بازرگانی در تهیه و توزیع نیازهای روزمره مردم مثل کره و پنیر و شیر و آرد و نان خلاصه شده بود. به جز این، باید سیم خاردار و پوتین و پارچه نظامی وارد می‌کردیم. وزارت بازرگانی آن روزها خیلی پرحاشیه بود. فشارهای تورمی و افزایش قیمت‌ها و دشواری‌های واردات و بی‌نظمی‌های بازار و همه و همه چیز در وزارت بازرگانی خلاصه شده بود. این حاشیه‌ها تنها مربوط به دوران کوتاه حضور من در وزارت بازرگانی خلاصه

سودش را ببرد. بنابراین برای مثال مجبور می‌شدیم که فلزات را خودمان توزیع کنیم؛ مجبور می‌شدیم برخی اقلام را با مجوز یا مثلاً پروانه ساخت... توزیع یا پخش کنیم و بفروشیم. مراکزی که سیمان و فلزات را توزیع می‌کرد، خیلی وسیع بود. در دوره کوتاهی ما مجبور بودیم سازمان گسترده و وسیعی که توانمندی برای پاسخگویی به نیازهای آن زمان را داشته باشد به وجود آوریم. راه حل نهایی در بسیاری از مقولات هم سهمیه‌بندی بود. به تدریج وزارت بازرگانی، برخی از کالاهایش را از مسیر خاص و با هدایت گری به کالاهای استراتژیک و راهبردی و سهمیه‌بندی‌ها در قالب ستاد بسیج اقتصادی در اوایل ۶۰ وارد می‌کرد.

چطور توانستید کالاهای بازار را جمع‌آوری کنید و همه را در یک قالب توزیع کنید؟

یک راه حل ساده داشت. مثلاً روغن نباتی را می‌خواستیم سهمیه‌بندی کنیم، هر چه روغن نباتی، کره و... وارداتی در گمرکات بود، زمان ترخیص‌اش در گمرک آن را ضبط کردیم و از واردکننده خریدیم و آوردیم در سیستم مرکزی آن را توزیع کردیم. منظور این است که کنترل کردیم تا فرصت سودجویی ناشی از خلا توزیع یا ولع مصرف به دست کسانی نیفتد که این میان با استفاده از موقعیت قصد تجارت یا کسب سودجویی داشتند. مجبور بودیم نظارت کنیم و جلوی‌شان را بگیریم. به هر حال این روند همیشه بود. حتی زمانی که من معاون اقتصادی وزیر امور خارجه شدم آنجا هم در کمیسیون بسیج اقتصادی بودیم و به‌این دلیل که سابقه قبلی در حوزه بازرگانی داشتم به بسیج اقتصادی هم کمک می‌کردیم. البته بسیج اقتصادی مخالف‌هایی هم داشت که آقای عسگراولادی در آن زمان سرآمدین مخالفان بود.

برسر طرح نمایندگان برای دولتی کردن امور بازرگانی خارجی چه آمد؟

ما مجبور بودیم لایحه ملی کردن بازرگانی را تهیه کنیم و به مجلس بدهیم. ما این کار را کردیم. ولی مجلس رسیدگی نکرد و با وجود اینکه مواعیدش گذشته بود. در تنظیم لایحه هم به سراغ همه علما هم رفتیم. یاد می‌آید که تمام مراجع و علما را از یک سو دیده بودیم و از سوی دیگر، با مقامات سیاسی و اقتصادی جلسه تشکیل دادیم و برای دانشگاهیان و... سمینار و همایش هم گذاشتیم و همه نظرات را جمع کردیم.

کالاهای چگونه تهیه می‌شد؟
برای تهیه برخی کالاهای، روش‌های خاصی داشتیم. مثلاً برای خرید لوازم آرایش به صورت بسته‌بندی شده بسیار گران قیمت بود و ارز زیادی لازم داشت. فکر می‌کردیم اگر این اقلام را به صورت باز

صنایع سخنرانی می‌کردم، «رحمان استکی» نماینده چهار محال و بختیاری (خدا رحمتش کند) جلسه را اداره می‌کرد و این درست همان زمانی بود که داشتند برنامه عزل بنی‌صدر را برای انتخاب رئیس‌جمهور بعدی برنامه‌ریزی می‌کردند. آقای بهشتی به سالن آمدند و رحمان استکی به من گفت که حرف‌هایم را جمع‌وجور کنم چون آقای بهشتی قصد صحبت دارد. ما هم بحث را کوتاه کردیم و نشستیم ردیف دوم و آقای بهشتی آمدند پشت تریبون و شروع به صحبت کرد. بعد هم آن انفجار، کشته و زخمی شدن ده‌ها نفر از دوستان و همکارانم را به دنبال داشت.

چه کسانی در وزارت خانه شما را همراهی می‌کردند؟

آن موقع یاد می‌آید «محمدنهادندان» که الان رئیس اتاق ایران است، معاون هماهنگی من بود و «حسین نقره کار شیرازی» معاون اداری و مالی. آقای امین‌زاده معاون بازرگانی داخلی، آقای اسدالله‌زاده معاون بازرگانی خارجی، آقای صادق اسلامی که ذکر خیر ایشان بود، معاون هماهنگی و پارلمانی، محمود رواقی مدیرعامل شرکت فرش، سرحدی مدیرعامل فروشگاه‌های زنجیره‌ای شهر و روستا، آقای پاک‌نژاد عضو هیأت مدیره چوب و کاغذ. بیشتر افرادی که یاد کردم، در حادثه هفت‌تیر شهید شدند. همه اینها به همراه من در جلسه هفت‌تیر به دفتر حزب آمده بودند. دو نفر هم به همراه من سالم از حادثه بیرون آمد، یکی عابد جعفری بود که تا آنجایی که به یاد دارم مدیرعامل سازمان تعاون بود و دیگری هم مجید هدایت‌زاده بود که ایشان هم آن زمان در وزارت بازرگانی همکار ما بودند و ما سه نفر سالم آمدیم بیرون و آن هفتاد و دو نفر شهید شدند.

دوباره شما را به گذشته برمی‌گردانم. نخستین گام شما در وزارت بازرگانی آن زمان چه بود؟

در مقوله بازرگانی خارجی از سال‌ها پیش یعنی از زمان آقای رضا صدر، سه مرکز تهیه و توزیع ایجاد شده بود. فلزات، منسوجات و کاغذ. کار این مراکز نظارت بر گشایش اعتبار برای بخش خصوصی و کنترل قیمت‌ها بود. به تدریج تصدی‌گری اقلام عمده‌ای که از نظر تعداد کم، اما از نظر قیمت بالا بود، به‌این مراکز سپرده شد. این مراکز کار واردات و توزیع در شبکه‌های داخلی را برعهده داشتند تا این که تعداد این مراکز به ۱۱ مرکز رسید. درحقیقت هرچه جلوتر می‌رفتیم، تصدی‌گری این مراکز بیشتر می‌شد. ابتدا با کنترل واردات در بخش خصوصی و نظارت بر تامین کالا، قیمت‌ها و کنترل کیفی آغاز شد و بعد از آن به جایی رسید که این مراکز شروع به خرید و واردات، حمل و نقل و ورود اقلام به شبکه کردند. وزارت بازرگانی حتی به این نتیجه رسید که توزیع برخی اقلام عمده را هم در دست بگیرد.

چرا دولت به‌این جمع‌بندی رسید؟ نمی‌شد تا این حد دخالت دولت گسترش نیابد؟

تلقی این بود که نمی‌شود کالا را بخش خصوصی وارد کند بدون این که هیچ ریسکی را بپذیرد و فقط

بنی صدر روزی به من تلفن کرد و گفت: روزنامه انقلاب اسلامی برای تامین کاغذ مورد نیاز خود دچار مشکل شده و ما کاغذ می‌خواهیم یا به من کاغذ می‌رسانی یا قطع روزنامه را تغییر می‌دهم و روزنامه‌ای چاپ می‌کنم قد کف دست و در سرمقاله‌اش می‌نویسم که وزیر بازرگانی به من کاغذ نداده است

نمی‌شد که در همه سال‌ها و برای همه وزرای بازرگانی وجود داشت. به نظر من وزارت بازرگانی، هم قبل از جنگ و هم زمان جنگ وحتى در سال‌های پس از جنگ، عملکرد خوبی داشته و موفق نشان داده است. هیچ‌گاه در کشور احساس کمبود کالا نداشته‌ایم. چه در دوران جنگ که به هر شکل ممکن، کالا تهیه می‌شد چه اکنون که کشور با تحریم و فشارهای بین‌المللی مواجه است. البته در دهه ۶۰، پولی برای خرید انگور آرژانتینی و کاسه توالت چینی و رژ لب انگلیسی وجود نداشت. مجموع صادرات کشور بسیار ناچیز بود و شاید به حدود یک یا دو میلیارد دلار می‌رسید.

داستان گروه ۲۷ چه بود؟ چرا شما را به این نام می‌شناختند؟

آقای رضا صدر که اول انقلاب وزیر بازرگانی شد، تحصیلکرده آمریکایی بود و جوانانی را به وزارت بازرگانی آورد که هر کدام در دوره‌های بعد، وظایف سنگینی بر عهده گرفتند. کسانی که اوایل انقلاب به وزارت بازرگانی آمدند، به گروه ۲۷ نفر معروف شدند. من هم جزو این گروه بودم. کار آقای صدر اساسی و قابل توجه بود. ایشان اوایل انقلاب چند جوان تحصیل کرده که اکثراً جزو انجمن اسلامی خارج از کشور بودند و سابقه فعالیت سیاسی داشتند را جمع کرد و در وزارت بازرگانی به کار گماشت. یک نفر از آنها آدمی نبود که بی‌ربط باشد.

اما همین جوانان تحصیلکرده میراثی از خود برجای گذاشتند که امروز می‌بینیم بخش بازرگانی به شکل نگران‌کننده‌ای در اختیار دولت است.

تفکر امروز همه ما با دیروز تفاوت دارد. اوایل انقلاب همه فکر می‌کردند با سپردن امور به دولت، می‌توان اقتصادی مبتنی بر عدالت ایجاد کرد. این تفکر امروز رنگ باخته و مدیران انقلابی دیروز، به ندرت مثل قدیم‌ها فکر می‌کنند. من مدافع آن روزها هستم و نمی‌خواهم همه چیز را زیر سؤال ببرم. به نظر من خیلی از ساختار سازی‌هایی که آن زمان شکل گرفت بر اساس اقتضای زمان خود، درست بود. امروز هم که تصمیم به جمع‌آوری و حذف تصدی‌گری دولت گرفته‌اند، تصمیم درستی است. اما نکته مهمی که وجود دارد این است که باید از تجربه گذشته استفاده کرد. از میان همه آنها که پس از انقلاب وزیر بازرگانی شدند تنها «محمد شریعتمداری» بود که طعم شیرین تعامل و همفکری با وزرای پیش از خود را تجربه کرد. ایشان که وزیر شد نشست مشترکی با وزرای بازرگانی پیش از خود تشکیل داد و از همه دعوت کرد با حضور در دوره‌های منظم برای حل مشکلات بخش بازرگانی به او کمک کنند. همه ما در این نشست‌ها حاضر می‌شدیم. من بودم، آقایان آل اسحاق، وهاجی، عسگرآلادی هم حضور می‌یافتند و همه سعی می‌کردیم هر چه می‌دانیم بگوییم و راهنمایی کنیم. بعد از آن با آقای میرکاظمی هم جلسه برگزار کردیم اما ایشان علاقه مند نبود و دنبال نکرد.

تهیه و تنظیم و کنترل تراز تجاری کشور یکی از وظایف وزارت بازرگانی است که در زمره

وظایف قانونی این وزارت خانه گنجانده شده. پرسش این است که شما زمانی که در وزارت بازرگانی بودید، مجالی برای توجه به وضعیت تراز تجاری کشور داشتید؟

وزارت بازرگانی در تمام سال‌های جنگ، کار اصلی اش تهیه مایحتاج روزمره مردم و تامین نیازهای مردم بود و مجالی پیدا نمی‌کرد که به وظایف دیگر رسیدگی کند. در مورد تراز تجاری، ما همواره در تمام سال‌های پس از انقلاب با تراز منفی مواجه بوده‌ایم. فکر نمی‌کنم هیچ وزیری مجال یافته باشد به این موضوع فکر کند. حتی در حال حاضر هم فکر نمی‌کنم کسی وزیر بازرگانی را در این عرصه قبول داشته باشد. وزیر بازرگانی معمولاً بیشترین حاشیه را در دولت دارد. نمایندگان وزیر را به مجلس می‌کشند تا از او در مورد گران شدن کره و پنبه سوال کنند. هیچ‌کس وزیر بازرگانی را با تراز تجاری و کسری موازنه و تجارت بین‌الملل نمی‌شناسد. اجازه بدهید از انبوه حاشیه‌هایی که در دوران حضورم در وزارت بازرگانی با آن مواجه شدم، برای شما مثالی بیاورم. ابوالحسن بنی‌صدر در سال‌های اولیه انقلاب، روزنامه‌ای داشت به نام «انقلاب اسلامی». بعد از این که به وزارت بازرگانی رفتم، روزی به من تلفن کرد و گفت: «روزنامه انقلاب اسلامی برای تامین کاغذ مورد نیاز خود دچار مشکل شده و ما کاغذ می‌خواهیم». گفتم مگر در بازار کاغذ نیست؟ گفت: «در بازار هر چه کاغذ بوده جمع شده و در حال حاضر نمی‌توانیم کاغذ بخیریم حالا یا به من کاغذ می‌رسانی یا قطع روزنامه را تغییر می‌دهم و روزنامه‌ای چاپ می‌کنم قد کف دست و در سرمقاله‌اش می‌نویسم که وزیر بازرگانی به من کاغذ نداده است. تکلیف را روشن کن» تلفن کردم به آقای رجایی و گفتم که چنین اتفاقی افتاده و چنین مشکلی به وجود آمده. ایشان هم گفتند کم‌کم کاغذ را با کاغذ روزنامه‌اش را تامین کند و من هم تلفن کردم به آقای «محمود دعایی» مدیرمسئول روزنامه اطلاعات و گفتم شما مقداری کاغذ بدهید تا به ایشان بدهیم و موضوع را حل کنیم. ایشان هم کاغذ داد و مناقشه، اینگونه حل شد. وزیری که چنین حاشیه‌هایی دارد، نمی‌تواند به تراز تجاری فکر کند.

در هر صورت آنچه اکنون در وزارت بازرگانی وجود دارد، بازمانده از سیاست‌گذاری‌های سال‌های اول انقلاب است. شما در سال ۱۳۶۰ در وزارت بازرگانی بودید و بعدها در پست‌های مهم دیگری فعالیت کردید مثل نمایندگی ایران در اوپک و به واسطه این پست، به خوبی در جریان تجارت جهانی و نوسان بازارها قرار دارید. اگر بخواهید نقدی ساختاری به وظایف وزارت بازرگانی داشته باشید، فکر می‌کنید چه ایرادهایی دارد؟

به نظر من بزرگ‌ترین مشکل این است که چارچوب وزارت بازرگانی و مهم‌ترین وظایفی که برایش در نظر گرفته‌اند، ۳۰ سال پیش با تکیه بر مدل کشورهای سوسیالیستی تهیه و تنظیم شده است. مسائلی مثل تنظیم بازار و کنترل قیمت دیگر در خیلی از کشورها کاربرد ندارد. وقتی کشورها نظام بازار را می‌پذیرند، دیگر

درصد کنترل بخشنامه‌ای قیمت‌ها بر نمی‌آیند. ما هنوز به استناد وظایفی که ۳۰ سال پیش برای وزارت بازرگانی تنظیم شده است، انتظار داریم این وزارتخانه به تک‌تک فروشگاه‌ها سر بزند تا قیمت کاهش پیدا کند. این‌ها ناشی از باور غلط و ساختار نامناسب و تقسیم وظایف نادرست است. چرا باید وزارت بازرگانی مسئول تنظیم بازار باشد؟ سیاست‌گذاری اقتصادی در اختیار دیگران است. بودجه را افراد دیگری اختصاص می‌دهند. عرضه در اختیار دیگران است. بودجه را دستگاه دیگری اختصاص می‌دهد آن وقت وزیر بازرگانی باید به مجلس برود و بابت گران شدن ۵۰ ریالی کره، به نمایندگان پاسخ دهد. اینها در شأن وزیر بازرگانی نیست. امروز همه می‌دانند که گرانی حاصل سیاست‌گذاری دولت است اما چرا باید وزیر بازرگانی را به خاطر گرانی توبیخ کرد؟ زمانی که من در وزارت بازرگانی حضور داشتم، بعد از مشکلات مربوط به تامین مایحتاج مردم، مهم‌ترین چالش ما، اعطای مجوزهای دولتی بود. زمانی که کالا کمیاب می‌شد و قیمت‌ها افزایش می‌یافت، بعضی‌ها می‌خواستند از فرصت به وجود آمده استفاده کنند و با واردات کالای کمیاب، سودی به جیب بزنند. بعضی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند روغن نباتی در بازار کم شده و ما حاضریم وارد کنیم. دنبال مجوز واردات بودند. اگر نمی‌دادیم، دعوای سیاسی درمی‌گرفت و از فردا باید به این و آن جواب پس می‌دادیم. خلاصه وزیر بازرگانی همواره در معرض بدترین حاشیه‌ها قرار دارد. یک بار یاد می‌آید که در یکی از نشست‌های شورای انقلاب شرکت کردم. از من خواسته بودند به نمایندگی از وزیر بازرگانی در جلسه حاضر شوم. آن روز ابوالحسن بنی‌صدر از من خواست که گزارش وزارت بازرگانی در مورد مسائل جاری حوزه تجارت را بدهم. آن موقع بحث تورم مطرح شده بود و من در آن جلسه گفتم دعوای سیاسی موجب می‌شود که اعتماد به زنجیره تامین پایین بیاید و اگر پایین آمد، مردم در اثر نگرانی از وضعیت آینده، کالا می‌خرند و انبار می‌کنند. گفتم اگر مردم زیاد کالا بخرند، تقاضا بر عرضه پیشی می‌گیرد و موجب افزایش قیمت کالاها و تورم می‌شود. بنابراین بهترین راه این است که مقامات سیاسی در اظهار نظرهایشان دقت کنند که موجب تحریک جامعه برای خرید بیشتر نشود. البته این یکی از عوامل بود ممکن است ده عامل دیگر هم باشد. مثل کمک به تولید و... در همان موقع ابوالحسن بنی‌صدر گفت: «آقایان توجه کنید، آقای کاظم‌پور می‌گویند: قاسم‌لو را نگیرید». قاسم‌لو یکی از رهبران کرد بود که دستگیر شده بود و ایشان هم به مسائل ناسیونالیستی حساس بود. منظور این بود که افرادی مثل قاسم‌لو را نباید دستگیر کرد. آقای هاشمی هم در جلسه بودند و گفتند منظور آقای کاظم‌پور این است که نباید نوار آقای آیت را پخش کرد دیگران هم نظر دادند اما هیچ‌کس متوجه نشد که وزیر بازرگانی چه می‌گوید منظور چیست. خلاصه منظور من این است وظایف متعددی برای وزارت بازرگانی در نظر گرفته شده مثل تنظیم بازار که در حقیقت الگویی از کشورهای سوسیالیستی و مدل ۴۰ سال پیش است و باید تغییر کند. →



زبان مشترکی با اتاق بازرگانی نداشتیم

روایت حسن عابدی جعفری از مصائب وزیر بازرگانی در دولت جنگ

مهدی نوروزیان

دوران حضور حسن عابدی جعفری در وزارت بازرگانی، حتی از دوران حضور حاج حبیب‌الله عسکراولادی در این وزارتخانه، پرحاشیه تر بود. فعالان بخش خصوصی و تشکلهای اصناف و بازار در چالش مداوم با وزارت بازرگانی بودند و این کار حسن عابدی جعفری را دشوار کرده بود. در تمام مدت حضور او در وزارت بازرگانی، این چالش ادامه یافت تا آن جا که رابطه وزیر بازرگانی با اتاقهای بازرگانی و تشکلهای صنفی از هم گسیخته شد. دولت و بخش خصوصی در این دوره، با چالشهای زیادی مواجه بودند. اختلاف نظرهای آن قدر جدی بود که وزیر بازرگانی هرگز به اتاقهای بازرگانی پا نگذاشت و فعالان اتاق بازرگانی هم، آن گونه که مرسوم بود، هرگز با وزیر بازرگانی همکاری نکردند. چرا این گونه بود؟ حسن عابدی جعفری، روایتگر این رابطه از هم گسیخته است.

در میان وزرای بازرگانی بیشتر از همه به دوران وزارت شما انتقاد وارد می کنند. بیشتر انتقادها هم به رویکرد دولتی جناب عالی و مجموعه همکاران شما در دولت برمی گردد. شما در مقابل انتقادها چه پاسخی دارید؟

اگر شرایط و مسائلی که در آن زمان اتفاق افتاد مثل هر تحلیل دیگری، از متن آن زمان جدا کنیم حتما در تحلیلها به بیراهه خواهیم رفت زیرا سطحی از مطلب را درک خواهیم کرد و هرگز نمی توانیم به عمق آن راه پیدا کنیم. بنابراین باید هر دوره را در شرایط زمانی و مکانی خود به بحث بگذاریم. شرایطی که بر آن زمان حاکم بود در واقع دوره انتقال از رژیم گذشته به جمهوری اسلامی بود. رژیم گذشته میراثی برای دولت های بعد از انقلاب به جا گذاشته که تمامی آنها هنوز با برخی از مسائل آن درگیر هستند. من به دو نکته اشاره می کنم تا امکان این تصور فراهم شود بعد بر اساس این امکانات برای کارهای انجام شده قضاوت صورت گیرد.

شاه در آخرین برنامه توسعه خود با حدود ۳۵ میلیون نفر جمعیت ظرفیتی را ایجاد کرده بود که در آن باید ۳۶ میلیارد دلار ارز مصرف می شد به واقع ساختارهایی که در آن دوران ایجاد شده بود ارزیافتی را می بلعیدند. در صنعت، حلقه های افتاده در زنجیره تولید به گونه ای طراحی شده بود که چارهای جز واردات نبود. مدیران بسیاری از این صنایع هم بعد از وقوع انقلاب مجموع را تخلیه کرده بودند و از کشور خارج شدند. آمریکایی ها هم که به طور طبیعی سیاست گذار مسائل ایران بودند با وقوع انقلاب از کشور خارج شدند در واقع کشوری،

برای انقلابیون به جاماند با ساختارهای ارز طلب، گرفتار واردات و منویاتی که انقلاب داشت از جمله استقلال، آزادی، عدالت و رفاه برای مردم. کارهایی که بعد از انقلاب هم صورت گرفت برای تشدید چالش ها بود. به این فهرست اضافه کنید: مثل تحریک قومیت ها به هم ریختن اوضاع اقتصادی که تا مرز آتش زدن محصولات پیش رفت. کشور هنوز از این بحران ها عبور نکرده بود که وارد یک جنگ هشت ساله شد. در چنین شرایطی دولت بعد از انقلاب باید به گونه ای عمل می کرد که هم ساختارها تغییر کند و هم هزینه جنگ تامین شود. در واقع هدایت امکانات باید به صورتی انجام می شد که در یک کلمه «بمانیم» و بتوانیم کشور را اداره کنیم. در چنین فضایی به چند عدد اشاره می کنم تا در مقایسه با آخرین برنامه زمان شاه وضعیت بهتر نشان داده شود. جمعیت کشور در بعد از انقلاب به نسبت ۳۵ میلیون نفر جمعیت زمان شاه تقریباً یک و نیم برابر شده بود.

این به دلیل سیاست های تشویقی افزایش جمعیت در ابتدای انقلاب بود؟

بله، به هر حال بعد از انقلاب تصور این بود که باید تعداد خانوارها افزایش پیدا کند.

چرا؟

در مجموع کشور به این نتیجه رسیده بود که باید نسل اسلام زیاد شود.

مبتکر این سیاست چه شخص یا نهادی بود؟

مجموعه دست اندرکاران کشور چنین جمع بندی داشتند و دولت هم به عنوان مجری پاسخگوی نیازهای این جمعیت بود. در واقع باید در کنار جنگ به افزایش تقاضای صورت گرفته جواب می دادیم. در آن برهه، تامین جنگ اولویت یک کشور در مصرف ارز بود. آن هم در شرایطی که میزان درآمدهای ارزی در مقایسه با قبل از انقلاب بسیار پایین آمده بود در آن سالها در مقایسه با ۳۶ میلیارد دلار تقاضای ۳۰ میلیون جمعیت، در یک سال درآمدهای ارزی به ۵/۷ میلیارد دلار و در سال دیگر به ۶/۷ میلیارد دلار رسید. با این مقدار ارز، علاوه بر تامین نیازهای جنگ باید دیگر نیازهای کشور نیز پاسخ داده می شد. این در حالی است که در ابتدای انقلاب، رشد جمعیت افزایش یافته بود و انتظارات جامعه نیز پس از سرنگونی شاه و استقرار نظام اسلامی بالا رفته بود.

از این میزان درآمد ارزی حداقل نیازی ارزی جنگ حدود ۴/۲ میلیارد دلار بود و حدود ۲ میلیارد دلار برای نیازهای کشور می ماند. این نیازها شیرخشک اطفال (که متأسفانه به دنبال سیاست های برقرار شده از قبیل بیشتر بچه های ما شیرخشک خوار بودند تا شیر مادر) تا سایر امکانات مورد نیاز کشور مثل پنبه و کره و لاستیک ماشین و... را در بر می گرفت. بنابراین شما با یک کیسه ارزی محدود

باید کشور را در آن شرایط با ویژگی هایی که اشاره کردم اداره می کردید.

در نتیجه سیاستی که در آن زمان می شد اعمال کرد تنظیم درآمدهای ارزی (که یک چندم نیاز ارزی کشور بود) به گونه ای بود که بتواند حداقل نیازهای مردم را جواب دهد به گونه ای که آنان با امید و شور و نشاط در جنگ شرکت داشته باشند و از آن پشتیبانی کنند. اگر در این شرایط کسی توصیه دارد (حتی همین الان) که می شد به شکل دیگری کشور را اداره کرد بفرمایند حتی اگر کسی کشور یا نمونه ای در تاریخ جنگ ها سراغ دارد که اداره آن به شکل دیگری، جز این شکل بوده معرفی کنند.

من تاریخ جنگ های کشورهای دیگر را مطالعه کرده ام، انگلستان در دوران جنگ، سه وزارتخانه ویژه برای توزیع کالا درست کرده بود تا بتواند شرایط را کنترل کند. در حالی که در ساختار اقتصادی ایران فقط وزارت بازرگانی مسئول بود و برای کمک به وزارت بازرگانی ستاد بسیج اقتصادی ایجاد شد.

این دو نهاد در یک ارتباط تنگاتنگ دست به دست هم اداره بازرگانی کشور را برعهده داشتند. نکته ای که باید بار دیگر مورد باز خوانی قرار بگیرد اهتمام دولت به مسئله تولید در شرایط جنگی بود. برای مسئولان در آن زمان از همه مسائل مهم تر حفظ تولید بود و اعتقاد داشتند نباید تولید کشور از دست برود. بنابراین در وزارت بازرگانی که قاعدتاً متکفل تامین واردات و توزیع کالا به نظر می رسد کمک به حفظ تولید یکی استراتژی های کلیدی بود. در واقع حمایت از تولید، راهبرد کلی نظام به شمار می رفت. در آن زمان ما با دو دسته تولید مواجه بودیم یکی تولید خرد در قالب کارگاه های کوچک زیر ۱۰ نفر که به وزارت بازرگانی مربوط می شد و یکی هم تولید کلان که در کارخانه های بزرگ مثل فولاد و... صورت می گرفت. در وزارت بازرگانی آن زمان، یک معاونت ایجاد شد که در عمر وزارت خانه سابقه نداشت. معاونت پشتیبانی از تولید، اقدام بی سابقه ای بود که در آن زمان صورت گرفت مجموعه ای دست اندرکار شدند که بتوانند پاسخگوی نیازهای تولید کشور باشند یک چتر پوششی عام برای اصناف تولیدی کشور ایجاد شد و اصناف تولیدی زیر پوشش این چتر حمایتی قرار گرفتند، چون آن زمان

آسیب‌پذیرترین قشر کشور اصناف تولیدی بودند. دولت در آن زمان با یک کیسه ارزی محدود که دو و سوم آن صرف نیازهای جنگ می‌شد اقدامات زیادی در جهت حمایت از صنوف تولیدی در دستور کار قرار داد. فرایند حمایت به این گونه بود که ابتدا اصناف تک تک شناسایی می‌شدند و نیازهای آنها استخراج و برحسب نیازهای آنان مواد اولیه در اختیارشان قرار می‌گرفت تا تولیدات آنها در جایی که مورد نیاز بود به وسیله خودشان توزیع شود. بنابراین شما اگر از کسانی که در آن زمان فعالیت می‌کردند بپرسید که نسبت آنها به عنوان صنف با وزارت بازرگانی چه بود آنها همین پاسخ را خدمت شما خواهند داد. حمایتی که وزارت بازرگانی از بخش تولیدی در آن زمان کرد به اعتقاد من در طول تاریخ بازرگانی کشور بی‌نظیر بود.

بعضی‌ها معتقدند بیشترین سرکوب بازار در زمان شما شکل گرفته است.

من قبول ندارم. اینگونه نبود دارند اتهام می‌زنند. در آن دوران، یک بخش از اصناف کشور متصدی توزیع و فروش محصولات بودند که تامین نیاز آنها به روال گذشته قطعاً امکان‌پذیر نبود شما نمی‌توانستید واردات کالاهای آماده را انجام دهید و در اختیار اصناف قرار دهید. آنچه از ارز کشور باقی می‌ماند باید صرف کالای اساسی مورد نیاز مردم می‌شد که در جدول نیاز ارزی پوشش داده شده بود این کالاها از طریق جدول سهمیه‌بندی در اختیار اصناف توزیعی قرار می‌گرفت و آنها هم بر این اساس سهمیه مورد نظر را بین مردم توزیع می‌کردند. دوستانی بودند که نیازها و انتظاراتشان بسیار بیشتر از وضع موجود بود و همواره در قالب‌های مختلف این مسئله را عنوان می‌کردند. حتی در روند پاسخگویی‌های که دولت مثلاً باید به مجلس انجام می‌داد. برخی نمایندگان دولت را سین و جیم می‌کردند که چرا اجازه نمی‌دهید سپر بنز وارد کنیم. آنها در شرایطی به ما این ایراد را می‌گرفتند که در آن زمان به دلیل محدودیت ارزی دولت مخیر بود از میان واردات کره یا پنی‌ریکی را انتخاب کند.

بنابراین عده‌ای تصورشان این بود که باید دولت در آن شرایط جریان تجارت را رها می‌کرد و اجازه می‌داد برخی آزادانه عمل کنند در حالی که در آن شرایط اصلاً امکان چنین کاری نبود و در هیچ کشوری که درگیر جنگ هست به این شیوه عمل نشده است. به همین دلیل در ابتدای سخنانم تاکید داشتم اقتضائات زمان و مکان را باید در نظر گرفت اگر از این شرایط، متن تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گیری‌ها را جدا کنید حرف‌هایی زده می‌شود که امروز می‌شنویم و به نظر من غیرمنطقی‌ترین حرف‌هایی است که درباره سیاست‌های اقتصادی زمان جنگ می‌شود بیان کرد.

آنچه از ارز کشور باقی می‌ماند باید صرف کالای اساسی مورد نیاز مردم می‌شد که در جدول نیاز ارزی پوشش داده شده بود این کالاها از طریق جدول سهمیه‌بندی در اختیار اصناف توزیعی قرار می‌گرفت و آنها هم بر این اساس سهمیه مورد نظر را بین مردم توزیع می‌کردند

نکته دوم که مابا آن مواجه بودیم، تامین نیاز مردم بود نیازهایی مثل گندم، برنج و روغن که نیاز اولیه مردم به حساب می‌آید. جالب این که با همین حداقلی که تامین می‌شد در قالب سهمیه مردم بخشی از کالاهای سهم خود را به جنگ اختصاص می‌دادند و اگر حضور فعال اصناف تولیدی و عامه مردم در جریان مدیریت بازرگانی نبود قطعاً امکان اداره بازرگانی کشور میسر نبود من مثال می‌زنم تا شرایط برای شما ملموس‌تر شود.

در محله‌ها شوراهایی وجود داشتند که توسط خود مردم انتخاب و اداره می‌شدند مدیریت توزیع کالاهایی که باید در اختیار مردم قرار می‌گرفت نیز توسط همین شوراهای انجام می‌پذیرفت آنها آمار دقیق محله را در اختیار داشتند و درواقع بازوی بسیار قوی مدیریتی برای بازرگانی کشور بودند چون ما اصلاً چنین امکانی را نداشتیم که مطلع شویم در محله‌ها چه می‌گذرد و از طریق دولت کالاهای سهمیه‌ای توزیع شود. در این سال‌ها حرفی که زده می‌شود و دور از انصاف است اتهام دولتی بودن همه چیز در دوران جنگ است اصلاً چنین شرایطی نبود اتفاقاً همه چیز ملتی بود. یعنی مردم و اصناف کار را اداره می‌کردند و ما به عنوان سیاست‌گذاران از کاری که مردم باید انجام می‌دادند پشتیبانی می‌کردیم.

اما دولت نقش اصلی را در توزیع ارز داشت و در این زمینه به شکل نامناسبی عمل می‌شد.

دولت نقش اصلی را داشت چون کیسه ارزی محدود را باید دولت تنظیم و مشخص کند به چه کالایی اختصاص یابد. البته همین کار هم در آن زمان، با نظر مشورتی حضرت امام، مجلس و جلسه‌های سران قوا صورت می‌گرفت و در آن جلسه‌ها تنظیم می‌شد که منابع کجا تخصیص پیدا کند.

من یادم هست برای تخصیص ارز یا توزیع کالا بعضی مواقع که شرایط تنگ می‌شد وزارت بازرگانی در جلسه سران قوا شرکت می‌کرد و توضیح می‌داد چه برنامه‌ای برای انجام کارها دارد برنامه‌ها در این جلسه تایید می‌شد بعد وزارتخانه آن برنامه‌ها را اجرا می‌کرد. شرایط در آن زمان واقعا سخت بود به طوریکه اگر در جریان مشکلاتی که به واسطه جنگ برای شهرها به وجود می‌آمد اصناف تولیدی و کمک به مردم نبود یا در جریان پشتیبانی از جبهه کمک‌های اصناف صورت نمی‌گرفت امکان دفاع سخت می‌شد. اجازه دهید در این چارچوب بعضی از شرایط را اشاره کنم تا باز اوضاع ملموس‌تر شود در آن دوره قرار بر تدوین برنامه شد. اگر چه آن روزها برنامه اصلاً معنی پیدا نمی‌کرد اما مجموعه دولت ناگزیر بود اقتصاد و بازرگانی کشور را با یک برنامه هماهنگ پیش ببرد من یادم هست تعدادی از وزیران همانند وزیران اقتصاد، کشاورزی،

صنایع، رئیس سازمان برنامه، و... حدود ۱۰ روز در دولت، قرطینه شدند تا برنامه تهیه کنند در آن برنامه‌ای که تدوین شد احتمالاً بروز شرایط مختلف بررسی و برای تمامی آنها برنامه‌ریزی شد. در آنجا مجموعه دوستان به جمع بندی رسیدند که باید سه سناریو برای رویارویی با شرایط احتمالی تدوین شود. یک سناریو بر فرض ۱۰ میلیارد دلار درآمد ارزی تنظیم و وقتی مجموعه نیازها فهرست کشور فهرست شد هر وزارتخانه ناچار شد از جایی زیر نیازهای خود قلم قرمز بکشد.

سناریوی دوم این بود که بین ۶ تا ۸ میلیارد دلار درآمد ارزی داشته باشیم و در سناریوی سوم میزان درآمد ارزی صفر در نظر گرفته شده بود یعنی فرض بر این شد که امکان دارد مرزهای کشور به کلی بسته شود و هیچ امکانی برای واردات نباشد صادرات نفت هم به کلی قطع شود و از محل فروش نفت هیچ درآمدی نداشته باشیم. برای اداره کشور در این شرایط هم برنامه‌ریزی شد.

برنامه‌های شما در سناریوی صفر چه بود؟

مثلاً یکی از مسائلی مورد پیش‌بینی این بود که از مجموعه مواد غذایی فقط به سبب زمینی پناه ببریم چون تاریخ جنگ‌ها مطالعه شده بود و در تاریخ جنگ‌ها مشاهده شد در شرایطی که تنگناها شدید می‌شود تنها غذایی که می‌تواند کمک کند فقط سبب زمینی است. زیرا به دلیل برخورداری از مواد نشاسته دار تغذیه مناسب در آن شرایط تشخیص داده شد. در مناطق جنوبی هم خرما به عنوان یکی از کالاها به‌طور جدی مورد توجه بود و مطالعه زیادی در این مورد صورت گرفته بود به طوریکه برای استفاده از هسته و لیف خرما نیز برنامه ریزی شده بود.

اگر این شرایط نبود و شرایط گشایش بود و کشور می‌توانست برخی امور را انجام دهد که به تدریج این کار صورت گرفت اوضاع فرق می‌کرد. اتفاقاً در دوران گشایش از جمله کارهایی که انجام شد آزادسازی در فروش برخی اقلام بود مثلاً از دو یا سه کوپنی که در مورد مواد شوینده در طول سال اعلام می‌شد به تدریج که به آخر جنگ رسیدیم و گشایش به وجود آمد میزان تحویل این سهمیه‌ها شروع به افزایش کرد. به گونه‌ای که مردم نیازشان کمتر از آن میزانی بود که به صورت کوپن عرضه می‌شد به همین دلیل برای دریافت سهمیه خود به تعاونی‌های توزیع مراجع نمی‌کردند. در واقع نوعی آزادسازی طبیعی در جامعه بدون آنکه اعلام شود برای تک تک کالاها صورت می‌گرفت. البته برخی جاها که تنگنا بود این کار اصلاً امکان‌پذیر نبود. مثلاً این مورد را دوستان بسیار اعلام کردند من هم تمایل دارم بیان کنم وقتی رسید که در سیلوا گندم به عنوان ضروری ترین قوت مردم نبود. کف سیلوا جارو و هرچه گندم در آسیاب‌ها بود آرد شد و در اختیار مردم قرار گرفت البته این تجربه یک دره قبل تر یعنی در دولت شهید رجایی نیز اتفاق افتاد با این تفاوت که دوره ما در زمان جنگ بود و کشور ناگزیر شد برای حفظ شرایط زمان بحران، از ترکیه آرد وارد کند اما چون میزان آن به اندازه‌ای نبود که مورد مصرف آبی قرار بگیرد ناگزیر این آردها بارکامیون می‌شد تا کامیون‌های حامل آرد در خیابان‌های

بودند منتخبات تولیدی هم از متن صنوف بودند. وزارت بازرگانی حتی در انتخاب اعضا دخالتی نداشت. بنابراین از آن زمان اصناف تولیدی وارد کار شدند و نقش جدی هم در جنگ داشتند بسیاری از عدوات مورد نیاز برای جنگ توسط همین صنوف تولیدی تراشکار، قالب ساز و... بود تهیه و تامین شد. بنابراین ما نمی‌توانستیم اینها را نادیده بگیریم و فقط روی توزیع بایستیم. یکی از کسانی که در این راه به ما کمک کرد آقای میرمصطفی عالی نسب بود ایشان به دلیل تجربه‌هایی که از جنگ‌های مختلف داشتند تجربه آن را به‌طور ملموس به ما منتقل می‌کردند و بسیاری از امور انجام شده با ابتکار ایشان صورت گرفت ایشان عملاً در اقتصاد و صنعت حضور داشتند و انسان با مطالعه‌ای در حوزه بازرگانی و اقتصاد بودند.

شما اشاره کردید تصمیم‌گیری اقتصادی متأثر از افکار آقای عالی نسب بوده است، ظاهراً آقای عالی نسب جایی گفته‌اند اگر اسلام وجود نداشت من مارکسیست می‌شدم فکر نمی‌کنید کسی که این جمله را گفته تحت تأثیر جهت‌گیری‌های اقتصاد مارکسیستی باشد و این مسأله اتهام‌های وارده به دولت جنگ را تقویت کند؟

خیلی از مبارزان در رژیم گذشته قبل از آنکه انقلاب اسلامی پایش وسط کشیده شود به خاطر کشش‌های فطری که به مسئله عدالت داشتند دنبال این بودند که بدانند چه راه‌هایی برای اصلاح اقتصاد کشور پیدا می‌کنند و اگر در تاریخ معاصر بگردید افراد زیادی را می‌یابید که قبل از مطرح شدن پدیده انقلاب اسلامی به مکاتب انقلابی زمان خودشان گرایش داشتند و بعد از آنکه انقلاب اسلامی در قالب یک نهضت آغاز شد از این مکاتب جدا شدند و به انقلاب اسلامی گرویدند. انسان‌های متعددی بودند مثل دکتر شریعتی، اما بعد از اینکه انقلاب اسلامی مطرح شد به طور کامل به اندیشه انقلاب گرویدند و درباره آقای

عالی‌نسب آنچه اشاره کردید قید اگر داشت بنابراین نمی‌تواند محل مناقشه باشد ایشان فردی منطبق با اسلام و عاشق امام بودند و ابعاد شخصیتی و افکار اقتصادی وی باید در یک مجال مناسب بررسی شود.

برگردیم به بحث بازرگانی، دولت زمان جنگ مرزبندی خاصی با بازار داشت شما جانشین کسی شدید که متعلق به آن طیف بودو به دلیل اختلاف با دولت کنار رفت دلیل مرزبندی دولت با این بخش چه بود؟

بخشی از مطالبی که در بازرگانی می‌گذشت به بنده مربوط نمی‌شد هرکسی که جای آقای عسگراولادی قرار می‌گرفت ترکش این تغییر و تبدیل به او می‌خورد به من هم این ترکش خورد. یعنی بخشی از ذهنیت دوستان بازار به خاطر این

داخل یک دستگاه بود و طرف مقابل متنوع بود بنابراین ما می‌توانستیم باوجود ارز کم، با اقتدار وارد بازار شویم، کالا تامین کنیم و پشتیبانی از تولید و تامین کالای مردم را انجام دهیم. در بخش بازرگانی هم به تدریج به سمتی رفتیم که ورود بازرگانان افزایش پیدا کرد. اما در سطح تامین کلان بحث بود توزیع خرد را عامه مردم و بدنه اصناف انجام می‌دادند و دولت نه امکان دخالت و نه بنایی بر دخالت داشت.

چرا دولت به صنوف توزیعی بدبینانه نگاه می‌کرد؟ بازاریان خود شما را هم به این نگاه متهم می‌کنند. من از طرف خودم می‌گویم. روز اولی که وارد بازرگانی شدم هیچ ذهنیتی نسبت به اصناف تولیدی و توزیعی نداشتم نه اشخاص را به اسم و چهره می‌شناختم و نه دوستی و دشمنی با آنها داشتم. به عنوان کسی که مسئول شده بودم و بعد از آقای عسگراولادی در وزارت بازرگانی مستقر شدم اولین کاری که انجام دادم دعوت از اصناف بود. آقای امانی و دوستان دیگری از انجمن اسلامی بازار به دفتر من آمدند سیاست‌ها را برای آنها تشریح کردیم و گفتم در شرایط فعلی باید اینگونه عمل شود. تقاضا کردیم از بخش‌های تولیدی اصناف هم به این مجموعه‌ای که هستند تعدادی اضافه شوند تا ما سیاست‌های تولیدی و توزیعی را با هم بتوانیم تنظیم کنیم خیلی به مذاق آقایان خوش نیامد ولی ما این سیاست را باید اجرا می‌کردیم بنابراین ما سه نفر را به توصیه دوستان بازار از بین اصناف تولیدی انتخاب کردیم و ترکیب را تولیدی- توزیعی کردیم و سیاست را پیش بردیم.

چرا چنین سیاستی را در تعیین ترکیب اصناف دنبال می‌کردید؟

دلیل آن، نیاز کشور به بحث تولید و حمایت از تولید بود. سیاست‌گذاری تولیدی سیاست‌گذاری اصلی جنگ بود نمی‌توانستیم اقتصاد را منهای تولید پیش ببریم اشخاصی را که هم دوستان انتخاب کردند هیچ کدام را ما نمی‌شناختم. مثلاً آقای باقری شستری از صنف تراشکار، آقای فاضلی از صنف آلومینیوم و... اینها را دعوت کردیم و گفتیم باید این افراد در کنار دیگر اعضا قرار گیرند اما دوستان صنوف توزیعی زیر بار نرفتند و گفتند این وزن ما را به هم می‌زند به ناچار اصناف تولیدی از توزیعی تفکیک شدند. یک مجمع برای اصناف تولیدی ایجاد شد اصناف توزیعی هم از مجمع داشتند، این دو مجمع در کنار هم شروع به کار کردند. بنابراین تقاضای اولیه ما با آن عدم پیش ذهنی که داشتیم این بود که دو ترکیب تولیدی، توزیعی باید در امور اصناف مشارکت داشته باشند و فقط اصناف توزیع کننده نباشند که تعیین کننده سیاست‌های باشند همان طور که دوستان توزیعی از متن صنوف

شهر دور بزنند و مردم ببینند آرد در کشور وجود دارد. یعنی به گونه‌ای عملیات روانی انجام شد آن موقع صنف نانوا اولین بار اقبال آرد را از داخل مغازه به بیرون مغازه منتقل کردند. تا مردم احساس کمبود در این بخش نداشته باشند.

ظاهراً این کار به پیشنهاد آقای عالی نسب بود؟

بله، باید نقش ایشان در این مسائل جداگانه توضیح داده شود.

این اقدامات به خاطر مسائل روانی بود که نشان داده شود در کشور کمبود نیست البته در تمام طول این مدت نان جیره‌بندی نشد.

کمبود آرد را در آن برهه چگونه جبران کردید؟

به تدریج که امکانات فراهم و شرایط تنگنای فوق‌العاده برطرف شد اوضاع به حالت عادی بازگشت.

منظور این است در مقطعی که گندم در سیلو نبود و واردات هم پاسخگو نبود چه کار کردید؟

این شرایط وقتی اتفاق افتاد که گندم داخل کشور هنوز آماده برداشت نبود و نمی‌توانست به سیلوها برسد فاصله بین دو برداشت که حدود سه ماه بود کشور را با تنگنای روبه‌رو می‌کرد چون فاصله تحویل گندم برحسب مناطق کشور از گرمسیر به سردسیر متفاوت است مثلاً گندم جنوب به سرعت می‌رسد و هرچه بالاتر می‌آییم ورود گندم به بازار دیرتر می‌شود. در چنین شرایطی ما ناگزیر بودیم به عملیات روانی پناه ببریم که این مسائل موجب بحران در کشور نشود. نقش دولت در مدیریت این بحران‌ها بسیار تعیین کننده بود دولت درباره این مسائل برنامه‌ریزی، نظارت و هدایت می‌کرد اما انجام امور به دست مردم و اصناف صورت می‌گرفت.

شما بر نقش اصناف تکیه دارید اگر شما امور را به مردم واگذار می‌کردید پس چرا این مراکز تهیه و توزیع کالا طراحی شد که از کوچک‌ترین اقلام کالایی قلم تا بزرگ‌ترین آن را توزیع می‌کردند به گونه‌ای که جایگزین برخی صنوف شده بودند؟

مراکز تهیه و توزیع بلافاصله پس از وقوع انقلاب ایجاد شد و قبل از ما شکل گرفته بود. دلیل آن هم از هم پاشیدگی شالودگی بخش بازرگانی کشور بود.

در بخش بازرگانی، کسانی که عهده دار امور بودند فرار کرده بودند آن موقع طراحی این شد که بتوانیم مراکز داشته باشیم تحت عنوان مراکز تهیه و توزیع. منتها به معنی کلان نه به معنای خرد یعنی این مراکز جایگزین بازرگانان بودند که در مجموعه نبودند به اضافه اینکه بعد از انقلاب در بیرون از کشور حاضر نبودند به راحتی به ما کالا بفروشتند. کسانی از مجموعه کشور باید می‌آمدند اوضاع و احوال را درست می‌گرفتند، درست می‌کردند و به تدریج از تعداد این مراکز پس از بهبود شرایط کاهش یافت تا جایی که نیازی به حضور آنان احساس نشد و کسانی که کار اقتصادی بازرگانی می‌کردند به تدریج پا گرفتند و توانستند به میدان بیایند و کار را برعهده بگیرند. در آن شرایط تنگنای اولیه گریز از این وضعیت نبود و به دلیل از هم پاشیدگی و نبود سیستم سراغ این برنامه‌ها رفتیم. به اضافه اینکه چنین اقدامی مزایای خودش را هم در آن زمان داشت. تهیه کنندگان

یکی از مسائل مورد پیش‌بینی این بود که از مجموعه مواد غذایی فقط به سبب زمینی پناه ببریم چون تاریخ جنگ‌ها مطالعه شده بود و در تاریخ جنگ‌ها مشاهده شد در شرایطی که تنگناها شدید می‌شود تنها غذایی که می‌تواند کمک کند فقط سبب زمینی است

بود که آقای عسکراولادی از دولت رفته بودند و کسی دیگر جای آن آمده بود، بنابراین ما مرزبندی جدی با آنها نمی‌خواستیم داشته باشیم حتی از آنها دعوت کردیم که با هم تعامل کنیم. اما این دعوت ما اعتبار پیدا نمی‌کرد. چون آنها ذهنیت داشتند. بخش دیگری نیز مربوط به سیاست‌ها بود. وقتی قرار است اداره شرایط جنگی را انجام بدهید ناگزیر هستید سیاست‌هایی را به کار ببرید که عامه مردم از این سیاست‌ها برخوردار شوند. بخشی از کسانی که در حوزه بازرگانی فعال بودند و بخشی هم که در بیرون از بازرگانی بودند اساساً با این سیاست‌ها مشکل داشتند در حالی که شرایط عادی نبود که بتوانید آزادانه هر چه خواست همه است عمل کنید.

حرف طیف بازار چه بود؟

آنها می‌گفتند باید اجازه داد مثل شرایط غیرجنگ ما آزادانه عمل کنیم که قضیه این بود. البته خواسته فوق به این صراحت بیان نمی‌شد اما می‌خواستند مثل قبل از شرایط جنگ واردات و صادرات صورت بگیرد. معنی آن بود که دیگر محدودیت ارزی در کار نیست. اینکه واقعیت نبود کشور با محدودیت ارزی روبه‌رو بود. ما با این گرفتاری روبه‌رو بودیم که برداشت دوستان از آن شرایط مثل یک شرایط عادی بود کما اینکه رئیس اتاق بازرگانی وقت، روزی ذخیره ارزی کشور را اعلام کرد در حالی که این مسئله جزء سری‌ترین مسائل حکومتی بود. یعنی دوستان آنقدر شرایط را عادی می‌دانستند که ذخیره ۵/۷ میلیارد دلاری که سری‌ترین مطلب بود در یکی از مصاحبه‌ها اعلام کرد. همه در دولت در تعجب بودند که چگونه چیزی امکان‌پذیر است. زیرا طرف جنگ و متحدانش می‌توانستند به بدترین شکل با استفاده از این اطلاعات علیه ما عمل کنند.

ایشان از کجا مطلع بودند؟

ایشان هم دست اندرکار بودند غیر از آقای عالی نسبت دوستان دیگری هم به دولت دعوت می‌شدند که در مسائل اقتصادی نظر دهند ولی مسئله این بود که نظرهای آنها برای آن شرایط مناسب نبود. آنها به دنبال نوعی آزاد سازی بودند که در آن شرایط امکان‌ناپذیر بود.

شما بازار را متهم به سوداگری می‌کردید و حتی یک بار در نشست‌های اتاق شرکت نکردید.

نکته‌ای که باید صادقانه بیان کنم این است که نمی‌توانستم با اتاق بازرگانی و برخی بازاریان، زبان مشترکی پیدا کنم.

چرا بازاریان را به سوداگری متهم می‌کردید؟

این مسئله برمی‌گردد به ساختار اقتصادی قبل از انقلاب که ساختاری دلال پروری بوده است. و بعضی از آن ساختارها هنوز پس از سه دهه از عمر انقلاب تغییر نکرده است. در حالی که من معتقدم همه دولتمردان می‌خواستند این ساختار را تغییر دهند اما نشد. این مربوط به مشکلات ساختاری است که از رژیم گذشته به ما ارث

بخشی از مطالبی

که در بازرگانی

می‌گذشت به بنده

مربوط نمی‌شد

هرکسی که جای

آقای عسکراولادی

قرار می‌گرفت ترکش

این تغییر و تبدیل به

او می‌خورد به من هم

این ترکش خورد

رسیده است. بعد از سال ۱۳۵۱ که افزایش قیمت نفت اتفاق افتاد شرایط به طور کلی با دهه قبل از آن تغییر کرد اقتصاد کشور به یک اقتصاد دلالتی تبدیل شد و کشور محلی برای بازار مصرف کالای خارجی شد. در بعد از انقلاب یکی از اهداف این بود که این ساختار عوض شود و مسئولان نسبت به این مقوله حساسیت داشتند.

یک بار در خدمت شهید رجایی بودم مسئول عمران مراتع در حضور ایشان گزارش دادند چگونه از طریق واردات نیازهای حوزه زیرمجموعه خود را تامین کرده اند. آقای رجایی در پایان گفت من نفهمیدم شما صندوق مراتع ایران هستید یا صندوق عمران مراتع استرالیا. باوجود همه تاکیدات ساختار به گونه‌ای بود که برای همه بخش‌ها نیازمند واردات بودیم و ارز باید در خدمت واردات قرار می‌گرفت. و افرادی هم منافعیان بین تبدیل ارز به کالا و واردات کالا نهفته بود.

چالش‌های هم که با تجار سنتی داشت به همین دلیل بود؟

بله. بیشتر از اینجا ناشی می‌شد. قرار بود اقتصاد ما از وابستگی بیرون بیاید و تولید کننده شود. بنابراین باید ساختار گذشته اصلاح و جراحی می‌شد. اما برخی مخالفت می‌کردند و به واسطه نوع مخالفت مسائل سیاسی می‌شد. برخلاف آنچه گفته می‌شود ما مشکل سیاسی و خط فکری با کسی نداشتیم خطوط به وجود آمده سیاسی یا فکری نبود خط استقلال و خودکفایی بود که باید به سمت آن می‌رفتیم هر جا منافع عده‌ای با آن تعارض پیدا کرد با یان سیاست‌ها همراهی نمی‌کردند و مانند داستان اصناف می‌شد.

تجار سنتی همراهی نمی‌کردند یا دولت به آنها اعتقادی نداشت؟

دولت گاهی ناگزیر می‌شد به دلایل مسائل سیاسی به بعضی حرف‌های این گروه‌ها تمکین کند مثلاً فرض کنید در یک زمان، دوستان تقبل کردند با شرایطی که می‌گویند کاغذ کشور را تامین کنند آن موقع بحث کاغذ، حاد بود. وارد کنندگان و دولت توافق کردند چنین کاری انجام شد اما قدم اول این کار با مشکل مواجه شد بعد دولت هدف قرار گرفت که باید اینقدر ارز می‌داده تا کاغذ وارد شود اما این کار را انجام نداده است. در حالی که امکان دولت نبود که آن اقدامات را انجام دهد و ارز زیادی در اختیار آنها قرار دهد شرایط اجازه نمی‌داد. اما در حالی که آنها به تعهد خود عمل نکردند طوری رفتار کردند که دولت متهم به ضد بازار شد و طرح به هم خورد. مشکل از دولت نبود بلکه بعضی مواقع که دوستان وارد کار شدند و خواستند کمکی کنند به روال گذشته عملاً کاری صورت نگرفت و دولت ناگزیر شد به شرایط گذشته برگردد و کمبودها را جبران کند.

توافق به چه شکل بود؟

قرار بود آنها واردات کاغذ را انجام دهند بخشی از نیاز را با هزینه خود انجام دهند و بخشی را با هزینه دولت اما چنین کاری عملی نشد. تجربه‌های دیگری هم که در این زمینه شد در آن زمان موفق نبود. برای اینکه نسخه مناسبی برای آن زمان نبود دولت ارز کمی داشت و امکان مانور، زیاد نبود.

درگیری شما با اتاق بازرگانی چه بود آیا واقعیت داشت که قرار بود ساختمان اتاق در اختیار جنگ زدگان قرار بگیرد.

مطالب مختلفی از آن زمان نقل می‌شد اما واقعاً رویکرد دولت به هیچ وجه این نبود که بخش‌های بازرگانی کشور چه تجار در اتاق بازرگانی چه اصناف در بخش توزیع کشور درگیری داشته باشیم.

روایت من صحیح است؟

من نشنیدم حداقل از جانب وزارت بازرگانی چنین موضوعی طرح نشد.

روایت می‌شود که نخست وزیر دستور داده بود اتاق را ببندند. بورس را هم همین طور. می‌گویند دولت معتقد بوده اتاق بازرگانی و بورس، نماد اقتصاد امپریالیستی اند.

من چیزی در این باره نشنیدم ما در آن زمان از اعضای اتاق هم بارها دعوت کردیم تا درباره مسائل پیش رو به تفاهم برسیم آن موقع حرف بر این بود که ترکیب اتاق بازرگانی بخشی از بازرگانی باشد و بخشی از حوزه تعاونی یعنی بخش‌های پیش بینی شده در قانون اساسی (تعاونی و خصوصی) با هم در تصمیم‌گیری مشارکت داشته باشند اما اصرار دوستان این بود که اینگونه مسائل دست بازرگانان باشند تا بتوانند کار را به ترتیب دلخواه خودشان اداره کنند.

اتاق بازرگانی و صنوف نهادهای برآمده از دل تشکلات خصوصی هستند دولت چه اصراری به تغییر ترکیب آنها داشت؟

یکی از مشکلات ما آن زمان این بود که وقتی می‌خواستیم با اصناف ملاقات کنیم انجمن اسلامی بازار می‌آمد و ملاقات می‌کرد. انجمن اسلامی که همه بازار نبود و به شدت جهت‌گیری سیاسی داشت و الان هم دارد و به گونه‌ای که یک مجموعه سیاسی با بازرگانی برخورد می‌کند برخورد دارد نه مجموعه صنفی. ما به دنبال آن بودیم که کسانی تعامل کنیم که برآمده از همه بخش‌های اقتصادی باشند نه یک بخش با گروه خاص.

این کار به خاطر این نبود که اصناف توزیعی یا اتاق بازرگانی بیشتر از انجمن اسلامی بازار و طیف سیاسی خاصی بودند و شما می‌خواستید با این کار قدرت این انجمن و گروه را در بین صنوف محدود کنید؟

آیا از مجموعه صنوف تولیدی که در کشور بودند نباید نمایندگان در این مجموعه حضور می‌داشتند. کسانی که در این مجموعه بودند یک خط سیاسی مشخصی داشتند که به لحاظ تجاری طرفدار توزیع سنتی بود و نگاه بنیادی به مسائلی در خصوص استقلال اقتصادی نداشت و هر وقت دولت وارد این فاز می‌شد به شدت سرکوب و تحریم می‌شد کاری که از یک تشکل سیاسی

کارشناسانه‌ترین شکل عمل می‌کرد. در شورای اقتصاد هیچ تصمیمی بدون گزارش سازمان حمایت گرفته نمی‌شد. سازمان حمایت به عنوان یکی از ابزارها متشکل از افرادی بود که تماماً استادان برجسته دانشگاه‌ها در رشته‌های مختلف بودند آنها به‌طور کارشناسی وضعیت را تحلیل می‌کردند و به عنوان یک نظر کارشناسی در اختیار شورای اقتصاد قرار می‌دادند. شورای اقتصاد براساس نظر کارشناسی تصمیم گرفت و مبنای تصمیم‌گیری در مورد قیمت‌ها مبنای علمی و کارشناسی بود. حرف‌هایی که تعزیرات چنین و چنان می‌کرد به دنبال آن اضافه می‌شود. اتفاقاً در آن زمان چالش‌هایی زیادی از این ناحیه برای ما به وجود آمد.

گفته می‌شود در زمان وزارت شما به دلیل گران شدن کره، مدیران وزارت بازرگانی را شلاق زدند.

این درست است؟

در بحبوحه جنگ آقای اسلامی نسب معاون بازرگانی و انتظاری و مسئول ستاد بسیج اقتصادی وزارت بازرگانی را دستگیر کردند این اقدام ما را فلج کرد یکی از کارهای ما در آن دوران این بود که دنبال قوه قضائیه بدویم و از دلیل مسئولانی که آن زمان باید حساس‌ترین تصمیم‌های کشور را می‌گرفتند مطلع می‌شدیم.

چرا این دو نفر را دستگیر کردند؟

به واسطه یکسری اتهامات واهی، بعداً آزاد شدند. عده‌ای که به قوه قضائیه رفته بودند فرصت تلافی پیدا کردند. در آن زمان بخش‌هایی با عنوان رسیدگی به تخلفات اقتصادی ایجاد شد تا به تخلفات اقتصادی رسیدگی کند. طرف مجموعه هم کسانی بودند که در بازار و اصناف تخلف می‌کردند اما فرصت که گیر آوردند این تیغ را به سمت بازرگانی گرفتند.

شما اشاره کردید آن موقع یکی از سیاست تعیین کننده این بود که چون نمی‌توانستید سطح درآمدی مردم را تغییر دهید پس اجازه ندهید قیمت‌ها رشد کند. اما آقای دکتر خودکاری که مثلاً دو تومان برای آن هزینه می‌شد چگونه یک تومان باید فروش می‌رفت چه کسی باید ضررش را تحمل می‌کرد.

در آن شرایط بحث این بود که مردم همه امکانشان را برای جنگ گذاشته بودند این حداقل کاری بود که می‌شد انجام داد تا مردم در رفاه باشند. اما این گونه هم نبود که کالایی با زیان فروخته شود. دامنه سود کم می‌شد. اما اگر آزاد بود حتماً بیشتر سود می‌بردند. آن موقع هزینه تمام مثل دستمزد، مواد اولیه و... را حساب می‌کردند به علاوه درصدی سود بعد قیمت فروش را اعلام می‌کردند.

در شرایطی که نظام آماری از هم پاشیده بود چگونه توانستید چنین کاری را صورت بدهید.

ما با مجموعه صنایع، اصناف ارتباط داشتیم و آمار و ارقام را به صورت دستی جمع‌آوری کردیم. از تمام سیلوهای گندم کشور روزبه‌روز آمار را به دولت ارائه می‌کردیم. تمام صنوف تولیدی از لحاظ تعداد نفرات، ترکیب انجام کار و... پرونده داشتند. اوایل انقلاب افراد به کارخانه‌ها می‌رفتند تا این آمارها را در بیابورند. آن موقع بحث تکیه بر آمار و ارقام جزء شرایط لاینفک بود چون بدون آن نمی‌شد حرف زد. ➔

با دیگران کار نکنیم و فقط با افراد خاص کار می‌کنیم.

ایشان ماندند؟

نه. تشریف بردند.

چرا؟

بعد از اینکه من آمدم با جمع کثیری از استغفاها از جاهای مختلف رویه رو شدم پوشه‌ای با قطر زیاد که فقط در آن استغفانامه بود من که هنوز کاری نکرده بودم که استغفاها شروع شد.

همه متعلق به طیف سیاسی خاص بود؟

متنوع بود بعضی می‌خواستند دست ما را باز بگذارند در انتخاب مدیر بعد. اما بیشتر افرادی که رفتند متعلق به طیف خاصی بودند.

چرا با دولت مخالف بودند؟

آنها این ذهنیت را داشتند که آقای عسکروالادی را کنار گذاشته اند و به جای او یک نیروی جوان بر سر کار آورده اند، چون من در ۲۸ سالگی وزارت را تحویل گرفتم بنابراین آنها حاضر نبودند با من کار کنند. من برای اینکه تنش را کاهش دهم به منزل آقای عسکروالادی رفتم چون نمی‌توانستم بازرگانی را با تنش اداره کنم. در این ملاقات برخورد ایشان بسیار خوب بود و خیلی از سوء تفاهمات از بین رفت. در یک جلسه هم دوستان را دعوت کردیم که درباره برنامه و سیاست‌ها تعامل داشته باشیم. آقای کریمی از انجمن اسلامی بازار همان وسط جلسه خود را معرفی و شروع به اعتراض کرد. به صراحت ابراز مخالفت را نشان و جلسه را ترک کرد حتی به نشانه عصبانیت در را هم محکم به هم کوبید.

در مورد سرکوب قیمت‌ها توضیح می‌دهید، آیا این مسئله وجود داشت؟

بحث مربوط به تعزیرات و ستاد بسیج اقتصادی مسئله‌ای است که باید در شرایط آن روز تحلیل شود و خارج از آن معنی ندارد.

یعنی شما اعتقاد ندارید؟

در آن زمان حفظ قیمت‌ها یکی از سیاست‌های اصلی بود برای اینکه مردم هر چه داشتند در اختیار جنگ قرار داده بودند. چه مالی و چه جانی، مال کافی بود که فشار قیمتی هم به مردم وارد شود. آیا چنین کاری روا بود. علاوه بر این درباره بحث کنترل قیمت‌ها در فضای کلان کشور تصمیم‌گیری می‌شد و حتی این بحث به حضرت امام رسید. خود حضرت امام به بحث کنترل قیمت‌ها در زمان جنگ بسیار اصرار داشتند و در آن باره نظر می‌دادند. بنابراین سیاست‌گذاری در جهت حفظ قیمت‌ها یک بحث اصلی بود. حفظ قدرت خرید برای هر دولتی اصل است این مربوط به جنگ نیست در قبل از انقلاب هم چنین مسئله‌ای وجود داشت. هویدا هم که در ابتدای انقلاب بازداشت شد مرتب به ما می‌گفت من به این کشور خدمت کردم و یکی از نکات مطرح ثابت نگه داشتن قیمت در این چند سال مسئولیت خود بود. در تمامی کشورها حفظ قدرت خرید مردم یک بحث جدی است در شرایط جنگ این مسئله چند برابر می‌شود.

اما دستوری که نمی‌توان قیمت‌ها را پایین نگه داشت.

ابزارهایی که در آن زمان برای کنترل قیمت بود به

بر می‌آید نه یک مجموعه صنفی. من فکر می‌کنم در تمام دوره بازرگانی این موضوع یکی از مشکلات بازرگانی کشور بوده است. هنوز امکان اینکه انجمن‌های صنفی برآمده از مجموعه اصناف با انتخابات آزاد به‌وجود بیاید و ترکیب‌های مختلف تولیدی و توزیعی در آن حضور داشته باشد امکان‌پذیر نیست.

صنف توزیعی که می‌گوید قبل از انقلاب هم حضور داشتند و در توزیع سنتی قدرت داشت.

بازرگانی کشور یعنی اتاق بازرگانی و انجمن اسلامی بازار، اختیار بازرگانی کشور دست اینها بود و بعد از انقلاب تقویت شدند اما وقتی بحث خود کفایی اقتصادی مطرح شد دیگر آن تقویت قابل ادامه نبود اما چون این مجموعه از جناح سیاسی خاصی بودند بحث‌ها را مخلوط می‌کردند و از ابزار خود برای پیش برد اهداف کمک می‌گرفتند. مثلاً وقتی ما در کمیسیون بازرگانی مجلس حاضر می‌شدیم یکی از معترضان اصلی ما همین دوستان بودند که مباحث سیاسی را در کنار صنفی دنبال می‌کردند.

این اختلافات در دوره آقای عسکروالادی وجود داشت یا با آمدن شما ایجاد شد؟

قبلاً هم بود. من آن موقع معاون ایشان بودم. آمدن آقای عسکروالادی این امید را در بازار ایجاد کرد که وزیری از مجموعه طیف بازار انتخاب شده و به قول خودشان فقه او فقه بازار است اما آنچه در دوره آقای عسکروالادی اتفاق افتاد تفاوتی با بعد نداشت تامین منابع اصناف در آن دوران هم مشکلات جدی برای کشور ایجاد کرد. در زمان ایشان به‌رغم این که تعاونی آهن داشتیم، یک تعاونی آهن موازی تشکیل شد چون عده‌ای آمدند اعتراض کردند و گفتند بخش خاصی این تعاونی را در اختیار دارد و ما منافی نداریم بنابراین اقدام به تشکیل تعاونی کردند و از درون این دو تعاونی به دلیل با یکدیگر تعاونی سوم آهن ایجاد شد. یعنی در زمان آقای عسکروالادی یک تعاونی آهن فروش تبدیل به سه تعاونی آهن فروش شد و یکی از مشکلات آقای عسکروالادی چگونگی اداره این سه تعاونی بود. اینطور نبود که به دلیل حضور ایشان اوضاع گل و بلبل باشد من عرض کردم که این مشکلات صنفی هیچ زمان از بین نرفته است الان هم موجود است یعنی اگر شما اجازه دهید اصناف آزادانه نماینده خود را انتخاب کنند مطمئن باشید ترکیب، این نخواهد شد.

اگر دوستانی که در حوزه بازرگانی بودند از نظر سیاسی همسو با دولت بودند دولت این تلاش‌ها را انجام می‌داد تا ترکیب را تغییر دهد؟

این اصلاً ربطی به مسائل سیاسی نداشت جناح بازی سیاسی مربوط به برخورد آنها با ما بود. حرف ما این بود در مجموعه کار وزارت بازرگانی زمان جنگ تولید باید محور باشد ربطی به جناح نداشت هر کس بود باید این اتفاق می‌افتاد و این ربطی به بحث سیاسی نداشت. من روز اول که وارد بازرگانی شدم هیچ کدام از معاونان آقای عسکروالادی را عوض نکردم. آقای شفیق معاون بازرگانی داخلی بودند من به اتاق کار ایشان رفتم هیچ‌کدام همدیگر را نمی‌شناختیم من خودم را معرفی کردم سیاست‌ها را تشریح کردم گفتم اگر موافقتان سرچشم. یعنی بنای این را نداشتیم به دلیل این که از طیف سیاسی دیگر هستیم

آرزو داشتم چرخ صادرات را بچرخانم

روایت یحیی آل اسحاق از

مصائب وزیر بازرگانی

در دولت هاشمی رفسنجانی



محمد آزاد

وزیر بازرگانی دولت ششم، مهمترین مانع رشد و توسعه صادرات را انگاره‌ها و باورهای غلط اقتصادی می‌داند. نگاهی که بر جایگزینی واردات تأکید دارد، درون نگر است و نه تنها واردات را مذموم می‌شمارد که صادرات را نیز نادرست می‌شمارد. چکیده اظهارات یحیی آل اسحاق همین است و او اعتقاد دارد که هیچ گاه تفکر برون نگر و طرفدار توسعه صادرات، مجال خودنمایی نیافته است. رئیس کنونی اتاق تهران ابایی ندارد از این که رو راست بگوید طرفدار اقتصاد آزاد است و در تجارت، به بازی برد برد می‌اندیشد.

یک ورق از هر تقویم سالانه، سهمی است که دستگاه‌های عریض و طویل اطلاع‌رسانی به صادرات غیر نفتی اختصاص می‌دهند. یک روز از ۳۶۵ روز سال، همه دور هم جمع می‌شوند و برای صادرات غیرنفتی کف می‌زنند و هورا می‌کشند. پرسش من از شما این است که این چه نوع رفتاری است که ما داریم؟ یعنی همه چیز ما باید در تقویم خلاصه شود و این که روز آن اگر ورق خورد، دیگر نباید سراغش برویم؟ می‌خواهم به ریشه این موضوع بپردازید به همین دلیل این پرسش را مطرح می‌کنم.

حرف حرف درستی است. شما می‌خواهید بگویید ما سیاست‌هایمان را فصلی و مقطعی دنبال می‌کنیم و به نوعی در اقتصاد، تقویم‌زده شده‌ایم. مثل شاعری که نگاه می‌کند ببیند توی تقویم، امروز چه روزی است و بعد قصیده‌سرایی می‌کند. اقتصاد به قصیده‌سرایی نیازی ندارد. هر روز باید روز ملی صادرات باشد. وقتی قرار است جهش صادراتی داشته باشیم، وقتی قرار است در بازارهای جهانی حضور یابیم، باید نقشه و برنامه‌ای بلند مدت طراحی کنیم. باید اراده کنیم هر روز یک مشکل از ده‌ها مشکل صادرات را حل کنیم. باید فرهنگ سازی کنیم. نهاد بسازیم و طرح و نقشه بریزیم. به اعتقاد شما صادرات مشکل سخت‌افزاری دارد؟

اعتقاد من این است که ریشه مشکلات ما در زمینه صادرات نه فقط در برنامه‌ریزی و اجرا که در انگاره و باورهای ما وجود دارد. سال‌ها با هم اختلاف داشتیم که نگاهی برون نگر به مقوله تجارت داشته باشیم یا نگاهی درون نگر. این بحث ریشه‌ای تاریخی دارد و مربوط به سال‌های خیلی دور است که در گذر زمان، شدت و ضعف پیدا کرده است. من در بخش‌های مختلف بازرگانی و تجارت حدود سه دهه سابقه دارم و در این میان چند سالی هم در بخش‌های صنعتی کشور فعالیت کرده‌ام. حوزه فعلی فعالیت من هم جایی است که هم بخش بازرگانی را دربر می‌گیرد و هم بخش صنایع و معادن را بنابراین اجازه می‌خواهم اعترافی بکنم. از زمانی که من در این حوزه حضور دارم، یعنی از سه دهه پیش، مشکلات هیچ تغییری نکرده‌اند. من وزیر بازرگانی دولت ششم بوده‌ام و در حال حاضر، وزیر بازرگانی دولت دهم همان مشکلاتی را مطرح می‌کنم که من زمانی مطرح کرده بودم. همه موانع سر جای خود قرار دارند. هنوز در نگرش به مسائل تجارت دچار اگر و اما هستیم. در برنامه نویسی مشکل داریم. هنوز شهامت تغییر سیاست‌های غلط پولی را پیدا نکرده‌ایم. در طول سال‌های گذشته، فرایند طراحی واحدهای تولیدی - صنعتی با کمترین توجه به نیازهای بازار خارجی صورت گرفته و در مجموع این دید در میان سیاست‌گذاران و مصرف‌کنندگان حاکم بوده است که تنها پس از رفع نیاز بازار داخلی، باید صادرات کالا و خدمات صورت گیرد. به نظر می‌رسد تا زمانی که تغییر نگرش جدی صورت نگیرد، نمی‌توان و نباید انتظار داشت سهم کشور از بازار و مبادلات جهانی افزایش یابد و تجارت، مکانیزم موثری برای رشد و توسعه اقتصادی تلقی شود.

شما به محوری بودن تجارت در اقتصاد اعتقاد دارید؟ یعنی موتور محرک اقتصاد را تجارت می‌دانید؟

من اعتقاد جدی دارم باید با توجه به رویکرد برون‌نگر و تعامل فعال با دنیای خارج، تجارت در خط مقدم، برقراری این ارتباطات به عنوان یک سیاست فرابخشی

و محوریت سیاست‌گذاری‌ها در نظر گرفته شود و سیاست‌های کلان، اعم از تولیدی، پولی و مالی در ذیل آن و به صورت هماهنگ طراحی شوند. نیاز به استدلال‌های تازه و کشف‌های جدید نیست که تجربیات بسیاری از اقتصادها بیانگر این نکته است که بخش بازرگانی به عنوان حدفصل بخش تولید با مصرف، عملاً محرک توسعه و رشد اقتصادی است و از دیرباز موتور رشد اقتصادی به شمار می‌رفته است. اما معمولاً برنامه‌نویسان و سیاست‌گذاران اقتصادی، این نکته را فراموش می‌کنند که با توجه به ویژگی‌های اقتصاد ایران، دستیابی به رشد اقتصادی در سایه تجارت میسر است و این هم در گروی گزینش دو استراتژی جایگزینی واردات یا توسعه صادرات خواهد بود. جایگزینی واردات حکم می‌کند که درها را ببندیم و با تمام توان از تولید داخل حمایت کنیم یعنی خودمان تولید کنیم و خودمان مصرف کنیم. بازار فروش در این سیاست، همین جمعیت خودمان است. اما توسعه صادرات حکم می‌کند که درها را باز کنیم و جهان را بازار کالای خودمان بدانیم. در این صورت، نه واردات حرام است نه صادرات. یعنی بازی برد-برد در پیش بگیریم. انتخاب هر یک از این استراتژی‌ها می‌تواند تأثیرات زیادی بر سیاست‌های پولی، مالی و تولیدی کشور داشته باشد. در طول سال‌های گذشته، اعتقاد ما این بوده است که نگاه به سیاست‌های تجاری، رویکردی فراتر از سیاست‌های کلان اقتصادی می‌طلبد و لزوماً باید در سطح استراتژی بلند مدت کشور قرار داشته و سیاست‌های کلان اقتصادی اعم از پولی و مالی، تولیدی به صورت تابعی از آن تعریف شوند. طی چند دهه گذشته با وجود انتخاب یکی از این دو رویکرد در توسعه کشور برخورد سیاست‌گذاران با مقوله تجارت و بازرگانی در حد مورد انتظار نبوده به گونه‌ای که به سیاست‌های تجاری، نگاهی درخور شأن و جایگاه صورت نگرفته است. هر چند در رهنمودها و راهکارهای اجرایی برنامه‌های توسعه، این نگرش اندکی ارتقاء یافته و تصریح شده است که کلیه سیاست‌های پولی، مالی و ارزی در جهت توسعه و جهش صادرات

توسعه صادرات بود. در آن دوران سیاست‌های اقتصادی کشور با محوریت بانک مرکزی شکل گرفته بود از همین رو بانک‌ها محدودیت‌های ارزی ایجاد می‌کردند. به دلیل محدودیت ارزی، بانک مرکزی اصرار بر بقای پیمان ارزی داشت و نظام‌های کنترلی سختی که برای پیمان ارزی به وجود آمده بود، محدود کننده صادرات تلقی می‌شد. در آن دوران، مدیریت اقتصادی کشور به هیچ وجه حاضر به حذف پیمان ارزی نبود. تشویق‌هایی در رابطه با وزن و ارزش پیمان‌های ارزی صورت گرفت تا از این تهدید به صورت یک فرصت استفاده شود یعنی در ازای سپردن پیمان ارزی مجوز واردات به صادرکنندگان اعطاء می‌شد. نتیجه این شد که هر صادر کننده‌ای با ارائه پروانه صادراتی بتواند کالا وارد کند و از شیرینی واردات برای توسعه صادرات استفاده شود. با این وجود، بسیاری از سکوها افزایش صادرات، در همان روزها به وجود آمد.

در مورد حضور شما در وزارت بازرگانی و اتمامی که به مقوله صادرات داشتید، دو نوع دیدگاه وجود دارد. برخی می‌گویند شما موفق بوده‌اید و بنای خوبی برای صادرات گذاشتید اما برخی می‌گویند تلاش‌های شما بی نتیجه بوده است.

این طبیعی است که هرکس دیدگاه خاص خود را داشته باشد. اکنون که بیش از ۱۲ سال از آن روزها می‌گذرد، می‌توانید عملکرد من را با نهادهایی که در زمان من ایجاد شد بسنجید. فراموش نکنید که وزارت بازرگانی پس از جنگ، مهلت چندانی برای اجرای برنامه‌های وزیرش نداشت. من آرزو داشتم که چرخ صادرات را بچرخانم اما شرایط نمی‌گذاشت. در رابطه با مسئله توسعه صادرات باید آموزش‌های لازم به صادرکنندگان برای شناخت بازارهای جهانی داده می‌شد. اطلاعاتی در رابطه با شناخت بازارهای هدف، بازاریابی، وضعیت به روز دنیا در رابطه با تشخیص مزیت‌های نسبی ما و پشتیبانی‌های اطلاعاتی از مسائلی بود که باید صادرکنندگان از وجود آن اطلاع می‌یافتند. مجموعه نظام حمایتی از بخش صادرکنندگان و صادرات در زمینه آموزش، تمرکز اطلاعات، ایجاد نمایشگاه‌های بین‌المللی برای تشخیص و معرفی کالاها از اقداماتی بود که صورت گرفت. تشکیل دفاتر خارج از کشور برای معرفی کالای ایرانی، حمایت از تجار ایرانی و ارتباط با تجار بین‌المللی ایجاد شد. ایجاد این دفاتر یکی از اقدامات موثر برای توسعه صادرات زیر پوشش معاونت توسعه صادرات بود. تشکیل نمایشگاه‌های بین‌المللی داخل کشور از دیگر اقدامات برای توسعه صادرات بود. برای ایجاد نمایشگاه‌های بین‌المللی در هر استان به صورت مشارکت مردم و دولت تصمیم‌گیری شد. نمایشگاه، فرهنگ و تکنولوژی نمایشگاهی و حضورش در استان‌ها کار بزرگی بود که شکل گرفت در همین راستا نمایشگاه‌هایی در مشهد، خوزستان و تبریز ایجاد شد. همکاری میان صادرکنندگان و وزارت بازرگانی، اتاق بازرگانی و وزارت بازرگانی در کمیته‌های مختلف تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی برای صادرات از اقداماتی بود که انجام شد. کمیته

کشور کمتر از ۱۰ میلیارد دلار بود. مقررات و آیین‌نامه‌ها نیز کاملاً یک‌سویه و در جهت عکس تولید و صادرات شکل گرفته بود.

پیمان‌های ارزی هم یکی از ارکان نظام اداری بخش صادرات بود. بر این اساس قیمت‌گذاری، عوارض صادراتی، قوانین و مقررات و نظارت و کنترل مربوط به صادرات پیام مثبتی به بازرگانان نمی‌داد. بعضی از دوستان فکر می‌کردند به دلیل شرایط اقتصادی بعد از جنگ، نظارت و کنترل شدید فرآیندهای اقتصادی از جمله سیاست‌گذاری پولی و ارزی ضرورت دارد. متأسفانه پیمان‌های ارزی یکی از معضلات اساسی آن روزهای صادرات بود و در این زمینه مشکلات زیادی ایجاد کرده بود. در حقیقت مجموعه شرایط برای صادرات بسیار سخت بود و در نتیجه حجم کل صادرات علاوه بر مشکلات تولید و صادرات محصولات صنعتی، در زمینه محصولات سستی مانند فرش، پسته و صادرات این محصولات نیز تأثیر گذاشته بود و نیازهای داخلی نیز به شدت بالا بود.

به عنوان وزیری که تفکر توسعه صادرات داشتید، موفق شدید چه اقداماتی صورت دهید؟

با حضور من تلاش‌هایی برای تبدیل صادرات به رکن اساسی کشور صورت گرفت. اما باید به این نکته توجه کرد که صادرات برآیندی از مجموعه تلاش‌هاست، باید محصولی وجود داشته باشد تا صادرات صورت گیرد. این محصول باید در بازارهای جهانی از نظر قیمت، کیفیت، بسته‌بندی، مطلوبیت برای مصرف‌کنندگان، حمل و نقل و سرویس‌های اداری قابل رقابت باشد. در نهایت علل و عوامل چند گانه‌ای دست به دست هم می‌دهد تا محصولی وارد بازار بین‌المللی شود. مثل فرآیند طراحی و شلیک یک موشک که اگر درست شلیک شود و به هدف برسد، نشان می‌دهد یک کشور درصدها زمینه به کارایی و بلوغ رسیده است. حمل کالا به یک کشور فقط شلیک نهایی موشک است اما در تهیه این موشک، صدها فن آوری به کار رفته و اگر درست شلیک شود، یعنی همه این فرآیندها درست طراحی شده است. صادرات هم کاری بسیار دشوار است و علاوه بر سختی‌هایی برای صادرکنندگان جهت مقابله با رقبای به دست آوردن بازار، کاهش قیمت، کیفیت بالا و مواردی از این دست در بازارهای خارجی وجود شرایطی سخت در داخل کشور و قوانین و مقررات پیچیده انگیزه صادرکننده را برای فعالیت کاهش می‌دهد. با توجه به این شرایط قدم اولمان همکاری و هماهنگی با بخش صنعت کشور بود. هماهنگی با وزارت صنایع برای تولید، بسته‌بندی، نیاز بازارهای هدف، قیمت تمام شده محصولات و سلاقی که در بازار وجود داشته باشد صورت گرفت.

آن روزها برای توسعه صادرات با چه مشکلاتی مواجه بودید؟

موانع زیاد بود. بخشی از این موانع که درانگاره‌ها و فرهنگ برخی دولتمردان وجود داشت، همانی بود که به آن اشاره کردم. با این حال مشکلات و کمبودهایی هم در زمینه قوانین و آیین‌نامه‌ها وجود داشت. سیاست‌های پولی نامناسب که هم چنان وجود دارد، یکی از موانع

تنظیم و اجرا می‌شوند و سیاست‌گذاری بازرگانی کشور متمرکز شود اما تحقق عملی این دیدگاه با موانع زیادی مواجه است و هنوز آنطور که باید سیاست‌های تجاری کشور به محوریت سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی بدل نشده است. یعنی از بعد سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی، هنوز دچار این معضل تاریخی هستیم که نگاه به بخش بازرگانی آن گونه که باید، شکل نگرفته است.

در این زمینه نداشتن استراتژی تولید را تا چه اندازه مؤثر می‌دانید؟ با توجه به این که کشورهایی مثل کره، برای صادرات، استراتژی تولید تدوین کرده‌اند.

خیلی نکته خوبی است. واقعیت این است که نداشتن استراتژی تولید تأثیر منفی بسیار زیادی داشته است. به همین دلیل است که می‌گویم ریشه مشکلات در نگرش‌هاست و این دعوائی قدیمی در حوزه اقتصاد است. مهم ترین بحث این است که ما درون‌نگر و یا برون‌نگر باشیم. در این زمینه چند موضوع مهم مطرح می‌شود. اول این که در تولید چه نوع استراتژی داریم. تولید، گام اول است. یعنی اگر بتوانیم در تولید موفق باشیم، می‌توانیم صادر کننده خوبی هم باشیم. پس می‌بینیم که موضوع افزایش عرضه کل به گونه‌ای که هم تأمین‌کننده نیازهای کشور باشد و هم مازاد آن صادر شود، مهم ترین بحث در این زمینه است. مثل کشور ژاپن که در اثر حداکثر سازی عرضه کل، به یکی از بزرگترین صادرکنندگان جهان تبدیل شده است. در این حوزه، موضوع مهم دیگر این است که ذات جنس صادرات نیاز به نگاه برون‌نگر دارد. درحالی که که نگرش و چشم انداز ما به اقتصاد در طول سال‌های گذشته برون‌نگر نبوده است. متأسفانه آنچه که در اقتصاد ما شکل گرفته برون‌نگری فرصت کمی برای بروز و ظهور در صحنه واقعی اقتصاد پیدا کرده و ذهنیت درون گرایی در اقتصاد عمر زیادی از کشور ما را گرفته و تمام آثار و عللی که در حوزه‌های مختلف می‌بینیم ناشی از این درون‌نگری است. تازمانی که جهانی نشویم ادبیات جهانی، تکنولوژی و فرایند و سلیقه جهانی در حوزه صادرات و اقتصاد حاکم نشود، نمی‌توانیم به نقطه بهینه‌ای دست یابیم چرا که صادرات یعنی تأمین محصول مورد نیاز بازارهای جهانی با سلاقی که خریداران جهانی دارند. باید با ادبیات جهانی کالا تولید کنیم و سلاقی، فرایند و سیستم‌ها و تکنولوژی‌های جهانی را در نظر بگیریم. البته با در نظر گرفتن همه اصول ملی، اعتقادی و آرمانی. نگرانی عده‌ای برای برون‌نگری در اقتصاد، وجود برخی مسائل فرهنگی جانبی، حوزه‌های داخلی، آرمانی و ملی است اما حقیقت این است که وجود این گونه دیوارها باعث محدودیت ارتباطات، کاهش توان رقابت، محدودیت بازار می‌شود.

اشاره کردید که مشکلات ساختاری در مورد صادرات همیشه وجود داشته. پرسش من هم این است که زمانی که شما وزیر بازرگانی شدید دیدگاه‌ها نسبت به صادرات به چه صورت بود؟

صادرات کشور در آن دوره به علت پایان جنگ و شرایط بد اقتصادی بسیار کم صورت می‌گرفت. به دلایل مختلف، عرضه کل، بسیار پایین بود. کل درآمد ارزی

قیمت‌گذاری یکی از مشکلات عمده صادرکنندگان بود و از طرفی سخت‌گیری‌های غیر ضروری نیز وجود داشت و این کمیته از گلوگاه‌های صادراتی بود که وقت و انرژی زیادی از صادرکنندگان می‌گرفت. تبلیغات کالاهای ایرانی و حضور در مطبوعات و رسانه‌ها از دیگر اقداماتی بود که در آن دوران صورت گرفت. بودجه‌ای برای معرفی کالاهای ایرانی در شبکه‌های بین‌المللی در نظر گرفته شد. در آن زمان هدف من این بود که بی میلی بخش صادرات باید از بین می‌رفت و به نقطه‌ای می‌رسیدیم تا رضایت صادرکنندگان تامین شود. تشکیل صندوق ضمانت صادرات که در زمان حضورم انجام شد تشکیل این صندوق یکی از اقدامات موثر بود.

برگزاری سمینارهای منطقه‌ای و استانی برای تشویق، توسعه و یافتن نقاط قوت و ضعف بخش‌های اقتصادی کشور در رابطه با صادرات از اقداماتی بود که صورت گرفت در ۲۴ استان، ۲۴ سمینار در رابطه با فرصت‌ها و چالش‌های بخش بازرگانی با رویکرد صادرات برگزار شد. تشکیل نمایشگاه‌های بین‌المللی سالانه با حضور بیش از ۷۰ کشور خارجی و ۵۰۰ شرکت داخلی برای توسعه صادرات و ارتباطشان با بازارهای خارجی از اقدامات نمایشگاهی بود. ارتباط با مراکز بین‌المللی و مراکز نمایشگاهی داخلی و خارجی، نهادهای بین‌المللی، موسسات صادراتی بین‌المللی از دیگر اقدامات زمان من بود. پایگاه‌های اطلاعاتی در مراکز استان‌ها و تهران با سازمان رایانه‌ای جامع برای کسب اطلاع صادرکنندگان تشکیل شد. انتشار مجلات و برگزاری دوره‌های متعددی که در همه استان‌ها این کلاس‌ها و دوره‌های آموزشی برگزار می‌شد.

کدامیک از این اقدامات تاثیر گذار بود؟ و در بحث صادرات توانست مشکلی را حل کند؟

یکی از تلاش‌های عمده، حذف پیمان ارزی بود که پس از کش‌وقوس‌های فراوان موفق شدیم حذفش کنیم. وزارت بازرگانی بر خلاف سایر ارگان‌های دولت مخالف سرسخت پیمان ارزی بود و وجود این پیمان‌ها را مانع صادرات می‌دانست و آن را به عنوان عامل منفی تلقی می‌کردیم اما وزارت اقتصاد و دارایی نیز اعتقاد به اقتصاد آزاد و تعاملات آزاد نداشت. فضای آن زمان کشور فضای انقباضی بود. به هر صورت آرام آرام و به دلیل انقباضی زمان، پیمان ارزی به سوی حذف پیش می‌رفت و این روند ادامه داشت. و قرار بر این بود که در دوره بعد یعنی طی چهارسال آینده اقتصادمان بر مبنای اقتصاد تجاری شکل گیرد و تمام وعده و وعیدها منوط بر طی دوره انقباضی و محدودیت‌ها بود و اگر در دوره بعد به فعالیت ادامه می‌دادم، قرار بر این بود که با محوریت

از زمانی که من
در این حوزه حضور
دارم، یعنی از سه
دهه پیش، مشکلات
هیچ تغییری
نکرده‌اند. من وزیر
بازرگانی دولت ششم
بوده‌ام و در حال
حاضر، وزیر بازرگانی
دولت دهم همان
مشکلاتی را مطرح
می‌کند که من زمانی
مطرح کرده بودم

توسعه تجارت اقتصاد کشور را پیش ببریم به این صورت که اولویت همه سیاست‌گذاری‌ها با استراتژی تجارت شکل می‌گیرد و مابقی سیاست‌های پولی، بانکی حتی سیاست‌های روابط بین‌الملل در رابطه با توسعه تجارت باشد. این یکی از ایده‌هایی بود که اجرایی نشد. از آغاز فعالیتیم این رویکرد در ذهنم بود و معتقد بودم توسعه تجارت کشور مترادف با توسعه اقتصادی است.

طی چهار سال فعالیتان امکان رشد استراتژی تجاری به صورت مرحله‌ای و آرام آرام وجود نداشت؟ این کار را شروع کردیم اما متأسفانه با محدودیت منابع مواجه شدیم و فضای کسری ارزی که در کشور بود و وجود بدهی‌های خارجی و نامتعادل بودن درآمدهای ارزی به دلیل شرایط دوران سازندگی بعد

از جنگ و نیازهای توسعه‌ای که برای امور زیربنایی سرمایه‌گذاری‌ها انجام شده بود مشکلاتی ایجاد کرد از همین رو سیاست‌های پولی محور قرار گرفت. در اواخر دوران من شورای صادرات شکل گرفت و علاوه بر آن معاونتی تحت مأموریت این معاونت مسائل مربوط به توسعه صادرات بود.

در آن دوران حمایت از محصولات خاصی برای صادرات صورت می‌گرفت؟

با توجه به سابقه ارزش افزوده‌ای که فرش داشت و اشتغالی که ایجاد می‌کرد از اهمیت بسیاری برخوردار بود. با توجه به آمار سازمان برنامه در آن سال‌ها ۲ میلیون نفر شاغل در زمینه تولید فرش وجود داشت در حالی که این تعداد اشتغال در حال حاضر کمتر شده و ارزیابی که فرش سنتی ایران داشت در کل ۱۵ درصد بود. با توجه به اهمیت این کالای با ارزش، شورای عالی فرش به ریاست معاونت اول رئیس جمهور آقای حبیبی و چند نفر از وزرا تاسیس شد و کار این شورا حل مسائل مربوط به فرش در حوزه‌های مختلف بود. نکته دیگری که مورد توجه قرار گرفت صادرات صنعتی بود، زیرا صنعت دامنه بلندی دارد و قابل افزایش است لذا به دنبال صادرات مربوط به صنایع نفیس و محصولات پتروشیمی بودیم. کما اینکه آمار آن را در حال حاضر شاهد هستیم.

اکنون آمار امکان رشد بیشتر صادرات وجود نداشت؟ اگر امکان داشت و به این هدف نرسیدید دلیل این امر چه بود؟

نوع حضور من در حوزه‌های اقتصادی چنین چیزی را ایجاد نمی‌کرد. حضورم در وزارت صنایع به عنوان معاون اقتصادی - بازرگانی وزارت صنایع عضو هیات مدیره سازمان گسترش و توسعه، عضو هیئت مدیره سازمان صنایع ملی، در تمامی شوراهای عالی مانند شورای عالی پول و اعتبار، شورای عالی صنعت، تولید، استاندارد و دیگر مراکز عالی تصمیم‌گیری، بانک مرکزی

و در تمام نهادهای تاثیرگذار در تولید و بازرگانی فعال بودم به ریز اقدامات آشنایی داشتم. محدودیتی که در آن دوران وجود داشت محدودیت‌های ارزی و تحریم‌ها بود و ناپچاراً دولت سیاست‌های اقتصادی را در سایه سیاست‌های پولی و مالی تعیین می‌کرد و پرچمدار اقتصاد آقای نوربخش و در مجموع سیاست‌های پولی بود و بقیه وزراء باید خودشان را با ایشان هماهنگ می‌کردند.

تاثیرگذاری بخش خصوصی به صادرات در دوران فعالیتان چگونه بود و چشم‌انداز حضور بخش خصوصی باید چگونه باشد؟

چشم‌انداز بخش خصوصی بسیار خوب است. در حال حاضر محدودیت‌های بسیاری داریم و این در حالی است که الان محدودیت‌ها بسیار، بسیار کمتر از دورانی بود که من مسئولیت وزارت بازرگانی را بر عهده داشتم. مهندس خاموشی در آن دوران به عنوان میدان دار مدافع بخش خصوصی با مجموعه شرایط محیطی مردانه جنگید.

در حال حاضر که رئیس اتاق بازرگانی تهران هستید چه دغدغه‌ای برای صادرات دارید؟

اساساً معتقدم در رابطه با همه حوزه‌ها به ویژه حوزه‌های اقتصادی دو گزینه بیشتر نداریم. اول این که در حوزه اقتصاد باید هضم در بازارهای جهانی شویم یا باید حذف شویم یا این که در نهایت تعامل منطقی ایجاد کنیم. هضم شویم یعنی اساساً از خودمان هیچ اختیاری نداشته باشیم و این هضم شدن در هیچ یک از حوزه‌ها و در نظام جمهوری اسلامی نمی‌گنجد. ارتباطات جهانی به گونه‌ای نیست که ایران قابل حذف باشد و شدنی نیست و برای ایران امکان عدم حضور به دلیل مجموعه شرایط ژئوپولیتیکی و استراتژیکی و ژئو اکونومیکی وجود ندارد و ایران دروازه طلایی برای دستیابی به کرویدورهای شمال و جنوب برای سایر کشورهای جهان است بنابراین هیچ راهی نداریم جز اینکه با سایر کشورهای جهان تعامل منطقی داشته باشیم. به ویژه که در حال حاضر در سند چشم‌انداز یکی از محورهای اصلی، تعامل منطقه‌ای با سایر کشورهای جهان با حفظ تمامی اصول است. آنچه برای ایجاد این تعامل حائز اهمیت است و پیدا کردن سناریوی چگونگی تعامل است. عده‌ای معتقدند رابطه ما با منطقه و جهان باید به پیروزی ایران باید ختم شود اما سناریوی دیگر رشد دو رقیب و به قول معروف سناریوی برد - برد است و مجموعه این تعامل و هماهنگی باعث افزایش توان دو طرف است و ترسیم این سناریو در حوزه اقتصاد باید با چشم اندازی برای ارتباطات و روابط اقتصادی شکل گیرد تا هر کشور و تاجری برای حضور و ایجاد ارتباط مطمئن باشد. من به قواعد اقتصاد آزاد اعتقاد دارم و به آن چه دراصل ۴۴ قانون اساسی توسط رهبری ابلاغ شده است. یعنی این که کار مردم را به مردم واگذار کنیم. آزادسازی کنیم و دولت از تجارت کنار برود. تعامل مثبتی با همه کشورهای جهان داشته باشیم و تب نکنیم اگر رقم واردات به ۳۰۰ میلیارد دلار رسید بلکه تلاش کنیم تا رقم صادرات را به ۴۰۰ میلیارد دلار برسانیم. این اعتقاد من است و در اتاق بازرگانی سعی می‌کنم براین طبل محکم بکوبم. →



می خواستم تعزیرات را حذف کنم

روایت محمد شریعتمداری از مصائب وزیر بازرگانی در دولت محمد خاتمی

محمد طاهری، آرشین میرسعیدی

محمد شریعتمداری که این روزها فارغ از امور اجرایی، فرصت کافی برای مطالعه و تحقیق دارد، صریح‌تر از زمانی که وزیر بازرگانی بود، به نقد و بررسی اقتصاد ایران می‌پردازد. هرچند او در دولت‌های قبلی چهره‌ای مدافع اقتصاد به شمار می‌رفت اما اکنون در طرفداری از نظام بازار، کم نمی‌گذارد. او از جمله مدیران با تجربه‌ای است که در حوزه بازرگانی، چهارسال قائم مقام وزیر و ۸ سال وزیر بازرگانی بوده است و بدین جهت، از مصائب وزیر بازرگانی در جمهوری اسلامی شناخت کافی دارد. محمد شریعتمداری در این گفت‌وگو از برنامه‌های نیمه‌تمام خود در هشت سالی که کلید وزارت بازرگانی را در دست داشت سخن می‌گوید و وقتی می‌پرسیم چرا نتوانستید، می‌گوید «زورم نرسید!». او همچنین در این گفت‌وگو ماجرای دیدار ۸ ساعته‌اش در ابتدای آغاز به کار دولت نهم با مسعود میرکاظمی وزیر سابق بازرگانی را بازگو می‌کند که نصایحی برای او داشت. در گفت‌وگوی پیش‌رو مصائب وزیر بازرگانی دولت اصلاحات را به روایت محمد شریعتمداری می‌خوانید:

نان، اندک سودی می‌کشید روی قیمت و می‌فروخت به مردم. در حال حاضر که قیمت نان یارانه‌ای است نمی‌توان از نانوا خواست نانی که قیمت تمام شده آن ۵۰ تومان است، به ۴۵ تومان بفروشد، ضمناً دزدی هم نباید بکند اگر نه می‌اندازندش در تنور. به باور من اصل کار ایراد دارد. با این نگاه اگر ۱۰۰ سال روی سر اقتصاد چماق بگیریم، نمی‌توانیم سازوکار را اصلاح کنیم. بنابراین، وزیر بازرگانی نیازی به هیبت رضاخانی ندارد و سازوکارهای دیگری را باید در دست بگیرد که در اقتصاد بازار تعریف شده و اتفاقاً جواب نیز داده است.

به‌طور قطع اگر ابزارهایی که باید در دست وزارت بازرگانی می‌بود و از آن ابزارها برای کنترل بازار و اعمال سیاست‌های تجاری بهره می‌برد، امروز جایگاه وزارت بازرگانی از آن چه که هست فراتر می‌رفت. این ابزارها چه می‌تواند باشد؟ به‌طور مثال، آقای غضنفری، وزیر بازرگانی فعلی، معتقد است که وزارت خانه‌های تولیدی را نباید فقط متولی تولید بدانیم بلکه مسئولیت «تامین» با این وزارتخانه‌ها است، وزارت بازرگانی هم مسئول تنظیم بازار است و وظایفش در همین زمینه خلاصه می‌شود. شما نظرایشان را قبول دارید؟

بله کاملاً موافقم. متأسفانه اختیارات وزارت بازرگانی متناسب با مسئولیت‌های این وزارتخانه نیست. یکی دو سال پیش با صحنه‌ای مواجه شدم که برایم بسیار عجیب و البته آزاردهنده بود. در راه بازگشت از موسسه دین‌واقتصاد بودم که حیاط پر از کامیون‌های باری

بودم. اما حالا سال‌هاست که لباس کاراته‌ام را تاکرده‌ام و از زمان پیروزی انقلاب اسلامی کمتر موفق شده‌ام به‌این رشته و به‌طور کلی ورزش بپردازم فقط به عنوان یک عادت شخصی برای خودم ممکن است گاهی نرمش کنم، ولی فرصت کار ورزشی جدی و جمعی نداشتم. اما در پاسخ به‌این پرسش، باید بگویم آنهایی که به‌این نقل قول استناد می‌کنند و به گفته شما استدلال می‌آورند که وزیر بازرگانی باید هیبت رضاخانی داشته باشد، توجه نداشتند که زمان رضاخان قیمت آرد یارانه‌ای نبود و نانوا با در نظر گرفتن قیمت تمام شده

نقل می‌کنند که رضاخان می‌گفت اگر نان خوب نپزی، می‌اندازمت در تنور. این را بعضی از دولتی‌ها می‌گفتند و استدلال می‌آوردند که وزیر بازرگانی باید چنین هیبتی داشته باشد. محمد شریعتمداری در ۸ سالی که وزیر بازرگانی بود چنین هیبتی داشت؟ باتوجه به اینکه شما آنگونه خود درجایی تعریف کرده‌اید کاراته‌کار هم بوده‌اید.

(می‌خندد) کاراته‌کار بودن من برمی‌گردد به دوران نوجوانی که به مدت ۱۰ سال در ورزش‌های رزمی فعال

وزارتخانه توجه‌ام را جلب کرد. از نگهبانان در ورودی که من را بعد از ۱۲ سال رفت آمد به آن ساختمان می‌شناسند، پرسیدم ماجرای این کامیون‌ها در حیاط وزارت خانه چیست؟ گفتند پرتقال است و قرار است توزیع کنیم! مگر وزارت بازرگانی کارش این است. درحالی که مسئولان وزارت بازرگانی تصور می‌کردند که موضوع پرتقال یک گاف است و برای اینکه سال بعد پرتقال به فراوانی یافت شود این کار را کرده بودند.

خیلی زود وارد بحث اصلی این گفت و گو شدیم؛ می‌خواهیم مصائب وزیر بازرگانی را از زبان شما بشنویم؛ اینکه آیا همانطور که آقای غضنفری در گفت‌وگو با ما تاکید کرده، چرا همچنان وزیر بازرگانی را مأمور خرید دولت می‌دانند؟

مهم‌ترین مصائب وزیر بازرگانی این است که اختیارات متناسب با مسئولیتش ندارد. وزیر بازرگانی درحالی به غلط باید پاسخ‌گوی نرخ تورم باشد که ابزار کنترل آن در اختیارش نیست؛ امروز وزیر بازرگانی پاسخگوی گرانی و گران‌فروشی است، پاسخگوی یارانه و هدفمند نبودنش هم هست، پاسخگوی عدم تنظیم و تعادل بازار کالایی که یارانه بگیرد هم هست؛ و پاسخگوی همه این مسائل هست و باید باشد اما در هیچ کدام از موارد اختیارات کافی ندارد.

شما فکر می‌کنید راه حل چیست؟ تغییر قانون؟ ادغام؟

من براین نکته تأکید دارم که ساختار تشکیلات دولت باید اصلاح شود آن‌هم به معنی عام کلمه. ببینید؛ مثلاً وزارت اقتصاد و دارایی به سبکی که در ایران داریم در جهان یکتاست و تنها وزارت اقتصاد دارایی به این شکل را ما داریم. من چون به مدت هشت سال و در دولت قبل عضو کمیسیون ۵ نفره اصلاح تشکیلات دولت بودم به خوبی این موارد را مطالعه کرده و ساختار تشکیلات دولت حداقل در ۱۳۰ کشور را بررسی کرده‌ام و تنها وزارت اقتصاد دارایی با چنین ترکیب‌بندی را فقط در ایران شاهد هستیم و نمونه مشابه دیگری را در تمام جهان نمی‌بینیم که وزارت اقتصاد مسئول خزانه‌داری کل کشور باشد، تخصیص بودجه را در اختیار داشته باشد، مسئول شرکت‌های دولتی باشد، مسئول بانک‌ها باشد، مسئول جمع‌آوری و فروش اموال تملیکی باشد، در خصوصی‌سازی و گمرک هم دخیل باشد. بنابراین ما با چنین وزارتخانه اقتصادی مواجه هستیم و برای خود ساخته‌ایم که نمونه آن در دنیا پیدا نمی‌شود؛ به نظر من، این وزارت خانه مصداق «شتر گاو پلنگ» است. در دیگر وزارتخانه‌ها نیز

من باورم این است که ساختار تشکیلات کلان دولت قابل بازنگری است و این بازنگری باید صورت گیرد. در آن اصلاح ساختار باید نقش وزارت بازرگانی تغییر کند. حالا اسمش را وزارت بازرگانی بگذارند یا هر چیز دیگر؛ اما مسئولیت و اختیارات این وزارتخانه باید با هم متناسب شود

همین مشکل دیده می‌شود؛ سازمان توسعه تجارت ایران در اختیار وزارت بازرگانی است، سازمان سرمایه‌گذاری خارجی در اختیار وزارت دارایی. بنابراین معتقدم که با اصلاح ساختار تشکیلات دولت می‌شود ادغام‌هایی را صورت داد که این ساختار را بهبود بخشیم.

یعنی شما معتقد هستید اساس ساختار دولت را باید به هم زد؟ من باورم این است که ساختار تشکیلات کلان دولت قابل بازنگری است و این بازنگری باید صورت گیرد.

و در این تغییر ساختار، وزارت بازرگانی چه می‌شود؟ در آن اصلاح ساختار باید نقش وزارت بازرگانی تغییر کند. حالا اسمش را وزارت بازرگانی بگذارند یا هر چیز دیگر؛ اما مسئولیت و اختیارات این وزارتخانه باید با هم متناسب شود.

در واقع شما بر ایده ادغام وزارتخانه‌های صنایع و بازرگانی هم اصرار دارید؟

فراتر از آن، من پیشنهاد تشکیلاتی دارم که این خود یک موضوع مفصل و متنوع است. در ادبیات مدیریت دنیا بخشی وجود دارد تحت عنوان تئوری دولت. تئوری دولت ابتدا نقش و جایگاه دولت و رابطه آن را با مردم تعریف و میزان دخالت دولت در امور و نسبت آن را با اقشار مختلف مردم و تشکلهای... تعیین می‌کند. این تئوری دولت هم منبعث از فرهنگ و تمدن در یک کشور است و هم منبعث از دین و قانون اساسی و عادات مردم که در این باره کتاب‌های زیادی چه در ایران و چه در خارج از کشور نوشته شده‌است. پس اول باید تئوری مشخص شود، بعد که میزان مداخله‌ها مشخص شد ما باید بباییم به صورت عمل‌گرایانه حوزه اجرایی فعالیت‌های دولت را جدا کنیم و تمام حوزه فعالیت‌های وزارتخانه‌های موجود را ریز کنیم تا ساختاری جدید خلق شود و این ساختار، ساختاری کارآمد است. برپایه این ساختار، واحدهای مستقلی شکل می‌گیرد که هر کدام می‌توانند با استقلال کار کنند و همه هم زیر نظر یک مسئول متناسب با شخصیت آن مسئول باشند. در این صورت زین اسبی متناسب با قد و توان و اندازه راکب بر گرده اسب سوار می‌شود که نگرانی از افتادن را تقریباً محال می‌کند. اما نمی‌توانیم بگوییم جای پای چپ و راست را با هم ادغام کنیم؛ اندازه آن را می‌توانیم کوتاه یا بلند کنیم، یا شاید جایش را تغییر دهیم و زین را کوچک و بزرگ کنیم. و این نتیجه علم، مطالعات و تجربه سالیان من است.

ترکیب نظام بنگاه‌داری ما متأسفانه‌ایراد فراوان دارد؛ مثلاً همین ایران خودرو، درحالی ۵۰ درصد سهام این واحد بزرگ صنعتی را واگذار کرده‌ایم که بخش عمده‌ای از

سهام آن همچنان در دست دولت است. بنابراین در این شرایط که بنگاه‌ها در مالکیت وزارتخانه صنعتی و تولیدی است، سیاست‌های تجاری را هم به این وزارتخانه داده‌ایم که این مقوله به انحصارگری‌ها دامن زده است. حالا اگر می‌آمدیم و بنگاه‌ها را به‌طور اصولی واگذار می‌کردیم و وزارت صنایع هم به‌طور واقعی وزارت سیاست‌گذار صنعت و معدن ایران می‌بود، آنگاه ادغام وزارتخانه‌های صنایع و بازرگانی اشکالی نداشت و من نیز از آن دفاع می‌کردم. حتی وزارت اقتصاد و دارایی را نیز می‌شد باین دو وزارتخانه ادغام کرد؛ اما در شرایط موجود هیچ آدم عاقلی حاضر نیست تن به این ادغام دهد. آنچه امروز ما در ساختار تشکیلات مدیریتی شاهد آن هستیم در هیچ جای دنیا سابقه ندارد؛ اینکه وزیر صنایع، ۵۰ شرکت صنعتی را اداره کند و بعد به او بگویند سیاست‌گذار تجاری هم خودت باش، در هیچ نظام مدیریتی ما سراغ نداریم.

پس به نظر می‌رسد شما به نوعی اشتباه بودن ادغام را به آقای غضنفری توضیح دادید؟

تنها در مورد کلیات با هم صحبت کردیم. در زمانی که من وزیر بازرگانی بودم پروسه‌ای را شروع کردم که متأسفانه در دولت‌های بعد ادامه پیدا نکرد. به این صورت که من تمام وزرای بازرگانی سابق را دعوت و با آنها جلسات منظمی در محل دفتر وزارتخانه برگزار می‌کردم. این جلسات هم دبیرخانه داشت و هم دستور جلسه. نتایج جلسات نیز عملیاتی می‌شد. در واقع ما یک شورای مشورتی در وزارت بازرگانی به‌راه انداخته بودیم که از دل جلسات آن نتایج خوبی نیز بیرون می‌آمد.

به عنوان مثال، یکی از خروجی‌های این شورای مشورتی این بود که ما سه شرکت با سابقه ۷۰ ساله وزارت بازرگانی را ادغام کردیم. همچنین با تصمیم این شورا بود که سازمان قند و شکر ایران را منحل کردیم و وظایف آن سازمان را به شرکت‌های دولتی دیگر واگذار شد. به دنبال این تصمیم‌گیری‌ها ۱۴ هزار نفر از وزارت بازرگانی تعدیل شدند.

نظر این بزرگان در مورد تغییر دیدگاه‌های دولت به نظام تعرفه‌ای که در ۸ سال صدارت شما اتفاق افتاد چه بود؟

خیلی به بحث گذاشته شد. من اعتراف می‌کنم که در این زمینه به دولت‌های قبل از خودمان البته در دوره پس از جنگ تحمیلی انتقاد داشتم. که چرا به نظرات وزارت سابق بازرگانی توجه نمی‌کردند خیلی عجیب است که در یک کشور، فقط به ۲۹ گروه کالایی اجازه ورود داده شود و همه کالاها برای ورود حتی اگر مورد نیاز واحدهای تولیدی باشند ضرورت اخذ مجوز از چند مرکز را تحمیل کردیم. در همه این سال‌ها اگر به کتاب مقررات واردات و صادرات بازرگانی که هر سال منتشر می‌شود نگاه می‌کردید متوجه می‌شدید که برای ورود یک قلم کالا در برخی از اقلام باید از ۶ وزارتخانه مجوز بگیرید. صدور همین مجوزها همواره همراه بود با زد و بندهای اداری و فسادهای مختلف و اصولاً نظام تجاری کشور را بسیار غیرشفاف و پیچیده

داشتید، نه؟

متأسفانه، به رغم احترام فوق‌العاده به ایشان، بله خدا رحمت کند «دکتر نوربخش» را. تا ما آقای نوربخش را متقاعد کردیم که پیمان‌سپاری ارزی چه معایبی دارد، به قول معروف پوستمان کنده شد. البته در بسیاری موارد با مرحوم نوربخش هم‌نظر بودیم. «دکتر نوربخش» معتقد بود، در صورت لغو پیمان‌سپاری ارزی به این دلیل که صادرکننده ممکن است پولش را دوباره به کشور بازنگرداند، به نوعی خروج سرمایه صورت می‌گیرد. اما استدلال ما این بود که سرمایه می‌تواند خیلی راحت‌تر خارج شود. فقط یک تلفن لازم دارد. خلاصه خیلی تلاش کردیم تا بانک مرکزی متقاعد شد پیمان‌سپاری ارزی را هم به این دلیل که دست‌وپاگیر است و هم به این دلیل که می‌تواند منشاء فساد باشد، حذف کند. باور کنید خیلی تلاش کردیم تا این مانع از صادرات حذف شد. نمی‌دانم شما از موانع چند سال پیش صدور «خدمات فنی و مهندسی» چیزی به خاطر دارید یا نه اما حالا که از حذف موانع صادرات حرف می‌زنیم، باید یادای کنیم از موانع عجیبی که سر راه صادرات خدمات فنی و مهندسی وجود داشت. یک شرکت مهندسی اگر در نظر داشت خارج از ایران یک پروژه را مدیریت کند، باید تجهیزات را از کشور خارج می‌کرد. قبلاً روال بر این بود که صادرکننده خدمات فنی و مهندسی اگر قصد خروج یک دستگاه ماشین را داشت باید معادل آن دستگاه یا ماشین ضمانت‌نامه به گمرک می‌داد. ما در صدور خدمات فنی و مهندسی از همین جا مشکل داشتیم تا پوشش «ریسک سرمایه‌گذاری» در کشورهای خارجی. اما امروز به جایی رسیده‌ایم که سالانه چند میلیارد دلار خدمات فنی و مهندسی صادر می‌کنیم (قرارداد می‌بندیم). البته یادمان باشد که آغاز این فعالیت‌ها سال ۷۳ بود و من خدمات

ارزشمند دولت‌های قبلی را ارج می‌نهم به همین دلیل مایلم تأکید کنم که استارت بسیاری از فعالیت‌هایی که ما سامان دادیم در دولت قبل خورده بود و کاری که ما کردیم این بود که به صادرات خدمات فنی و مهندسی به عنوان یک مزیت جدید رقابتی بیشتر بپردازیم. تلاش کردیم موانع را برداریم و تشویق کنیم. مثلاً ۸ درصد جایزه تعیین کردیم. ۸ درصد خیلی وسوسه‌برانگیز بود. گاهی فاصله رقابت برای پیروزی در یک مناقصه ۳ درصد و ۴ درصد است اما ما ۸ درصد جایزه تعیین کردیم برای این که بازار جدیدی برای صادرات خدمات فنی و مهندسی ایران پیدا شود، باور کنید خیلی تلاش شد. اینها را در کتاب‌ها به مدیران نمی‌آموزند. این در اثر توسعه تشکلات‌ها به وجود آمد. زمانی که من به وزارت بازرگانی آمدم، ۱۱

انتخاب شد. این عضویت را به صورت قانون از مجلس گرفتم چون مجمع بانک مرکزی مرکز تنظیم سیاست‌های پولی کشور بود و این شد که خیلی وقت‌ها ما رأی هم گرفتیم و وزارت بازرگانی تأثیر گذار بود.

اتفاقات اختلافات وزارت بازرگانی و بانک مرکزی در دوره‌ای که شما وزیر بازرگانی بودید بالا گرفت.

از «پیمان‌سپاری‌های ارزی» بگویید و اختلافی که سال‌ها با رییس کل بانک مرکزی داشتید.

من همیشه منتقد «پیمان‌سپاری‌های ارزی» بودم. نمی‌دانم شاید زمانی لازم بود از این ابزار استفاده کنند اما من تلاش کردم تا آن را حذف کنند. براساس مکانیزمی که در «پیمان‌سپاری‌های ارزی» وجود داشت صادرکننده مجبور بود یک بار بابت خرید کالا پول پرداخت کند بعد دولت، صادرکننده را مجبور می‌کرد که معادل قیمت کالا ضمانت‌نامه بانکی بدهد و تا بازگشت ارز حاصل از صادرات این ضمانت‌نامه را نزد بانک تودیع کند. در نتیجه صادرکننده مجبور بود دو برابر قیمت کالای صادراتی خود نقدینگی حبس کند تا بعدها که صادرات انجام شد، بتواند با پس دادن ارز حاصل از صادرات ضمانت‌نامه بانکی را پس بگیرد یا انواع دیگر تضمین را برای بازگشت ارز بسپارد. پس بنابراین در نهایت اگر صادرکننده موفق به صادرات نمی‌شد، در ردیف قاچاقچیان ارز قرار می‌گرفت. من خودم شاهد زندانی شدن بازرگانان زیادی بودم که به هر دلیلی نتوانستند به تعهدات خود عمل کنند. یک بار هم به زندان رفتم و از نزدیک با زندانیان «پیمان‌سپاری‌های ارزی» ملاقات کردم. بعضی از آنها پول حاصل از فروش کالاهایشان را در آن طرف مرزها، به دلیل شرایط خاص بازارهای هدف ما خورده بودند، در واقع مالباخته محسوب می‌شدند و دچار مشکل شده بودند

ولی مقررات ما به جای حمایت از آنها به عنوان قاچاقچیان ارز برخورد می‌کرد و به زندان می‌افتادند. این اقدامات در حالی که شعار اصلی ما جهش در صادرات غیر نفتی بود خیلی زننده می‌نمود و در مجموع بازرگانی کشور را به وضعیت بدی دچار کرده بود. یادم هست در بازار ورقه‌های پیمان‌سپاری را پشت نویسی می‌کردند یا به قول بازاری‌ها ورقه‌ها «جیرو» می‌شد و دست به دست می‌گشت. آخر سر کسی نمی‌فهمید صاحب اول این اوراق چه کسی بوده است؟ کی متعهد است؟ و کی تعهد را در هر زمانی و با چه فعل و انفعالات مالی سالم و ناسالمی پرداخت می‌کند؟ بازار ثانویه ایجاد شده بود و روی همین اوراق «سفته‌بازی» صورت می‌گرفت.

در همین زمینه شما با «دکتر نوربخش» هم اختلاف جدی

ساخته بود. محدودیت‌های تولیدکننده، محدودیت‌های مصرف‌کننده و یک نظام بوروکراتیک و دست و پاگیر در امور بازرگانی. بعد از سال‌ها، این نظام لغو شد و از آن پس طبق قانون هیچ‌کس برای واردات کالا از هیچ‌کس مجوز نخواست، فقط نظام تعرفه‌ای و ضوابط فنی و استانداردها بر نظام واردات کشور حاکم شد. این مسائل در شورای وزیران سابق بازرگانی بارها به بحث گذاشته شد و همواره نظرات موافق و مخالف و مشروط وجود داشت اما جمع‌بندی همه همکاران قدیمی ما، این بود که با تغییر آن نظام موافقت.

به چه اقدامی در دوران وزارت خود افتخار می‌کنید؟

حذف مجوزهای دست و پاگیر و حذف دیدگاه‌های دیوان‌سالارانه به موضوع تجارت، چیزی است که به آن می‌بالم. شاید این انتظار بی‌مورد است که ما فکر کنیم در همان سال‌های درگیری ایران با جنگ، باید قواعد اقتصاد رقابتی و آزاد حاکم می‌شد. کاری به آن روزها ندارم اما از سال ۷۶ به بعد توقع مردم افزایش یافت. باید در تجارت کشور، انقلابی تدریجی صورت می‌گرفت و ما فکر کردیم باید جرقه‌های آن را از نظام‌مندی تجارت، تغییر قوانین و حذف موانع بوروکراتیک بازرگانی آغاز کنیم. گاهی که با خودم فکر می‌کنم، می‌بینم باید به آقای «عابد جعفری» حق داد که درست در کشاکش جنگ تحمیلی، نخواهد برای رقابتی کردن اقتصاد یا آزادسازی اقتصادی کاری بکند. آن روزها، وزیر بازرگانی کشور، برای تهیه مایحتاج اولیه مردم، باید تلاش می‌کرد. بنابراین نمی‌شد از ایشان توقع داشت که برای استقرار نظام بازار گام بردارد. اما دوران من مصادف شد با تحکیم پایه‌های اصلاحات اقتصادی و باید کاری صورت می‌گرفت که همسو باشد با نظام مردم‌سالاری دینی و توسعه سیاسی در کشور.

تعیین مدیران عامل بانک‌های تجاری نیز در دوره وزارت شما شکل گرفت. این اقدام نیز نتیجه شورای مشورتی وزاری بازرگانی دولت‌های قبل بود؟

تعیین مدیر عامل بانک‌های تجاری توسط وزارت بازرگانی معنی داشت؛ به این معنی که ما در وزارت بازرگانی معتقد بودیم که تجهیز منابع باید در راستای فعالیت‌های مولد زودبازده با نگاه صادراتی باشد و این امر محقق نمی‌شد مگر در سایه همفکری و ارتباط با مدیران عامل بانک‌های تجاری کشور. اتفاقاً در سایه این ارتباطات بود که بعضی کارها پیش رفت. از سوی دیگر، عدم عضویت شخص اول وزارتخانه بازرگانی در مجمع بانک مرکزی مشکلاتی را ایجاد کرده بود. وقتی من به این وزارتخانه پا گذاشتم وزیر بازرگانی هنوز عضو مجمع بانک مرکزی نبود و در سیاست‌های پولی کشور نقش نداشت. سال اول حضور در این وزارتخانه با تمام دولتی‌ها بحث کردم و شدم نماینده دولت در بانک مرکزی؛ یعنی وزیر بازرگانی نماینده دولت در این مجمع شد. در دوره بعد هم با رفت‌وآمدهای زیاد در مجلس، موفق شدم نمایندگان را متقاعد کنم که وزیر بازرگانی به عنوان عضو ثابت مجمع بانک مرکزی

یکی از برنامه‌هایی که به شدت پی‌گیر آن بودم الحاق سازمان سرمایه‌گذاری خارجی به وزارت بازرگانی بود. باید این سازمان را به زیرمجموعه وزارت بازرگانی می‌آوردیم اما زورم نرسید؛ یعنی آقای مظاهری به من لطف داشت گفت که اگر یک مقدار دیگر جلو بروم می‌گویند شاه سلطان حسین شده‌ام

«تشکل ملی صادراتی» داشتیم اما زمانی که وزارتخانه را ترک کردم، حداقل ۶۰ تشکل ملی صادراتی به ثبت رسیده بود.

آقای شریعتمداری شما کدام وزیر بازرگانی را پس از انقلاب موفق تر می دانید؟

اینگونه نیست که خودم را بگویم، اما معتقدم در دوره ما وزارت بازرگانی با حضور جمعی از همکاران و وزرای سابق توانست ارتباط منطقی تری برقرار کند و من تنها نبودم. اما با قاطعیت می گویم که هیچ دوره ای به این اندازه ارتباط با وزرای سابق بازرگانی نزدیک نبود و به خوبی توانستم از نظرات وزرای سابق بازرگانی در راهبردهای این وزارتخانه استفاده کنم. طبیعتاً این دوره را محصول همکاری همه وزرای بازرگانی با هم می دانم.

بعد از خودتان بهترین وزیر بازرگانی چه کسی بود؟

تصورم این است که در دوره آقای عابدجفری و قبل از آن که کشور درگیر جنگ بود باید نقش وزارت بازرگانی را در تأمین و توزیع کالا ارزیابی کرد و پس از جنگ که دوره اصلاح ساختار و سازندگی بود باید ارزیابی دیگری داشته باشیم. اگر به این شکل نگاه کنیم، آقای آل اسحاق در دولت آقای هاشمی توانستند تحولات نوین و جدیدی ایجاد کنند؛ مثلاً من مبحث تجارت الکترونیک و ایجاد مرکز صدور گواهی دیجیتال را مدیون کارهای ارزشمند آقای نهاوندیان در دوره همکاری ایشان با آقای آل اسحاق می دانم که در چهار سال بعد با من ادامه دادند و ایشان یک سری کارهای نو در وزارت بازرگانی شروع کردند.

یا روند انحلال مراکز تهیه و توزیع که از دوره آقای وهاجی شکل گرفته بود در دوره وزارت آقای آل اسحاق شدت گرفت و اصلاح ساختار هم در آن بخش ها شده بود و من هم کارهای دیگری به آن اضافه کردم. با اینکه مرکز توسعه صادرات در دوره آقای وهاجی شکوفا شد و در دوره آقای آل اسحاق هم ادامه یافت. حق این است که بگویم آقای وهاجی احیاگر مرکز توسعه صادرات ایران بود. صندوق ضمانت صادرات را نیز آقای آل اسحاق احیا کرد و من هم تلاش کردم کاری را که ایشان شروع کردند تقویت کنم. در دوره وزارت من نیز مرکز توسعه صادراتی که آقای وهاجی احیاگرش بود و آقای آل اسحاق هم ادامه دهنده آن، با تشکیل سازمان توسعه تجارت ایران متحول کردم که البته ۴۶ سال قبل از ما کشور کره جنوبی چنین سازمانی را راه اندازی کرده بود، اما ما سرانجام با ۴۶ سال تأخیر ایجادش کردیم.

چه برنامه هایی در نظر داشتید که اجرا کنید، اما نتوانستید؟

**من همان آدم هوادار
و هواخواه انقلاب
هستم که ترجیح
می دهم هیچ وقت
تصمیم انقلابی
نگیرم. ما جوان ها
نمی دانستیم که
بازار، بازار است
و پیام مصادره نه
برای بازاری انقلابی
و نه برای بازاری
سلطنت طلب پیام
خوبی نیست**

یکی از برنامه هایی که به شدت پیگیر آن بودم الحاق سازمان سرمایه گذاری خارجی به وزارت بازرگانی بود. باید این سازمان را به زیرمجموعه وزارت بازرگانی می آوردم اما زورم نرسید؛ یعنی آقای مظاهری که به من لطف داشت گفت که اگر یک مقدار دیگر جلو بروم می گویند شاه سلطان حسین شده ام و همه چیز را دارم می گیرم چون قبل از آن من صادرات خدمات فنی مهندسی را از ایشان خواش کردم و آقای مظاهری هم با اختیار خودشان تحویل ما دادند و من آوردمش وزارت بازرگانی. از طرف دیگر، خیلی تلاش کردم صندوق ضمانت صادرات را با بانک توسعه صادرات ادغام کنم و «اگزیم بانک» به وجود بیاورم؛ چون

فعالیت این دو بخش شبیه بود و می توانستند مکمل هم باشند. بانک توسعه صادرات تنها بانک تجاری بود که وزیر بازرگانی در آن هیچ نقشی نداشت، مدیر عامل بانک سپه را من انتخاب می کردم ولی بانک توسعه صادرات را وزیر اقتصاد تعیین می کرد. به هر حال، در دوره ای که من وزیر بازرگانی بودم آقای مظاهری یکی را با من پیش آمد ولی دیگری را نه. ایشان وقتی مشاور بود، در جلسه کمیسیون اقتصادی دولت از طرح من دفاع کرد، ولی وقتی وزیر شد فقط یکی را همراهی کرد. در عین حال نیز، معتقدم که بعضی از حوزه های اقتصاد باید به وزارت بازرگانی متصل شود؛ مثل گمرکات کشور و سازمان سرمایه گذاری خارجی. همه این موارد را دوست داشتم تا پیش از پایان دوره وزارت من به سرانجام برسانم اما مجال این کارها را نیافتم. این شد که با روی کار آمدن دولت نهم بسته ای را برای وزیر بعدی آماده کردم تا به این طریق وزیر جدید را همراهی کرده باشم. این شد که در نامه ۸۰ صفحه ای تجربیات این ۸ سال را نوشتم و یک کیف درست کردم رفتم در مجلس سابق شورای اسلامی نزد آقای احمدی نژاد و گفتم معلوم است که من وزیر بازرگانی نیستم، البته اگر به من هم پیشنهاد می دادید، من نمی پذیرفتم؛ چون معتقد هستم هیچ کس بیش از ۸ سال نباید وزیر بماند. به ایشان گفتم، من حاضر هستم با دولت شما همکاری کنم اما نه در وزارت بازرگانی، هر جای دیگری که بخواهید من همکاری می کنم.

اتفاقاً آن روز و در آن دیدار کوتاه، من شعری هم از پدرم برای آقای احمدی نژاد خواندم که البته تغییر یافته شعر معروفی است که می گوید «گفته بودم که بیایی غم دل با تو بگویم، تو نیامدی ما هم نگفتیم».

به آقای احمدی نژاد که آن روزها در مجلس به دنبال رأی اعتماد کابینه خود بود، گفتم بد نیست اگر کسی می خواهد وزیر بازرگانی شود ابتدا این بسته را ببیند بعد وزیر شود.

در آن بسته ۸۰ صفحه ای مگر چه نوشته بودید؟
در آن نوشته ها اعترافاتی کردم و یادآوری کردم که در چه بخش هایی از دوران وزارت من نقص داشته و نتوانستم در چه زمینه هایی جلو بروم.

آن بسته را دولت نهم خواند؟

نمی دانم اصلاً آن را خواندند یا نه.

با آقای میرکاظمی که وزیر بازرگانی دولت نهم شد هم جلسه گذاشتید؟

یک بار به دیدارایشان رفتم و ۸ ساعت برای آقای میرکاظمی صحبت کردم. به ازای هر سال یک ساعت توضیح دادم و آنچه که شرط بلاغ بود گفتم. بعضی از پاسخ های ایشان یادم هست؛ مثلاً در مورد تجارت الکترونیک ایشان پس از شنیدن صحبت های من گفتند: فکر نمی کنید این کار فانتزی است؟ گفتم: «برادر من از مجموع ۱۴ هزار میلیارد دلار حجم تجارت دنیا ۲۵۰۰ میلیارد دلار آن از طریق تجارت الکترونیک انجام می شود.» اتفاقاً سیر تصاعدی میزان تجارت الکترونیک در جهان را که به صورت اینفوگرافی آماده کرده بودم را به ایشان نشان دادم تا استدلال های خود را ثابت کرده باشم.

مگر در زمینه فعال سازی تجارت الکترونیک در دوره شما چه کارهایی صورت گرفته بود؟

ما در وزارت بازرگانی دولت هشتم توانستیم مرکز صدور گواهی دیجیتال را که ضامن امنیت فضای تجارت الکترونیک است، به تصویب دولت و تأیید مجلس و شورای نگهبان برسانیم. براساس آیین نامه مصوب دولت، وزیر بازرگانی رئیس این مرکز و دادستان کل کشور نیز عضو آن بود. همچنین موفق شدیم محل این مرکز را که اتاقی با دیوارهای سربی بود و سرور اصلی در آن نگهداری می شد، افتتاح کنیم. هرچند در آن زمان این پروژه ۴ سال خاک خورد تا افتتاح شد.

قانون تجارت الکترونیک در وزارت بازرگانی نوشته و به تصویب رسید؟

بله. این قانون را آقای نهاوندیان که آن زمان معاون من در وزارتخانه بود نوشت. من نیز بلافاصله این قانون را که خوب و قوی تهیه شده بود به مجلس بردم و آن را به تصویب نمایندگان مجلس رساندم. در واقع قانون تجارت الکترونیک که ما در وزارت بازرگانی نوشته بودیم را دست نخورده و تصویب شده به وزارتخانه برگرداندم.

صحبت به آقای نهاوندیان رسید. ایشان معاون شما در دولت هفتم بودند. همانطور هم که اشاره کردید خدمات ارزنده ای را در این مدت انجام دادند. اما با روی کار آمدن دولت هشتم، آقای نهاوندیان دیگر در ترکیب وزارت بازرگانی نبود. شما ایشان را به وزارتخانه نیاوردید یا ایشان خود نیامدند؟

من به هیچ وجه علاقه نداشتم که آقای نهاوندیان چهار سال دوم از من جدا شود.

اختلاف پیدا کردید؟

در ابتدای دوره دوم که به وزارت بازرگانی آمدم

داشت که این هم در تضعیف بیشتر بازار موثر بود. به تمام این اتفاقات جنگ تحمیلی را هم باید اضافه کرد. جنگی وحشتناک و ناجوانمردانه‌ای به ایران تحمیل شد و دولت در تنگنا قرار گرفت تا منابع ارزی را محدود کند و آن را به خرید مایحتاج جنگی اختصاص دهد. به این ترتیب نظام سهمیه‌بندی جایگزین شد و دولت، سکان بازار را در دست گرفت. دولت شخصا صابون وارد می‌کرد، برنج می‌خرد، گندم انبار می‌کرد، سازوکار بازار را در کنترل گرفته بود و عملاً بازار را تحت اختیار داشت. دولت تاجر بزرگی شد که هم وارد می‌کرد و هم نظام توزیع را در اختیار داشت. در کنار واردات که به صورت متمرکز صورت می‌گرفت برای توزیع هم واحدهای توزیع در مجموعه بازرگانی کشور به وجود آمد و همه اداره‌های بازرگانی شهرستان‌ها به واحدهای توزیع لوازم خانگی، مرغ و تخم‌مرغ تبدیل شدند. به این ترتیب بازار از گردونه اقتصاد ایران خارج شد و از بازار چیزی نماند جز فعالیت خرده‌فروشی.

پرسش دیگر برمی‌گردد به رابطه بازار و وزارت بازرگانی که اتفاقاً در پاره‌ای از ادوار پرچالش هم بوده است. شما در دوره‌ای که سکان وزارت بازرگانی را در دست داشتید، تلاش زیادی کردید تا با اصناف و بازاریان رابطه خوبی برقرار کنید. با این حال بازاریان با دولتی که دیدگاه سیاسی‌اش را قبول نداشتند، تعامل خوبی برقرار کردند. این را ناشی از چه می‌دانید؟

تنها در این می‌بینم که سعی شد کارها براساس اصول پیش برود. دیگر نمی‌توانم چیزی اضافه کنم.

در طول ۱۰۰ سال گذشته بازاریان همواره متهم بزرگ گرانی‌ها و سیستم نامناسب توزیع بوده‌اند. شما ۸ سال وزیر بازرگانی بوده‌اید و پرسش از جنابعالی این است که آیا بازاریان مقصر اصلی گرانی‌ها هستند؟

پرسش شما مقدمه‌ای تاریخی دارد و من به استناد همین مقدمه از یک سوء تفاهم تاریخی سخن می‌گویم. سوء تفاهمی که مقدمه اشتباه دولتی‌ها در برخورد با بازاریان و اصناف است. واقعیت این است که بازاریان مقصر گرانی و تورم نیستند و این سیاست‌های اقتصادی است که بازار را اسیر این توطئه می‌کند. زمانی می‌توان بازار را متهم جلوه داد که بازاری، گران‌فروشی کند نه این که گناه سیاست‌های غلط اقتصادی را متوجه بازار دانست. در ۱۰۰ سال گذشته بارها بازار را به همین چوب‌ها نواخته‌اند و گناه سیاست‌های نادرست اقتصادی را گردن بازاریان انداخته‌اند. پیش از انقلاب، دعوای حاکمیت و بازار به حدی بالا گرفته بود که جوانان و نوجوانان عضو حزب رستاخیز،

متولی یکی از همین پایه‌ها است بنابراین طبیعی است که بین وزرای بخشی اختلاف نظر وجود داشته باشد با مسوولان فرابخشی. کار یکی سیاستگذاری است و کار دیگری فقط بنگاه‌هداری یا اداره بخش است.

آقای شریعتمداری فکر شما وقتی هنوز وارد دولت نشده بودید با زمانی که قائم مقام وزیر بازرگانی شدید یا حتی زمانی که ۸ سال سکان وزارت بازرگانی را در دست گرفتید، چقدر تغییر کرد؟

صادقانه می‌گویم که به دلیل برخورد با واقعیت‌های اقتصادی تغییری فاحش یافت. من همان آدم هوادار و هواخواه انقلاب هستم که ترجیح می‌دهم هیچ وقت تصمیم انقلابی نگیرم. ما جوان‌های خوب و صادقی بودیم که تجربه نداشتیم و کاش مطالعه می‌کردیم و برخی کارها را انجام نمی‌دادیم. انقلابی‌ها هنوز که انقلاب به پیروزی نرسیده بود، فکر می‌کردند که بازار سنتی انقلابی فکر می‌کند و بازار مرفقی، متصل به بدنه حکومت شاهنشاهی است بنابراین پس از پیروزی انقلاب، یکی از اولین رسالت‌های خود را مصادره بخش قابل ملاحظه‌ای از اموال بازاریان می‌دانستند. به این ترتیب کسب و کار خیلی از بازاریان از بین رفت. اموال خیلی‌ها مصادره شد و بازار صدمه دید. ما جوان‌ها نمی‌دانستیم که بازار، بازار است و پیام مصادره نه برای بازاری انقلابی و نه برای بازاری سلطنت طلب پیام خوبی نیست. می‌توانستیم کمی تحمل کنیم و لاقط شیوه‌های دیگری در پیش بگیریم تا بازاری و صنعتگر از کشور خارج نشود. رفتارهای ما در ابتدای انقلاب نهاد بازار را تضعیف کرد. اتهام اتصال به دربار تعداد زیادی از بازاریان را از گردونه خارج کرد و البته گاهی این مصادره اموال تضاد عجیبی داشت. مثلاً بخشی از اموال مرحوم حاج‌طرخانی که جزو چهره‌های مورد وثوق امام (ره) بود و پیشینه‌ای کاملاً انقلابی داشت

و حتی در بنیاد مستضعفان فعالیت می‌کرد، را مصادره کرده بودند. یعنی این فرد آن‌قدر طرفدار نظام و انقلاب بود که برای مملکت کار می‌کرد اما باز بخشی از اموالش مصادره شده بود، دلیل بیشتر این اتفاقات، شرایط انقلاب و تجربه کم ما جوان‌ترها بود. علاوه بر آن، پس از انقلاب تصور نادرستی در مورد ثروت و تولید ثروت به وجود آمد به گونه‌ای که در مساجد و از منبرها به سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران، زالوصفت می‌گفتند. بعضی‌ها تصور می‌کردند که نقش ثروت در جامعه نقش مخربی است و ثروت مشروع هم قباحات دارد و فشار می‌آوردند که باید این منابع موجود را بین فقرا تقسیم کرد که این امر هم فرار سرمایه و هم ترس از فعالیت‌های اقتصادی را به دنبال

آیجاد معاونت برنامه ریزی را جزو برنامه‌های اصلی خود در این وزارتخانه قرار دادم. به چنین معاونتی نیاز داشتم و جای خالی آن را در وزارت بازرگانی کاملاً احساس می‌کردم. تأکید دیگرم هم این بود که موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی هم مستقل باشد. از این رو به آقای نهادندیان پیشنهاد ریاست یکی از این دو بخش را دادم اما ایشان روی ادغام این دو نهاد تأکید داشت و می‌خواستند علاوه بر ریاست موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، در معاونت برنامه ریزی هم باشند. اما نظر من این بود که آقای نهادندیان فقط معاونت برنامه ریزی را عهده‌دار شود. ایشان معتقد بود که موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی به بیمارستان صحرایی تبدیل شده است و هر گوشه آن چادری زده‌ایم. پس از آنکه آقای نهادندیان قبول نکرد و از وزارت بازرگانی خارج شد چندبار با او تماس گرفتم که برگردد اما ایشان پاسخی نداد.

وزارت بازرگانی در طول سال‌های پس از انقلاب از جمله وزارتخانه‌های پرچالش بوده. با هریک از وزرای بازرگانی دولت‌های قبل که صحبت کنیم فهرست بلندبالایی از چالش‌های دوره خود را پیش رویتان می‌گذارند. مهم‌ترین چالش دوره وزارت شما چه بود؟

همواره محدودیت‌هایی وجود دارد که «بخشی» است و سایه می‌اندازد بر سرعت فعالیت‌های فرابخشی. مثلاً «منابع» همواره یکی از اساسی‌ترین مشکلات دولت بود که در زمان ما وجود داشت و بعدها باز هم وجود خواهد داشت. کمبود منابع برای استقرار نظامات جدید، کمبود منابع برای پرداخت مشوق‌ها و یارانه‌های ضروری و انجام تکالیف دولت همواره از مشکلات اساسی ما بود. حتی در سال‌هایی که درآمد ارزی دولت بیشتر شد و صندوق ذخیره ارزی شکل گرفت از مشکلات کمبود منابع کاسته شد اما از بین نرفت. یکی دیگر از چالش‌ها شاید به هماهنگ‌نبودن آدم‌ها برمی‌گشت. از دید من چالش اصلی دولت در ایران، عدم توانایی حل مسائل فرابخشی و بین بخشی است. این گرفتاری در دولت‌های قبل از ما هم وجود داشت و ما هم با آن درگیر شدیم و مطمئن باشید دولت‌های آینده هم درگیر آن خواهند بود. هر چقدر بشود این موانع را به حداقل رساند ضریب موفقیت دولت هم بیشتر خواهد شد. به نظر می‌آید یکی از گرفتاری‌های آن زمان، موفقیت نه چندان کامل برای هماهنگی فعالیت‌ها در حوزه فرابخشی بود.

هیچ اختلاف سلیقه‌ای وجود نداشت؟

طبیعی است که اختلاف سلیقه هم وجود داشت. ما در دولت، تعداد اندکی وزیر یا عضو دولت در حوزه فرابخشی داریم که بازرگانی یکی از آنها است. چرا که ما بازرگانی برای بازرگانی نداریم. بازرگانی یا بازرگانی صنعت است یا بازرگانی معدن است یا کشاورزی است یا بخش دیگری از بخش‌های واقعی اقتصاد، لذا وزارت بازرگانی سیاستگذار تجاری است و یک وزارتخانه بخشی نیست. اگر سه پایه اقتصاد ملی را (سیاست‌های تجاری، «مالی» و «پولی» بدانیم، وزارت بازرگانی

متأسفانه باید بگویم پس از انقلاب هم برخورد با بازار منصفانه نبوده است یکی از اشتباهات ما، به وجود آوردن تعزیرات حکومتی بود. در دوره‌ای که وزیر بازرگانی بودم، توانستم سیستم را راضی کنم که این سازوکار را به طور کامل حذف کنم

کارت بزرگی تحت عنوان کارت بازرسین صنفی به گردن آویخته بودند و در بازار راه می‌رفتند و با گران‌فروشی مبارزه می‌کردند. این ایده حزب حکومتی رستخیز بود و بازاریان به شدت از این کار آزرده شدند. همان‌طور که شما اشاره کردید، اینگونه اقدامات ریشه در تاریخ دارد و از سال‌ها پیش، این سوء تفاهم به وجود آمده و تشدید شده است.

چنین اتفاقاتی پس از انقلاب هم به وقوع پیوسته و متأسفانه ادامه دار بوده است. ارزیابی شما از تداوم سوء تفاهم‌ها پس از انقلاب چیست؟

ببینید، در همه جای دنیا اگر پارادیم غالب و الگوی برگزیده برای راهبری اقتصاد، استفاده از سازوکارهای بازار بوده، همه تلاش‌ها در این راستا شکل گرفته است که «بازار» نقش واقعی‌اش را ایفا کند. وقتی می‌گوییم بازار، دو معنی متفاوت را مطرح می‌کنیم. نخست سازوکار عرضه و تقاضا که ویژگی اصلی اقتصاد آزاد است و بعد، بازار به معنای محل مبادله پول و کالا. اختلال در هر کدام از این سیستم‌ها، مشکلات زیادی برای سیستم اقتصادی به وجود می‌آورد. متأسفانه در کشور ما در هر دو معنی بازار اختلال به وجود آمده است، یعنی دولت با اختلال در نظام عرضه و تقاضا، مانع از کشف واقعی قیمت‌ها شده که این را باید مدیون سیاست‌های غلط اقتصادی دولت‌ها دانست و در حوزه اقتصاد سیاسی هم زمانی که اثر سیاست‌های غلط اقتصادی در بازار، خود را با افزایش قیمت کالاها نشان می‌دهد، دولت به جای اصلاح رفتار اقتصادی‌اش، بازار را تحت فشار گذاشته و حتی بازاریان را تنبیه می‌کند. برخوردهای قهرآمیز و تعزیراتی با بازار گاهی دلایل اقتصادی داشته و گاهی هم به دلیل وجود نگرش‌های سیاسی بوده است، این امر اختصاص به قبل از انقلاب ندارد و ما بعد از انقلاب هم متأسفانه شاهد چنین برخوردهایی بوده‌ایم. این‌گونه برخوردهای قهرآمیز با بازار، متأسفانه منجر به کوچک ماندن بخش خصوصی و بازار در اقتصاد ایران شده است. اگر بتوانیم آمارهای درستی از حجم و اندازه بازار پیدا کنیم و آن را با تولید ناخالص داخلی مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که بازار سنتی در اقتصاد ایران کوچک مانده و ضعیف شده است. درحالی که اگر به بازار پول و سرمایه نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که نسبت به بازار کالا و خدمات، رشد بیشتری داشته‌اند. اگر به سیاست‌های چندسال گذشته نگاه کنیم متوجه می‌شویم که پس از ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ پیام دولت به بازار سرمایه، پیام رشد و بالندگی بوده و این پیام در بازار پول هم شنیده شده است اما بازار کالا و خدمات به دلیل قرار گرفتن در کانون منازعات اقتصادی، همواره با تشدید سیاست‌های نظارتی مواجه بوده است. این قاعده البته مربوط به روزگار فعلی نیست و در تمام سال‌های گذشته وجود داشته است. علاوه بر این فقط مختص بازار نیست که ما آن را حوزه‌ای از بخش خصوصی می‌دانیم که در مورد همه حوزه‌های مرتبط با بخش خصوصی مصداق دارد. به طور مثال در حالی که تشکیل اتاق بازرگانی

در کشور ما سابقه‌ای نزدیک به ۹۰ سال دارد، تعداد کارت بازرگانی صادرشده کمتر از ۵۰ هزار و حتی ۴۰ هزار کارت است اما در کشوری مثل عربستان، این رقم حتی از ۱۰۰ هزار کارت بازرگانی تجاوز می‌کند. وقتی به آمار رشد تولید ناخالص داخلی در ایران نگاه می‌کنیم، ناچاریم این نتیجه را بگیریم که اقتصاد ایران رشد کرده، بزرگ شده اما بخش خصوصی متناسب با آن رشد نکرده است. من علت این عقب‌ماندگی را در تفکری می‌دانم که طی دوران متمادی بر اقتصاد سیاسی ایران حاکم بوده و باعث افول جایگاه بخش خصوصی شده است. به نظر من اقتصاد بازار نه فقط به معنای کلاسیک آن، که در معنایی که ما هم در نظر داریم، تعریف شده و معین است. شاید اگر بگوییم اقتصاد فقط بازار است و جز این نیست خیلی گراف نگفته‌ایم، یک طرف تولیدکننده و یک طرف مصرف کننده، یک طرف منابع تولیدند و یک طرف کالا و خدمات است. این وسط بازار است که اینها را به هم متصل می‌کند و شکل می‌دهد و عنصری به نام قیمت خلق می‌شود و در کنار عرضه و تقاضایی که در دو طرف به وجود می‌آید و عنصر قیمت همان بحث تقسیم‌بندی منابع و پویایی اقتصاد شکل می‌گیرد و اتفاق می‌افتد.

فکر نمی‌کنید برخی برخوردها با بازار، ناشی از نگاه‌های سیاسی بود؟ یا فکر نمی‌کنید بیم آن وجود داشت که بازار تبدیل به تراست شود و انحصار نظام توزیع را در دست گیرد؟

من آن موقع تصمیم‌گیر نبودم اما احتمال چنین برداشتی زیاد است. در آن شرایط شاید واهمه از شکل‌گیری طبقه‌ای قدرتمند در اقتصاد ایران باعث چنین تصمیم‌گیری‌هایی شد. جو زمانه کاملاً سوسیالیستی بود و حتی مدافعان اقتصاد اسلامی هم قرائت مشابهی با طرفداران اقتصاد متمرکز داشتند. آنها می‌گفتند قسط و عدل در حکومت اسلامی مانع از این است که حاکمیت، اقتصاد آزاد را تأیید کند. نگران بودند که تکرر ثروت در دست عده‌ای خاص باشد. اصل ۴۴ قانون اساسی عصاره این تفکر بود و مدافعان اقتصاد دولتی، به موافقان اقتصاد آزاد و طرفداران توسعه بخش خصوصی انگ طرفداری از امپریالیست می‌زدند. به نظر من هم ترس سیاسی از تمرکز قدرت اقتصادی در طبقه بازاریان وجود داشت و هم این که برخی از افراد با قرائت‌های خشک و شکننده از توصیه‌های دینی، تولید ثروت را مذموم می‌شمردند و به همین دلیل با طبقه بازاری و کارآفرین مخالف بودند. به هر صورت، این نگرانی‌ها، باعث شد تا نقش دولت در اقتصاد ایران تقویت شود و در مقابل بازار لطمه‌ای جدی دید. البته در همین دوران، تفکر مخالفی هم وجود داشت که سخت مدافع بخش خصوصی بود. زمانی که آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور بودند مهم‌ترین چالشی که با این تفکر داشتند، همین بود. ایشان در دفاع از وجود اقتصاد بازار و نقش بازار در ایران با مقامات دولتی اختلاف نظر داشتند. این اواخر کار به جایی رسید که با مجوز اختصاصی حضرت امام(ره) به شخص

رئیس‌جمهور کمیته‌ای با نام «کمیته واردات بدون انتقال ارز» تشکیل شد که براساس آن، منابع ارزی غیرنفتی به فعالیت‌های وارداتی بخش خصوصی انتقال داده شد. براین اساس بخش خصوصی اجازه واردات بدون انتقال ارز پیدا کرد و دولت به شدت مخالف بود، حتی وزیر وقت بازرگانی که در جلسات این کمیته شرکت می‌کرد به دلیل مخالفت‌هایی که داشت برکنار شد.

آیا می‌توان گفت که پس از انقلاب، برخورد دولت با بازار بیشتر در مقوله‌ای چون قیمت‌ها نمود یافت؟

متأسفانه باید بگویم پس از انقلاب هم برخورد با بازار متصفانه نبوده است. پیش از انقلاب در اوایل دهه ۵۰ اتاق اصناف منحل شد و قوانین تازه‌ای برای ادامه حیات اصناف نوشته شد. این قوانین مغایر با دیدگاه بازاریان بود و نارضایتی شدید بازاریان را به دنبال داشت. پیش از انقلاب، بازار قربانی سیاست‌های اقتصادی حکومت پهلوی شد و هر زمان که نارضایتی عمومی از افزایش قیمت‌ها به وجود می‌آمد، حکومت بازار را ذبح می‌کرد. متأسفانه این رویه را در مقاطعی پس از انقلاب ادامه دادیم در حالی که باید پس از انقلاب جلوی این روندها را می‌گرفتیم. یکی از اشتباهات ما، به وجود آوردن تعزیرات حکومتی بود که به واسطه بدفهمی از نظام بازار و مکانیزم قیمت‌ها به وجود آمد. دردوره‌ای که وزیر بازرگانی بودم، نتوانستم سیستم را راضی کنم که این سازوکار را به طور کامل حذف کنیم. تنها موفق به ادغام معاونت‌ها در حوزه خود شدم. به ناکارآمدی این برخوردها باور داشتم. هم به دلیل نوع فکری که دنبال می‌کردم و هم به دلیل تجربه‌ای که در کار می‌دیدم. به طور مثال بازرسی که ماهی ۱۵۰ هزار تومان حقوق داشت، برای بازرسی به بازار می‌رفت و به اصطلاح می‌گرفت اما بخش عمده‌ای از تخلف‌ها تقصیر فروشنده نبود و بخشی هم که بازاری مقرر بود، ۵۰ هزار تومان رشوه می‌داد و خطایش نادیده گرفته می‌شد. این‌ها را می‌دیدم اما کسی به این حرف‌ها گوش نمی‌کرد. من به تجربه دریافتیم که روش برخورد با مسائل اقتصادی چماقی نیست، و نمی‌شود به ضرب چماق مشکل را حل کرد.

در دو سال گذشته نیز بازاریان دو بار به سیاست‌های مالیاتی اعتراض کرده‌اند بدون ورود به خطوط قرمز، فکری کنید تحلیل اقتصادی این رفتار چه بود؟

من به این دلیل که ۸ سال وزیر بازرگانی بودم، مشکلات بازار را درک می‌کنم. خود بازاری‌ها ضرب‌المثلی دارند و می‌گویند «گزنکرده، پاره نکن». همیشه همین‌گونه بوده و مخصوص این ایام نیست. دولت بدون محاسبه عمل کرد. بدون محاسبه وارد کارزار شد. مالیات چیزی نیست که همین‌گونه بتوانیم با آن برخورد کنیم. نیاز به مذاکره و هماهنگی دارد. البته بازاریان هم باید از بروز دوباره چنین واکنش‌هایی پرهیز کنند.

به نظر شما بازار هنوز قدرت دارد؟

به نظر می‌آید بازار قدرت دارد، بازار در اقتصاد ایران نقش پر رنگی ندارد، اما قدرت دارد. ➔



مهدی غضنفری وزیر
بازرگانی دولت دهم
و یحیی آل اسحاق
وزیر بازرگانی دولت
ششم. روایت آنها از
مصائب وزیر بازرگانی
در دوره‌های مختلف
خواندنی است.
عکس: حجت سپهوند

وزیر تجارت خارجی یا مأمور خرید دولت؟

مصائب وزیر بازرگانی در گفت‌وگوی یحیی آل اسحاق با مهدی غضنفری

آل اسحاق: من وزیر بازرگانی سال‌های پس از جنگ بودم. سال‌های کمبود منابع و سازندگی. آن روزها ما با کاپوس قحطی منابع مواجه بودیم و هرکاری که می‌خواستیم دنبال کنیم، اول می‌پرسیدیم ارز مورد نیازش را از کجا بیاوریم؟ جنگ تمام شده بود و مردم دوست داشتند طعم رفاه را بچشند. دولت هم با تمام توانی که داشت، مشغول سازندگی خرابی‌های پس از جنگ بود اما چیزی در کیسه نداشت. مهم‌ترین چالش وزیر بازرگانی در آن شرایط، تامین نیازهای سازندگی بود درحالی که کمبود منابع هم به چشم می‌آمد. شاید شما کمتر با این چالش مواجه باشید. گذشته از آن، همیشه احساس می‌کردم باور عام در مورد وزارت بازرگانی، تصویر فردی است که تنها مأموریت دارد مایحتاج یک خانواده را تامین کند. این حس، خیلی بد بود و گاهی حتی در سطح دولت هم چنین استنباطی از وزارت بازرگانی دیده می‌شد. اینها چالش‌های عمومی وزارت بازرگانی در دوران من بود. اگر کمبود منابع، چالش اصلی شما نیست، پرسش من این است که مهم‌ترین چالش شما در حال حاضر چیست؟ هنوز هم به وزارت بازرگانی به عنوان مأمور خرید نگاه می‌شود؟

غضنفری: فکر می‌کنم این حس مشترک همه وزرای بازرگانی در یک قرن گذشته بوده است. همه به نوعی

به اتفاق «یحیی آل اسحاق» وارد ساختمان وزارت بازرگانی می‌شویم. در لحظه ورود، آهی می‌کشد و از ۱۷ سال پیش یاد می‌کند. یاد آن روز که برای نخستین بار به این ساختمان پا گذاشت و نخستین دستورش، برچیدن حصار سیم خاردار اطراف وزارت خانه بود. در آسانسور مخصوص تشریفات، خاطره روزی را بازگو می‌کند که کتش را درآورد و به کارگران کمک کرد تا هرچه زودتر، وزارت خانه را از حصار سیم خاردار نجات دهد. لحظه‌ای بعد، وزیر اسبق، رودر روی وزیر فعلی قرار می‌گیرد. همدیگر را درآغوش می‌کشند و می‌نشینند دور میز. یحیی آل اسحاق می‌گوید «خیلی چیزها تغییر کرده. ساختمان بازسازی شده و اتاق‌ها تغییر کرده‌اند اما چارچوب وزارت بازرگانی هنوز همان است که بود». پاسخش را اما وزیر بازرگانی به گونه‌ای دیگر می‌دهد. مهدی غضنفری می‌گوید: «هیچ چیز تغییر نکرده. حداقل چالش‌ها همان است که بود» و اینگونه گفت‌وگوی یحیی آل اسحاق و مهدی غضنفری آغاز می‌شود. گفت‌وگویی که در یک بعدازظهر پاییزی به درازا می‌کشد تا آن جا که آرش دارابی (رئیس دفتر وزیر) چندبار یاد داشت می‌دهد که وقت تمام شده است. وزیر اسبق و وزیر فعلی حرف برای گفتن زیاد دارند. هر دو از این که در ساختار اقتصادی کشور، وزارت بازرگانی حکم «چرخ پنجم» را داشته و دارد، می‌نالند. نگرانی‌های مهدی غضنفری اما عمیق‌تر است. چه آن که او اکنون در صف مقدم اصلاح نظام بارانها قرار دارد و روزهای پرفراز و نشیبی را انتظار می‌کشد. هر دو که عقایدی نزدیک به هم دارند، از چالش‌هایی می‌گویند که اکنون گریبان حوزه بازرگانی را گرفته است. من (محمد طاهری) فرشید خاموشی، آرش دارابی و علیرضا شجاعی در تمام مدتی که وزیر سال‌های دور بازرگانی با همتای امروزش مشغول گفت‌وگو است، به درد دل‌های آنها گوش می‌دهیم. هر دو راست می‌گویند؛ چیزی تغییر نکرده و تطابق دیدگاه هر دو نشان می‌دهد که نگاه به بخش بازرگانی همچنان با کارکردهای اصلی آن فاصله دارد. ملاقات ما در نهایت در لابی دفتر آقای وزیر به پایان می‌رسد جایی که عکس سیاه و سفید وزرای اسبق بازرگانی جمهوری اسلامی به ترتیب بر دیوار آویخته شده است.

با چنین مشکلاتی مواجه بوده‌اند. این باور غلط که تولید مهم است و بازرگانی امری طفیلی و فرعی است به دوران دهه ۶۰ و ۷۰ برمی‌گردد. به دوران اوایل انقلاب برمی‌گردد که نخبگان آن زمان، تولید را نسبت به بازرگانی اصل می‌دانستند. پیش از انقلاب به ما چنین القا شده بود که سیستم تولیدی شاه سیستمی مونتاژگر و وابسته است که به ذات تولید نپرداخته، و معتقد بودند اگر انقلاب پیروز شود و این نهضت به پیروزی برسد، کشور را باید به سمت اصل تولید هدایت کرد و این کاری که شاه آورده تولید نیست و سرهم‌بندی و مونتاژ است. این در حالی است که در بین نسل آن روز افکار سوسیالیستی رسوخ کرده بود. ترکیب این عوامل منجر به این تلقی شده بود که تولید، شرط استقلال کشور است. آنها خودکفایی را در تولید می‌دیدند. حال آن که اکنون به تجربه و مطالعه دریافته‌ایم که خودکفایی در مجموعه اقتصاد یک کشور معنی پیدا می‌کند و نه تنها تولید. تولید را اگر قطب اقتصادی در نظر بگیریم برای تحقق آن، مکانیزم‌های پشتیبانی می‌طلبد که در سال‌های ابتدایی انقلاب از آن غفلت شد. متأسفانه به دلیل این غفلت‌ها بود که تولید در کشور به بلوغ لازم نرسید. ما به این دلیل در بسیاری از اقلام صادرکننده‌های مهمی نشدیم که زیرساخت‌های تجاری صادرات آن اقلام را شکل ندادیم، به این دلیل که نگاه اقتصادی به تولید را جدی نگرفتیم. من معتقدم چون به تجارت توجه نکردیم جغرافیای تولید را محدود گرفتیم و تنها به تأمین نیاز داخل توجه کردیم. حال آن که در این جغرافیا، صادرات جایی نداشت. همه این‌ها در شرایطی رخ داد که ایران در اوج تمدن گذشته خود به عنوان تاجر بزرگ در جهان شناخته می‌شد و نقطه قوت تجارت ایران بر نقطه قوت تولیدی می‌چربید. به بیان دیگر، ما ایرانی‌ها تولید را با تجارت گره زده بودیم و پشتیبان تولید، یک نظام تجاری مبتکرانه در آن زمان بود. دیدگاه من به عنوان وزیر بازرگانی دولت دهم این است که تجارت نه تنها پشتیبان تولید است بلکه انگیزه بخش است و تولید را به بلوغ می‌رساند. اما کاربرد دیگر تجارت و بازرگانی در اقتصاد چیست؟ تجارت و داد و ستد کالا اندازه‌های ما را بزرگ می‌کند. یکی از مصائب ما مشکل اندازه‌هاست. تا از اندازه‌های فعلی خارج نشویم نه تولیدمان شکل واقعی می‌گیرد و نه تجارت‌مان. تولید، مصرف و تجارت برای خود امروز دیگر جواب نمی‌دهد.

آل اسحاق: در این زمینه با شما هم عقیده‌ام. یکی از چالش‌های اساسی بعد از انقلاب در حوزه اقتصاد که هنوز هم مغفول مانده، توجه به تجارت به عنوان موتور توسعه است. در حالی که پس از رویگردانی کشورها از سیاست جایگزینی واردات و توجه به توسعه صادرات، الگوی تازه‌ای در حال شکل‌گیری است که حتی فراتر از سیاست توسعه صادرات عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که این سیاست در حال جایگزین شدن به جای سیاست توسعه صادرات است. این سیاست از طریق ایجاد شبکه‌های همکاری جهانی برای تولید، تقسیم کار جهانی را از «محصول» به «فرآیند تولید محصول» تبدیل کرده است.

شما درست می‌گویید در سال‌های متمادی پس از انقلاب، مقوله تجارت نه تنها مغفول مانده بود بلکه شاید به صورت عملی، نوعی تقابل و تضاد را بین تجارت و تولید ایجاد کرده بودند. اجازه دهید خاطره کوتاهی را بیان کنم؛ هیچ وقت

فراموش نمی‌کنم؛ زمانی که من معاون وزیر صنایع بودم یکی از مشاوران وزیر صنایع وقت مدعی بود که تجارت ضد تولید است و به ویژه در شرایط خاصی که در آن سال‌ها کشور گرفتار جنگ بود اعتقاد داشت که حتی یک دلار هم نباید صرف تجارت شود. ایشان جایی گفته بود که حاضر است خط تولید را از کشورهای دیگر وارد کند و آنها را به دریا بریزد اما حاضر نیست پول کشور صرف تجارت خارجی شود. بعضی‌ها حاضر بودند که پول کشور را در قالب ماشین‌آلات در دریا بریزند اما این منابع به بخش تجارت وارد نشود.

چنین دیدگاهی بر فضای اقتصادی کشور حاکم بود. یکی از ریشه‌های وجود چنین دیدگاهی به عدم شناخت مقوله تجارت برمی‌گردد. واقعیت این است که تولید با تجارت آغاز می‌شود. تولید وقتی به نتیجه می‌رسد که مصرف‌کننده آن را به مصرف نهایی برساند. متأسفانه بخش بازرگانی نه در آن سال‌ها و نه در زمان فعلی جایگاه خود را نداشته است. این باور شکل نگرفته که بازرگانی و تولید هر دو در یک جهت و مکمل یکدیگر هستند و نه در تقابل هم؛ در حال حاضر نیز این رویکرد شکل نگرفته است. حال آنکه بازرگانی نقش بیشتری دارد و ما از این قاعده غفلت کرده‌ایم. نکته دیگر، مقوله روابط بین‌الملل ما است. موقعیت جغرافیایی و استراتژیک ایران به گونه‌ای است که می‌توانیم در حوزه‌های مختلف نقش‌آفرین باشیم. یعنی با ابزار تجارت و توسعه تجاری می‌توانیم امنیت کشور را تأمین کنیم. ما یک دروازه طلایی برای کشورهای منطقه هستیم. ما در گذشته جاده ابریشم را داشته‌ایم و با این جاده موفق شدیم روابط گسترده اقتصادی با کشورهای دور برقرار کنیم. این جز با ابزار تجارت امکان‌پذیر نیست. همانطور که شما نیز اشاره کردید در حال حاضر فاصله و تضاد بین تجارت و تولید عمیق‌تر شده است به گونه‌ای که حتی در مسائل نظری هم گریبان ما را گرفته است. ذهنیت «درون نگر» باعث شده سیاست «جایگزینی واردات» را به عنوان محور اصلی سیاست‌های اقتصادی طی مدت پس از انقلاب قرار دهیم. به اعتقاد من مجموعه آفاتی که در بخش‌های مختلف به کشور آسیب وارد کرده همین ذهنیت تقابل بین بخش بازرگانی و بخش تولید است. ریشه‌های این ذهنیت هم، به فضای پیش از انقلاب برمی‌گردد اما در دوران پس از انقلاب قوام و دوام یافته است. همانطور که شما هم به خوبی به آن اشاره کردید انقلابیون ما مجموعه بازرگانی را با بورژوازی یکی می‌دانستند. آنها بخش بازرگانی را آفت می‌دانستند. لذا نوع برخورد‌ها اجازه نداد که بخش بازرگانی نقش خود را در اقتصاد کشور داشته باشد. در صورتی که بازرگانی برآیند همه تلاش‌های اقتصادی است و نقطه‌ای است که می‌تواند همه تلاش‌های اقتصادی را به نتیجه بهینه برساند. اگر این مهره کلیدی درست به کار گرفته نشود و درست به بازی گرفته نشود همه معادلات اقتصادی را برهم می‌زند. اگر بازرگانی نقش خود را به درستی ایفا نکند، تولید، توزیع، کشاورزی و حتی مسائل اجتماعی نیز برهم می‌خورد. به اعتقاد من محور همه مسائل اقتصادی، بخش بازرگانی است. یکی از مشکلات بخش بازرگانی در زمان ما این بود که این بخش را کثیف می‌دانستند. ما به زور خود را در نشست‌های هیأت دولت جا می‌دادیم و در مباحث

جاری، به زور فرصت اظهارنظر به ما می‌دادند. در شورای پول و اعتبار طبق سنت، وزیر بازرگانی عضو بود. با این حال معتقد بودند که اگر وزیر بازرگانی در این شورا قدرت داشته باشد تمام ارزش‌های موجود کشور را می‌بلعد. با این استدلال، جهت‌گیری اقتصادی هم سو با توسعه تجارت نبود. در دولت، وزیر بازرگانی را از مجمع بانک مرکزی حذف کردند. حتی کرسی وزیر بازرگانی را از شورای پول و اعتبار حذف کردند و هر چه فریاد زدیم به گوش کسی نرسید. متأسفانه امروز نیز کماکان چنین مشکلاتی را در حوزه بازرگانی داریم. یکی از نقاط اختلاف ما در آن زمان بحث گمرک بود. ما معتقد بودیم که گمرک باید زیر نظر وزارت بازرگانی باشد و نه وزارت اقتصاد. چراکه نقش عمده گمرک، تنظیم تعادل کالا در بازار است و اجرای ضوابطی که سیاست‌گذارش وزارت بازرگانی است. در حالی که وزارت اقتصاد نگاهش درآمدهایی از گمرک است. در همین ارتباط ما چندین لایحه را در وزارت بازرگانی آماده و برای ارائه به مجلس بردیم اما همان عوامل مدافع تولید و معاند با بخش بازرگانی با سنگ‌اندازی‌هایی که کردند این طرح را به بایگانی سپردند. جنجال به پا کردند که چه نشسته‌اید که وزارت بازرگانی به دنبال تصاحب گمرک است. در حالی که این طرح، در شرف تصویب بود اما پرونده‌اش برای همیشه بسته شد.

غضنفری: این صحبت‌ها برای من کاملاً قابل درک است. من هم به ضرورت ایجاد تغییر در ساختار وزارت بازرگانی رسیده‌ام. شما هم به ضرورت ادغام وزارت بازرگانی و صنایع پی برده بودید؟

آل اسحاق: بله. ما در این زمینه مطالعه هم کردیم اما همان نگاه تنگ‌نظرانه به حوزه بازرگانی، اجازه تغییر و اصلاح ساختار را به ما نداد. هر چند پیوستن من به وزارت بازرگانی ناگهانی بود اما با رئیس‌جمهور دمردود برخی تغییرات به جمع‌بندی رسیده بودم. اما مجموعه‌ای از مصالح و مشکلات باعث شد که سیاست‌های من در وزارت بازرگانی آن طور که مذاکره کرده بودیم، به پیش نرود. زمانی که من به وزارت بازرگانی آمدم با رئیس‌جمهور قرار گذاشته بودم که به بخش بازرگانی و تجارت به عنوان محور توسعه نگریسته شود. به هر حال اختلافات من با سیستم پولی تا جایی پیش رفت که به ناچار نزد رئیس‌جمهور وقت رفتم. به آقای‌هاشمی گفتم که بانک مرکزی با سیاستی که در پیش گرفته همه برنامه‌های ما را در وزارت بازرگانی قفل کرده است. از گندم و برنج و کالاهای اساسی گرفته تا ارز برای خرید و واردات کالاها همه قفل شده است. ایشان هم سعی کردند با راه حل خود، حد وسط را بگیرند. اما بعدها گفتند که مدل اقتصادی ما ایجاب می‌کند که همه خود را با سیاست‌های پولی کشور تطبیق دهیم. آن زمان تا حدودی مقاومت کردم حتی تا استعفا نیز جلو رفتم؛ گفتم اگر قرار است بانک مرکزی همه امور را در دست گیرد باید پاسخ‌گوی همه اقدامات و اتفاقات نیز باشد. می‌دانم شما هم اکنون با چنین چالش‌هایی مواجه هستید. به طور مثال در آن زمان رب گوجه فرنگی کیلویی ۱۰ تومان گران شد. نماینده شهرستان ملایر به دنبال این افزایش قیمت من را به مجلس کشاند. حال آن که دلیل گرانی رب گوجه فرنگی این بود که به دلیل افزایش ناگهانی نرخ دلار از ۱۶۰ تومان به ۳۰۰ تومان هزینه واردات قوطی رب گوجه فرنگی بالا رفته

را در حضور شما که از پیشکسوتان بخش بازرگانی کشور هستید این گونه مطرح کنم که چرا در حالی که وزارت بازرگانی مسئول زیرساخت‌های تجاری است اما نمره ما در این بخش پائین است؟ حال آنکه وزارت بازرگانی در خلال این ۳۰ سال مدیران بسیار قوی به خود دیده و در انجام فعالیت‌های بازرگانی همگی جزو وزرای چشم و چراغ رؤسای جمهوری بوده‌اند، اما این وزارتخانه خود همواره فقیر بوده است؟ کسی که آب به دست همه داده حال خود تشنه است. این یک سؤال جدی است که وزارت بازرگانی که خود زمانی توزیع کننده بوده است امروز پس از ۳۰ سال که پرونده دارایی‌هایش را ورق می‌زنیم دارای کمترین است.

آل اسحاق: واقعیت این است، پرسشی که شما مطرح کردید همواره ذهن من را نیز درگیر کرده است؛ اینکه چرا وزارت بازرگانی به چنین روزی گرفتار آمده است؟ در پاسخ به این پرسش اساسی دلایل متعددی را می‌توان برشمرد. در طول ۳۰ سال گذشته از یک سو وزارت بازرگانی درگیر امور روزمرگی تأمین کالا بوده که بی‌تأثیر از جنگ و تحریم‌های مداوم نبوده، بنابراین این وزارتخانه کمتر فرصت بازسازی و سرمایه‌گذاری یافته است. از طرف دیگر محدودیت منابع نیز برای جان وزارت بازرگانی بوده. در سال‌های ابتدایی پس از انقلاب کل منابع ارزی کشور بیش از ۱۰ میلیارد دلار نبود. وزارت بازرگانی نیز که مسوول تأمین ده هزار قلم کالا برای کشور بود تنها سه میلیارد دلار منابع ارزی در اختیار داشت حال آن که تأمین نیاز داخل از پنبه تا سیم خاردار و سیمان برعهده وزارت بازرگانی بود. بنابراین این را قبول دارم که در سال‌های ابتدایی انقلاب منابع تخصیصی به وزارت بازرگانی بسیار کم بود. اما شما در بخش دیگری از سخنان خود به بحث ادغام وزارت بازرگانی و وزارت صنایع و معادن اشاره کردید که من نیز با نظر شما کاملاً موافقم و معتقدم که ادغام این دو وزارتخانه کاملاً عقلانی است و تنها نیاز به همت مسئولان دارد. در زمانی که من مسئولیت این وزارتخانه را برعهده داشتم به طور ضمنی در این مسیر گام‌هایی برداشته شد، از جمله این که شورای تولید و توزیع را در سطح وزرا، اتحادیه‌ها و عاملین اجرایی ایجاد کردیم. مصوبه‌ای را گذراندیم که وزاری تولیدی و توزیعی به همراه رئیس کل بانک مرکزی نهادی را برای هماهنگ کردن، سیاست گذاری، نظارت و کنترل و نیز جهت‌دهی در تولید و توزیع ایجاد کردیم سپس به تناسب این شورا به صورت جزئی‌تر شوراهای تولیدی و توزیعی در بخش‌های مختلف راه‌اندازی شد. نکته دیگر که در اینجا لازم می‌دانم یادآوری کنم این است که وزارت بازرگانی در دهه ۶۰ صرفاً مأمور خرید دولت بود در حالی که من معتقدم که این وزارتخانه مسئول امور توسعه باید باشد. به طور مثال مناطق آزاد برای توسعه راه‌اندازی شد اما تدریجاً به سمت عامل منفوری درآمد که به اعتقاد بسیاری منجر به انحطاط اقتصادی و فرهنگی شده است. شورای مناطق آزاد نیز که بعدها راه افتاد باید ریاستش به عهده وزیر بازرگانی قرار می‌گرفت. مناطق آزاد، دریچه‌های ورودی و خروجی توسعه برای کشور به شمار می‌آید و حتی در شرایط تحریم می‌توانست برای کشور کارگشا باشد درحالی که مسئولیت آن به سازمانی سپرده شده که متولی گردشگری است. اکنون پرسش من از شما این است که آیا دولت هنوز هم به وزارت بازرگانی به عنوان مأمور خرید نگاه می‌کند؟

تولید و بازرگانی رنگ باخته و این دو در کنار هم قرار می‌گیرند. بنابراین اگر می‌خواهیم تولید در کشور اقتصادی شود باید تکنیک‌های بازرگانی را به کار بگیریم؛ مثلاً این مشکل در حوزه کشاورزی به وضوح دیده می‌شود؛ در حالی که کشاورزان ما زحمت زیادی برای تولید محصولات می‌کشند اما به دلیل آن که اندازه بازارشان را محدود می‌گیرند به ناچار کشور نیازمند واردات محصولات کشاورزی می‌شود که به دلیل اقتصادی نبودن تولیدات به قیمت‌های پایین‌تر در بازار داخل عرضه می‌شود. بنابراین اگر کلمه تجاری را در کنار تولید قرار دهیم دنیای جدیدی پیش روی ما باز می‌شود. به باور من یکی از تفاوت‌های ما با کشورهای دیگر این است که آنها به تولیدات و ابتکارات و اختراعات خود تجاری نگاه می‌کنند. متأسفانه ما امروز با دنیای تجاری جدید جهان بیگانه هستیم و با تجاری‌سازی اختراعات و ابتکارات آشنایی نداریم و از این پدیده نوین غفلت کرده ایم. همه هزینه‌هایی که در فضای تولید تاکنون صورت گرفته وقتی به کام سرمایه‌گذار می‌نشیند و برای ملت شیرین و گوار است که در یک زنجیره پیاده شود و بخش عمده‌ای از این زنجیره نیز از جنس تولید نیست بلکه از جنس بازرگانی است. در چنین شرایطی است که ادغام وزارت خانه‌های بازرگانی و صنایع معنا پیدا می‌کند. در حال حاضر بسیاری از کشورها وزارتخانه مربوط به حوزه تجارت و تولید را در هم ادغام کرده‌اند و از این حیث دیگر شاهد اختلاف و تقابل مدیران بخش تولید و تجارت نیستند. به اعتقاد من موضوع ادغام وزارت بازرگانی و وزارت صنایع نه فقط از این منظر که به دلایل زیادی قابل پیگیری است. مشکل دیگر این است که در طول ۳۰ سال گذشته کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی را در استان‌هایی ایجاد کرده‌ایم که عمده دلایل آن سیاسی بوده است. غالباً فشار نمایندگان آن استان بوده که به احداث کارخانه‌ها در شرایطی که هیچ توجیه تجاری نداشته است تن داده‌ایم.

شاید اگر با نگاه تجاری به راه‌اندازی کارخانه‌ها در برخی استان‌ها اقدام می‌شد امروز بسیاری از این واحدهای تولیدی که غالباً توجیه اقتصادی ندارند، احداث نمی‌شدند.

در همین ارتباط یکی از مصوباتی که من در دولت دهم پیگیری و دنبال کردم و با افتخار نیز از آن یاد می‌کنم، این است که در سفرهای استانی بندی را به تصویب می‌رسانیم که وزارت بازرگانی و معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ردیف بودجه‌ای جدیدی برای زیرساخت‌های تجاری استان‌ها ایجاد کنند. این اتفاق بسیار خوبی است که با کمک این مصوبه می‌توانیم به توسعه زیرساخت‌های تجاری در کشور جان تازه‌ای ببخشیم. شرایط امروز به گونه است که باید اعتراف کنیم پس از ۳۰ سال که از انقلاب می‌گذرد هنوز زیر ساخت‌های تجاری استان‌ها نتوانسته به بلوغ کافی برسد تا تولیدات استان قابلیت صادرات به بازار بین‌المللی را داشته باشد. به طور نمونه ما امروز از نبود سردخانه‌ها در کنار تولید محصولات رنج می‌بریم. در واقع جای لجستیک در کنار تولید را به خوبی احساس می‌کنیم. به همین دلیل است که بسیاری از کشورها مناطق آزاد خود را به عنوان مناطق لجستیک که به آب‌های آزاد راه دارند، اختصاص داده‌اند. حال باید پرسید که چه اتفاقی در این ۳۰ سال افتاده که به زیر ساخت‌های تجاری توجه نشده است و در زیر ساخت‌های لجستیکی هم فقدان داریم؟ اجازه دهید پرسش

و روی قیمت تمام شده این محصول اثر گذاشته بود. از سوی دیگر به دلیل آن که گمرک در دست ما نبود، یکی از نهادهای دولتی حجم بسیار زیادی رب گوجه فرنگی از بازار داخل خریداری و به کشور لیبی صادر کرده بود پس از آن که این محموله بزرگ از کشور خارج شد متوجه شدیم که این نهاد دولتی، باعث شده رب گوجه فرنگی در بازار نایاب شود. این دو اتفاق باعث گرانی ناگهانی رب گوجه فرنگی شد که سر منشاء هیچ یک از این دو اتفاق، وزارت بازرگانی نبود و در واقع از دست ما خارج بود. دلایلی که برای آن نماینده محترم مجلس آوردم قانع کننده نبود و در نهایت مقصر گرانی رب گوجه فرنگی، وزارت بازرگانی اعلام شد. نمونه دیگر، در همان روزها قیمت شکر نیز حدود ۵ تومان گران شد. که این اتفاق نیز مورد اعتراض برخی نمایندگان مجلس و حتی برخی از اعضای کابینه دولت وقت قرار گرفت. در صورتی که قفل شدن تسهیلات ارزی از سوی بانک مرکزی باعث شد به مدت ۶ ماه نتوانیم شکر مورد نیاز داخل را وارد کنیم. سرانجام با چنین برخوردهایی چاره‌ای جز استعفا ندیدم اما استعفایم از سوی آقای هاشمی رفسنجانی رد شد و ایشان گفتند باید تا آخر ادامه دهید و در دولت بمانید. با شرایطی که پیش آمده بود چاره کار را در آن دیدم که با آقای نوربخش نشستی برگزار کنم و حرف‌هایم را مستقیم به ایشان در میان بگذارم. نظر ایشان این بود که با عملیات تأخیری، باید فرآیند ثبت سفارش در وزارت بازرگانی به مدت ۳ ماه طول بکشد، چرا که به گفته ایشان بانک مرکزی به همین میزان عقب بود. من هم معاون بازرگانی خود را فراخواندم و مستقیم به ایشان گفتم که از امروز شما دیگر معاون من نیستید بلکه معاون آقای نوربخش هستید و هر چه ایشان گفتند اجرا کنید. در واقع شرایط و مصالح کشور ایجاب می‌کرد که به دور از تنش و چالش‌های درون دولت راه چاره‌ای برای عبور از این دوران بیابیم. به این دلیل که سیاست‌های ارزی و پولی محور اصلی اقتصاد کشور شده بود و بخش بازرگانی به حاشیه رفته بود. اما پاسخگوی تمام نقصان‌ها و کاستی‌ها همچنان وزارت بازرگانی باقی ماند. این مظلومیت را ما در آن زمان کاملاً احساس می‌کردیم همچنان که احساس می‌کنم در این دوره نیز که شما مسوولیت وزارت بازرگانی را برعهده دارید این وزارتخانه مظلوم واقع شده است.

غضنفری: آقای دکتر شما به خوبی به مسائل و مشکلات وزارت بازرگانی در زمان وزارت خود اشاره کردید. امروز شاید صورت مسائل قدری تغییر کرده باشد اما ذات مسائلی که شما در دوران وزارت خود با آن دست به گریبان بودید چندان تغییری نکرده است. شما در صحبت‌هایتان تقابل بخش تولید و بخش بازرگانی را به خوبی بیان کردید که من نیز ابتدا به همین نکته اشاراتی می‌کنم سپس به تشریح تقسیم وظایف می‌پردازم. من من معتقدم تولید در ایران پس از ۳۰ سال به این نقطه رسیده است که باید اقتصادی باشد. حال اگر واژه «اقتصادی» را در کنار «تولید» ننشانیم جایگاه واقعی بازرگانی کشف نمی‌شود. هرچند از سال‌های پیش کارهای خوبی در بخش زیر بنایی تولید شکل گرفته و کارخانه‌های مجهزی راه اندازی شد اما امروز مشکل عمده این است که تولیدات ما اقتصادی نیست. یعنی کل زنجیره عرضه باید مدیریت شود که بخش عمده آن بازرگانی است. حال اگر بخواهیم زنجیره عرضه به زنجیره ارزش تبدیل شود دیگر تقابل سنتی میان

غضنفری: به. ظاهر این نگاه نامناسب قرار است همیشه با وزارت بازرگانی باشد. البته به فهرست مشکلاتی که وزارت بازرگانی با آن درگیر بوده است و شما به آن اشاره کردید، مشکلات امروز را هم اضافه می‌کنم که شامل سه دسته انتظارات، توقعات و تصورات می‌شود. به عنوان نمونه، در انبارهای وزارت بازرگانی دولت دهم یک کیلوگرم کالای وارداتی پیدا نمی‌کنید هیچ کالایی نخریده‌ایم و اگر خریداری کرده‌ایم صرفاً خرید تضمینی برنج و گندم بوده که دولت بر دوش ما گذاشته است.

از وزارت بازرگانی که انبارهایش را خالی کرده است امروز همان انتظارات، توقعات و تصوراتی می‌رود که وزارت بازرگانی دوره‌های قبل از آن می‌شد که ده‌ها انبار در سراسر استان‌ها داشت. چالش اصلی وزارت بازرگانی امروز این است که باید به زیرساخت‌های تجاری بپردازد

و براساس سیاست‌های کلی اصل ۴۴ تمام ذخیره سازی‌ها و خریدها را به بخش خصوصی واگذارد اما همچنان انتظارات ما این است که وزارت بازرگانی به جایگاه سنتی خود بازگردد که مسئول تامین تمام کالاها و توزیع آن در بازار داخل بود. من این رویه را غلط می‌دانم و معتقدم درست نیست که اگر کالایی در بازار نبود، وزارت بازرگانی مأمور تامین و توزیع آن شود که با افزایش قیمت‌ها کالاهای ذخیره شده را به بازار سرازیر کند این اقدام تجربه موفق نیست. ما هنوز نتوانسته‌ایم تصورات را اصلاح کنیم. از سوی دیگر تصور عمومی این است که واردات در کشور یا توسط وزارت بازرگانی انجام می‌شود یا با مجوزهای این وزارتخانه. که اینها تصورات غلطی است که وزیر بازرگانی را به مجلس می‌کشاند به طوری که طی ۴ هفته ۴ بار او را به مجلس فرا می‌خوانند که هر ۴ بار نیز یک سؤال و آنهم واردات بی رویه مطرح می‌شود. جالب اینجاست که این موضوع به وزارت بازرگانی سال ۸۹ مربوط

نمی‌شود چرا که وزارت بازرگانی سال ۸۹ براساس قوانین و مقررات هیچ مجوزی در اختیار نداشته که اجازه واردات بدهد. این درحالی است که این وزارتخانه خود نیز هیچگونه وارداتی نداشته است. در چنین شرایطی است که از وزیر بازرگانی سؤال می‌شود که چرا در سال ۸۸ مواد پروتئینی وارد شده است و او باید پاسخگو باشد. به همین دلیل وارد این فضا شده‌ایم که تصورات، توقعات و انتظارات مردم، دولت و مجلس را از وزارت بازرگانی اصلاح کنیم. با کمال تأسف باید بگویم کمتر جایی را پیدا کرده‌ایم که مطابق با قانون نسبت به وزارت بازرگانی تصور داشته باشند. هر جا که ما مراجعه کردیم مطابق با گذشته وزارت بازرگانی از ما انتظار و توقع دارند.

آل اسحاق: همین جا یک سؤال برای من پیش می‌آید؛ آیا قانون وزارت بازرگانی عوض شده است؟ اگر هنوز

جزء شرح وظایف وزارت بازرگانی تنظیم بازار است دیگر نمی‌توان نفی کرد که چرا در این باره از وزارت بازرگانی سؤال می‌شود. می‌خواهم بگویم که مشکل اصلی وزارت بازرگانی این است که طبق قانون از این وزارتخانه انتظاراتی می‌رود که ابزارش در دست او نیست؛ یعنی مسئولیت تنظیم بازار با وزارت بازرگانی است اما اختیارات را دیگر بخش‌ها و وزارتخانه‌ها در دست دارند. این صحبت‌ها به معنی تأیید این رویه نیست. به طور نمونه براساس مصوبه مجلس مجوز واردات محصولات کشاورزی به وزارت جهاد کشاورزی رسیده است آن موقع از وزیر بازرگانی درباره واردات محصولات کشاورزی و کمبود و گرانی‌ها در این بخش بازخواست می‌شود. مشکل اصلی به اعتقاد من در همین جاست.

غضنفری: آنچه پیش همه مغفول مانده تقسیم کار برای واردات است. طبق قانون برنامه چهارم دولت مکلف است تمام موانع غیر تعرفه‌ای را حذف کند حال این توقع را از وزارت بازرگانی دارند که برای جلوگیری از واردات مانع تعرفه‌ای و ضابطه‌ای برقرار کنند اما براساس قانون، تعیین تعرفه به ۹ دستگاه مربوطه داده شده است که وزارت بازرگانی نمی‌تواند به تنهایی تعرفه‌ها را دستکاری کند. ابزار دیگر موانع فنی برای کنترل واردات است که در قانون مشخصاً نام دستگاهی برده شده که موظف به اعمال ضوابط فنی هستند که وزارت بازرگانی جزو آنها نیست.

واردات در حال حاضر ۳ مرحله دارد یکی ضابطه‌گذاری و تعرفه‌گذاری که در اختیار وزارت بازرگانی است. دیگری ثبت سفارش است که در وزارت بازرگانی مراحل اداری آن طی می‌شود. حلقه سوم مجوزی است که گمرک پس از اخذ در مرحله قبلی و تأیید آن و اخذ مجوزهای استاندارد اجازه ورود کالا را می‌دهد. اما تصور عمومی این است که فرآیند واردات از

آغاز تا پایان به طور کل در اختیار وزارت بازرگانی است که این اشتباه است. قانون نیز تقسیم کار نکرده است؛ براساس قانون در حلقه اول ۳۰ دستگاه ضوابط فنی را مشخص می‌کنند و یا مجوز برای واردات می‌دهند. در بند «ز» ماده ۳۳ قانون برنامه چهارم آمده است که دولت اجازه ندارد غیر از این ضوابط در ثبت سفارش‌ها ورود پیدا کند. در قانون، منع واردات به جز موارد استثنایی نداریم بنابراین وزیر بازرگانی فعلی را می‌خواهند با همان متر قبلی بسنجند. این شد که ما اخیراً همه دستگاه‌های ضابطه گذار را فراخواندیم که در بخش واردات فعالانه عمل کنند و پاسخگو باشند. بنابراین با فشار بر دستگاه‌های ضابطه گذار باید واردات را مدیریت کرد که ما نیز مدتی است این را شروع کرده ایم. وقتی کفش چینی نامرغوب وارد بازار می‌شود این گناه به گردن وزارت بازرگانی نیست. قانون می‌گوید موسسه استاندارد



باور عام در مورد وزارت بازرگانی، تصویر فردی است که تنها مأموریت دارد مایحتاج یک خانواده را تامین کند. این حس، خیلی بد بود و گاهی حتی در سطح دولت هم چنین استنباطی از وزارت بازرگانی دیده می‌شد

باید ضوابط فنی گذاشته و اجازه ورود کالای بی کیفیت را به واردکنندگان ندهد. در بحث تنظیم بازار نیز به دلیل آنکه به طور موشکافانه مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته وزارت بازرگانی چویش را می‌خورد. به طور مثال وزارت بازرگانی مسئول ایجاد تعادل قیمت در بازار است. مثلاً در ماه رمضان کالایی با افزایش تقاضا مواجه می‌شود که پاسخگوی این تقاضا وزارت بازرگانی است اما گلوگاهی در این زمینه وجود دارد و آن این است که اگر کالایی دستگاه تولیدی بالای سر آن ایستاده و وعده می‌دهد برای تولید و تامین داخلی مشکلی ندارد اما در موعد مقرر که ما به عنوان مسئول توزیع کالا در بازار درخواست همان کالا را می‌کنیم، آن دستگاه تولیدی از ارائه به موقع کالا باز می‌ماند. این‌جا چه کسی مقصر است؟ به نظر من دستگاه تولیدی مقصر اصلی است. به اعتقاد من دستگاه تولیدی مسئول تامین کالاهاست و وزارت بازرگانی مسئول تامین کالا نیست و به اشتباه چندین سال است که این وزارتخانه شانه‌هایش به زیر تامین کالا رفته است. به باور من، هم تولید و هم واردات از جنس تامین است و تامین وظیفه دستگاه‌های تولیدی است. اما وظیفه وزارت بازرگانی چیست؟ وزارت بازرگانی در بخش تنظیم بازار سعی می‌کند متناسب با رویدادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حجم تقاضا را برآورد کرده و از دستگاه‌های تولیدی برای توزیع کالا سفارش‌ها را دریافت کند. سیستم توزیع، کنترل و بازرسی وظیفه وزارت بازرگانی است. من در قامت وزیر بازرگانی مسئول سیستم توزیع هستم. گفته می‌شود اگر کالایی در بازار نیست وزارت بازرگانی باید تامین کند، من این را قبول ندارم. وزارت بازرگانی از ابتدا تا انتهای سیستم توزیع مسئول است و تامین کالا بر عهده او نیست. تامین کالا بر عهده دستگاه‌های تخصصی است. اما نکته دیگر که بعضاً به چالشی برای وزارت بازرگانی در می‌آید مقوله افزایش قیمت‌ها است که این چالش بارها وزیر بازرگانی را به مجلس کشانده است؛ حال آن که افزایش قیمت‌ها به دو دلیل شکل می‌گیرد، یا در تولید کالا افزایش قیمت داشته‌ایم یا در توزیع. وقتی کالایی در سیستم تولید با افزایش قیمت مواجه می‌شود نمی‌توان انتظار داشت که با قیمت پایین‌تر در سیستم توزیع آن را وارد بازار کرد. بنابراین در این زمینه ما با دو واژه مواجه هستیم؛ گرانی و گران فروشی. گرانی آن چیزی است که در قیمت تمام شده بالا است و ما در وزارت بازرگانی نمی‌توانیم قیمت تمام شده را پایین بیاوریم چرا که در حوزه اختیارات ما نیست و به سیاست‌های اقتصاد کلان در دولت بازمی‌گردد. اما مقوله برخورد با گران فروشی در حیطه وظایف تعریف شده این وزارتخانه است و با ابزار تعزیرات و جریمه قابل حل است و در اختیار وزارت بازرگانی است. بنابراین معتقدم که تقسیم کار ملی در مورد واردات به خوبی تشریح نشده و وزارت بازرگانی را مسئول واردات می‌دانند. اشتباه و تصورات غلط دیگر این است که در حوزه تنظیم بازار ما را مسئول تامین می‌دانند و در گرانی کالا این وزارت بازرگانی است که مسئول گرانی کالا شناخته می‌شود که این هم اشتباه است. بنابراین تازمانی که این حاشیه‌ها را از وزارت بازرگانی دور نکنیم وزیر بازرگانی فعلی نیز همچون وزرای سابق نمی‌تواند به سراغ زیر ساخت‌های تجاری برود. وزیر بازرگانی دولت دهم وقتی شعار تنظیم بازار پایدار می‌دهد محقق نمی‌شود چون تنظیم بازار پایدار به تامین پایدار نیاز

تعرفه ای واردات و دیگر موارد باشد همچنان که شما بهترین کار را شب عید در مورد میوه انجام دادید.

غضنفری: اتفاقا نکته خوبی را یادآوری کردید. ما در تنظیم بازار شب عید اصلا میوه وارد نکردیم اما مردم وارد کردند. **آل اسحاق:** وارد نکردید، اما اختیارش در دست شما بود و شما مجوز دادید.

غضنفری: اصلا این طور نیست؛ ما هیچ مجوزی در مورد واردات نداریم. نه تنظیم تعرفه‌ها انحصارا در اختیار ماست و نه اعطای مجوزها. واردات میوه به ایران طبق ضوابطی شکل می‌گیرد که وزارت جهاد کشاورزی تعیین می‌کند.

آل اسحاق: حال اگر همین امروز مثلا خشکسالی شود یا وزارت جهاد کشاورزی مثلا نتوانست گوشت وارد کند، نیاز بازار داخل چه می‌شود؟ من می‌گویم تا زمانی که همه چیز براساس الگو و پارادایم مشخصی شکل نمی‌گیرد، وزارت بازرگانی باید اختیاراتی داشته باشد یا مکانیزمی در دست داشته باشد که با ابزار سیاست‌گذاری و غیره این مشکل را بتواند برطرف کند. این را به خصوص در این دوران که شما خود را برای هدفمندی پاره‌ها آماده می‌کنید، لازم می‌بینم. توضیح من این است که حرف‌های شما کاملا منطقی است اما نمی‌دانم مجموعه دولت هم به باور شما رسیده‌اند؟

غضنفری: همه هدف من این است که از شاکله وزارت بازرگانی دفاع کنم. اگر دستگاه‌های تولیدی که این همه منابع در اختیار دارند تا تامین کالا را انجام دهند موفق به انجام آن نشوند، می‌خواهم بگویم مقصر وزارت بازرگانی نیست. **آل اسحاق:** درست است و باید کاملاً روشن شود. اما آقای دکتر! واقعیت این است که ساختار، یک نفر را به نام وزیر بازرگانی می‌شناسد که چه بخواهد و چه نخواهد او را به عنوان مقصر اصلی اختلالات بازاری معرفی می‌کند. بنابراین وزیر بازرگانی به باور من باید ابزاری را در دست داشته باشد که اگر بخش تولید در کارش کوتاهی کرد و به مسئولیتش عمل نکرد بتواند جبران کند.

غضنفری: اما قانون برنامه این اجازه جبران را به وزارت بازرگانی نمی‌دهد.

آل اسحاق: اگر مجموعه دولت به چنین باوری برسد، موفقیت بزرگی است. اما در واقع نمی‌توانم تصور کنم که نمایندگان، چنین استدلالی را بپذیرند. اگر می‌پذیرفتند که نباید شمارا در چهار هفته، چهار بار به مجلس فراخوانند.

غضنفری: من می‌گویم به آن چه که قانونگذار در تقسیم کار ملی تعیین کرده عمل کنیم و تن بدهیم. قانون‌گذار می‌گوید مسئولیت واردات کشاورزی را به وزارت جهاد کشاورزی می‌دهم و وزارت بازرگانی از اختیاراتی که پیش از این داشت دیگر برخوردار نیست. گذشته از آن، باید تکلیف همه در دولت مشخص باشد. روشش این است که بسیاری از دستگاه‌هایی که در حاشیه ایستاده‌اند و از دور می‌گویند

که عوامل تامین کالا و منابع را در اختیار چندین دستگاه قرار داده اما طرف حساب تنها یک نفر و آن هم وزیر بازرگانی است. این تعارض آشکار را من هم قبول دارم. اما از دریچه مردم و عموم مشتریان اقتصاد اگر به موضوع نگاه کنیم، برای آنها، تقسیم کار عادلانه یا ناعادلانه در میان اجزای دولت، اهمیت ندارد. آنها صرفاً می‌خواهند سیستم به خوبی کار کند و مهم نیست متصدی سیستم وزیر بازرگانی باشد یا وزیر صنایع.

غضنفری: شما درست می‌گویید و من هم به دنبال فرافکنی نیستم. اما از شما می‌پرسم مسئول این که قیمت کالایی زیاد است، کیست؟ من برای محاکمه، دنبال شریک جرم نمی‌گردم فقط معتقدم در تحلیل و تشریح دلایل تورم، نباید اول سراغ وزیر بازرگانی را گرفت. ۲۰ سال پیش باور اینکه نقدینگی و تورم رابطه مستقیم دارند برای سیاستمداران ما دشوار بود

اما اکنون همه می‌دانند اگر نقدینگی زیاد شود، تقاضای کل افزایش می‌یابد و همین منجر به افزایش قیمت‌ها می‌شود. بنابراین در این قلم افزایش قیمت، نه تولید، مقصر است و نه توزیع. تورم ناشی از این سیاست، منشأ پولی دارد پس نمایندگان لطفاً از سیاستگذار پولی بپرسند که تورم چرا افزایش یافته نه از وزیر بازرگانی. در مورد مقوله قیمت هم باید دید آیا قیمت تولید بالاست یا قیمت توزیع. فقط کافی است که این مشخص شود. اگر قیمت تولید بالاست باید مسئول تولید را فرا خوانند و اگر قیمت توزیع بالاست باید مسئول توزیع مورد پرسش و سؤال قرار گیرد. من از شما یک سؤال دارم به طور مثال فولاد ذوب آهن اگر قیمتش بالا برود چه کسی باید پاسخگو باشد؟

آل اسحاق: این مقوله به آن نسبتی که در تولید دخالت دارد مربوط می‌شود اما نیاز بازار فقط تولید نیست نیاز بازار جمع بین واردات و تولید داخلی است. **غضنفری:** همین الان مسئول واردات چه کسی است؟

آل اسحاق: مسئول تنظیم بازار فولاد وزارت بازرگانی است اما شما اختیارات ندارید.

غضنفری: بحث اختیارات نیست. بحث واقعیت‌هاست. اگر قیمت‌های جهانی بالا برود و تقاضای داخلی نیز افزایش داشته باشد آن گاه قیمت فولاد می‌تواند ثابت بماند؟ معتقدم اگر نگاه تلسکوپي را به نگاه میکروسکوپي ارتقا دهیم رصد اقدامات دستگاه‌ها کاملاً آسان می‌شود که معتقدم رسانه‌ها باید همان نگاه میکروسکوپي را داشته باشند. بر این باورم که باید این شفاف‌سازی صورت گیرد تا متهمی که جرمی به او چسبانده‌اند از اتهامات نامربوط رها شود.

آل اسحاق: همه این حرف‌ها درست است که می‌گویید. اما آقای دکتر! وزیر بازرگانی باید دم دست خود ابزاری به عنوان لجستیک داشته باشد تا اگر تولید به مشکل برخورد، بتواند نیازهای بازار را برآورده کند. این ابزارها هم می‌تواند ابزار

دارد یعنی سیستم تولیدی باید بپذیرد که تامین پایدار داشته باشد. بنابراین سیستم تولید کشور را باید به نقش و جایگاهی که دارند حساس کنیم و به این سیستم یادآوری کنیم که بازار را توبه هم می‌زنی. اینکه کلید واردات در دست وزیر بازرگانی است تصور غلطی است و برخی تصور می‌کنند که امروز نیز چون گذشته ۱۳ مرکز تهیه و توزیع در اختیار این وزارتخانه است. امروز طبق ماده ۱۶ قانون برنامه، وزارت بازرگانی برای واردات حتی یک کیلوگرم محصول کشاورزی باید از وزارت جهاد کشاورزی مجوز بگیرد. اگر محصول وارداتی کشاورزی وارد بازار می‌شود صدا زدن و توبیخ وزیر بازرگانی در رسانه‌ها به لحاظ قانونی خطا است. بنابراین امروز هیچ دفاعی برای ما مهمتر از این نیست که عین قانون را برای مردم تشریح کنیم. باری که به اشتباه به روی دوش ما گذاشته شده تامین و واردات طبق تقسیم کار ملی وظیفه ما نیست. سهم ما از مدیریت واردات این است که وزارت بازرگانی به عنوان یک برادر در موضوع واردات به سایر دستگاه‌ها تذکر می‌دهد که کارهایشان را خوب انجام دهند. این که تذکر می‌دهند چرا وزارت بازرگانی جلوی واردات کالاهای بی‌کیفیت را نمی‌گیرد عین همان لحنی است که آیا حضرت علی نماز می‌خواندند یا نه؟! این وزارت بازرگانی است که باید به دستگاه‌های تخصصی تذکر دهد که چرا ضوابط خود را سخت‌تر نمی‌کنند و راه ورود کالاهای بی‌کیفیت را باز گذاشته‌اند. مقوله دیگر بحث تراز تجاری است. وزارت بازرگانی در صورتی می‌تواند تراز تجاری را بهبود بخشد که بتواند به همه دستگاه‌هایی که متولی مجوز دهی هستند و می‌توانند جلوی ورود کالای غیر کیفی را بگیرند امر و نهی کنند که این کار را بکنند و نه این که خود ما در جایگاه متهم قرار بگیریم. بنابراین به اعتقاد من خیلی از دستگاه‌ها باید مورد پرسش قرار بگیرند که چرا در امر واردات کالاهای غیر کیفی دقت کافی را به خرج نمی‌دهند و باعث خروج ارز از کشور می‌شوند. اگر می‌خواهیم وزارت بازرگانی را به موقعیتی که قانون از او خواسته بازگردانیم باید دقیقاً همه انتظارات فعلی را عکس کنیم. کسی که امروز در جایگاه متهم نشسته به نظر من پرسش‌گر واقعی است. این تغییر البته نیاز به طی طریقی سخت و طولانی دارد که فکر می‌کنم لازم است حداقل شش ماه تا یک سال روی آن کار رسانه‌ای و اطلاع رسانی صورت گیرد. حال اگر وزیر بازرگانی از جایگاه متهم خارج شده و در مقام پرسش‌گر نشست آن گاه است که می‌توان به سراغ زیرساخت‌های تجاری رفت. وقتی گوشت در بازار کم است دستگاه تخصصی تولید و تامین گوشت باید پاسخگو باشد و نه وزارت بازرگانی. تولید و تامین وظیفه وزارت بازرگانی نیست. این که تولید کننده ضعیف است، وام می‌خواهد، معوقه دارد، مالیات خود را نمی‌پردازد، پول آب و برق خود را نمی‌تواند بدهد اینها وظیفه وزارت بازرگانی نیست.

آل اسحاق: با بخش پایانی صحبت‌های شما کاملاً موافق هستم؛ یعنی وزارت بازرگانی باید پرسش‌کننده‌ای مقتدر باشد. متأسفانه فضای عمومی تاکنون این اجازه را نداده که وزارت بازرگانی پرسشگری کند که چرا دستگاه‌های دیگر کوتاهی می‌کنند. این به جای خود کاملاً محفوظ است اما همانطور که می‌دانید تعادل بازار و قیمت‌ها و تنظیم بازار مربوط به مجموعه دولت است. یکی از وظایف دولت تنظیم و تعادل بازار است حال آن که دولت به گونه‌ای برخورد کرده



بزنش زمین، باید مورد پرسش قرار گیرند. آنگاه اگر بار سوالات نامربوط را از دوش ما بردارند و سئوالات مرتبط را از من بپرسند حتماً برای آنها پاسخ دارم. اگر پاسخ نداشتم حتماً کار را تحویل می‌دهم و می‌روم. مثلاً در زمینه ذخیره سازی کالاهای برای هدفمندی یارانه‌ها من باید پاسخگو باشم. با قوانین فعلی امکانپذیر است که وزارت بازرگانی نیز به سراغ وظیفه اصلی خود یعنی زیرساخت‌های تجاری برود. یک عده ممکن است خودشان را به خواب بزنند که هرگز بیدار نمی‌شوند. نماینده‌ای به ما مراجعه می‌کند برای گرفتن مجوز واردات برای یک شخص. می‌گویم ما مجوز نمی‌دهیم چرا که جزء وظایف ما نیست، می‌گوید نه، دروغ می‌گویی؛ حتماً مجوز می‌دهی. و باور نمی‌کند که وزارت بازرگانی دیگر مجوز واردات نمی‌دهد. من پیشنهادم این است که روی قانون تأکید کنیم.

آل اسحاق: موضوع مهم دیگر، توسعه صادرات است یا حتی یک گام پیش‌تر را هم باید پیش‌بینی کنیم. پس از منسوخ شدن سیاست جایگزینی واردات، و تعریف سیاست‌های مبتنی بر توسعه صادرات، اکنون الگوی تازه‌ای هم در حال شکل‌گیری است که حتی فراتر از سیاست توسعه صادرات عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که این سیاست در حال جایگزین شدن به جای سیاست توسعه صادرات است. این سیاست از طریق ایجاد شبکه‌های همکاری جهانی برای تولید، تقسیم کار جهانی را از محصول به فرآیند تولید محصول تبدیل کرده است. باکاسته شدن موانع طبیعی و مصنوعی مبادلات اقتصادی در جهان زمینه‌های لازم برای دگرگونی فرآیند تولید و آرایش نوین صنعتی و شکل‌گیری زنجیره‌ها و شبکه‌های تولید فراهم شده و مناسبات درون بنگاهی نقش و سهم عمده‌ای یافته است و همکاری‌های متقابل در اقتصاد جهانی در حوزه فن‌آوری، طراحی محصول، شیوه‌های تولید، سازماندهی و بازاریابی تقویت شده است. این که امسال رهنمودهای مقام معظم رهبری بیشتر معطوف به واردات و صادرات است و بیانات ایشان حوزه بازرگانی و تجارت خارجی را دربرمی‌گیرد را باید به فال نیک گرفت. در دوران من، اصل ۴۴ مانعی برای آزادی اقتصاد بود اما اصل ۴۴ اکنون به عاملی برای توسعه اقتصادی تبدیل شده است. در دوران من با وجودی که دولت، سیاست‌هایش را مبتنی بر بازار تنظیم کرده بود، باز هم به بخش بازرگانی به عنوان موتور محرک اقتصاد نگاه نمی‌شد اما اکنون رهبری، تابوی بزرگ جایگزینی واردات را شکسته‌اند. به نظر من همه اینها فرصت‌های مناسبی پیش روی شما و مجموعه دولت گذاشته است. شما از این فضا به چه شکلی استفاده خواهید کرد؟

غضنفری: به نکته مهمی اشاره کردید و به نظر من رهنمودهای ایشان در مورد توسعه صادرات بسیار تاریخی و با اهمیت بود. به نظر من اصولاً سیاست‌های حوزه بازرگانی به دو نوع رویکرد ختم می‌شود. یک رویکرد حکم به درون‌نگری اقتصاد دارد که سیاست استراتژی جایگزینی واردات در آن مستتر است و دیگری توسعه صادرات است که در آن، گذر از مرزهای جغرافیایی در اقتصاد معنی می‌شود. که به نظر می‌رسد این نوع نگاه حدود دوده پیش منسوخ شده اما در کشور ما هنوز مدافعی زیادی دارد. واقعیت این است که استراتژی جایگزینی واردات جایگاه خود را به عنوان یک گزینه برای توسعه صنعتی از دست

داده است. بحران بدهی‌های خارجی، تورم‌های سنگین، توزیع نابرابر درآمد، اشباع بازار داخلی و در نتیجه مواجه شدن با مازاد محصولات صنعتی که به دلیل رقابت‌ناپذیری فاقد امکان صادرات بودند مجموعه‌ای از عوامل را تشکیل می‌داد که به عدم موفقیت این استراتژی منجر شد. این البته یک نکته مهم است؛ یعنی ناهمخوانی استراتژی جایگزینی واردات با شرایط جدید نظام اقتصاد جهانی باعث عدم توفیق آن می‌شود. شرایط اقتصاد جهان که در آن استراتژی جایگزینی واردات شکل گرفت بسیار متفاوت از شرایط اقتصادی سیاسی دهه ۹۰ بود. اشاره کردم که تغییر شرایط جهانی اقتصاد و چند عامل اقتصادی دیگر منجر به جایگزینی استراتژی توسعه صادرات به جای جایگزینی واردات شد. از نظر تاریخی فروپاشی نظام‌های مبتنی بر کمونیسم و پایان دوران جنگ سرد باعث بهتر شدن تجربه توسعه صنعتی مبتنی بر صادرات شد. ظهور چین به عنوان قطب جدید صنعتی هم در همین دوره بود و بر این فرآیند تأثیرگذاری داشت و در نهایت اینکه نسل دوم کشورهای نوظهور مانند مالزی، ترکیه و تایلند و چند کشور دیگر، فرصت‌های جدیدی را به وجود آورد تا در سایه آن، حتی

الگوی تازه‌تری هم شکل بگیرد. هر دو رویکرد جایگزینی واردات و توسعه صادرات در چرخه تولید در محدوده جغرافیایی یک کشور تعریف می‌شوند. اما در رویکرد جایگزینی واردات، محصول نهایی به بازار داخلی عرضه می‌شود و در رویکرد توسعه صادرات، محصول تولیدی، به بازار جهانی عرضه می‌شود. بنابراین فرموده رهبری بسیار مهم و استراتژیک است و قطعاً مورد توجه دولت قرار می‌گیرد. شایسته این است که هم چون سیاست‌های اصل ۴۴، این فرموده

هم مورد توجه قانون‌گذاران قرار گیرد و بخش بازرگانی و تکیه بر صادرات به عنوان موتور محرک اقتصاد تعریف شود. واقعیت این است که در خیلی از دوره‌های گذشته، اقتصاددایان، توجه کافی به تولید صادرات‌محور نکرده است. به همین دلیل است که باید اعلام کنیم، بخشی از ریشه مشکلات در نگرش‌های موجود است. ما اگر نگرش‌ها را اصلاح کنیم و توسعه صنعتی مبتنی بر صادرات را به‌طور جدی ادامه دهیم، می‌توانیم به صادرات گسترده‌تر دست یابیم. به همین دلیل وزارت بازرگانی در حال تهیه مقدماتی از یک الگوی صادراتی است که مشخص می‌کند در چه زمینه‌هایی از صنعت و تولید امکان توسعه صادرات بیشتر را داریم و در چه حوزه‌هایی دچار ضعف هستیم. طبیعی است که دیگر بخش‌های دولت هم در این زمینه فعال خواهند بود و در مجموع در آینده‌ای نزدیک، برای استقرار دیدگاه توسعه صادرات‌ماندگار تلاش خواهیم کرد. واقعیت این است که حرکت به سمت تولید صادرات‌محور از یک مسیر مشخص می‌گذرد که آن هم جهش از تولید فشاری به تولید کششی است؛ یعنی تولید مطابق با نیاز مشتری. امروزه مقوله «کیفیت» در تجارت جهانی حرف

نخست را می‌زند و دیگر نمی‌توان چنین شاخصه‌ای را در فضای ملی محدود کرد. در حال حاضر دسترسی به بازارهای بین‌المللی برای تمامی کشورها بسیار راحت شده، بنابراین در چنین فضایی است که رقابت بر سر قیمت تمام شده در بازار جهانی شریان حیاتی تولید را رقم می‌زند. از همین رو است که امروز شاهد تحرک کشورهای جهان به سمت سرمایه‌گذاری‌های مشترک هستیم. باید توجه داشته باشیم که کیفیت کیمیاست و می‌تواند و قادر است تولیدکننده را از تقلیدی کپی‌بردار به رهبری توانا در بازار جهانی تبدیل کند.

آل اسحاق: اما در مورد مدیریت واردات که رهبری آن را مطرح کردند، برخی برداشت‌های نادرست به وجود آمد و من در همایشی هشتاد دادم که نباید اقتصاد را به دهه ۶۰ بازگرداند. تعریف عام مدیریت واردات این است که فرآیند واردات کالا از برنامه‌ریزی، سازماندهی، هماهنگی نظارت و کنترل که همه این موارد از اصول مدیریت هستند، تبعیت کند. رهبری در بیانات اخیر خود تأکید کرده‌اند که واردات باید مدیریت شود؛ اما مدیریت واردات براساس یک استراتژی تجاری چیست و چگونه باید اعمال شود؟ مأموریت اصلی



مدیریت واردات کدام است؟ به نظر من نگرش اصلی در تنظیم استراتژی و بیان مأموریت می‌بایست بر مبنای تولید صادرات محور مبتنی بر «نگرش درون‌زای بیرون‌نگر» استوار باشد. در این صورت مأموریت اصلی مدیریت واردات این گونه تعریف می‌شود «واردات برای تولید در جهت تأمین بهینه نیازهای داخلی و صادرات.» با توجه به این تعریف واردات نه تنها مذموم نیست، بلکه همان‌گونه که مقام معظم رهبری فرمودند ضروری هم هست؛ اما واردات در چه شرایطی مذموم است؟

غضنفری: در خیلی از این موارد دیدگاه‌های ما به هم نزدیک است. به نظر من واردات در مواردی که به تولید کشور آسیب می‌زند غیر ضروری است. با مختصر مطالعه وضعیت کشورهای موفق در توسعه اقتصادی در رابطه چگونگی و حجم صادرات و واردات و ترکیب کالاهای وارداتی صادراتی مشخص می‌شود یکی از عوامل موفقیت این کشورها مدیریت صحیح تولید، صادرات و واردات بوده است بنابراین ضروری است که با تدوین بسته‌های سیاستی، هم مدیریت مطلوبی بر واردات داشته باشیم و هم تولید و صادرات را در راستای آن قرار دهیم. →

به نام پدر، پسر و جامعه مدنی

مصائب بازرگانان دوران مشروطه و تلاش آنها برای تشکیل مجلس و کلاهی تجار

شیرین مهدوی

بازمانده خانواده امین‌الضرب



محمّدحسین
امین‌الضرب که کار
زمین‌مانده پدر
را با تشکیل اتاق
تهران کامل کرد

جا مانده، او حتی از ظل‌السلطان، فرزند ناصرالدین شاه گلایه و شکایت می‌کند و خواستار مداخله شاه برای پایان بخشیدن به اخاذی و زورگیری شاهزادگان می‌شود. امین‌الضرب در نامه‌ای که در سال ۱۸۸۵ خطاب به شاه قاجار نوشت، زبان گلایه را اندکی تندتر کرد و لب به شکایت گشود. او نوشت: "... (حکام) چند ترتیب درستی دارند که نمی‌گذارند مسأله منکشف شود. آنچه می‌خواهند از رعیت بیچاره می‌گیرند و بی‌حسابی می‌کنند. با وزرای دولت ساخته اند ... مردم همان فریاد می‌کنند لیکن معلوم نیست که از چه جهت است. ... به اقسام مختلف پول مردم را می‌گیرند، املاک مردم را می‌گیرند. در این نامه، اشاره امین‌الضرب به دو نکته است. نخست تبعیض و بی‌قانونی در اخذ مالیات و عوارض و دیگری اخاذی و سلب مالکیت اموال و املاک (مردم).

در این نامه، مرحوم امین‌الضرب برای جلوگیری از بی‌عدالتی‌ها و تبعیض، برای نخستین بار از شاه می‌خواهد که به تجار اجازه دهد تشکیلی ایجاد کنند تا در هر ایالت، ناظران بی‌طرفی انتخاب شوند تا بتوانند بدون بیم از انتقام جویی در باره کارها و مشکلات ایالت خود گزارشی تهیه کنند. نامه امین‌الضرب به شاه قاجار، منجر به تشکیل "مجلس وکلای تجار" در شوال ۱۳۰۱ قمری می‌شود و با موافقت ناصرالدین شاه، این مجلس در برخی شهرهای ایران و حتی در خارج از کشور در شهرهای بغداد و استانبول، دفتر دایر می‌کند.

با شروع کار مجلس وکلای تجار، امور بازرگانی در این مرکز متمرکز می‌شود و تجار برای به دست آوردن منافع جمعی خود، تلاش زیادی می‌کنند. هرچند آنها به خواسته‌های خود مبنی بر ایجاد امنیت اقتصادی و ایجاد نهادهای برای ثبت مالکیت دست نمی‌یابند و موفق نمی‌شوند انحصار بانکی و تجاری خارجی‌ها را از میان بردارند اما تشکیل مجلس وکلای تجار، آنها را متحد می‌کند تا اتفاقات بزرگ تری نظیر قیام تنباکو و جنبش مشروطه را رهبری کنند. →

مقام و منزلت خوبی نزد درباریان برخوردار بود، در چنین شرایطی به دفاع از طبقه تجار برخاست و با نوشتن نامه‌های متعدد به شاه قاجار و زیر دستانش، از ظلمی که بر بازرگانان ایرانی می‌رفت، پرده برداشت. نامه‌های متعددی از او برجا مانده که نشان دهنده رویکرد او از اقتصاد ملی است و تنها قایل به منافع فردی خود او نیست. امین‌الضرب در سال ۱۸۸۴ میلادی در باره اهمیت طبقه تجار به شاه قاجار نوشت: عمده امور به تجارت بسته است. اگر تجارت قوت داشته [باشد] می‌تواند رفع احتیاجات ممالک محروسه را از ولایات خارجه بنماید، کارخانه جات احداث نماید، معادن مفتوح کند، امتعه ممالک محروسه را رواج دهد. ... عمده امورات ممالک محروسه با تجار است. این طایفه همه جور قوه در آنها متصور است. اسباب آبادی مملکت هستند.

از جمله سیاست‌هایی که بسیار تبعیض‌آمیز بود و گلایه و شکایت بازرگانان ایرانی را به دنبال داشت، تبعیض در مورد عوارض و مالیات گمرک بود. در حالی که بازرگانان خارجی ۵ درصد حق گمرکی نسبت به کالاهای وارد شده به ایران می‌پرداختند و در عین حال از پرداخت عوارض داخلی معاف بودند. اما، کالای وارداتی تجار ایرانی نه تنها هنگام ورود به کشور، مشمول عوارض گمرکی می‌شد بلکه از دروازه هر شهری که می‌گذشت مالیات یا عوارضی به آن تعلق می‌گرفت که خودسرانه بود. به این ترتیب، گاه می‌شد که یک بازرگان ایرانی در مجموع مبلغی معادل ۱۴ تا ۲۲ درصد ارزش کالای وارداتی خود مالیات و عوارض می‌پرداخت در حالی که به یک تاجر خارجی تنها گمرکی معادل ۵ درصد ارزش کالای او تعلق می‌گرفت. در تلگرافی که امین‌الضرب در سال ۱۸۸۴م به شاه فرستاد در باره این تبعیض چنین نوشت: مال التجاره از امتعه ایران [از] بندر [گز] عبور می‌کند، بعضی را صدی ده و صدی بیست و پنج می‌گیرند، می‌گویند معمول معمول سابق است. جدیداً حکم شده است صدی سه از آنچه وارد می‌شود گمرک گرفته شود. ... چون می‌دانیم اولیای دولت. ... راضی به ظلم نیستند عرض حال خود را می‌کنم. چنانچه مقرر است صدی سه بدهیم، از ورود و خروج هردو مقرر شود صدی سه بگیرند. نه این که هرکدام صرفه به حالت آنهاست معمول سابق [باشد] و هرگاه نیست صدی سه بگیرند. در اسنادی که از مرحوم امین‌الضرب بر جا مانده و ما امیدواریم روزی انتشار عمومی پیدا کند، بارها او به دلیل اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز و سلب مالکیت‌های گسترده، به شاه قاجار و صدر اعظم او اعتراض کرده و خواستار ایجاد امنیت اقتصادی شده است. دریکی از معروف‌ترین نامه‌هایی که از امین‌الضرب بر

در مورد زندگی و فعالیت‌های مرحوم "حاج محمد حسن امین‌الضرب" و پسرش "محمد حسین امین‌الضرب" پژوهش و تحقیق زیادی صورت گرفته است و تاریخ نگاران و جامعه‌شناسان، ابعاد گوناگون زندگی این دو را به رشته تحریر درآورده‌اند اما به نظر می‌رسد به نقش اجتماعی پدر و پسر در جریان مشروطه و سال‌های پس از آن و تلاش آنها برای متحد ساختن طبقه بازرگانان و استحکام جامعه مدنی و اهتمام آن دو به تشکیل گرای، کم‌تر پرداخته شده است. آن چه حاج محمد حسن امین‌الضرب را نسبت به دیگر تجار و بازرگانان عصر قاجار، متمایز می‌سازد، یکی مردم‌گرایی اوست و دیگری تلاش و کوشش او در قوی ساختن بنیان‌های جامعه مدنی. تلاش امین‌الضرب برای تشکیل مجلس وکلای تجار و بعدها اهتمام امین‌الضرب پسر در ایجاد اتحادیه تجار، نمودی از رویکردهای امین‌الضرب پدر و امین‌الضرب پسر در به وجود آوردن جامعه مدنی است. محمد حسن امین‌الضرب بازرگانی متعلق به طبقه اشراف و وابسته به دربار نبود. او رفته رفته با توانایی فراوانی‌هایی که داشت، به فرد مهم و تاثیرگذاری گذاری در عرصه‌های مختلف تبدیل شد. تمام موفقیت‌های بی‌نظیر او چه در حوزه تجارت و بازرگانی و چه در حوزه اجتماعی را باید مدیون آینده‌نگری او دانست. مرور تلاش و تکاپوی امین‌الضرب برای تشکیل مجلس وکلای تجار که به طور قطع، بهترین مصداق برای اثبات روحیه تشکیل‌گرایی او به شمار می‌رود، در عین حال نشان می‌دهد که شخصی با درجه و اعتبار امین‌الضرب، چگونه با گذشتن از منافع فردی، به سوی منافع جمعی گام برمی‌دارد و در این زمینه از درافتادن با شاهان و شاهزادگان ابایی ندارد.

شماری از آنها (تجار) اگر چه از جایگاه خوبی برخوردار بودند و نسبت به اعتباری که کسب کرده بودند، ابراز رضایت می‌کردند اما به خوبی می‌دانستند که هر آن این امکان وجود دارد که از سوی شاهزادگان و درباریان مورد ظلم و تعدی قرار گیرند. همان گونه که تحلیل گرانی هم چون احمد اشرف اشاره کرده‌اند، تجار و بازرگانان از نظر اقتصادی نیرومند بودند و نفوذ و قدرت سیاسی هم داشتند اما همچون دیگر طبقات، همواره در معرض تبعیض و بی‌عدالتی قرار داشتند. بازرگانان نه تنها نسبت به سلب مالکیت اموال و املاک خود نگران بودند که با ورود کالاهای خارجی و رفتار تبعیض‌آمیز با تجار خارجی که با دادن امتیازهای خاص همراه بود، در معرض ورشکستگی قرار گرفتند. محمد حسن امین‌الضرب که از

تشکل‌گرایی تجار

تجار عصر مشروطه می‌خواستند با راه‌اندازی مجلس تجارت از منافع خود پشتیبانی کنند

مشخص می‌شود. آنان به دنبال توسعه گسترده اقتصادی در هر سه شاخه تجارت، صنعت و کشاورزی بودند. احیاء و تاسیس شرکت‌های تجاری که شیوه مدرن تجارتی در جمع‌آوری سرمایه‌های کوچک و به‌کارگیری آن‌ها در امور تجارتی بود که در مقابل شکل قدیمی و سنتی تجارت فردی قرار داشت، دنباله‌روندی بود که در سال‌های پیش از مشروطیت در ایجاد آن تلاش کرده بودند. تاسیس شرکت‌های تجاری در پیش از مشروطیت دلایل متعددی از جمله موانع ساختاری درون طبقاتی که شامل رشد نیافتگی طبقاتی تجار و تبدیل نشدن به «طبقه برای خود» بود، همچنین موانع برون‌طبقه‌ای که شامل ناکارآمدی ساختار سیاسی استبدادی در همراهی و همپایی با تجار در ایجاد امنیت، ثبات سیاسی، بهبود راه‌ها و حمایت در مقابل هجوم سرمایه‌های بیگانه بود، در گذشته به شکست انجامید و تجار در این زمان احیای دوباره این شیوه را ضروری یافته بودند. مدارس تجارتی نیز از نهاد‌های مدرنی بود که پیش از این نیز تجار در مجلس اول و دوم برای برپایی آن کوشیده بودند و ایجاد این گونه مدارس را کاری زیربنایی در رشد شیوه‌های نوین تجارت می‌دانستند. اتحادیه تجار به عنوان نهادی موازی با نهاد‌های تجاری دولتی برای استقرار این گونه مدارس در رشد شیوه‌های مدرن تجارتی که همخوان با تحولات جهانی تجارت، کوشید. اتحادیه تجار تلاش برای تصویب لوایح قانونی در بهبود شرایط تجارتی را از وظایف خود قلمداد کرد. نکته قابل توجه آن است که با توجه به کاهش حضور تجار از مجلس دوم به بعد در قوه مقننه، بی‌اعتمادی و عدم تلاش تجار در حضور مستقیم در مجلس قابل توجه است. آنان ترجیح می‌دادند از درون نهاد‌هایی خودجوش و خارج از نظام سیاسی برای تصویب قوانین مورد نظر خود تلاش کنند. نکته دیگر اینکه تجار، در نظام نامه اتحادیه به حفظ وحدت طبقه و رفع اختلاف‌ها و مناقشات داخلی توسط خود اتحادیه تأکید کردند. آنان تمایل و پیوند خود با قوانین مذهبی و لزوم توسعه معارف را از مقتضیات ضروری دانستند. در واقع این اصل مشخص می‌سازد که تجار، توسعه فرهنگی و معارفی کشور را هم سو با توسعه اقتصادی می‌دانستند و در عین حال که به لزوم چنین پیشرفت‌هایی اشاره داشتند، به پیوند دیرین خود با مبانی دینی نیز تأکید کردند و به رغم بهره‌گیری از نهاد‌های مدرن، مرزبندی خود با روشنفکران لائیک را مشخص ساختند.

نظام تشکیلاتی اتحادیه تجار نیز بسیار دقیق ترسیم شد. این اتحادیه دارای اعضای «عمومی و منتخب» بود. عده اعضای منتخب ۳۰ نفر بود که اعضای عمومی آنان را برای مدت دو سال به موجب نظام نامه انتخابات تعیین می‌کردند. عده اعضای عمومی با شرایط معینی غیر محدود بود. هیأت منتخبین با رأی مخفی از بین خودشان یک رئیس، نایب رئیس، دو منشی، دو دفتردار، یک تحویلدار و یک نفر ناظم به عنوان هیأت رئیسه برای مدت یک سال انتخاب می‌نمودند. اعضا باید معروف به مکارم اخلاق بوده و به فساد عقیده متهم نباشند. هر یک از

مجید یوسفی

حکومت بلامنازع ناصرالدین شاه چنان امان از مردم، کسبه و تجار گرفت که تا سال‌ها مردم، نخبگان و صاحبان ثروت و سرمایه‌گوش به فرمان او بودند. اما به تدریج تعدی و پیشروی‌های شاه و دربار او به حدی افزایش یافت که اهل نظر و آنان که سری در کارها داشتند نتوانستند این جرثومه فساد را تحمل کنند. بنا به آنچه که در تاریخ معاصر ایران آمده است اولین قشر و طبقه و جامعه‌ای که زمزمه مخالفت با پادشاه سر داد، تجار و بازرگانان بودند که با اتحاد و وحدت و فرمان علمای اعلام سعی در هدایت امور داشتند. برخورد تجار و بازرگانان بر سر ماجرای داد و ستد تنباکو، بانک‌شاهی، خرید و فروش رژی و در نتیجه عقب‌نشینی شاه یکی از همین نوع رویدادهایی بود که اهالی تجار را به صرافت انداخت که به فکر تاسیس یک سندیکا و یا اتحادیه بیفتند. این امر ابتدا به سرخوردگی بانیان اصلی آن منجر شد و توقف‌های کوتاهی ایجاد کرد. چندانکه امین‌الضرب در نامه‌ای به یکی از دوستانش نوشته است: «از روی نادانی» خود را گرفتار «هزار گونه» کارهای سخت نمود و اکنون که «آب از سر گذشته» هنوز گرفتارم. البته ناصرالدین شاه و انگلیس‌ها جمله تحریکات علیه بانک‌شاهی و رژی را زیر سر امین‌الضرب دیدند و معتقد بودند که خود او مسئول بسته شدن دکان‌های تنباکو فروشی بوده. بدین وسیله حاج امین‌الضرب را مدتی به قزوین تبعید کردند. شورش‌های سیاسی فروکش کرد اما درگیری مالی بازرگانان با رژی همچنان باقی ماند. این درگیری‌ها بعد ها به شکل‌گیری گروه‌های صنفی و سندیکایی منجر شد. به نظر اندیشه‌تاسیس اتحادیه تجار از همین رخدادها شکل گرفت و بعدها در اوایل قرن بیستم به تاسیس اتاق بازرگانی و یا همان اتاق تهران منجر شد. این مقال به چگونگی شکل‌گیری اتحادیه تجار پرداخته و نگاهی اجمالی به نحوه اداره و مدیریت آن می‌پردازد.



حاج محمدحسین امین‌الضرب بنیانگذار اتاق تهران

الف - هیأت اتحادیه تجار (تقویت تشکل‌های صنفی)

۱- نظام نامه و تشکیلات

پس از اتمام جنگ جهانی اول، نشست‌هایی در بین تجار پایتخت صورت گرفت. در ۱۴ شوال ۱۳۳۷ یک گردهمایی در منزل حاجی محمدجعفر آقا تاجر خاмене در دروازه قزوین، کوچه قوام برگزار شد، این گردهمایی به منظور انتخاب اعضای عمومی اتحادیه تجار که بالغ بر ۱۲۰ نفر و ۳۰ نفر هیأت عامه بود. در ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۸ با حضور ۱۶ نفر از تجار نظام نامه اساسی هیأت اتحادیه تجار تهران به ریاست حاج محمدحسین امین‌الضرب به تصویب رسید و خط مشی کلی اتحادیه تعیین شد. مدتی بعد در ۱۶ جمادی الاول همان سال با حضور ۱۹ نفر از تجار نظام نامه داخلی اتحادیه نیز به تصویب رسید. تجار خواست‌ها و اهداف خود از ایجاد چنین تشکلی را در مفاد نظام نامه اساسی اتحادیه تجار مطرح کردند که به شرح ذیل است:

۱. توسعه و ترویج تجارت و صنعت و فلاح.
۲. تاسیس شرکت‌های تجارتی و صنعتی و فلاحی.
۳. تاسیس مدارس تجارتی و صنعتی و فلاحی و تقاضای تکمیل و رفع نواقص آن‌ها از مبادی مربوط.
۴. تقدیم پیشنهادات و لوایح به اصلاحات امور تجارتی و تنظیم دفاتر به مقامات مربوط.
۵. اهتمام در پیشرفت قوانین مذهبی و تقاضای توسعه و صحت جریان امور معارف از مقامات مقتضیه.
۶. رفع اختلافات و مناقشات تجارتی و غیره از بین اعضاء اهداف تجار از ایجاد چنین تشکلی به خوبی از مفاد نظام نامه

تجاری که طی استقرار نظام نوین سیاسی و نهاد‌های دولت مدرن بودند، با گذشت چندین سال از جنبش مشروطیت و با همه تلاش‌هایی که در برپایی نظام مشروطه انجام دادند، با رو در رویی با مشکلات و موانع متعدد داخلی و خارجی، آرزوهای خود را دست‌نیافتنی دیدند و استقرار سامان سیاسی و نهاد‌های دولت مدرن و اقتدار دولت را از طریق نظام سیاسی مستقر و با استفاده از مجلس و نظام مردم‌سالار ناممکن یافتند. از این رو، از یک سو به تقویت ساختارهای درونی طبقه تجار برآمدند و ویژگی‌های یک «طبقه برای خود» را به خوبی آشکار ساختند و نهادسازی و ایجاد تشکل‌های منسجم برای حمایت از منافع طبقاتی خود برآمدند، و از سوی دیگر در تغییرات سیاسی جدید و قدرت‌گیری تدریجی رضاخان، تجدداً امرانه وی را متناسب با ساختار مستبدانه سیاسی - اجتماعی جامعه یافتند و از آن حمایت کردند و چنین اصلاح اساسی را متناسب با خواست‌های طبقاتی خود یافتند. بحران سیاسی - اجتماعی پس از جنگ، رکود و وخامت اوضاع تجاری و ناتوانی دولت از ایجاد نوعی سامان سیاسی و عوامل دیگر تجار را به فکر ایجاد تشکلی سازمان یافته تر و بازسازی نهاد‌های صنفی خود انداخت. تشکلی با نام هیأت اتحادیه تجار یا اتحادیه تجار تشکیل شد که به لحاظ سازمانی بسیار نظام‌مند و دارای شکل تشکیلاتی دقیق و مشخص در تهران و شهرستان‌ها بود.

نهاد جدیدی برای اطلاع رسانی به تجار فراهم کرد. از آن جایی که تجارت نوین و مرتبط با جهان نیاز به کسب آگاهی های جدید داشت و شیوه های سنتی تجارت دیگر پاسخ گوی رقابت با سرمایه داری بزرگ جهانی نبود، لزوم تأسیس نهادهای نوین تجاری ضرورت یافت. علاوه بر این تقویت ساختار تشکیلاتی تجار به دستیابی به توسعه تجاری یاری می رساند. در این مقطع زمانی، تجار خود به لزوم ترمیم نهادهای داخلی سازمان خود پی برده بودند. ولی با این حال دخالت دولت و قانونمند کردن و تقویت نهادهای تجاری دولتی نیز ضروری به نظر می رسید: «با این فقدان تشکیلات داخلی تجار نیز مزید بر علت شده متدرجا دارد امور، یک سره از دست می رود. اگر می خواهیم عنان اختیار داری و هستی ما در دست دیگران نیافتد باید به هر قیمت شده است از تجار نگهداری کرده... آنها را به راه راست هدایت نموده و تشکیلاتی برای آنها فراهم نماییم که اینها را خواه ناخواه به یکدیگر نزدیک و حس اشترک منافع را در قلوب آنها مخمر نماید.»

ج- مدرسه عالی تجارت

از نهادهای دیگری که برای رشد تجارت نوین مورد توجه قرار گرفت تأسیس مدرسه عالی تجارت بود. تأسیس مدرسه تجارت به دلیل فهم این نکته بود که برای پیشرفت اقتصادی در دنیای نوین می بایست خود را به آگاهی ها و علوم جدید مجهز کرد. این مدرسه می توانست تجار جوانی را تربیت کند که قادر به توسعه تجارت و افزایش ثروت کشور باشند. در واقع این مدرسه نماد «علم تجارت» و «سلاحی برای مقابله با رقبای قدرتمند خارجی بود. در توصیف لزوم چنین مرکزی برای افزایش آگاهی های تجارتی گفته شد. «اگر از من بپرسید چرا بازارهای تجارت مهم ایران حتی در داخله در دست بیگانگان است. چرا اینقدر کسر عمل تجارتی داریم. چرا عمل صرافان ما منحصر به یک بانک شده است. چرا حقوق تجار ما در داخله و خارجه تضییع گشته و گروه گروه به سوی ورشکستگی و فنا سوق می شوند. چرا مملکت روز به روز فقیر فقیرتر می شود و دولت از حیث پول در زحمت است. خواهیم گفت به واسطه عدم معلومات تجارتی است.» در لزوم آشنایی تجار با علوم جدید تجارت و ضرورت تأسیس مدرسه تجارت گفته شد که آگاهی تجار از علوم همچون علم ریاضیات، تبدیل اوزان و مقادیر کشورهای مختلف به یکدیگر، آگاهی از کاهش و افزایش بورس و تنظیم جداول آن، حساب بیمه و «استهلاک قروض» و آشنایی با زبان های خارجی، جغرافیای تجارتی، حمل و نقل، حقوق و قوانین ضروری می باشد و برای ورود به تجارت امروز جهان می بایست به این علوم مجهز شد. تجار برای افتتاح مدرسه تجارت با اعضای دولت به مذاکره پرداختند تا زیر نظر وزارت تجارت مدرسه مزبور تأسیس گردد. لزوم بهره گیری از آگاهی های جدید و کمبودهای علمی تجار برای بسیاری از تجار جوان، که نسل جدید تجار عصر پهلوی را شکل می دادند، آشکار بود. از این رو گروهی از تجار جوان با تنظیم مرام نامه ای درصدد تشکیلی «فتر اطلاعات تجارتی» در کلیه نقاط کشور برآمدند. آنان در انجام هدف خود از مامورین مالی تقاضای کمک کردند. این امر حاکی از احساس ضرورت آشنایی با شیوه های تجاری جدید و نقش اطلاعات در آن بود. تجار جوان به لزوم تجهیز و دگرگونی همه جانبه برای ماندگاری در جهانی که به سرعت در حال تغییر بود، پی برده بودند. →

تعرفه پنج روز بود. کسانی که در انتخابات شرکت نمی کردند حق شکایت و اعتراض نداشتند. انجمن نظار از طریق روزنامه های محلی و اوراق خصوصی زمان تجدید انتخابات را به عموم تجار اعلام می نمود. زمان، مکان، عده نمایندگان، شرایط انتخاب کنندگان در اعلان ها مشخص می شد. تعرفه های انتخاباتی که شامل مشخصاتی همچون نمره، تاریخ، اسم، رای دهنده، شغل، اسم پدر، آدرس و مهر و امضای انجمن نظارت بود و در آن زمان و مکان رای گیری مشخص شده بود، در اختیار رای دهندگان قرار می گرفت. انجمن نظارت تا پایان انتخابات، قرائت آراء، تعیین نمایندگان اتحادیه و قرائت اسامی آن ها به کار خود ادامه می داد. هیات نظار پس از انجام امور، اسناد و مدارک را به هیات ریسه جدید تحویل داده و به کار خود خاتمه می دهد. جلسه های اتحادیه تجار در محل ثابت و معینی برگزار نمی شد. جلسه هر بار در منزل، حجره یا تجارتخانه یکی از تجار تشکیل می گردید، متناسب با اعضای انتخاب شده، از امکانات این افراد برای محل اتحادیه استفاده می شد. در دعوت نامه هایی که به صورت اعلان پخش شد، مرکز اتحادیه را واقع در بازار بزازها جنب تیمچه حاجب الدوله و در اعلان دیگری بازار نزدیک چهار سوق کوچک و در دعوتنامه دیگری در خیابان درب اندرون خانه حکیم الملک ذکر کرده اند. ریاست اتحادیه تجار تهران در چندین دوره به عهده حاج محمد حسین امین الضرب بود. انتخابات دوره دوم در ذی حجه ۱۳۳۹ برگزار شد. اتحادیه تجار در پایان دوره اول طی دعوت کتبی و اعلان تشکیل جلسه عمومی، از تجار خواست برای شنیدن خلاصه ای از عملیات دو سال گذشته و معرفی اعضای انجمن نظار برای انتخابات دوره دوم و مطالعه نظام نامه اساسی داخلی و انتخابات اتحادیه که به چاپ رسیده و در اختیار اعضا قرار خواهد گرفت، در گردهمایی عمومی اتحادیه تجار شرکت کنند.

ب- اتاق تجارت

نهادهای تجاری متناسب با ضرورت مکان، گاه به صورت خودجوش و گاه به صورت دولتی ایجاد می شدند. برخی از این نهادها برخاسته از نیازهای مربوط به روابط داخلی تجار به منظور انسجام تشکیلاتی آنان بود. امین الضرب معتقد بود زمانی که شیرازه امور از هم گسیخته شود با پراکندگی نایسامانی نمی توان موفق شد. «هر رشته از امور مملکت محتاج تشکیلات صحیح و امکانات لازمه است تا بتوان به حسن جریان امیدوار و از نتایج مطلوبه آن کامکار شد. به خصوص تجار و تجارت از همه بیشتر محتاج به حسن تشکیلات و انتظامات می باشند.» وی پیشرفت زراعت و صنعت را به رونق تجارت مرتبط و پیشرفت تجارت را منوط به آشنایی تجار با شیوه های تجارت نوین می داند و می نویسد: «تجار ما مقتضیات زمان و جریان امور تجار عصر حاضر کمتر آشنا هستند. باید به وسایل مختلفه سعی کرد طرز فکر و کار آنها را با تجارت سایر ملل تطبیق نمود و وسایل کار را برای آنها فراهم آورد و آنان را با اوضاع عالم آشنا ساخت تا بتوانند در مقابل تجار خارجه عرض اندام نمایند. در میدان مبارزه و رقابت و توان مقومت داشته باشند.» امین الضرب بر لزوم تأسیس نهادی برای تجمع تجار و جمع آوری و ارائه اطلاعات به آنان تأکید کرد. تبادل نظر بین تجار، یافتن بازارهایی برای کالاهای تجارتی ایران به خصوص فرش و دیگر اقلام آشنایی با شیوه های توسعه تجارت از مواردی بود که ضرورت ایجاد

اعضای عمومی بعد از قبول عضویت متعهد به پیشرفت مقاصد هیات بودند. تمامی اعضای در مواقع لازم مکلف به حضور در جلسه های هیات و پرداخت ماهانه ۵ قران به صندوق هیات هستند. در مواردی که به حقوق هریک از اعضای تجاوز شده باشد و مشکل خود را در هیات مطرح نماید آنچه در هیات برای رفع آن تصمیم گرفته می شود، عموم اعضا مکلف به اجرای آن هستند. اتحادیه تجار اعلان نمود، از آن جایی که تأسیس اتحادیه به منظور «ازدیاد روابط و تسهیل امور تجاری» بوده است در هریک از شهرستان ها که مطابق نظام نامه مزبور اتحادیه تجار تشکیل شود، می توانند تشکیلات خود را با ذکر اسامی رییس و دیگر اعضا به اتحادیه تهران اعلام کنند و روابط آن ها با مرکز فقط در امور تجاری و اقتصادی خواهد بود. اعضای منتخب در هر هفته یکبار تشکیل جلسه می دادند. تشکیل جلسه و حفظ نظم آن به عهده رییس بود. در هر جلسه نامه های رسیده قرائت می شد، صورت جلسه ها نوشته و حضور اعضا با ضبط اسامی معین می شد که این کار را منشی ها انجام می دادند. ناظم اتحادیه مسئول ارسال نامه ها و با خبر کردن اعضا از روز برگزاری جلسه ها بود. تحویلدار و دفتردارها به امور مالی، عایدات و وجوهات صندوق رسیدگی می کردند. شیوه تصمیم گیری در جلسه های اتحادیه به صورت رای گیری و مشابه عملکرد مجلس شورای ملی بود. تصویب هر موضوع به حضور یک ثلث از اعضا و رای نصف به علاوه یک آراء نیاز داشت. سخنرانی هریک از اعضا با اجازه رییس جلسه ممکن بود. برای پیشنهادهای فوری در هر جلسه رای گیری می شد. رای گیری ها به صورت علنی و مخفی انجام می شد. برای بررسی مسایل مطرح شده، متناسب با موضوع، کمیسیونی مرکب از ۳ تا ۵ نفر از اعضا انتخاب می شدند تا مطلب را به صورت دقیق بررسی و نتیجه را در جلسه علنی اعلام کنند. کفایت مذاکرات در هر موضوع با رای گیری و از سوی رییس عنوان می شد. در موقع ملاقات با مقام های دولتی، اتحادیه تجار براساس مقتضیات، از بین خود افرادی را انتخاب و اعزام می کرد. هر نوع اقدام از طرف اتحادیه می بایست بر اساس سند کتبی و به طور رسمی صورت گیرد. اعضای اتحادیه تجار شامل اعضای عمومی و منتخب بود. عده اعضای عمومی مطابق نظام نامه اساسی غیر محدود بود و این اعضا می بایست از بین خود تعداد ۳۰ نفر را به مدت دو سال با شرایط معین انتخاب کنند. تنها کسانی که شغل رسمی آن ها تجارت بود، کمتر از بیست سال سن نداشتند و حداقل یک سال در محل رای به دادوستد تجاری مشغول بودند، حق رای داشتند. اشخاصی که تجارت را ترک کرده و مستخدم دولت شده بودند، کارکنان تجارتخانه ها، معروفین به فساد، ورشکستگان، افراد کمتر از ۲۵ سال و بیشتر از ۷۰ سال و آن هایی که سواد فارسی نداشتند یا از امور تجارتی بی اطلاع بودند از انتخاب شدن محروم بودند. شیوه انتخابات اعضای اتحادیه تجار که به مدت دو سال انتخاب می شدند برگرفته از سبک انتخابات عمومی کشور بود. آنان نیز همچون نمایندگان مجلس برای مدت دو سال انتخاب می شدند و تنظیم شرایط انتخابات مجلس شورای ملی، بیشتر تقلیدی تعدیل یافته از همان شرایط بود. انتخابات اتحادیه با حضور انجمن نظارت صورت می گرفت. اعضای انجمن از سوی منتخبین سابق قبل از اتمام مدت انتخاباتشان تعیین می شدند. تعداد انجمن نظار هشت تن بود که سه نفر از سوی اتحادیه و پنج تن از تجار آگاه و بصیر خارج از اتحادیه برگزیده می شدند. انتخابات با رای مخفی و با اکثریت نسبی بود. مدت ارائه



بنی صدر می خواست اتاق را با وزارت بازرگانی ادغام کند

مصائب وزیر بازرگانی برای تعامل دولت و بخش خصوصی در گفت و گوی محمد مهدی راسخ و علاء میر محمد صادقی

از انقلاب برمی گردد. در خانواده میر محمد صادقی نیز من و برادر کوچک ترم از سالها پیش کار تولیدی را آغاز کرده بودیم و از این رو ارتباط مستمری با وزارت بازرگانی دوران پهلوی و اتاق بازرگانی آن زمان داشتیم. من و برادرم از سال ۱۳۴۰ کارت بازرگانی داشته ایم. از آن سال تاکنون در امر تولید و تجارت فعال هستیم. از همان سالهای پیش از انقلاب چندین واحد تولیدی را نیز راه اندازی کردیم که تا به امروز چرخ آن در حال گردش است. البته بیشترین ارتباط ما با وزارت بازرگانی وقت بود و کمتر اتفاق می افتاد که برای امور جاری خود به اتاق بازرگانی برویم؛ در واقع با اتاق بازرگانی رفت و آمد زیادی نداشتیم و این کارمندان و مدیران ما بودند که برای رتق و فتق امور واحدهای تولیدی به اتاق بازرگانی رفت و آمد داشتند. اما انقلاب که شد همه چیز تغییر کرد؛ ارتباط کم رنگ من با اتاق بازرگانی رنگ دیگری گرفت. من و چند نفر دیگر از متدینین بازار برای آنکه پایگاه بخش خصوصی خالی نماند راهی اتاق بازرگانی شدیم و در قالب هیأت منتخب حضرت امام (ره) امور جاری اتاق بازرگانی را در دست گرفتیم. از مسائل کارگری گرفته تا رسیدگی به اوضاع کارخانه ها و واحدهای تولیدی در جلسات این هیأت بررسی می شد و مواردی که قابل حل بود از سوی این

فرشید خاموشی

زمانی که محمد مهدی راسخ با حکم رضا صدر نخستین وزیر بازرگانی جمهوری اسلامی ایران به وزارت بازرگانی آمد جوانی بیست ساله بود. چندی نگذشت که جنگ تحمیلی آغاز شد. آن روزها علاوه بر مسئولیت تامین مایحتاج مردم، مسئولیت حمل و نقل نیز بر عهده وزارت بازرگانی بود. پس از آنکه بنادر جنوبی کشور به شدت آسیب دیدند و تنها بندر فعال و قابل استفاده بندرعباس بود، جوانانی همچون محمد مهدی راسخ و محمد نهاوندیان مأموریت یافتند تا با حضور در بندرعباس و تشکیل کمیته حمل و نقل، ساماندهی تخلیه و بارگیری کشتی ها را بر عهده گیرند. از آن سو، فعالان اتاق بازرگانی نیز پاشنه ها را بالا کشیده بودند و کشور را که در شرایط بحرانی بود همراهی می کردند. علامیر محمد صادقی و دوستانش سنگ تمام گذاشتند تا کشور از شرایط بحرانی و جنگ پیش آمده کمترین آسیب را ببیند. حالا پس از گذشت بیست و چند سال از آن دوران سخت، محمد مهدی راسخ و علامیر محمد صادقی در جبهه اتاق بازرگانی به همراه دیگر فعالان اقتصادی تلاش می کنند تا بخش خصوصی قدرتمندی را بسازند. وقتی دبیرکل اتاق تهران روبه روی نایب رئیس اتاق تهران بنشیند و از آنچه که طی این سالها بر وزارت بازرگانی و اتاق بازرگانی رفته است سخن بگویند باید منتظر نکات شنیدنی بود که کمتر جایی گفته شده است. آنچه می خوانید گپ و گفت این دو فعال بخش خصوصی است در مورد رابطه اتاق بازرگانی و دولت که در سی سال گذشته نوسان زیادی داشته است.

شما از حامیان اصلی انقلاب بودید و در شکل گیری آن نیز نقش بسزایی داشتید، به عنوان پرسش نخست بفرمایید تحولات اتاق بازرگانی در ابتدای انقلاب چگونه بود؟

میر محمد صادقی: ورود به عرصه فعالیت های اقتصادی و تجارت در خانواده ما به سالهای پیش

راسخ: جناب میر محمد صادقی همانطور که می دانید با آغاز انقلاب همه دستگاه های کشور دچار تحول ساختاری شد. در این میان وزارتخانه ها پوست انداختند و مدیریت در تمامی وزارتخانه ها تغییر کرد. اتاق بازرگانی نیز که همواره پایگاه بخش خصوصی بود دستخوش تغییر و تحول اساسی شد. با توجه به اینکه

برخی از اعضای کمیته اعتصابات در دولت موقت به مقام وزارت رسیدند و بنابراین این کمیته از افرادی چون مرحوم سحابی و مرحوم بازرگان و سایرین خالی شد. تنها من و آقای لولاجی و چند نفری دیگر از دوستان ما در این کمیته باقی ماندند. باین حال، از همان غروب ۲۲ بهمن چراغ این کمیته همچنان روشن ماند و مراجعان بسیاری برای رسیدگی به وضعیت کسب و کار واحدهای تولیدی داشتیم. به خاطر دارم چند روز پس از ۲۲ بهمن، با کمیته تماس گرفتند که درب انبار دپوی ارتش در منطقه مهرآباد باز شده و اسلحه و تجهیزات نظامی به دست مردم افتاده است و خواسته بودند که این کمیته پیگیر این اتفاق باشد. اما در این رابطه کاری از دست ما در کمیته اعتصابات برنمی آمد. بنابراین رفته رفته مشکلات بر فعالیت این کمیته سایه انداخت درحالی که قدرت اجرایی ما قدری رو به تعدیل رفته بود. کارگران و کسبه و فعالان اقتصادی بسیاری به ما مراجعه می کردند و خواستار رسیدگی به مشکلاتشان می شدند و ما نیز دستان برای کمک و حل مشکل آنها خالی بود. اینجا بود که یک شب در محل ساختمان کمیته که آقای لولاجی و دیگر دوستان نیز حضور داشتند نامه ای خطاب به امام نوشتیم. شهید سید کاظم موسوی که بعدها معاون وزیر آموزش و پرورش شد و در حادثه هفتم تیر به شهادت رسید، نگارش این نامه را انجام داد و طی آن نامه از رهبر انقلاب خواستیم تا هیأتی به ریاست شهید بهشتی و آیت الله موسوی اردبیلی برای حل مشکلات پیش آمده واحدهای تولیدی و کارگران بخش های مختلف اقتصادی تشکیل شود. نامه را شهید موسوی نوشت و من مأمور رساندن آن تقاضا نامه به دست امام شدم. امام در آن زمان در مدرسه علوی سکنی داشتند و رفت و آمد به محل اسکان امام و ملاقات با ایشان قدری سخت بود. به هرحال من از طریق پشت بام خانه ای که در همسایگی مدرسه علوی قرار داشت وارد حیاط آنجا شدم. وقتی رسیدم، شهید مطهری که اتفاقاً با ایشان از سال های قبل آشنایی نزدیکی داشتم پیگیر آمدن من به آنجا شد و من نیز ماجر را برای ایشان تعریف کردم. نامه را به شهید مطهری دادم و ایشان نیز بلافاصله به امام تحویل دادند. حضرت امام نیز زیر نامه پاراف کردند که «حضرات آقایان اقدام کنید». امروز اصل آن نامه نزد من محفوظ است. همان روز نامه پاراف شده توسط امام را به منزل شهید بهشتی در دوراهی قلهک بردم. ایشان نظر من را در مورد اعضای این هیأت جویا شدند و من فرصت مشورت یک روزه خواستم. همان شب با مرحوم عالی نسب و چندتن دیگر از فعالان اقتصادی مشورت کردیم و نام چند نفر از افراد مورد اطمینان و وثوق برای عضویت در این هیأت را نوشتیم. فردای آن روز اسامی را شخصاً نزد مرحوم آیت الله بهشتی بردم و ایشان چند نفری را که شناخت داشتند تأیید کردند و فرمودند که این اسامی برای تأیید نزد آیت الله موسوی اردبیلی نیز فرستاده شود. برای گرفتن تأییدیه آیت الله موسوی اردبیلی به دفتر ایشان در کانون توحید واقع در خیابان پرچم که خود من نیز پیش از انقلاب به آنجا

نشست های شبانه اعضای این هیأت با وزیر بازرگانی که در محل دفترایشان برگزار می شد تصمیمات خوبی در حوزه بازرگانی گرفته شد.

راسخ: اعضای هیأت منتخب حضرت امام (ره) در اتاق بازرگانی چه کسانی بودند؟

میرمحمدصادقی: اعضای این هیأت هشت نفره از افراد مورد اطمینان بازار و صاحبان صنایع بودند که شامل آقایان حاج طرخانی، علینقی خاموشی، اسدالله عسگرآولادی، علاء میرمحمدصادقی، میرفندرسکی، محمدعلی نوید و ابوالفضل احمدی می شدند. زمان انتخاب این افراد نیز به حدود چهار ماه قبل از انقلاب برمی گردد که امام تازه به پاریس رفته بودند. یک شب چهره هایی از سران انقلاب همچون مرحوم بازرگان و همراهان ایشان و نیز شهید باهنر و شهید بهشتی و آقای هاشمی رفسنجانی و عده ای دیگر از بزرگان انقلاب در منزل بنده گرد هم آمدند. محور آن جلسه، موضوع اعتصابات کارگری بود و شرکت کنندگان در جلسه به دنبال راهکاری بودند تا این اعتصابات به زیان مردم تمام نشود و اعتصابات با برنامه و کنترل شده پیش برود. سران انقلاب نگران بودند که ادامه اعتصابات به شیوه ای که در پیش بود به وضع زندگی مردم ضرر و زیان زده و صاحبان انقلاب که مردم بودند از انقلاب رویگردان شوند. بنابراین در آن جلسه تصمیم گرفته شد که کمیته ای برای ساماندهی اعتصابات تشکیل شود.

اما قرار شد ابتدا نظر امام را در این رابطه جویا شویم و در صورت موافقت امام، ایشان اعضای این کمیته را تعیین کنند. بنابراین با محل استقرار امام خمینی در پاریس تماس گرفته شد و ایشان نیز به فاصله دو روز بعد در تلگرافی به تهران اعلام کردند که آقایان مرحوم یدالله سحابی و شهید باهنر مسئول تنظیم کمیته اعتصابات شوند و این دو نفر اعضای کمیته را انتخاب کنند. پس از اخذ نظر موافق امام، ساختمانی واقع در عباس آباد تهران که متعلق به بنده بود و دفتر واحد تولیدی من در آن قرار داشت برای استقرار کمیته اعتصابات در نظر گرفته شد. یک بخش از این کمیته به سرپرستی مرحوم بازرگان و آقای هاشمی رفسنجانی مسئول تنظیم اعتصابات شرکت های نفت و پتروشیمی شد. یک طبقه نیز برای کمیته تنظیم اعتصابات بازار و کارخانه ها به سرپرستی مرحوم سحابی در نظر گرفته شد. من نیز به همراه برخی از دوستان در این کمیته مشغول به فعالیت شدم و به طور مداوم با فعالان بازار و صاحبان صنایع و کارخانه ها که در جبهه انقلاب بودند در تماس بودیم. همانطور که گفتم این کمیته به دنبال این بود با تنظیم اعتصابات، مایحتاج مردم با مشکل مواجه نشده و زندگی مردم در خطر نیفتد؛ به عنوان مثال با تصمیم این کمیته آن بخش از شرکت پتروشیمی آبادان که نیاز داخل را تأمین می کرد از اعتصاب خارج شد، اما بخش خارجی همچنان در اعتصاب باقی ماند. برای سایر بخش های اقتصادی و تولیدی کشور نیز همین دستورالعمل از سوی کمیته اعتصابات لحاظ شد.

فعالیت این کمیته تا شب پیروزی انقلاب در بیست و دوم بهمن ماه ۵۷ ادامه داشت. پس از به ثمر نشستن انقلاب،

هیأت پیگیری می شد. به این ترتیب بود که با حکم حضرت امام (ره) در روز ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ به همراه چند نفر از دوستان در اتاق بازرگانی مستقر شدیم. در آن زمان هنوز دولت موقت پا نگرفته بود و هرچند برخی از وزرای کابینه موقت معرفی شده بودند اما صندلی وزراتخانه ها همچنان خالی بود و نمایندگان دولت موقت هنوز پست های خود را تحویل نگرفته بودند. از جمله وزارت بازرگانی که آقای رضا صدر از سوی رئیس دولت موقت برای این پست تعیین شده بود اما ایشان همچنان در آمریکا بود تا اینکه پس از معرفی آقای صدر به عنوان نخستین وزیر بازرگانی انقلاب اسلامی ایشان از آمریکا به ایران بازگشت. اما پیش از آمدن آقای صدر به وزارت بازرگانی، شورای انقلاب وظیفه رسیدگی به امور این وزارتخانه را بر عهده اتاق بازرگانی گذاشت. در آن زمان کارهای زیادی نیز بر زمین مانده بود و کارخانه ها مواد اولیه برای تولید نداشتند و برخی از واحدهای تولیدی نیز با فرار مدیران آن بی سرپرست مانده بودند. بنابراین ما در اتاق بازرگانی دست به کار شدیم و با وام هایی که از بانک مرکزی برای تهیه مواد اولیه کارخانه ها گرفتیم چرخ تولید در واحدهای صنعتی به گردش درآمد.

برخی از کارخانه ها نیز بدون مدیرعامل بودند که برای آنها نیز افراد متدین و صالح گماردیم. رسیدگی به رتق و فتق جاری بخش خصوصی به همین منوال ادامه داشت تا اینکه آقای صدر از آمریکا به ایران بازگشت و کلید وزارت بازرگانی را از دولت موقت تحویل گرفت. اما او در همان ابتدا توسط کارمندان و کارکنان وزارت بازرگانی در محل این وزارتخانه به گروگان گرفته شد. ماجرا از این قرار بود که پس از ۲-۳ روز از آمدن آقای صدر به وزارت بازرگانی، کارکنان این وزارتخانه که از تعویق پیش آمده در حقوق و مزایای خود ناراضی شده بودند وزیر بازرگانی تازه وارد را در محل ساختمان این وزارتخانه تا تأمین و پرداخت حقوق خود به گروگان گرفتند. در آن زمان وزارت بازرگانی مبلغی در حدود ۵ میلیون تومان به کارکنان خود بدهکار بود و توانایی بازپرداخت این مبلغ برای وزارت بازرگانی مقدور نبود. بنابراین از دولت موقت با اتاق بازرگانی تماس گرفتند و خواستار کمک اتاق و بخش خصوصی شدند. در آن موقع خزانه اتاق بازرگانی کمبودی نداشت، بنابراین بلافاصله حقوق کارمندان وزارت بازرگانی از محل خزانه اتاق بازرگانی پرداخت شد و آقای صدر از گروگان بیرون آمد. آن ۵ میلیون تومان نیز بعدها از سوی وزارت بازرگانی به اتاق بازرگانی بازگردانده شد. البته تعامل این دو نهاد با یکدیگر در دوران ابتدایی انقلاب محدود به این همکاری و تصفیه حساب حقوق بخشی از کارمندان دولت نشد و در دورانی که آقای صدر هدایت وزارت بازرگانی را بر عهده داشت تعامل مناسبی میان این وزارتخانه و اتاق بازرگانی در جریان بود. به یاد دارم که در آن زمان آقای صدر از هیأت منتخب امام (ره) در اتاق بازرگانی دعوت می کرد تا برای مشورت در امور بازرگانی کشور با او همکاری کنند و ایشان نظرات فعالان اقتصادی را جویا می شد. اتفاقاً در

رفت و آمد داشتیم و با کانون مرتبط بودم، رفتم و ایشان زیر آن نامه قید کردند که سایر اسامی معرفی شده که شهید بهشتی نمی‌شناختند مورد تأیید است و به این ترتیب هشت نفر از افرادی که ما برای عضویت در هیأت منتخب امام معرفی کرده بودیم به تأیید این دو بزرگوار رسیدند. آن هشت نفر عبارت بودند از آقایان: حاج طرخانی، نبی، علی نقی خاموشی، اسدالله عسگر اولادی، کرداحمدی، پورشاهی، مرحوم عالی نسب و بنده. محل جلسات این هیأت نیز همان ساختمان عباس آباد در نظر گرفته شد. آقای خاموشی در آن موقع دبیرکل اتاق بازرگانی ایران بود. ایشان پیشنهاد کرد که این هیأت به محل اتاق بازرگانی ایران منتقل شود. تمامی اعضا با این پیشنهاد موافقت کردند و اسم این

هیأت نیز به «کمیته منتخب امام در اتاق بازرگانی» تغییر یافت. به هر حال در آن دوران روابط اتاق بازرگانی با وزارت بازرگانی دولت موقت خوب بود.

راسخ: گویا در همان دوره به شما کرسی وزارت بازرگانی نیز پیشنهاد شد و شما نپذیرفتید؟

میرمحمدصادقی: پس از استعفای دولت موقت یک روز مرحوم شهید رجایی که به مقام نخست وزیری رسیده بود تلفنی با من تماس گرفت و از من خواست که ایشان را ملاقات کنم. شهید رجایی از من خواست تا پست وزارت بازرگانی را در دولت ایشان قبول کنم. من گفتم هر دستوری شما اتخاذ کنید من اطاعت می‌کنم اما هیچگونه آمادگی برای قبول پست دولتی ندارم. به علاوه اینکه اطمینان داشتم که آقای بنی‌صدر که رئیس جمهور بود محال است با وزارت من در بخش بازرگانی موافقت کند. آقای رجایی نیز گفتند که می‌روند نزد امام و حکم وزارت من را از رهبر انقلاب می‌گیرند. اما من چون می‌دانستم که بنی‌صدر با وزارت من مخالفت جدی می‌کند و هم اینکه با کار دولتی چندان میانه‌ای نداشتم از آقای رجایی عذرخواهی کردم.

اصولاً بنی‌صدر با طیف متدینین و شورای انقلاب اختلاف ریشه‌ای داشت. حتی یک‌بار در جلسه‌ای با حضور نهادهای انقلاب من نیز به نمایندگی از اتاق بازرگانی شرکت کردم. بنی‌صدر در آن جلسه خواستار ادغام اتاق بازرگانی در وزارت بازرگانی شد و به شدت پی‌گیر بود که این اتفاق شکل گیرد. درحالی که او آگاه نبود که اصولاً اتاق‌های بازرگانی در جهان از دولت جدا بوده و نهادهای اقتصادی و کاملاً وابسته به بخش خصوصی است. درواقع آن روز بنی‌صدر به دلیل حضور من در آن جلسه و اعلام مخالفت با من آن پیشنهاد را مطرح کرد. ولی همانجا پیشنهادی را با شهید رجایی در میان گذاشتم. به نخست‌وزیر

با آمدن آقای عابدجعفری به وزارت بازرگانی کاملاً ورق برگشت و ارتباط این وزارتخانه با اتاق بازرگانی به‌طور کامل قطع شد. درواقع در طول دوره‌ای که آقای عابدجعفری وزیر بود هیأت ریسه اتاق بازرگان موفق نشد حتی یک جلسه با ایشان نشست داشته باشد

وقت پیشنهاد دادم که هیأتی از فعالان بخش خصوصی را به عنوان مشاور شما معرفی خواهم کرد تا در کنار دولت تا زمان معرفی وزیر بازرگانی به مدیریت امور بازرگانی کشور مشغول باشد. آقای رجایی با این پیشنهاد موافقت کردند. من نیز با مشورت اعضای هیأت منتخب امام در اتاق بازرگانی نفراتی را برای معرفی به آقای رجایی برگزیدم و قرار بر این شد این هیأت مشورتی از ساعت ۶:۳۰ صبح به مدت دو ساعت در دفتر نخست‌وزیری حاضر شده و اتفاقات پیرامون حوزه بازرگانی را به اطلاع کابینه دولت رسانده و در تصمیم‌گیری‌های تجاری و بازرگانی دولت را همراهی کند. اتفاقاً در یکی از این جلسات مشورتی، ما اعلام کردیم که حاضرم فردی را به عنوان وزیر بازرگانی به دولت معرفی کنیم.

جمع‌بندی هیأت اتاق بازرگانی و شورای انقلاب روی وزارت مرحوم آقای اسدالله لاجوردی بود. اتفاقاً ایشان چند جلسه نیز به اتاق بازرگانی آمد و ما نیز همانجا از وزارت ایشان اعلام حمایت کردیم؛ خود ایشان هم آمادگی در دست گرفتن پست وزارت بازرگانی را پیدا کرده بود اما فکر می‌کنم در نهایت این شورای انقلاب بود که از وزارت آقای لاجوردی منصرف شد. پس از این بود که شورای انقلاب به این نتیجه رسید که شهید محمدصادق اسلامی را به عنوان سرپرست در وزارت بازرگانی انتخاب کند تا بعدها وزیر این وزارتخانه معین شود. به هر حال تا زمان تعیین وزیر بازرگانی، هیأت منتخب اتاق بازرگانی به طور مستمر جلسات مشورتی خود با شهید رجایی را ادامه می‌داد تا اینکه حضور یک غریبه در این جلسات برای ما سئوالاتی را پیش آورد. او، هر آنچه که ما می‌گفتیم و بحث می‌کردیم می‌نوشت. پس از دو سه جلسه، سرانجام آقای مرحوم عالی نسب به حضور این فرد در جلسات مشورتی ما واکنش نشان داد و ماجر را از آقای رجایی جویا شد. آن شخص آقای حسن عابد جعفری بود. شهید رجایی که با واکنش هیأت اتاق بازرگانی نسبت به حضور آقای عابدجعفری در جلسات مشورتی بازرگانی مواجه شد، گفت که خود او به آقای عابدجعفری مأموریت داده است تا نشست‌های بازرگانی را صورت جلسه کند. آقای عالی نسب که به نظر می‌رسید بیش از سایرین از چنین اقدامی ناخرسند بود به نخست‌وزیر اعلام کرد که اگر قرار است تمام صحبت‌های جلسات بازرگانی صورت جلسه شود دیگر حاضر نیست پایش را در این ساختمان نخست‌وزیری بگذارد. شهید رجایی که نمی‌خواست سوءتفاهمی پیش بیاید از آن پس دیگر آقای عابدجعفری را به جلسات شورای مشورتی بازرگانی دعوت نکرد. بعدها که شهید رجایی به

مقام ریاست جمهوری رسید، ایشان شهید اسلامی را به عنوان سرپرست وزارت بازرگانی منصوب کرد. در زمان سرپرستی شهید اسلامی، تعامل خوبی میان اتاق بازرگانی و وزارت بازرگانی حاکم بود و بسیاری از روزهایشان ناهار را با ما در اتاق بازرگانی می‌خوردند و همانجا نیز مسائل بخش بازرگانی را با هم مرور می‌کردیم.

راسخ: تا آنجایی که من به خاطر دارم شهید رجایی برای پست وزارت بازرگانی روی شهید محمدصادق اسلامی پافشاری داشت اما بنی‌صدر نپذیرفت و در نهایت هردو نزد امام رفتند تا ایشان این اختلاف نظر را حل کنند. رهبر انقلاب نیز تصریح کردند که افرادی برای کابینه برگزیده شوند که مورد تأیید دوطرف باشد. این شد که آقای کاظم‌پور اردبیلی برای پست وزارت بازرگانی معرفی شد و تا زمان استقرار ایشان در وزارتخانه، شهید اسلامی سرپرستی وزارت بازرگانی را برعهده داشت.

میرمحمدصادقی: بله؛ درعین حال همان زمان که آقای کاظم‌پور اردبیلی وزیر بازرگانی شد شهید اسلامی همچنان در وزارتخانه حضور داشت و با ما نیز در اتاق بازرگانی ارتباط نزدیکی داشت. تعامل آقای کاظم‌پور اردبیلی نیز با اتاق بازرگانی خوب و نزدیک بود اما یک روز در حضور شهید رجایی، ایشان گزارشی را قرائت کرد که به نظر من صحیح نبود. آن روز و در همان جلسه به خودم اجازه ندادم که نسبت به آن گزارش اعتراض کنم. بنابراین پس از اتمام جلسه بود که انتقادم را به گوش آقای کاظم‌پور اردبیلی رساندم و به ایشان گفتم که گزارش شما به هیچ‌وجه صحیح نبود و ایراداتی داشت. آقای کاظم‌پور از صمیم قلب انتقاد من را پذیرفت و قبول کرد که اشتباه کرده است و همانجا قول داد که گزارشش را اصلاح کند. اما در عین حال ارتباط و تعامل اتاق بازرگانی و به طورکل بخش خصوصی با دولت و وزارت بازرگانی در دورانی که آقای کاظم‌پور اردبیلی وزیر بازرگانی بود نسبت به قبل کمرنگ‌تر شده بود. در واقع در این دوره حرکت به سمت ضدیت با سرمایه‌گذار و بخش خصوصی در کشور آغاز شد.

راسخ: در این دوره بود که تفکر اقتصاد دولتی در ایران پس از انقلاب شکل گرفت و سرمایه‌گذاری‌ها صرفاً به دست دولت افتاد و حتی تجارت خارجی نیز در دوره وزارت آقای کاظم‌پور اردبیلی رسماً دولتی شد.

میرمحمدصادقی: همین‌طور است. در تمام محافل اقتصادی که ما نیز به عنوان بخش خصوصی در برخی از آنها حضور داشتیم و شرکت می‌کردیم تنها از اقتصاد دولتی صحبت می‌شد و فضای حاکم بر اقتصاد کشور به شدت دولتی و ضد بخش خصوصی بود. بعد از آقای کاظم‌پور، آقای حبیب‌الله عسگر اولادی بر صندلی وزارت بازرگانی نشست. ایشان تا پیش از وزارت، نایب رئیس مجلس بود. اتفاقی که در این دوره افتاد این بود که آقای عسگر اولادی یک نفر از اعضای هیأت منتخب امام در اتاق بازرگانی را به عنوان معاون صادرات و تجارت خارجی با خود به وزارتخانه برد. آن یک نفر

به نمایندگی از بخش خصوصی و اتاق بازرگانی در هیأت همراه ایران بودم. وهاجی برخلاف وزرای قبلی بازرگانی چندباری نیز به اتاق بازرگانی ایران آمد و در جلسات ما حضور داشت و سخنرانی کرد. اما با وجود این قربات‌ها، جو حاکم بر کشور همچنان ضد بخش خصوصی بود.

راسخ: همانطور که شما اشاره کردید فضای بسته و محدودی که در آن دوران برای بخش خصوصی ایجاد شده بود اجازه هرگونه دخالت در اقتصاد کشور را از این بخش گرفته شده بود. اما با تغییر دولت‌ها این وضعیت شکل معکوس به خود گرفت. پس از دوره وزارت آقای وهاجی، در دولت دوم آقای هاشمی رفسنجانی کلید وزارت بازرگانی را آقای یحیی آل‌اسحاق به دست گرفت. در دوره ایشان ارتباط دولت و بخش خصوصی چگونه بود؟

میرمحمدصادقی: شما به درستی اشاره کردید که با رفتن وزرای قبلی و آمدن وزیر جدید رفته‌رفته نزدیکی اتاق بازرگانی و وزارت بازرگانی وارد مرحله جدیدی شد. در واقع باید بگویم یخ ارتباط این دو بخش با یکدیگر روبه آب شدن گذاشت. خوشبختانه در دولت دوم آقای هاشمی رفسنجانی که آقای آل‌اسحاق به وزارت بازرگانی رسید روابط اتاق با وزارتخانه به طور چشمگیری تقویت شد. حتی آقای آل‌اسحاق چندتن از معاونانش را به گونه‌ای برگزید که تعامل بیشتری با بخش خصوصی داشته باشند. مثلاً آقای دکتر نقره‌کار شیرازی که قائم مقام وزیر در آن دوره بود همکاری نزدیکی را با اتاق بازرگانی آغاز کرد یا آقای دکتر نهان‌دیان که به سمت معاونت وزارت بازرگانی از سوی دکتر آل‌اسحاق منصوب شده بود تفکر غیردولتی داشت و در آن

دوره معتقد بود که بخش خصوصی باید سهم بیشتری در اقتصاد کشور داشته باشد. خوشبختانه در همین دوره بود که بخشی از قانون اتاق بازرگانی اصلاح شد و با همت دکتر آل‌اسحاق و پی‌گیری‌های دکتر نقره‌کار شیرازی مجلس شورای اسلامی مصوب کرد که مرجع صدور کارت بازرگانی، اتاق بازرگانی باشد. درحالی که تا پیش از آن این وزارت بازرگانی بود که کارت بازرگانی را صادر می‌کرد و اتاق هیچ نقشی در این زمینه نداشت. از سوی دیگر، آقای آل‌اسحاق در زمان وزارت خود کمیسیونی برای اصلاح قانون اتاق در خصوص صدور کارت بازرگانی تشکیل داده بود تا نظرات بخش خصوصی نیز شنیده شود و بهترین تصمیم‌ها از دل این کمیسیون به نفع بخش خصوصی صادر شود. این بود که من به همراه

رئیس اتاق بازرگانی موفق نشد حتی یک جلسه با ایشان نشست داشته باشد. خود ایشان هم در طول این دوره اصلاً به اتاق بازرگانی پا نگذاشت. اصناف هم از خطوط قرمز آن دوره وزارت بازرگانی بود. البته شکاف بین اتاق بازرگانی و اصناف با وزارت بازرگانی را ناشی از تفکر شخصی آقای عابدجعفری نمی‌دانم چرا که فضای حاکم بر کشور در آن دوره به گونه‌ای بود که کسی جرأت نداشت که از بخش خصوصی سخنی به میان آورد چه رسد به اینکه تعامل و نزدیکی با این بخش صورت بگیرد.

راسخ: دقیقاً در این دوره بود که دولت وقت صدور کارت بازرگانی توسط اتاق را منع کرد و قانونی را از تصویب گذراند که اختیارات اتاق بازرگانی را محدودتر کرد.

میرمحمدصادقی: بله؛ دولت در آن دوره عضویت در اتاق بازرگانی را اختیاری کرده بود. صدور کارت بازرگانی هم به وزارت بازرگانی واگذار شده بود. بنابراین تجار و بازرگانان برای فعالیت‌های تجاری خود نیازی به کارت بازرگانی نداشتند. ازاین رو، اتاق بازرگانی که منابعش را از محل حق عضویت‌ها و صدور کارت بازرگانی تأمین می‌کرد عملاً از درآمد هم ساقط شده بود. ضمن اینکه در آن دوره تجار و بازرگانان برای دریافت کارت بازرگانی از وزارتخانه بازرگانی باید آزمون‌هایی را می‌گذراندند و در صورت قبولی در این آزمون‌ها موفق به دریافت کارت بازرگانی می‌شدند. جالب آنکه افراد ممتحن کمترین اطلاعی از کسب و کار و فعالیت اقتصادی نداشتند. در کل، فضای مساعدی برای بازرگانان و فعالان اقتصادی حاکم نبود و صاحبان صنایع و تجار بخش خصوصی از اهانت‌هایی که نسبت به آنها

می‌شد گلایه داشتند. بالین حال، بخش خصوصی در چنین فضای تنگ و دشواری این دوره را نیز پشت سر گذاشت و دوره وزارت آقای عابد جعفری به پایان رسید. تا اینکه دولت اول آقای هاشمی رفسنجانی بر سرکار آمد و آقای عبدالحسین وهاجی به وزارت بازرگانی رسید. در دوره ایشان رابطه اتاق بازرگانی و وزارتخانه رنگ و بوی دیگری گرفت و از حیث نزدیکی قابل مقایسه با دوره آقای عابد جعفری نبود. ارتباط شخصی آقای وهاجی با فعالان اتاق بازرگانی نیز بسیار نزدیک‌تر از سایر وزرای بازرگانی بود. حتی ایشان در سفرهای کاری خود به دیگر کشورها سعی می‌کرد نمایندگان اتاق بازرگانی را نیز همراه داشته باشد که این اتفاق یک‌بار در سفر به آسیای میانه افتاد و به اصرار ایشان بود که من

هم آقای علینقی خاموشی بود. ایشان درعین حال که از اعضای هیأت منتخب امام در اتاق بازرگانی بود به وزارت بازرگانی هم رفت و معاون آقای عسکراولادی شد. در آن زمان اتاق بازرگانی ایران به شکل فعلی انسجام نیافته بود و هیأت هشت‌نفره منتخب امام امور مربوط به بخش خصوصی را می‌گرداند. رئیس احترامی این هیأت نیز مرحوم عالی‌نسب بود. امور اجرایی را نیز آقای حاج‌طرخانی در دست داشت و در ظاهر نایب رئیس اتاق بازرگانی ایشان بود. آقای خاموشی هم گاهی در جلسات هیأت منتخب امام در اتاق بازرگانی شرکت می‌کرد. به هرحال در دوره وزارت آقای عسکراولادی، روابط اتاق و بخش خصوصی با وزارتخانه می‌توانم بگویم شخصاً خوب بود، اما رفته رفته جو دولت‌گرایی بر اقتصاد کشور سایه کاملی انداخت و از این حیث برای خود آقای عسکراولادی در وزارتخانه مشکلاتی ایجاد شد. در واقع عده‌ای به دنبال ایجاد تنش در وزارت بازرگانی دوره آقای عسکراولادی بودند و قصد ساقط کردن ایشان از وزارت را داشتند. از جمله مواردی که در آن دوره برای وزارت بازرگانی چالش‌برانگیز شد ماجرای معانعت از پهلویی کشتی‌های حامل گندم در بنادر جنوبی کشور بود و برخی اجازه تخلیه گندم‌های خریداری شده را ندادند. همین مسئله باعث شد تا برای مدتی در تولید نان در کشور بحران ایجاد شود. این اتفاق و موارد دیگری از این دست کار را به جایی رساند که آقای عسکراولادی به ناچار تن به استعفا از وزارت بازرگانی داد. پس ازاین استعفا بود که آقای خاموشی نیز به اتاق بازرگانی برگشت و با پیشنهاد مرحوم حاج‌طرخانی و رأی اعضای هیأت هشت‌نفره اتاق، آقای خاموشی به عنوان دبیرکل اتاق بازرگانی ایران منصوب شد.

بعد از استعفای آقای حبیب‌الله عسکراولادی از وزارت بازرگانی و موافقت دولت وقت با این استعفا، آقای عابدجعفری برای پست وزارت بازرگانی از سوی دولت معرفی شد. همانطور که قبلاً اشاره کردم آقای عابد جعفری در زمان نخست‌وزیری شهید رجایی و با صلاحیت‌های ایشان، در جلسات مشورتی ما و نخست‌وزیری شرکت می‌کرد و صحبت‌ها و اظهارنظرهایی که آنجا می‌شد را او صورت جلسه می‌کرد، که این اقدام با مخالفت آقای عالی‌نسب و دیگر نمایندگان بخش خصوصی مواجه شد و در نهایت شهید رجایی این مأموریت آقای عابد جعفری را لغو کرد. از طرف دیگر، پس از برکناری بنی‌صدر و آمدن شهید رجایی به ریاست جمهوری، جلسات مشورتی ما با آقای رجایی خود به خود ملغی شد و ما در اتاق بازرگانی به صورت مستقیم با شهید اسلامی که در آن زمان سرپرست وزارتخانه بازرگانی بود مسائل حوزه بازرگانی را بررسی می‌کردیم و از این رو ارتباط بخش خصوصی و اتاق بازرگانی با این وزارتخانه همچنان پابرجا ماند. اما با آمدن آقای عابدجعفری به وزارت بازرگانی کاملاً ورق برگشت و ارتباط این وزارتخانه با اتاق بازرگانی به طور کامل قطع شد. در واقع در طول دوره‌ای که آقای عابد جعفری وزیر بود هیأت

به خاطر دارم در همان اوایل، از شورای انقلاب با ما تماس گرفتند که حدود ۴ هزار گوسفند که متعلق به هژبر یزدانی، از سرمایه‌داران زمان شاه، در بیابان‌های ورامین به امان خدا رها شده است. شورای انقلاب حتی حل اینگونه از مشکلات را نیز به ما واگذار می‌کرد

آقای اسدالله عسگراولادی از طرف اتاق بازرگانی ایران در این کمیسیون حاضر می‌شدیم و آقای نقره‌کار شیرازی نیز به نمایندگی از وزارت بازرگانی نظرات دولت را مطرح می‌کرد. نکته جالب این بود که هرآنچه ما به عنوان نمایندگان بخش خصوصی ابراز می‌کردیم از سوی نمایندگان دولت و وزارت بازرگانی پذیرفته می‌شد، درحالی که در دوره‌های قبل هرآنچه که بخش خصوصی عنوان می‌کرد وزارت بازرگانی عکسش را اعمال می‌کرد. بنابراین باید بگویم که جایگاهی که امروز اتاق بازرگانی و بخش خصوصی به آن دست یافته مدیون دوره وزارت آقای آل‌اسحاق است. البته نباید از خدمات آقای خاموشی که در آن دوره نماینده مجلس بود چیزی نگفت چرا که ایشان نیز در مجلس چهارم برای تحقق خواسته‌های بخش خصوصی و تصویب قانون اتاق بازرگانی تلاش بسیاری کرد. در هر صورت معتقدم که آقای آل‌اسحاق در آن زمان پیوند دهنده اتاق بازرگانی و وزارت بازرگانی بود. خوشبختانه پایه‌گذاری روابط نزدیک این دو بخش با یکدیگر در این دوره به قدری محکم گذاشته شد.

راسخ: اشاره کردید که در دوران آقای آل‌اسحاق روابط وزارت بازرگانی با اتاق، دگرگون شد. بعد از آن دوران یعنی با آمدن آقای شریعتمداری روابط چه تغییری کرد؟

میرمحمدصادقی: دوران وزارت آقای شریعتمداری در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی بخش خصوصی و اتاق بازرگانی نفس دیگری کشید. بخش خصوصی به خوبی حمایت‌های وزیر بازرگانی دولت هشتم از اتاق بازرگانی را در یاد خود دارد و ایشان در طول دوره وزارت بارها و بارها به اتاق بازرگانی می‌آمد و با فعالان بخش خصوصی در حوزه بازرگانی به رایزنی می‌پرداخت. اتفاقاً شورای عالی نظارت بر اتاق‌های بازرگانی در دوره وزارت ایشان تشکیل شد و بیشترین تعداد جلسات این شورا نیز در همین دوره رقم خورد. البته سیاست‌های ضدبخش خصوصی همچنان برجای خود باقی مانده بود و مانع قدرت گرفتن این بخش در اقتصاد کشور می‌شد اما به باور من قدم‌های خوبی در ارتقای جایگاه بخش خصوصی و اتاق بازرگانی در این دوره برداشته شد.

راسخ: قانون حفاظت از توسعه صنایع نیز یکی از مشکلات اساسی بخش خصوصی بود که برای دوره‌ای به چالش جدی فعالان اقتصادی تبدیل شده بود. در این باره توضیح می‌دهید؟

میرمحمدصادقی: این قانون حدود ۳۰ سال پیش در شورای انقلاب به تصویب رسید و در زمان نخست‌وزیری آقای میرحسین موسوی دولت اصرار خاصی برای اجرای آن داشت. با استفاده از این قانون دولت اموال و دارایی بخش خصوصی را به عناوین مختلف مصادره می‌کرد و در سایه این قانون شوک بزرگی به این بخش و فعالان اقتصادی کشور وارد شد. تنها کاری که در آن زمان از دست ما به عنوان نمایندگان بخش خصوصی در اتاق بازرگانی برمی‌آمد این بود که مکرر به مقام معظم رهبری که در آن زمان رئیس

جمهور بودند نامه نوشتیم و اعتراض خود را از این قانون اعلام کردیم. سرانجام پس از پی‌گیری‌های فراوان، ایشان جلسه‌ای با حضور چند نفر از اعضای کابینه و نمایندگان ما در اتاق بازرگانی ترتیب دادند و آیت‌الله خامنه‌ای قانون حفاظت از توسعه صنایع را دارای ایراد فراوان تشخیص داده و آن را مغایر با قانون دانستند و شورای نگهبان نیز همچنین ۱۱ مورد مغایرت با قانون اساسی را در این قانون تشخیص داده بود. بنابراین ایشان به عنوان رئیس جمهور دستور توقف اجرای این قانون را صادر کردند. اما میرحسین موسوی در همان جلسه در مقابل آیت‌الله خامنه‌ای موضع‌گیری کرد. در نهایت آن جلسه به هم خورد و فردای همان روز قانون حفاظت از توسعه صنایع متوقف شد.

راسخ: دوران وزارت بازرگانی در دولت نهم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

میرمحمدصادقی: در این دوره که آقای مسعود میرکاظمی سکان وزارت بازرگانی را در دست گرفت، به باور من خود ایشان شخصاً فردی آگاه و منطقی بود. توقعی نیز که از اتاق بازرگانی داشت بالا بود و بر فعالیت این بخش تأکید زیادی داشت. در سفرهای استانی هیأت دولت معمولاً به اتاق‌های بازرگانی شهرستان‌ها توجه ویژه داشت و با نمایندگان بخش خصوصی در استان‌ها جلسه‌گفت‌و‌شوند می‌گذاشت. به باور من در دوره وزارت آقای میرکاظمی فعالیت‌های اتاق‌های بازرگانی بیش از گذشته شد چرا که در این دوره به اتاق بازرگانی میدان داده شد. پس از آقای میرکاظمی نیز آقای غضنفری سکان وزارت بازرگانی را در دولت دهم به دست گرفته است و ایشان نیز که از دولت قبل آشنایی و قرابت خوبی با بخش خصوصی و اتاق بازرگانی داشته است. در حال حاضر نیز بخش خصوصی آقای غضنفری را فردی خودمانی می‌داند و معتقدم که او به زیر و بم اتاق بازرگانی کاملاً مسلط است. روابط اتاق ایران و اتاق تهران و اکثر اتاق‌های شهرستان‌ها در حال حاضر با وزارت بازرگانی بسیار صمیمی است و ملاقات با این وزیر بازرگانی برای فعالان اقتصادی خیلی راحت شده است.

راسخ: حاج آقا میرمحمدصادقی همانطور که در صحبت‌هایتان اشاره کردید در طول دوران پس از انقلاب در روابط اتاق بازرگانی و وزارت بازرگانی نوسانات زیادی دیده شده. تلخ‌ترین حادثه‌ای که در این روابط شما شاهد بوده‌اید را می‌خواهیم از زبان شما بشنویم و بدانیم چه بوده است؟

میرمحمدصادقی: به نظر من بی‌اعتنایی‌های وزارت بازرگانی دوره آقای عابد جعفری به اتاق بازرگانی و بخش خصوصی تلخ‌ترین دوره بود. ضمن اینکه در این دوره بود که عضویت در اتاق بازرگانی را اختیاری کردند و به این طریق جلوی درآمد این نهاد گرفته شد.

راسخ: و شیرین‌ترین خاطره؟
میرمحمدصادقی: شیرین‌ترین خاطره و اتفاق را تعیین هیأت هشت‌نفره منتخب امام در اوایل انقلاب از سوی شورای انقلاب می‌دانم. ما در آن زمان اعتماد صد در صد شورای انقلاب را پشتوانه خود داشتیم

و از برگزیدگان امام در اتاق بازرگانی بودیم. شورای انقلاب اگر در مسائل اقتصادی به مشکل برمی‌خورد بلافاصله با اتاق بازرگانی تماس می‌گرفتند و ما نیز آن مشکل را حل می‌کردیم. به خاطر دارم در همان اوایل، از شورای انقلاب با ما تماس گرفتند که حدود ۴ هزار گوسفند که متعلق به هزار یزدانی، از سرمایه‌داران زمان شاه، در بیابان‌های ورامین به امان خدا رها شده است. با وجود آنکه این مسئله در حیطه وظایف ما در اتاق بازرگانی نمی‌گنجد اما از اینکه شورای انقلاب حتی حل اینگونه از مشکلات را نیز به ما واگذار می‌کردند نشان از اعتماد بالای مسئولان کشور در آن دوران به ما بود. به هر حال ما برای این مشکل نیز راهکاری را پیاده کردیم.

راسخ: پس از آنکه دولت‌ها بر سر کار آمدند، از اول انقلاب تا به امروز، چه اتفاقی شیرینی را برای بخش خصوصی و اتاق بازرگانی به یاد دارید؟

میرمحمدصادقی: دو اتفاق همچنان در ذهنم باقی مانده است و از آن به نیکی یاد می‌کنم؛ یکی آنکه در سال‌های ابتدایی انقلاب، کشور به لحاظ سیاسی با ژاپن به مشکل برخورد. آنها برای برهه‌ای کوتاه خرید نفت از ایران را تحریم کرده بودند؛ بنابراین هیأت منتخب امام در اتاق بازرگانی دست به کار شد و با اعزام چند نفر از اعضای این هیأت از جمله آقای کداحمدی و آقای اسدالله عسگراولادی به ژاپن این مشکل حل شد. اتفاق دیگر، برمی‌گردد به چندسال گذشته که پرداخت‌های ایران با مشکلاتی مواجه شده بود و کشور توانایی انجام تعهدات مالی خارجی را نداشت. دولت در آن زمان حل این مشکل را به اتاق بازرگانی محول کرد. اتاق بازرگانی نیز با اعزام هیأتی از نمایندگان بخش خصوصی به اروپا و شرق آسیا استمهال بدهی‌های خارجی را آسان کرد.

راسخ: به عنوان پرسش آخر؛ جنبه‌ای چه پیشنهادی دارید که ارتباط اتاق بازرگانی و وزارت بازرگانی بیش از گذشته گرم‌تر شود و به جایی برسیم که بخش خصوصی بتواند در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت جدی داشته باشد؟

میرمحمدصادقی: همانطور که می‌دانید اتاق بازرگانی مشاور سه قوه است. بنابراین وزارتخانه‌های اقتصادی و به ویژه وزارت بازرگانی باید از این فرصت نهایت بهره را برده و از اتاق‌های بازرگانی مشاوره بگیرد. خوشبختانه امروز اتاق‌های بازرگانی از نیروهای مجرب و کارشناس در مدیریت و اقتصاد برخوردار است که توانایی مشاوره دادن به دولت و وزارتخانه‌های اقتصادی را دارند. بنابراین وزارت بازرگانی باید به طور مداوم از اتاق بازرگانی در بخش‌های مختلف اقتصادی مشورت بخواهد. رابطه اتاق و وزارت بازرگانی به این صورت تنگاتنگ شده و می‌توان به آینده اقتصاد خوشبین بود. از سوی دیگر، به باور من وزیر بازرگانی باید حداقل یک‌بار در ماه در اتاق بازرگانی حاضر شده و با فعالان اقتصادی به گفت‌وگو بنشیند و نظرات این بخش و راهکارهای پیشنهادی برای حل مسائل بخش بازرگانی را بشنود. ➔



بحث داغ نماینده
بخش خصوصی
و نماینده بخش
دولتی اتاق تهران.
عکس:
حجت سپهوند

تشکل کارفرمایی یا اتحادیه کارگری؟

مصائب وزیر بازرگانی برای تعامل دولت و بخش خصوصی در گفت و گوی پدرام سلطانی و محمدصادق مفتاح

رضا کیمیایی

همه چیز از زمانی آغاز شد که محمدصادق مفتاح به اتاق‌های بازرگانی این نقد را وارد کرد که صدای واحدی از آنها شنیده نمی‌شود. این اظهار نظر واکنش‌های زیادی میان فعالان اتاق بازرگانی داشت. محمدصادق مفتاح اعتقاد دارد اتاق‌های بازرگانی باید تشکل تشکلهای باشند و نه تشکلی از آدم‌ها بنابر این او مدافع این عقیده است که روسای اتحادیه‌ها و تشکلهای به اتاق بپیوندند این ایده به‌طور قطع مورد پذیرش اعضای اتاق نظیر پدرام سلطانی نیست. سلطانی معتقد است ایرادی ندارد که از اتاق‌های بازرگانی صداهای متفاوتی شنیده شود. او این تکرار آراء را نشانه دموکراتیک بودن اتاق بازرگانی به عنوان جامعه مدنی بخش خصوصی می‌داند.

درختی یعنی اتحاد مردم نماینده انتخاب می‌کنند. نمایندگان دور هم جمع می‌شوند، یک مجموعه را تشکیل می‌دهند که به آن پارلمان گفته می‌شود. این پارلمان در راستای ارتباط صدر با ذیل یک ارتباط درختی برقرار می‌شود، از این رو دولتی که مردم انتخاب کرده‌اند هم برای برنامه‌ریزی و اجرا باید زیر نظر مجلس باشد. نکته دیگر آنکه، در مجلس از قاعده به رأس حرکت می‌شود اما در دولت از رأس به قاعده. در این نظام نظر اتحاد مردم گرفته می‌شود. حال در چنین فضایی، در بخش اقتصادی عده زیادی فعال اقتصادی داریم که شامل تولیدکنندگان، توزیع‌کنندگان، واردکنندگان، صادرکنندگان و ... می‌شود. در زمینه اقتصادی گروه‌های فراوان مردم در حال فعالیت هستند که این گروه‌ها هم به صورت شاخه‌ای به هم

ما متهم بودیم که ما چشمه‌ای هستیم که آب آن گرم است ولی گرم نبود شرایط محیط سرد بود. الان متهم هستیم که آب این چشمه سرد است. اما برگردیم به پاسخ پرسش شما. در اداره کشورها مکاتب مختلفی وجود دارد؛ هم تئوکراسی داریم و هم دموکراسی که هر کدام از اینها شاخه‌های مختلفی دارند. دموکراسی چگونگی حاکمیت مردم بر مردم است. هر مدیریتی دورکن اصلی دارد: برنامه‌ریزی و دیگری نظارت بر حسن اجرای برنامه‌ریزی.

در دموکراسی در یک نظام درختی، ما به دنبال کسانی هستیم تا بر ما مدیریت کنند. یعنی برنامه‌ریزی کنند و نظارت بر حسن اجرای برنامه‌ریزی داشته باشند. در یک نظام درختی، پارلمان‌تاریستی را به عنوان یک راه‌حل ارائه داده‌ایم. نظام

مفتاح: من باور جدی دارم که راه نجات ما در توسعه اقتصادی کشور، از کاتال بخش خصوصی می‌گذرد. این باور مربوط به حال نیست؛ شاید شما ندانید، در دهه ۶۰ من محمدصادق مفتاح به طرفداری از بازار محکوم بودم. آن موقع من در وزارت بازرگانی مسوولیت داشتم و اتفاقاً اقتصاد دولتی بسیار مد بود. ولی من جزو کسانی بودم که این طرز فکر را غلط می‌دانستم. همانطور که می‌دانید، آن زمان اینگونه بود که حرف زدن از بخش خصوصی را ضلارزش می‌دانستند. در واقع مثل کفر ابلیس بود. از طرف دیگر به عقیده من کسانی که سردمدار دولتی کردن اقتصاد بودند و ساز مخالفت با اتاق بازرگانی را سرمی‌دادند، حالا پرچمدار شده‌اند و به دنبال انجام گسیختگی در اقتصاد هستند. البته نه آن درست است و نه این. یک زمان

متصل می‌شوند. حال سوال این است که چطور می‌توانیم مطمئن شویم که نظرات آحاد تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان در سیاست‌های کشور اعمال می‌شود، درحالی که هدفمان این است که امور را به بخش خصوصی بسپاریم. همانطور که می‌دانید از دهه ۱۹۷۰ میلادی وجه غالب کلیه کشورها برای رسیدن به نظام درختی در بخش اقتصاد ظهور اتحادیه‌ها و تشکل‌هاست. ما اگر اقتصاد تشکل‌محور داشته باشیم می‌توانیم مطمئن شویم که آن اتفاق می‌افتد. اما باید بگویم اقتصاد ما امروز تشکل‌محور نیست. به عقیده من در اینکه چرا اقتصاد ما تشکل‌محور نشده است باید از دو گروه گله کرد؛ بخش خصوصی که عزم جدی برای تشکل‌محور شدن اقتصاد ندارد. دوم بخش دولت که به تشکل‌ها بها نداده است. من معتقدم

همانطور که اگر بخواهیم همه مردم را جمع کنیم و نظرشان را درباره صندوق ذخیره ارزی بگیریم نشدنی است و این اقدام نیازمند نظام درختی است، فکر می‌کنم در بخش خصوصی این خلاء وجود دارد. ما می‌باید به سمت اقتصاد تشکل‌محور حرکت کنیم. این تنها راه سپردن اقتصاد به بخش خصوصی است. اما متأسفانه غیر از نظام صنفی که ریشه ۴۰-۵۰ ساله دارد ما هیچ نظام تشکل‌محور دیگری نداریم. تشکل این نیست که یک عده آدم دور هم جمع شوند و بگویند که فلان اتحادیه هستیم. تشکل به مانند وزارتخانه کارایی و کاربرد آن را نیز دارد. اولین شرط تشکل نیز این است که اگر شخص A گفت من نماینده تولیدکنندگان فولاد هستم، اولاً تمام تولیدکنندگان فولاد عضو این تشکل باشند؛ دوماً، هیچ تشکل دیگری به موازات این تشکل نتواند تشکیل شود. الان به طور مثال به همین صنف کله‌پزی بنگرید که هم جامعیت دارد و هم انحصار. یعنی در تهران کله‌پزی نیست مگر اینکه عضو اتحادیه کله‌پزهای تهران باشد و دومی هم ندارد. رئیس اتحادیه کله‌پزهای تهران هم با مدرک اثبات می‌کند که رئیس اتحادیه است. پس می‌تواند مقتدر حرف بزند؛

می‌تواند با طرف مقابلش حرف بزند. بنابراین ایمان دارم که تنها راه حضور جدی بخش خصوصی در مراجع تصمیم‌گیری اتحادیه‌محور شدن است. ممکن است سؤال کنید اتاق‌های بازرگانی چه می‌شود؛ به باور من اتاق‌های بازرگانی تشکل‌ها هستند و نه تشکل آدم‌ها. پس در این نهاد، رؤسای اتحادیه‌ها مجمع اتاق‌ها را تشکیل می‌دهند، مثل شورای اصناف. چراکه اگر بخش خصوصی مقتدر می‌خواهیم باید این بخش جامعیت و انحصار داشته باشد که منجر به اقتدار می‌شود. یک مثال ساده می‌زنم؛ در همین اختلاف نظر صنف طلا فروش‌ها با سازمان امور مالیاتی که چندی پیش اتفاق افتاد، یک نفر مقتدرانه با دولت مذاکره کرد و این اقتدار را داشت. اما آیا ما شاهد این اقتدار در بخش خصوصی و نهاد اتاق بازرگانی هستیم؟ از



تشکل‌های صنفی تشکل‌های خودفرما و بیشتر شبیه تشکل‌های کارگری هستند. این تشکل‌ها تظاهرات می‌کنند، اعتصاب می‌کنند، کرکره‌ها را پائین می‌کشند اما تشکل‌های کارفرمایی هیچگاه دست به چنین اقداماتی نمی‌زنند

این رو باید گفت تشکل محور شدن هم‌افزایی ایجاد می‌کند. ما در هیچ کجای دنیا سیم‌خیم نداریم حتی در کاپیتالیست‌ترین کشور دنیا که آمریکا است. اگر سیم‌خیم وجود داشته باشد که دارای اقتدار باشد سی مرغ هستند که در اتحادیه دور هم جمع شده‌اند. به همین کشور همسایه خود ما نگاه کنید؛ ترکیه با نوک پیکان اتحادیه‌ها وارد بازارهای جدید می‌شود. دلیل اینکه ترکیه را مثال می‌زنم این است که ما فاصله ۱۰ ساله با این کشور داریم اما با آمریکا ۴۰ سال فاصله داریم. بنابراین، معتقدم که تشکل‌محوری قدرت مذاکره و قدرت ورود را به فعالان اقتصادی می‌دهد.

سلطانی: پیش از آنکه به نقد نظرات شما درباره قدرت بخش خصوصی و اتاق بازرگانی بپردازم، به تحلیل سخنان شما در مورد دموکراسی و شبیه‌سازی بین دموکراسی و بخش اقتصادی اشاره‌ای می‌کنم چون این مکاتب زائیده ذهن انسان هستند، شاخه‌های مختلفی دارند و این موضوع می‌تواند متفاوت باشد.

نکته مهم در دموکراسی این است که اگر افراد در قاعده تصمیم‌گیری محکوم یا موظف به همکاری باشند یکی از قواعد دموکراسی رعایت نمی‌شود یعنی فرد باید مختار باشد و بر مبنای نظریه اصالت فرد برای حداکثر کردن منافع شخصی در چارچوب قانون حرکت کند. بنابر این در دموکراسی‌های پیشرفته دنیا شاهد مشارکت همه شهروندان نیستیم. یعنی یک درخت وجود ندارد که همه به اجبار میوه‌های آن درخت باشند. اتفاقاً هر چه دموکراسی بالغ‌تر می‌شود میزان حضور و مشارکت مردم کمتر می‌شود. به جهت اینکه احساس می‌کنند در آن نظام نیازی به مشارکت آنها نیست. این را هم می‌دانیم که در یک نظام دموکراتیک رأی و نظر افراد از طریق احزاب وارد می‌شود و خودش را نشان می‌دهد و هیچ کس هم موظف نیست عضو حزبی باشد.

من معتقدم اگر دموکراسی با چنین جریانی توانسته در حوزه عمومی رشد و نمو کند، باید در جریان اقتصادی هم از همین روش تبعیت کند، چراکه این مسیر جواب داده است. بنابر این باید از درس‌های سایر کشورها برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنیم اما ما برخی اوقات به دنبال ایجاد مسیرهای جدید هستیم.

از طرف دیگر، باور دارم اگر مشارکت اختیاری باشد نتیجه بهتری برای کل جامعه به همراه دارد بنابراین در اقتصاد هم باید این را الگو قرار دهیم. اما در زمینه تشکل‌گرایی که شما تأکید زیادی بر آن دارید. تشکل‌ها به مثابه احزاب در اقتصاد برای نمایندگی کردن تفکرات صنفی و اقتصادی هستند. وجود تشکل‌ها ضروری است و شکی هم در آن نیست. اما اگر ورود به تشکل برای انجام فعالیت اقتصادی اجبار باشد آن‌گاه خود آن تشکل‌ها از نظام دموکراتیک خارج می‌شوند. به دلیل اینکه افراد فکر می‌کنند اگر می‌توانند انحصاری به

وجود بیاورند در جهت افزایش منافع خودشان زمام امور تشکل را در اختیار می‌گیرند. اگر دولت هم در امور تشکل‌ها دخالت کند باز هم نقض دموکراسی است. یعنی باید مردم و بخش خصوصی را به حال خودشان بگذارید تا در چارچوب قانون بلوغ پیدا کنند، تصمیم بگیرند و حرکت کنند. اما اگر دولت دخالت کند و بخواهد که به طور مثال برای واردات تشکل ایجاد کند تشکل‌های فرمایشی شکل می‌گیرد. این الزاماً مثبت نیست. اگر در تشکل‌گرایی افراد مختار به عضویت در آن تشکل باشند هم آن تشکل و صنف به بلوغ می‌رسد و هم از به وجود آمدن روحیه انحصار جلوگیری می‌شود.

اما بحث دیگر، اینکه گفته می‌شود از بخش خصوصی صدای مختلفی شنیده می‌شود، به عقیده من این از اصول دموکراسی است و مشارکتی آزادانه است تا افراد بتوانند نظرات متفاوتی داشته باشند. مهم این است که از شنیدن صدای مختلف بخش خصوصی توسط دولت یک تصمیم درست و بینابینی گرفته شود. اگر بخش خصوصی یک حرف واحد داشته باشد به ضرر دولت است اما اینکه تنوع نظرات در بخش خصوصی باشد به نفع دولت است. ما ملت ایران به دلیل تاریخ استبداد زده‌ای که داشته‌ایم افراد خودرایی هستیم. این خودرایی را در همه جا می‌بینیم؛ در بخش خصوصی، در دولت و در خانواده. ما افرادی هستیم که حرف خودمان را بیشتر قبول داریم. به نظر من اصل مشکل ما در فرهنگ و ساختار است. این فرهنگ است که باعث می‌شود نهایتاً آن ساختار از ساختار دموکراتیک فاصله بگیرد. از این رو، در تشکل‌گرایی به دلیل این فرهنگ و این روحیه شاهد تشکل‌هایی هستیم که قابل به فرد هستند و این تشکل‌ها عملاً تبدیل به تریبونی شده است تا فرد بتواند حرف‌های خودش را بزند.

علت این موضوع آن است که فرایند تشکیل تشکل در کشور ما فرایند پیچیده‌ای است. امروز به راحتی نمی‌توان در ایران حزب تشکیل داد. حتی به راحتی نمی‌توان تشکل ثبت کرد. همین اتاق بازرگانی خودمان که برای دادن مجوز ۴ سال زمان می‌برد. ما در اتاق بازرگانی هم مشکل داریم. اما اگر از تشکلی معاون وزیر یا رئیسی حمایت کند به سرعت ثبت می‌شود. بنابراین در کشور ما نوعی تشکل‌هراسی هم وجود دارد که باعث دلزدگی افراد می‌شود. بنابراین ما شنیدن صدای مردم در قاعده و رساندن به رأس هرم را در حرف خیلی قبول داریم اما در عمل با آن فاصله گرفته‌ایم. بنابر این اشکالات به دلیل همین فاصله رخ می‌دهد.

اما موضوعی که شما درباره تشکل‌های صنفی بیان می‌کنید قابل مقایسه با تشکل‌های بخش خصوصی نیست چون تشکل‌های صنفی تشکل‌های خودفرما هستند و بیشتر شبیه تشکل‌های کارگری هستند. این تشکل‌ها تظاهرات می‌کنند، اعتصاب می‌کنند، کرکره‌ها را پائین می‌کشند اما تشکل‌های کارفرمایی هیچگاه دست به چنین اقداماتی نمی‌زنند و هیچگاه در کارخانه خود را نمی‌بندند. در واقع لذت نحوه چانه‌زنی و حرکت تشکل‌های کارفرمایی با دولت با نحوه چانه‌زنی تشکل‌های خودفرمایی با دولت تفاوت دارد. همین‌جانباز باید مخالفت خودم را با دیدگاه شما در مورد اینکه اتاق بازرگانی، تشکل تشکل‌هاست اعلام کنم. در اتاق‌های بازرگانی شما اتاقی را نمی‌بینید که نمایندگان اتاق رؤسای تشکل‌ها باشند چون ماموریت اتاق قدری با تشکل‌ها فرق می‌کند. از این رو، اینکه بگوییم اتاق تشکل تشکل‌هاست الزاماً درست نیست.

نظام تصمیم‌گیری در اتاق الزاماً الگوی مجلس نیست. **مفتوح:** در دنیا چگونه است؟ بنده عرض می‌کنم؛ در آنجا هم مبتنی بر رأی‌گیری است.

سلطانی: تشکیل اتاق‌های بازرگانی در دنیا یا بر مبنای قانون خصوصی است یا بر مبنای قانون عمومی. قانون عمومی یعنی اینکه اتاق را هم مثل یک NGO ببینیم. مثلاً در آمریکا بعضی شهرها دو اتاق بازرگانی دارند.

مفتوح: ولی اینطور نیست. مثلاً من اتریش را مطالعه کرده‌ام. در این کشور آنگونه که شما می‌گویید نیست.

سلطانی: اتاق اتریش براساس قانون خصوصی تشکیل شده است. اما بنده معتقدم نوع تفکر و نوع تشکیل اتاق‌ها در کشورهای مختلف فرق می‌کند. الگوی ما الگوی واحد نیست. بنابراین نمی‌توانیم اتاق بازرگانی در ایران را با اتاق اتریش یا اتاق آمریکا مقایسه‌کرد.

مفتوح: ما می‌خواهیم بگوییم وضع مطلوب چیست. در همه این سیستم‌ها آن دو اصلی که من گفتم وجود دارد؛ اگر بخواهید مورد به مورد بررسی می‌کنیم. **سلطانی:** درباره مواردی که شما به آن اعتقاد دارید من نقد دارم؛ یکی اینکه شما در صحبت‌هایتان اشاره کردید که شرکتی که قصد دارد فعالیت تجاری داشته باشد موظف است؛ من معتقدم نه چنین چیزی نیست.

مفتوح: اگر شما بخواهید ذرت یا برنج بخرید غیر از اعضای که مجاز به صادرات ذرت و برنج هستند نمی‌توانید بخرید.

سلطانی: اصلاً چنین چیزی وجود ندارد. در سیستمی که در اروپا و آمریکا پیاده شده است شورای رقابت حاکمیت می‌کند تا یک شرکت یا چند شرکت انحصار داشته باشند و این ناظر بر این نیست که طرف نتواند این کار را بکند.

مفتوح: تولیدکنندگان نرم‌افزارها در آمریکا تشکیل دارند. یک قانون آنتی تراست دارند که هیچ‌کس اجازه ندارد بیشتر از ۳۰ درصد حق بازار را داشته باشد. مثلاً مایکروسافت قصد داشت با ترندهایی

سه‌م‌ش را بالای ۳۰ درصد برد اما شورای رقابت، این شرکت را با جریمه چندین میلیاردی تنبیه کرد.

سلطانی: اینکه من ذرت داشته باشم امکان صادرات داشته باشم و به من اجازه ندهند، اینطور نیست. حتی در چین هم اینطور نیست. در مثال قبلی هم که درباره تنظیم استانداردها بیان کردید اتفاقاً در همه جای دنیا تدوین استانداردهای صنفی به تشکیل‌ها واگذار می‌شود و این نشان‌دهنده قدرت آنها نیست بلکه نشان‌دهنده این است که دولت می‌خواهد از حوزه تصدی‌گری خارج شود.

مفتوح: آنها توانسته‌اند تشکیلی را پیدا کنند که در نظام رأی‌گیری یک نظر غالب داشته باشد.

سلطانی: اتفاقاً در نظام‌هایی که اقتصاد بازار حاکم است من

مصر پرتقال وارد می‌کند. آیا این درست است؟ باید بگویم در هیچ کشوری حتی در ترکیه و کویت هم چنین اتفاقی نمی‌افتد. واردکننده مواد غذایی باید استاندارد داشته باشد. شکل چانه‌زنی گروه‌های اجتماعی متفاوت است. شما می‌دانید که بیشتر از ۱۲ سال است که مالیات نظام صنفی در جلسات اتحادیه‌ها تعیین می‌شود. تشکیلات صنفی حداقل در جلسات هماهنگی مختلف دولت حضور دارد که ریشه در گذشته دارد. شما چالش دولت آمریکا و خودروسازها را فراموش نکرده‌اید که حتی به تعطیلی کارخانه‌های خودروسازی این کشور کشید. فکر کنم سال ۱۹۹۲ یا ۹۳ بود. اتفاقاً من با نظر شما موافق نیستم که جنس این تشکلات کارگری است بلکه اینها کارفرمای هستند. شما می‌دانید در نظم صنفی ما بخش

بنکداری که بخش قدرتمندی است یک اتحادیه دارد. اقتداری که اصناف دارند به خاطر چالش با دولت نیست به خاطر عقبه‌ای است که دارند. به نظر من پارلمان تاریستی بیشتر یک شیر با خط خروج از بن بست است تا یک راه علمی. ولی الان همین است. چیزی که دانش بشری به آن رسیده است بیشتر از این نیست، ما شاهد یک حرف واحد و صدای واحد در بخش خصوصی و فعالان اقتصادی نیستیم. تضاد منافع است که معتقدم باید هم باشد؛ اصلاً دموکراسی همین است. مثلاً درباره نرخ ارز بخش خصوصی نظر واحدی داشته است؟

سلطانی: نظر دولت چیست؟

مفتوح: اتفاقاً دولت به دلیل ساختار درختی که دارد یک حرف واحد می‌زند. حرفم این است. در نظام درختی وزارت بازرگانی با وزارت صنایع اختلاف دارند اما یک حرف و یک نظر واحد از این دو وزارتخانه شنیده می‌شود.

سلطانی: دولت یک سیستم بروکراتیک است اما بخش خصوصی اینطور نیست.

مفتوح: مجلس که بروکراتیک نیست.

سلطانی: مجلس قابل مقایسه با اتاق بازرگانی نیست.

مفتوح: خلاء ما در بخش خصوصی همین است. یعنی الان اتاق بازرگانی به عنوان نماینده فعالان اقتصادی درباره مسائل مختلف حرف واحد ندارد.

سلطانی: اگر با این سیستم که شما می‌گویید، بله؛ حرف واحد دارد. اینکه نمایندگان اتاق حرف‌های مختلفی می‌زنند مثل اختلاف وزارت بازرگانی و وزارت صنایع است.

مفتوح: اتاق حرفی ندارد که بتواند پشتش بایستد. اما مجلس اقتدار دارد چون نماینده همه مردم است. ولی این اتفاق در بخش خصوصی نیفتاده است. کدام مصوبه در اتاق بازرگانی رأی‌گیری شده است؟

سلطانی: نظام تصمیم‌گیری در اتاق بازرگانی متفاوت است.

تاریخچه ۶۰۰ ساله تشکیل اتاق‌های بازرگانی در جهان نشان می‌دهد که علت راه‌اندازی و ظهور اتاق‌های بازرگانی بیان نظر و عقیده بخش خصوصی به دولت‌ها بوده است. در این فرآیند، اتاق‌ها بلوغ پیدا کردند و نسل دوم اتاق‌ها به وجود آمد که امروز ما شاهد این نسل هستیم که اتاق‌های بازرگانی را در مرحله بلوغ خودش هدایت می‌کند. اتاق‌های بازرگانی نسل سوم درباره مسئولیت‌های اجتماعی بنگاه‌ها، محیط زیست، حقوق بشر و به فساد اداری و مسائلی از این دست می‌پردازد. درخصوص سیاست‌های تجاری تئوری می‌دهد و عملاً اتاق‌های نسل دوم از موضع بحث با دولت بر سر منافع خارج شده‌اند. بنابراین امروز اتاق‌های بازرگانی از قالب تشکلات صنفی خارج و پیشگام تفکر و بلوغ بخش خصوصی شده‌اند. اما در ایران متأسفانه ما هنوز بین نسل یک و دو درجایی‌زیم. یعنی بیشتر انرژی اتاق بازرگانی صرف همان مباحث ۱۲۷ سال پیش می‌شود که به دنبال ریزنی با دولت است و ساختار دولت هم با ۱۲۷ سال پیش خیلی فرق نکرده است.

مفتوح: در حال حاضر بخش خصوصی مادر موضع انفعال قرار گرفته است. درست برعکس اصناف که به هر چه می‌خواهند می‌رسند. اما بخش خصوصی مادر حال عقب‌گرد است. حتی تشکلات کارفرمایی هم باید اقتدار لازم را داشته باشند.

سلطانی: در هیچ جای دنیا اینگونه نیست. تشکلاتی که جزو طبقه پائین جامعه هستند برای رسیدن به خواسته‌های خود چیزی از دست نمی‌دهند. یعنی چیزی برای از دست دادن ندارند. بخش‌های کارفرمایی ممکن است بسیاری از منافع خود را در چانه‌زنی با دولت از دست بدهند. حتی در دموکراتیک‌ترین کشورها، عموماً تشکلات صنفی به دلیل اینکه ممکن است با اغتشاشات و اعتصابات جامعه را از مسیر خود خارج کنند دولت‌ها را در گوشه رینگ می‌گذارند و امتیاز می‌گیرند. حتی در آمریکا کاپیتالیستی حزب دموکرات و آقای او باما با شعارهای سوسیالیستی توانست رأی بگیرد و بالا بیاورد. **مفتوح:** باید برگردیم به عقلای قوم. آیا در کشورهای پیشرفته تشکلات قدرت اصلی هستند یا نیستند؟ آیا دولت به تشکلات اقتدار داده است یا خیر؟

به طور مثال، در ایالات متحده تمام استانداردهای ملی آمریکا همه با AS شروع می‌شود یعنی حتی تا این حد مقتدر هستند که استاندارد ملی تعریف می‌کنند.

حال سئوال این است که آیا انحصار، فساد می‌آورد؟ آیا یک فعال اقتصادی می‌تواند بدون عضویت در اتاق بازرگانی به امر واردات و صادرات ورود پیدا کند؟ آیا کشوری هست که این قید را نداشته باشد؟ آیا یک بازرگان می‌تواند در آمریکا به امر صادرات مشغول باشد ولی عضو اتحادیه صادرکنندگان نباشد؟

من خیلی محکم می‌گویم نمی‌شود. در ایران و در چند کشور انگشت‌شمار دیگر، نظام صنفی از اتاق‌های بازرگانی جداست. من اتریش، کره و ترکیه را مطالعه کرده‌ام؛ در این کشورها نظام صنفی بخشی از اتاق بازرگانی است. اتفاقاً می‌خواهم عرض کنم عضویت در تشکلات نه تنها فساد نمی‌آورد بلکه همه مکلف هستند عضو آن باشند. آیا همه اعضای اتحادیه مکلف هستند رأی بدهند؟ نه، اما همه ناچار هستند. این در حالی است که یک اصل وجود دارد، اینکه هر فعالیت اقتصادی مستلزم ضابطه‌مند کردن است. ما در ایران شاهد اتفاقاتی در حوزه فعالیت‌های اقتصادی هستیم که در کمتر کشوری دیده می‌شود. مثلاً، پرتقال در ایران گران می‌شود یک روزه فروش می‌رود از



به باور من اتاق‌های بازرگانی تشکلات هستند و نه تشکلات آدم‌ها. پس در این نهاد، رؤسای اتحادیه‌ها مجمع اتاق‌ها را تشکیل می‌دهند، مثل شورای اصناف. چرا که اگر بخش خصوصی مقتدر می‌خواهیم باید این بخش جامعیت و انحصار داشته باشد

یکدیگر را متهم نکنیم

می‌کند، طراحی شود. برای پیروی از این مدل، رویکرد تمام دستگاه‌ها اعم از خصوصی و دولتی باید متوجه صادرات باشد و اگر قرار است ظرفیت‌های جدیدی ایجاد شود، پیش از آن باید نسبت به بازارهای هدف، اطمینان حاصل کرد. البته این بدان معنا نیست که سازو کار فعلی داد و ستد کالا در کشور فاقد استراتژی است؛ متهمی در این استراتژی‌ها نوعی پراکندگی خود نمایی می‌کند. عدم یکپارچگی در روابط تجارت خارجی، سازمان توسعه تجارت را برآن داشت که برای طراحی الگوی ارتباط با کشورهای همسایه و سایر کشورهای هدف آستین بالا بزند. همچنین برای پشتیبانی از فرمایشات کلیدی رهبری پرامون «تولید صادرات محور» نیز مطالعه بازارهای صادراتی در دستور کار این سازمان قرار گرفت؛ چه، «کشف بازار» و «کمک به حضور تولیدات صادراتی در بازارهای هدف»، همان فرآیندی است که در حیطه عهده سازمان توسعه تجارت قرار دارد. بر همین اساس، کاهش هزینه‌های تبلیغ، کاهش هزینه‌های حمل کالا و اینکه کالاهای صادراتی ایرانی بتوانند با حداقل قیمت در بازارهای هدف به رقابت بپردازند و البته مجموعه‌ای از این ماموریت‌ها را که راه توسعه تجارت را هموار می‌کنند در قالب بسته‌های جدید برای توسعه صادرات غیرنفتی پیش‌بینی شده است. هدف اصلی، تدوین سند راهبردی صادرات است که اتفاقاً تدوین و ابلاغ این سند در راستای اجرای فرمایشات مقام معظم رهبری است. در ترسیم این نقشه، سعی کرده‌ایم شکاف میان الزامات اجرایی و اهداف آرمانی آن را به حداقل برسانیم. این سند از برنامه‌ها و مطالعات دستگاه‌های مختلف استخراج می‌شود تا به واقعیت و هدف نزدیک‌تر باشد. بی تردید، دستیابی به اهداف مندرج در سند

بابک افقهی

معاون سابق وزیر بازرگانی



انگاره ذهنی که تا برنامه سوم توسعه اقتصادی بر حوزه بازرگانی حاکم بود بر همان اصل «جایگزینی واردات» تاکید داشت، براساس این راهبرد، میزان محدودی از کالاهای مورد نیاز از طریق واردات تامین می‌شد. اما از برنامه سوم و البته برنامه چهارم، الگوی توسعه صادرات غیرنفتی مورد توجه قرار گرفت؛ به طوری که کاهش موانع مقرراتی و بین‌المللی، اعطای جوایز و مشوق‌های صادراتی، حذف پیمان‌سپاری‌های ارزی، فعال شدن در اعزام و جذب هیات‌های تجاری و در نهایت جایگزینی رویکرد برون‌نگر به جای استراتژی‌های درون‌نگر، نتیجه همین تغییر رویکرد و توجه به توسعه صادرات غیرنفتی است. این بدان معناست که سیاست‌های تجاری ایران نیز همزمان با تغییر پارادایم تجاری در جهان، ایستگاه‌های جایگزینی واردات و توسعه صادرات را پشت سر گذاشت تا مرحله جدیدی به نام «صادرات مینا» را تجربه کند. البته اگر بخواهیم سیاست جایگزینی صادرات را در دستور کار قرار دهیم، باید ببینیم که کدام بخش از صنایع، نیازمند نگاه ویژه‌تری است.

از طرفی، چنانچه سرمایه‌گذاری و صادرات تنها به کالاهایی محدود شود که در آن مزیت وجود دارد، بسیاری از مشکلاتی که هم‌اکنون بر سر راه رقابت‌پذیر شدن کالاهای ایرانی قد علم کرده‌اند، کاهش می‌یابد. در واقع با همین نگرش، تدوین برنامه پنجم در دستور کار قرار گرفت تا نقشه‌ای مطابق با آنچه معیارهای پارادایم «تولید صادرات محور» تعیین

اگر می‌خواهیم فولاد تولید کنیم نباید عضو انجمن فولاد باشیم. **مفتوح:** اتفاقاً باید عضو باشیم. شما اگر عضو تشکلی نباشید نمی‌توانید از یک درصد بیشتری سهام بخیرید. به این دلیل که اگر کسی در صنف فولاد عضویت ندارد نتواند ۳۰ درصد کارخانه فولاد را بخرد.

سلطانی: اما در بورس آمریکا یک سرمایه‌گذار خارجی می‌تواند یک کارخانه را به طور کامل بخرد؛ ۳۰ درصد کدام است.

مفتوح: این قانون برای داخلی‌هاست.

سلطانی: چنین نیست؛ اصلاً در کشورهای مبتنی بر اقتصاد آزاد، خارج و داخل مطرح نیست. یک حرف وجود دارد. اقتصادهای آزاد قانون جذب سرمایه‌گذار خارجی ندارند.

مفتوح: اتفاقاً قانون دارند.

سلطانی: در چارچوب قانون آن کشور است. بی‌قانون که نیست. اما خارج و داخل ندارند. شما در اروپا و آمریکا می‌توانید در هر حوزه‌ای به هر میزان که بخواهید سرمایه‌گذاری کنید. اگر بحث سیاسی و امنیت مطرح باشد در پشت پرده یک لابی‌هایی انجام می‌شود. آن کشورها هم مدینه فاضله نیستند این مسائل وجود دارد.

مفتوح: همه در دموکراسی هم عقیده هستند ولی روش‌های مختلفی وجود دارد اصل موضوع این است که فضای اقتصاد در آن کشورها تشکل محور است و تشکلهای وزنه‌های تصمیم‌گیری هستند. تشکل‌ها نقاط اتصال با دولت هستند.

سلطانی: در نظام تشکل‌های بخش خصوصی ما شاهد یک الگوی واحد نیستیم. اینکه از تشکل‌های بخش خصوصی نظر و حرف واحدی بیرون بیاید پذیرفته شده نیست.

مفتوح: یک سری از مسائل عام است که در اتاق بررسی می‌شود. یکسری مسائل اختصاصی است و طبیعتاً در تشکل مربوطه بررسی می‌شود. ببینید ما می‌خواهیم جمع‌بندی مسائل بخش خصوصی از طرف خود بخش خصوصی باشد. اگر دولت مسائل بخش خصوصی را جمع‌بندی کند می‌شود اقتدارگرایی دولت.

سلطانی: اگر دولت دولتی است که به نظرات بخش خصوصی بهای می‌دهد چرا اینکار را نکند.

مفتوح: دولت بهای می‌دهد.

سلطانی: دولت باید تصمیم‌گیری خود را به بحث‌های کارشناسی سطوح پائین‌تری مبتنی کند. اختلاف زمانی پیش می‌آید که به نظر بخش خصوصی بها ندهید. در مورد نرخ ارز هم اتاق نظرش را داده است. من به نوعی با این نظر موافق نیستم اما اتاق نظرش را داده است. اما اینکه اعضای اتاق برای رأی‌گیری دست‌هایشان را بالا ببرند اینطور نیست. نظام تصمیم‌گیری در اتاق بازرگانی متفاوت است. ما همراه یک بار دور هم جمع می‌شویم اما مجلس حداقل هفته‌ای سه روز جلسه دارد.

مفتوح: ظاهراً آقای دکتر دولتی‌تر از ما هستند. این را به عنوان شوخی آخر جلسه گفتم.

سلطانی: پس اجازه دهید من هم صحبت‌هایم را با شوخی آخر جلسه پایان دهم. دوست‌های دولتی ما حرفشان با عملشان فرق می‌کند. در جلسات حرف‌های خوبی می‌زنند و نمایندگان دولتی طرف بخش خصوصی هستند ولی در فرایند تصمیم‌گیری و اجرا کاملاً برعکس عمل می‌کنند. اینکه من دولتی‌تر فکر می‌کنم من یک دولت‌ایده‌آل را متصور شوم حتماً دولتی فکر می‌کنم. در آزادترین کشورها هم حرف آخر را دولت می‌زند. شکی در این خصوص نیست. ➔

تعامل برای رونق اقتصادی

در محافل اقتصادی پیچید. اما در نهایت این، کشورهای «شیلی» و «انگلستان» بودند که برای نخستین بار ریسک گام نهادن در این مسیر را پذیرفتند؛ اما پس از پیشتازی این دو کشور، پرچم خصوصی‌سازی در میان سردمداران شوروی سابق، اروپای شرقی، آمریکای لاتین و هندوستان هم، دست به دست چرخید. تب «کاهش دخالت دولت» در اقتصاد، چنان بالا گرفت که کمونیست‌های کشور چین نیز ناگزیر به اصلاحات اقتصادی تن در دادند و البته ۲۵ سال زمان کافی بود که چینی‌ها، نقش برجسته خود را در اقتصاد جهانی حک کنند. حالا اگرچه هنوز، شرکت‌های دولتی در این کشور نفس می‌کشند اما معادلات، همه بر مبنای منفعت بخش

سیده فاطمه مقیمی

رئیس شورای بانوان بازرگان اتاق تهران



تندیس تفکر «کینز» و طرفدارانش، اکنون سال‌هاست که در کشورهای «توسعه یافته»، بازدید کنندگان ندارند؛ دولتی‌هایی که روی موج «اقتصاد آزاد» نشستند و موج سواری روی دریای پرتلاطم اقتصاد را به نهادهای غیر دولتی کشورهاشان سپردند. امواجی جدید که برای ساختار شکنی در اقتصاد دولتی به پا می‌خیزد و در ساحل «خصوصی سازی» آرام می‌گیرد. زمزمه‌های خصوصی سازی از اواخر دهه ۷۰ میلادی

به عنوان یک نهاد پویا و توانمند می‌توانند بخش عمده‌ای از این مشکلات را به حاشیه برانند؛ در واقع حضور فعالان اقتصادی در این نهاد و همچنین حضور مسئولان عالی‌رتبه دولتی در هیات نمایندگان اتاق‌های بازرگانی، فضایی برای تعامل و حل مشکلات ایجاد می‌کند. اما متأسفانه در جلسات باز هم نوعی تفکیک وجود دارد یعنی ما دولتی هستیم و آنها خصوصی و مدام از یکدیگر انتقاد می‌کنیم. در حالی که اگر بپذیریم پست‌هایمان را پشت‌در گذاشته‌ایم و یک نهاد اجتماعی جدید ایجاد کرده‌ایم، فضا برای تعامل مطلوب‌تر خواهد بود. این همگرایی که تا حد قابل قبولی وجود دارد، چنانچه تقویت شود بسیاری از مشکلات موجود در حوزه تجارت خارجی حل خواهد شد. اما اگر مشکلات را بزرگ ببینیم و دست روی دست بگذاریم، خطای بزرگی مرتکب شده‌ایم. فعالان بخش خصوصی می‌دانند به هر چه که آنان از من درخواست کرده‌اند «نه» نگفته‌ام. چرا که معتقدم، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ جز در کنار بخش خصوصی محقق نمی‌شود. واقعیت این است که دست‌کم در این مدت کوتاهی که به بخش خصوصی لیبیک گفته‌ایم و دست برداری به سوی آنان دراز کرده‌ایم از بعد کیفی ارزیابی‌های خوبی را شاهد نیستیم. البته شاید بخش عمده‌ای از این مشکلات ناشی از کوتاهی ما بوده است. اما انتظار این است که بخش خصوصی دولت را به خط کند و به تحرک وادار. اتاق‌های بازرگانی به عنوان «مادر» تشکیل‌ها باید از آنها برنامه بخواهد و تکلیف دولت و تشکیل‌ها را روشن کند؛ به طریقی که دولت فقط با اتاق‌ها طرف باشد. من فکر می‌کنم فضای بخش خصوصی برای ورود جوان‌ترها و انسان‌های دانش‌پایه‌تر که از تحصیلات آکادمیک برخوردارند باید باز شود؛ به کارگیری دانش، توأم با تجربه بزرگان می‌تواند نشاط و امید را در فضای کسب و کار متبلور کند. در هر صورت دولت آماده است که یک انقلاب و پویایی از طریق جوان‌سازی نهادهای مختلف بخش خصوصی در حوزه تجارت ایجاد کند. ➔

می‌گیرد که زمامداران سایر کشورها در جریان ملاقات‌ها «معرفی برندهای معتبر» را مطالبه می‌کنند؛ بدین سبب که بسیاری از تاجرانماها به دلیل سودجویی، موجب بدنامی کالاهای ایرانی در بازارهای هدف شده‌اند؛ وضعیتی که ساماندهی آن جزو وظایف اتحادیه‌ها و تشکل‌هاست. در این میان مهم‌ترین کاستی‌هایی که مصرف‌کنندگان کالاهای ایرانی از آن خرده می‌گیرند، نخست به ناپایداری کیفیت کالاها باز می‌گردد و دیگر به تغییر مکرر قیمت‌ها. این نشان می‌دهد دغدغه‌ها صادرات نیست. شاید احساس می‌کنیم مشتریانی که خارج از مرزهای کشور نشسته‌اند، متوجه نیستند چه کالایی مصرف کنند. در حالی که باید به بنگاه‌ها این گونه القا شود که مصرف‌کننده هوشمند است و مجبور نیست کالاهای خاصی را مصرف کند. البته هدفمندی یارانه‌ها برای رفع این مشکلات تا حدودی راهگشا است. باید از پشت پرده یارانه‌ها بیرون بیاییم. اینکه نمی‌شود، بیش از ۹۰ هزار میلیارد تومان یارانه به بنگاه‌های تولیدی تزریق شود، اما باز هم تولیدکننده و مصرف‌کننده ناراضی باشند و دست آخر «ایجاد دیوار تعرفه‌ای» را برای رفع این معضل درخواست کنند. نباید فراموش کرد که افزایش رقابت پذیری محصولات تولید شده، بدون توجه به بهره‌وری و نهضت کاهش قیمت تمام‌شده میسر نخواهد بود. کشور از حیث بهره‌وری در جایگاه قابل قبولی قرار ندارد و تمام منابع به هدر می‌رود. پیش‌بینی می‌شود که اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها به تدریج کشور را فضای رقابت آشنا کند. آشنایی با معادلات رقابت پذیری، شانس کالاهای ایرانی را برای حضور در بازارهای هدف افزایش می‌دهد و البته سودآوری بلندمدت را به جای سودآوری کوتاه‌مدت پایه‌ریزی می‌کند. یکی از ضربات مهلکی که بر حوزه تولید و تجارت وارد می‌آید از ناحیه همین نگاه کوتاه‌مدت به تولید است. با این وصف، بهتر است بخش خصوصی و دولت به جای آنکه یکدیگر را متهم کنند، به رفع این چالش‌ها بپردازند. به اعتقاد من اتاق‌های بازرگانی

چشم‌انداز و آرمان‌هایی که در حوزه صادرات غیرنفتی عنوان می‌شود نیازمند الزاماتی است. اگر سرمایه‌گذاری و جذب سرمایه‌ها در کشور صادرات‌گرا نباشد یا اگر اساساً مردم، دولت و بخش خصوصی اعتقادی به صادرات و حضور در بازارهای هدف نداشته باشند، مشکلات عدیده‌ای دامنگیر اقتصاد خواهد شد. هر چند، باید بپذیریم چنین دیدگاهی به صادرات هنوز شکل نگرفته است. «صادرات» واژه لوکسی است که به محض کمبود در سایر بخش‌ها از بودجه آن می‌کاهیم. اما این تمام ماجرا نیست؛ نظام تجاری موجود، اعم از بانک، بیمه، گمرک و بخش خصوصی، واردات محور است. یعنی فعالان اقتصادی به جای آنکه مشکلات حضور در بازارهای هدف، تبلیغات و درگیر شدن با فضای رقابتی به شدت متشنج این بازارها را به جان بخرند، واردات را ترجیح می‌دهند. با این همه، من معتقدم که اگر دولت و بخش خصوصی در کنار یکدیگر، نواقص بخش‌های مربوط به خود را اصلاح کنند، مشکلات حل خواهد شد. ما می‌پذیریم که چالش‌های موجود در حوزه بانک و بیمه، نرخ ارز و مسایل مربوط به تورم، جزو مشکلات ساختاری اقتصاد کشور است. اما بخشی از این اختلالات هم مربوط به عملکرد فعالان اقتصادی است. مباحثی مانند بهره‌وری، افزایش کیفیت، تعهد به قراردادهای فروش، لیست بلندبالایی از مشکلات را پدید می‌آورند.

در حال حاضر بسیاری از کالاهای ایرانی رقابت‌پذیرند و بخش عمده‌ای از جمعیت ۳۰۰ میلیونی که در همسایگی ایران به سر می‌برند، کیفیت کالاهای ایرانی را می‌پسندند. بازار کشورهای حاشیه خلیج فارس به سبب قربانیت‌های فرهنگی و تاریخی جزو مزیت‌های فوق‌العاده‌ای است که باید بیش از پیش در اختیار گرفته شود. همچنان که عراق در جایگاه نخست شرکای تجاری ایران قرارداد و در سال گذشته حدود چهار میلیارد دلار کالا و خدمات به این کشور صادر شده است. اما نگرانی از آنچه «ماندگاری در بازارهای هدف» خوانده می‌شود، هنگامی رنگ واقعیت به خود

گرفتار می‌کند. در حالی که تنها در سایه تعامل دولت و بخش خصوصی است که این مشکلات، همه رنگ می‌بازد. باید تجربه کشورهایی را به کار بست که پشت صاحبان تولید و کسب و کار خود را در مواقع بروز بحران خالی نکرده‌اند. به اعتقاد من، دولت باید با پرداخت یارانه و تسهیلات بانکی کم بهره و حتی اختصاص معافیت‌های مالیاتی به تولیدکنندگان، صنعت گران و بازرگانان قدرت رقابت محصولات داخلی را در برابر محصولات وارداتی تقویت کند و بدین ترتیب جایگاه شایسته‌ای را در بازارهای هدف برای این کالاها تعبیه کند. بدین سبب شاید بتوان جایگاه از دست رفته‌ای را که در طول سال‌های گذشته برای اقتصاد ملی کشور رقم خورده است بازیافت. در چنین برهه‌ای که کشورها به «افزایش درآمدهای ارزی» و «تصاحب بازارها» به عنوان مهمترین اهداف اقتصادی می‌اندیشند، روابط تعریف شده، میزان دخالت دولت‌ها و سهم بخش خصوصی در فرآیند تحقق این اهداف نقش بسزایی خواهد داشت. ➔

در همین دوران بود که حساب ذخیره ارزی ایجاد شد و موانع تعرفه‌ای به حاشیه رفت. گام‌هایی هم برای تصویب قانون جذب سرمایه‌گذاری خارجی و فراهم آوردن بسترهای قانونی برای حضور مؤثر بخش خصوصی در اقتصاد ایران برداشته شد. در این میان ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی نیز انقلابی در شفاف‌سازی قلمرو فعالیت‌های بخش دولتی و خصوصی برپا کرد. با وجود چنین پشتوانه قانونی محکمی اما، روند خصوصی‌سازی همچنان با کندی پیش می‌رود و فعالان بخش خصوصی به سیاق گذشته، نگران تصمیماتی هستند که از جلسات «دولت» سر بر می‌آورد. این در حالی است که بزرگان بخش خصوصی و فعالان غیر دولتی اقتصاد، بارها از تربیون‌های مختلف نسبت به ارائه مدل‌های کاربردی برای رفع نقایصی که از رونق اقتصاد کشور کاسته است، اعلام آمادگی کرده‌اند. ایجاد محدودیت برای واردات، کنترل دستوری بازار، نرخ ارز و ده‌ها چالش ریز و درشت دیگر، نتیجه تصمیماتی است که پشت درهای بسته اتخاذ می‌شود و فعالان اقتصادی را در چنبره‌ی محرومیت‌ها

خصوصی طراحی می‌شود؛ تا آنجا که فعالان بخش دولتی اقتصاد چین در مصاف با فعالان غیردولتی از شانس کمتری برخوردارند و در صورت ناتوانی در رقابت، باید صحنه را ترک کنند.

اما چه کسی است که نداند رابطه بخش خصوصی و دولت در ایران، تقریباً عکس جریانی است که هم اکنون در کشورهایی مانند چین و سایر اقتصادهای مبتنی بر بازار حرکت می‌کند. اینجا معمولاً، دولتی‌ها بخش خصوصی را با چشم رقیب می‌نگرند و فعالان غیردولتی اقتصاد، همواره از شبه دولتی‌ها می‌بازند. نگاهی گذرا به رابطه دولت و بخش خصوصی در سال‌های گذشته پرونده‌ای غیر قابل دفاع از نوع تعامل این دو قطب اقتصاد، پیش رویمان می‌گذارد. رابطه‌ای که تا پیش از آغاز دوران اصلاحات تحت تأثیر مشی چپ گریانه سیاست‌گذاران اقتصادی و همچنین کنترل دستوری اقتصاد توسط دولت، رو به سردی گذاشت.

آشتی دولت و بخش خصوصی زمانی رخ داد که پیروان درونگرایی اقتصاد از صحنه تصمیم‌سازی‌ها خارج شدند.

پرواز با دو بال



داوود دانش جعفری

عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام

مجموعه بیانات مقام معظم رهبری در مورد سیاست‌های کلی اصل (۴۴)، اقتصاد صادرات محور، تولید صادراتی و تکریم تولید ثروت، معنی افزایش ظرفیت اقتصاد ملی با استفاده از رویکرد ارتقای نقش بخش خصوصی در اقتصاد را می‌دهد که با توجه به دیگر بیانات ایشان، باید در کنار بهبود شاخص‌های عدالت اجتماعی مثل توزیع درآمد در بین اقشار مختلف مردم دنبال شود.

مجموعه بیانات ایشان، نوعی مدل و الگوی ویژه را پیش روی سیاست‌گذاران قرار می‌دهد که خلاصه‌اش، افزایش توان و جایگاه بخش خصوصی است. ایشان در مجموعه‌ای از رهنمودهایی که ظرف چند سال گذشته داشته‌اند همواره بر توسعه بخش خصوصی، تولید ثروت مشروع و پیشرفت و عدالت تأکید داشته‌اند و مجموعه این اظهارنظرها را باید به صورت یک مجموعه نگرینست و بنابر این برای تدوین سیاست‌های مبتنی بر این رهنمودها باید بسته‌ای هماهنگ و یکپارچه به صورت یک الگوی اقتصادی تهیه و تنظیم کرد.

دلیل اتخاذ چنین رویکردی کاملاً روشن است، زیرا در صورت انکای صرف اقتصاد کشور به منابع دولتی، به لحاظ محدودیت این منابع، کشور نمی‌تواند به رشد اقتصادی مورد نظر خود دست یابد. از سویی، اگر منابع مالی در اختیار بخش خصوصی به خوبی هدایت نشود، چه بسا ممکن است مشکلاتی نیز به وجود آورد و به اقتصاد کشور لطمه وارد کند. بنابراین به منظور ایجاد جهش در اقتصاد ایران، باید با دو بال، یعنی بخش خصوصی و بخش دولتی پرواز کرد.

در این زمینه برای این که به اهداف مورد نظر برسیم باید الگوی واحد و نقشه راه جامع و حساب شده‌ای داشته باشیم. یکی از مشکلات ما این است که غالباً طرح‌هایی در کشور به اجرا در می‌آید که معطوف به یک بعد خاص یا یک هدف از مجموعه اهداف سیاست‌های کلی مد نظر بوده و ابعاد دیگر موضوع به فراموشی سپرده می‌شود.

نکته مهم دیگر، اجماع نظر میان کلیه ارکان نظام برای اجرای الگوی مورد نظر است. منظور از اجماع نظر این است که وقتی اجرای سیاستی برای کشور اولویت پیدا می‌کند، باید از ابعاد مختلف، و توسط آحاد کشور تبعیت شود. به طور مثال، وقتی توانمندسازی بخش خصوصی در کانون توجه کشور قرار می‌گیرد، ترجمه این سیاست در سیستم بانکی چنین است که متقاضیان بخش خصوصی نسبت به بخش عمومی و دولتی در گرفتن تسهیلات در اولویت باشند. اگر قوانین بودجه کشور چنین سیاستی را به روشنی بیان نکند نتیجه این خواهد بود که عمده منابع بانکی کشور متوجه نیازهای

دولت شده و هدف توانمندسازی بخش خصوصی تأمین نمی‌شود. یا زمانی که قصد داریم، سیاست توسعه صادرات را در پیش بگیریم، باید نظام پولی و مالی کشور را برای افزایش تولید صادراتی، بسیج کنیم.

همچنین وقتی سیاست تقویت بخش خصوصی در محور توجهات کشور قرار دارد، توجه به حفظ حقوق مالکیت بسیار مهم است و نیاستی این اصل بنیادین مورد خدشه قرار گیرد، چرا که موجب پنهان شدن سرمایه‌ها و در نتیجه عدم تحقق اهداف مورد نظر سیاست‌های کلی اصل (۴۴) می‌شود. در مورد جذب سرمایه خارجی نیز این جهت‌گیری خیلی با اهمیت تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد برای توفیق در اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) و سیاست توسعه صادرات که در فروردین ماه امسال از سوی مقام معظم رهبری مطرح شد، همه آحاد کشور باید یک سیاست را دنبال کنند. احزاب و گروه‌های سیاسی نیز از این قاعده مستثنی نیستند زیرا اصولاً اهداف ملی، فراتر از رقابت‌های سیاسی هستند. متأسفانه باید گفت نسبت به ابلاغیه اصل ۴۴ اهتمام جدی صورت نگرفته است و این تنها مختص دولت نیست که دیگر نهادها نیز در این زمینه اهتمام جدی نداشته‌اند.

برای رسیدن به اهداف مورد نظر سیاست‌های کلی اصل (۴۴) الزاماتی وجود دارد و بدون آن امکان دست‌یابی به این اهداف مشکل است. این الزامات بعضاً تغییرات شکلی نسبت به وضعیت موجود تلقی می‌شوند و مواردی نیز هست که نیازمند تغییرات محتوایی است. به طور مثال اگر قرار باشد ۱۰۰ هزار میلیارد تومان دارایی دولت به بخش خصوصی منتقل شود، باید مطمئن بود که بخش خصوصی قدرت خرید آن را دارد. اگر دولت تصمیم بگیرد شرکت‌های خود را بفروشد ولی بخش خصوصی برای خرید، آمادگی مالی کافی نداشته باشد طرح خصوصی‌سازی اجرا نمی‌شود. در جریان نوسازی صنایع آلمان شرقی دولت آلمان مجبور شد میلیاردها مارک به کسانی که واحدهای دولتی را خریداری می‌کرد وام اعطا کند. حمایت دولت و پرداخت وام حتی ممکن است بعد از واگذاری‌ها نیز - مثلاً برای نقدینگی واحد صنعتی و یا توسعه سرمایه‌گذاری آن با هدف افزایش تولید، یا فرصت‌های شغلی جدید - تداوم یابد. اگر به عملکرد سیستم بانکی به صورت جدی توجه کنیم، می‌بینیم که متأسفانه این اصل مورد توجه قرار نگرفته و بخش خصوصی، سهم چندانی از منابع مالی مورد نیاز خود به دست نیاورده است. بنابراین برای اجرای سیاست‌های مورد نظر مقام معظم رهبری چه در توسعه بخش خصوصی و چه در توسعه صادرات، باید به دنبال تهیه و تدوین الگو بود. الگویی که بتواند نقشه‌راهی برای دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی باشد و در عین حال بتواند ما را به اهدافی که در سند چشم‌انداز تبیین شده است برساند. →

دولت و امنیت اقتصادی



سیداحمد میرمطهری

نویسنده و تحلیلگر اقتصادی

ارسطو در رساله «سیاست» کتاب اول فصول یکم و دوم در تعریف سرشت و ماهیت دولت می‌گوید: «هر دولتی عبارت از نوعی جامعه است و هر جامعه به این منظور که سودی به اعضای خود برساند تاسیس شده است زیرا فعالیت افراد بشر همواره به این قصد صورت می‌گیرد که آنچه را به خیر و صلاح آنهاست به دست آورد. اما اگر غرض نهایی جامعه، تحصیل خیر و صلاح باشد غرض دولت یا جامعه سیاسی عبارت از تحصیل بزرگ‌ترین خیرها در عالی‌ترین صور آن برای اعضای جامعه سیاسی است.» این تعریف در طول قرون و اعصار متوالی از دیدگاه نظری، فلسفی و کاربردی دچار تغییرات پی‌درپی شده است. گاهی ابعاد اقتصادی و در بعضی موارد مسائل اجتماعی و در بسیاری موارد وزن سیاسی زیاد از حد، در تعریف سرشت و ماهیت دولت نقش تعیین‌کننده داشته است. با این حال بیان ارسطو هنوز نافذ است که «غرض دولت یا جامعه سیاسی، تحصیل بزرگ‌ترین خیرها در عالی‌ترین صور آن برای اعضای جامعه سیاسی است.» بحث درباره امنیت اقتصادی و وارد شدن به این مقوله «قضاوتی ارزشی» در مورد نقش دولت در ایجاد امنیت اقتصادی است اما به هر حال جز دولت یا اجتماع سیاسی که عبارت است از حکومت قانونی، چه کسی نقش آفریننده را در امنیت اقتصادی دارد یا جز دولت چه کسی را در بی‌رنگ کردن و کمرنگ کردن امنیت اقتصادی باید سرزنش کرد؟ تدبیرجویی و مال‌اندیشی سیاسی و برنامه‌ریزی اقتصادی از وظایف دولت است که باید در چارچوب نظام جهانی و ساختار کنونی و آینده آن به گونه‌ای ریشه‌ای و تاریخی صورت گیرد. به راستی مشخصه‌های امنیت اقتصادی چیست و در مورد این شاخص‌ها از دیدگاه سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی تا چه اندازه اتفاق نظر وجود دارد، آیا آنچه از نظر سرمایه‌گذار بومی امنیت اقتصادی تلقی می‌شود سرمایه‌گذار خارجی نیز همان تلقی را دارد؟

در ادبیات علم اقتصاد برای «سرمایه‌گذاری» تعاریف متعددی شده است. مثلاً گفته شده است که سرمایه‌گذاری مبادله پول در برابر یک شکل مالکیت است که انتظار می‌رود بادوام و مثمر باشد یا مالکیت‌های دیگری است که اصل آن باقی بماند و درآمد رضایت‌بخشی را عاید سازد. اما به طور وسیع‌تر تغییر شکل سرمایه‌های نقد به غیرنقد، تشکیل سرمایه ثابت و افزایش تعداد ذخایر، احداث و ترمیم ساختمان‌ها، ایجاد واحدهای تولیدی صنعتی و کشاورزی همه و همه «سرمایه‌گذاری» خوانده می‌شود که در نهایت شکلی از مالکیت را تشکیل می‌دهد. پس امنیت اقتصادی می‌تواند به مفهوم وجود فضایی مناسب برای فعالیت‌های سرمایه‌گذاری باشد؛ فضایی که در آن مالکیت‌ها شکل

ارزش پول ملی، تأثیر مسائل سیاسی روی تغییر ارزش پول ملی و تضعیف بیشتر آن، تأثیر مسائل اقتصادی روی تغییر ارزی پول ملی و تضعیف بیشتر آن، تغییرات پی‌درپی در سیاست‌ها و سرردگی

۵- تراز پرداخت‌ها: کاهش واردات، در نوسان بودن قیمت نفت، بدهی‌های معوق سررسید شده خارجی

۶- بدهی به خارج: عدم امکان وام‌گیری و اعتبار از خارج به علت بدهی‌های قبلی و بالا بردن نرخ

۷- پیش‌بینی‌های مربوط به بخش‌های گوناگون اقتصادی
۱-۷- بخش صنعت: حرکت به سوی اقتصاد بازار آزاد و خصوصی‌سازی و درجه تحقق و موقعیت و حجم سرمایه‌گذاری‌ها

۲-۷- بخش کشاورزی: مساله مالکیت اراضی، بود یا نبود حمایت از خرده‌مالکین، تضمین حداقل قیمت‌ها یا نبود هر قیمتی، برنامه‌های دولت برای محصولات این بخش و دخالت خود دولت در این موارد

۳-۷- بخش گاز، نفت و انرژی: افزایش ظرفیت‌ها، میزان مشارکت بخش خصوصی و میزان تکیه بر امکانات داخلی، نرخ و برنامه تحولات در انرژی، مشارکت خارجی‌ها در سرمایه‌گذاری‌ها، نبود برق کافی

۴-۷- بخش حمل و نقل: میزان استفاده از هر یک از این امکانات مواصلاتی و هزینه‌های آن.

هر یک از عوامل اشاره‌شده در بالا به طور جدی در تصمیم‌گیری سرمایه‌گذار دخیل است و تغییرات پی‌درپی در سیاست‌ها که بعضاً به صورت لحظه‌ای نیز اتخاذ می‌شود (مخصوصاً در سیاست‌های پولی و ارزی) توان پیش‌بینی را از سرمایه‌گذار سلب کرده و وضعیت را به گونه‌ای درآورده است که محاسبه ریسک را حتی اگر بسیار بالا هم باشد، غیرممکن ساخته است. اینجا سعی در القای این نظر نیست که حرکتی شود که ریسک پایین بیاید بلکه سعی در ارائه این نظر است که حتی سیاست‌های غیراصولی و نامناسب اگر از ثبات برخوردار باشد به مراتب از تغییرات پی‌درپی بهتر است چراکه بالاخره سرمایه‌گذار با ریسکی بالاتر شرایط را با می‌پذیرد و سرمایه‌گذاری را انجام می‌دهد یا منصرف می‌شود، اگرچه بخشی از سرمایه‌گذاران که خاصیت ریسک‌پذیری بیشتری دارند وارد عرصه می‌شوند ولی در شرایط تغییرات پی‌درپی هیچ سرمایه‌گذاری توان محاسبه خطر و قدرت فعل سرمایه‌گذاری را ندارد.

و نهایت اینکه امنیت اقتصادی به دورنمای سیاسی کشور و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن نیز مرتبط می‌شود.

کلام آخر اینکه امنیت اقتصادی، آرزویی است که همه دولت‌ها در پی آن هستند و از ابعاد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سعی در تحقق بخشیدن به آن دارند. برخی از کشورها خود را بهشت مالیاتی و برخی دیگر خود را سرزمین بدون اتحادیه‌ها نامیده‌اند، بعضی مرزهای خود را روی هر کس گشوده‌اند و بعضی هم مناطق امن سرمایه‌گذاری ایجاد کرده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که دولت‌ها برای این مقوله جایگاه خاصی قائل هستند و برای دستیابی به آن کوشش فراوانی می‌کنند. بنابراین با ذکر مقدمه گفته‌شده لازم به نظر می‌رسد که اندیشمندان و دلسوزان توسعه کشور بحث‌های دامنه‌دارتری را آغاز کنند تا دستاوردهای آن حاصل نیکویی برای کشور داشته باشد. ➔

و تصمیم و اقدام چنین دولتی از هر نظر به خیر و صلاح است. اگر قانون بی‌نقص است و ناشی از اراده همگانی است، کارگزاران دولت نباید به تفسیر آن بنشینند و از زوایای مسوولیت خویش آن را تحلیل کنند. هر چقدر قانون خوب نوشته شود تا مجری آن معرفت و کمال نداشته باشد نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و شجاعت دولت زمانی ظاهر می‌شود که قانون را به اجرا درآورد و خود پاسدار حریم قانون باشد. مشخصه دیگر امنیت اقتصادی وجود عدالت است. بر اساس آیین معروف نظارت و موازنه، در هر حکومتی سه قوه وجود دارد؛ مقننه، مجریه و قضائیه و هر کدام از اینها از دیگری جداست. فلسفه این جدایی از آنجا ناشی می‌شود که هر یک از قوا می‌تواند بر قوای دیگر نظارت کند و متقابلاً از جانب همان قوا زیر نظارت قرار گیرد اما در این بحث بیشترین انتظار ما از قوه قضائیه است؛ قوای که پاسدار عدالت و حافظ حریم حرمت قانون است؛ این عدالت کی طلبیده می‌شود؟ وقتی بعضی از مردم پا را از حریم خود و قانون فراتر گذاشتند و به کارهایی دست زدند که برای انجام آنها محملی قانونی ندارند. دقت و سرعت در رسیدگی به تظلمات و داوری درست و احقاق حقوق مظلومان را باید از بارزترین مشخصه‌های امنیت اقتصادی قلمداد کرد. اما وجود امنیت در مالکیت، وجود قوانین روشن و صریح و غیرقابل تفسیر و دستگاه عدالت قوی در جهان امروز به تنهایی نمی‌تواند مشخصه‌های امنیت اقتصادی را عرضه بدارد. وجود متغیرهای خاص اقتصادی در تفسیر بود یا نبود امنیت اقتصادی، امروزه نقش مهمی را پیدا کرده است. در تعاریف اولیه از مالکیت گفتیم که هر سرمایه‌گذاری شکلی از مالکیت است اما شروع به سرمایه‌گذاری یا در واقع رفتن به سوی مالکیت هر چیزی مستلزم اندازه‌گیری ریسک (خطرپذیری) ناشی از سرمایه‌گذاری است. سرمایه‌گذاری را می‌توان قبول خطر در مالکیت خاصی تلقی کرد و سرمایه‌گذار ضمن پذیرفتن خطر در سرمایه‌گذاری مایل است تا آنجا که مقدور است، ریسک را محاسبه و آنگاه مبادرت به سرمایه‌گذاری کند. ملاک او در محاسبه ریسک تعدادی عوامل درونی در آن سرمایه‌گذاری خاص و برخی عوامل بیرونی ناشی از اقتصاد ملی و سیاست خارجی است. هر کدام از این عوامل در شکل‌گیری تصمیم نهایی موثر هستند. عوامل درونی می‌تواند حجم بازار، قیمت فروش، نرخ رشد بازار، سهم بازار، مخارج سرمایه‌گذاری، هزینه‌های ثابت و عملیاتی، نرخ بازده و نظایر آن باشد که این مقاله به آنها نمی‌پردازد و تنها به عوامل بیرونی که ناشی از تصمیمات دولت است، اشاره بیشتری می‌شود. در اینجا ضرورتاً به تحلیل بعضی از این عوامل در اقتصاد ایران می‌پردازیم.

۱- دورنمای اقتصادی: رشد اقتصادی سالانه و درصد آن و رقمی که برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی می‌شود.

۲- رشد تورم: ساختار بنیانی آن، پیش‌بینی افزایش تورم، ساختار هزینه‌های دولت و سیاست کنترل قیمت‌ها

۳- سیاست‌های پولی و مالی دولت: سیاست کسر بودجه، سیاست پولی و انقباضی، نرخ سود سپرده‌های بلندمدت، سیستم بانکی و عملکرد آن و پیش‌بینی حرکت‌های بعدی بانک مرکزی در مورد تعیین ارز، مقررات گشایش اعتبار و نظایر آن

۴- سیاست‌های ارزی: شناور کردن پول ملی، کاهش

می‌گیرد. اما بدون حمایت قانون از این مالکیت‌ها این مفاهیم چه تعریف‌هایی دارد؟ می‌توان گفت مالکیت طبیعی وجود ندارد و مالکیت تماماً مخلوق قانون است. مالکیت چیزی جز اساس انتظار و توقع معینی نیست؛ یعنی انتظار و توقع کسب برخی امتیازات از چیزی که اکنون در تملک داریم، به دلیل ارتباطی که با آن چیز داریم.

و اما امنیت در مورد مالکیت به این معنی است که در انتظاراتی که افراد بر اساس قانون برای داشتن نصیب معینی از ثروت دارند، هیچ اختلالی پدید نیاید. قانونگذار باید به چنین انتظاراتی حرمت بسیار نهد زیرا اینها انتظاراتی است که او خود به وجود آورده است. برای خوشبختی اجتماع اساساً لازم است که قانونگذار این انتظارات را نافرجام نگذارد و نظر او به هر اندازه که با آن انتظارات تعارض یابد، به همان اندازه موجب ضرر و زیان خواهد شد. قانونگذار که اشتیاق دارد کار خود را با توجه کامل به اصل امنیت انجام دهد، درباره اموالی که از قبل در جامعه وجود داشته است چه حکمی باید بدهد؟ آیا نباید عملاً شیوه توزیعی را که تثبیت شده است، حفظ کند؟ اما چگونه ممکن است بتوان نظام جدیدی را در توزیع اموال ایجاد کرد بی‌آنکه از افراد چیزی را که از قبل مالک آن بوده‌اند، گرفته نشود؟ ممکن است ایراد بگیرند که قوانین مالکیت برای دارندگان ثروت‌های بزرگ خوب است و عرصه را بر کسانی که چیزی ندارند تنگ می‌کند یعنی با وضع این قوانین تهیدستان نسبت به قبل مستمندتر و تیره‌روزر خواهند شد ولی در پاسخ باید گفت قوانین ایجاد حق مالکیت، ثروت را به وجود آورده‌اند، لیکن تهیدستی به هیچ وجه زاده قوانین نیست. در واقع می‌توان به عنوان یک اصل کلی قانونگذاری نظام معینی را جهت کمک به نیازمندان مقرر کرد، کمال اینکه قانون اساسی کشور چنین کرده است لذا از مشخصه‌های اصلی امنیت اقتصادی یکی مالکیت است؛ آن هم مالکیتی که حدود آن محترم شمرده می‌شود و با مصادره، بخشنامه یا تفسیر از قوانین به خطر نمی‌افتد. بنابراین یکی از مهم‌ترین وظایف دولت، حمایت از مالکیت خصوصی است. از دیگر مشخصه‌های امنیت اقتصادی وجود قوانین روشن، دقیق و غیرقابل تفسیر است. قوانینی که تعریف قانون را در خود مستتر داشته باشد. شاید بتواند قانون را به مثابه عملی از اراده همگانی تعریف کرد یا آنکه گفت قوانین چیزی جز بیان اراده خود افراد نیست. پس چون قانون از اراده همگانی ناشی می‌شود، هدف آن نیز یک هدف همگانی باید باشد. در هر کشوری انواع گروه‌های فشار وجود دارند و فشاری که به وسیله هر گروه اعمال می‌شود تابع عوامل گوناگونی است. در وضع قوانین باید از زیر نفوذ قرار گرفتن قانون و رعایت نظرات هر یک از گروه‌های فشار به شدت پرهیز کرد و اراده همگانی را حاکم ساخت و از وضع قوانین گوناگون که فقط منافع کارفرمایان یا بالعکس کارگران را رعایت کند یا از منابع مالکیتی اراضی یا بالعکس فقط کشاورزان را جانبداری کند به شدت دوری جست. اما اجرای قوانین با دولت است و نقش دولت در ایجاد یک خصیصه دیگر در امنیت اقتصادی همین جا ظاهر می‌شود. سقراط عقیده دارد که «دولت مثل انسان است و دولت کامل همان صفات انسان کامل را دارد». اگر انسان کامل دارای چهار فضیلت عقل، شجاعت، اعتدال و عدالت است دولت کامل هم این فضایل چهارگانه را دارد. هر رای

چرا باید نظام یارانه را اصلاح کرد و چرا اصلاح نظام یارانه همراه با ریسک است؟

اقتصاد سیاسی یارانه

مصائب بخش خصوصی پس از اصلاح نظام یارانه



مسعود نیلی

رئیس دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف

موضوع اصلاح قیمت حامل‌های انرژی جزو موضوعاتی است که از سال‌های نخست پیروزی انقلاب، مورد توجه سیاست‌گذاران اقتصادی کشور قرار داشته و به اشکال مختلف تفسیر و تعبیر شده است. بررسی سیاست‌های دولت در زمینه قیمت حامل‌های انرژی در وهله اول نیاز به بازخوانی پیشینه و گذشته موضوع دارد که در این نوشته پس از این که نگاهی به گذشته آن خواهم داشت، به بررسی چالش‌ها و مشکلاتی که در شرایط کنونی می‌تواند پیش روی سیاست‌گذاران قرار گیرد، خواهم پرداخت. همه می‌دانیم، وظایف کلاسیک دولت را عمدتاً عرضه کالای عمومی و باز توزیع درآمد با استفاده از ابزار مالیات تشکیل می‌دهد. وظیفه اصلی دولت این است که کالای عمومی عرضه و امنیت و نظم و ثبات اقتصادی ایجاد کند. این چیزی است که معمولاً گفته می‌شود جزو وظایف اصلی دولت‌ها است. اگر ما بخواهیم وظایف کلاسیک دولت را با عملکرد اقتصاد شناسایی کنیم، باید به موضوعاتی از جمله تامین و تضمین حقوق مالکیت، و دفاع از آن، ثبات‌سازی اقتصاد کلان به معنی تورم پایین و برقرار کردن مکانیزم رقابتی در اقتصاد و سرانجام استقرار نظام کارآمد تامین اجتماعی اشاره کنیم.

ارتباط مستقیم و موثر وظایف دولت و عملکرد مطلوب اقتصاد را می‌توان در دفاع از حقوق مالکیت، ثبات‌سازی اقتصاد کلان، رقابت و استقرار نظام تامین اجتماعی خلاصه کرد. دولت در اقتصاد ایران، به ویژه پس از اهمیت یافتن نقش نفت در اقتصاد و درآمدهای آن، بسیار بیش از ایفای نقش در عرضه کالای عمومی، علاقه‌مند به حضور و فعالیت در عرضه کالای خصوصی بوده است. گستره وسیع تصدی‌های دولت از یک طرف و انتخاب راهبرد تعیین قیمت به دور از واقعیت‌های اقتصادی و بر اساس معیارهای اجتماعی نشانگر تمایل جدی دولت‌ها به حضور فراگیر در عرضه کالاهای خصوصی است.

ما همیشه پلیس ضعیف، نظام قضایی ضعیف با امکانات کم، بهداشت خیلی آسیب‌پذیر داشته‌ایم، در کنار بنگاه‌های دولتی خیلی بزرگ و این تناقض همیشه وجود داشته است که دولت‌های ما به جای اینکه نقش اساسی و اصلی خود را ایفا کنند، به عرضه کالای

خصوصی علاقه نشان داده‌اند. در حال حاضر، بحث سیاست‌های کلی اصل ۴۴ حکایت از این دارد که ما بخش دولتی بسیار بزرگی داریم و می‌خواهیم از این حالت گذر کنیم اما همچنان گرفتار قیمت‌گذاری‌های دولتی هستیم و اینکه دخالت دولت در اقتصاد محدود نشده است. اگر ما بر مجموعه قیمت‌ها، که عمدتاً به صورت اداری و خارج از چارچوب و معیارهای اقتصادی تعیین می‌شود تمرکز کنیم، به سه مقوله بسیار مهم می‌رسیم یعنی سه مقوله قیمتی وجود دارد که دولت‌ها در ایران همیشه با حساسیت زیاد به آن پرداخته‌اند. اولین بحث نرخ ارز است. بعد نرخ سود تسهیلات بانکی و بعد قیمت حامل‌های انرژی. این سه مقوله قیمتی، مهم و تعیین‌کننده است که واقعا سرنوشت اقتصاد به میزان قابل‌توجهی در گروی انتخاب درست در سه حوزه یاد شده است.

در میان مجموعه‌ای از قیمت‌ها که همواره با حساسیت زیاد و «به صورت اداری» توسط دولت‌ها تعیین شده‌اند، نرخ ارز، نرخ سود تسهیلات بانکی و قیمت انرژی از اهمیت بسیار بالاتری برخوردارند. در این میان رویکرد به قیمت انرژی طی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با افت و خیز زیادی همراه بوده است و حساسیت بالای سیاسی تغییرات قیمت باعث شده که روند مشخصی را نتوانیم شناسایی کنیم.

در مورد قیمت انرژی رویکردی که ما در سال‌های پس از پیروزی انقلاب داشتیم، افت‌وخیزهای خیلی زیادی داشته است. در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، ما شاهد افزایش اولیه قیمت بنزین بودیم که بعدها به نام «طرح شهید رجایی» معروف شد. براساس این طرح، منابعی که از افزایش قیمت بنزین به دست آمد، صرف کمک به روستاییان و مناطق محروم شد. بعدها کم و بیش با افت و خیز جلو آمدیم تا رسیدیم به سال‌های برنامه اول توسعه که در این برنامه، سیاست اصلاح قیمت حامل‌های انرژی را در سال‌های برنامه اول داشتیم.

با این حال به دلیل مخالفت‌هایی که با استقرار این گونه سیاست‌ها وجود داشت، عملاً اتفاقی در قانون برنامه اول نیفتاد و تا سال‌ها بعد قیمت حامل‌های انرژی بدون تغییر ماند.

در سال ۱۳۷۲ زمانی که مقدمات برنامه دوم فراهم می‌شد، دولت آقای هاشمی، اصلاح قیمت انرژی را دولت دنبال کرد که با مخالفت مجلس چهارم، این موضوع به سرانجامی نرسید. در سال ۱۳۷۷ قیمت هر

لیتر بنزین ۲۰۰ ریال بود و حامل‌های انرژی هم با قیمت‌های نسیبی‌اش، تناسبی با قیمت‌های بین‌المللی نداشت. در سال ۱۳۷۸ شاهد افزایش ۸۰ درصدی قیمت بنزین بودیم که از ۲۰۰ ریال به ۳۵۰ ریال افزایش پیدا کرد و بعد از آن به برنامه سوم رسیدیم که شاید تنها زمانی که مطالعه جامع درباره اصلاح قیمت انرژی صورت گرفت در زمان تدوین این برنامه بود. در برنامه سوم پیش‌بینی شد که در فرآیند تدریجی، در کل سبد قیمت‌های حامل انرژی، تحولاتی ایجاد شود که به صورت تدریجی ولی با توازن و ملاحظات مربوط به قیمت‌های بین‌المللی، مسیر اصلاحی را در قیمت حامل‌های انرژی دنبال کنیم. در لایحه قانون برنامه سوم توسعه، در ماده ۱۱۷ که ماده خیلی مهمی بود موضوع اصلاح قیمت حامل‌های انرژی در دستور کار قرار گرفت که باز هم نمایندگان مجلس آن را حذف کردند و پیگیری این سیاست موکول شد به تنظیم بودجه‌های سالانه و بعدها در مسیر افزایش‌های ۱۰ درصدی قیمت حامل‌ها، در بودجه‌های سنواتی زمین‌گیر شد. با این شرایط به پیش رفتیم تا این که لایحه برنامه چهارم توسعه به مجلس ارائه شد. برنامه‌نویسان در یکی از مواد این لایحه، پیش‌بینی کرده بودند که قیمت حامل‌های انرژی با قیمت‌های بین‌المللی یکسان شود که باز هم نمایندگان مجلس - مجلس هفتم - آن را حذف کردند. از آن تاریخ تا کنون، مجموعه سیاست‌گذاران دولت و مجلس، تثبیت قیمت‌ها را در دستور کار قرار داده‌اند. موضوعی که به صورت تاریخی مطرح شد، نشان می‌دهد در طول سال‌های گذشته هر زمان که دولت اراده کرد تا قیمت حامل‌های انرژی را واقعی کند، با مخالفت جدی نمایندگان مجلس مواجه شده است. بنابراین متوجه می‌شویم بحث اصلاح قیمت حامل‌های انرژی همواره مورد توجه سیاست‌گذاران و برنامه‌نویسان کشور قرار داشته است. در حال حاضر اما شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورده است. با توجه به هزینه روزافزونی که اعمال سیاست‌های نادرست به اقتصاد کشور وارد می‌کند، به نظر می‌رسد دولت ناگزیر از ایجاد اصلاحات در قیمت حامل‌های انرژی است.

اهداف برقراری یارانه‌های انرژی

اهمیت دارد بدانیم چرا دولت‌ها، انرژی را مشمول پرداخت یارانه می‌کنند؟ هدف از برقراری یارانه‌های انرژی در کشورهای مختلف اهداف اقتصادی یا اجتماعی متنوعی دنبال می‌شده‌است که در ادامه به

می‌کند. مانند وضع محدودیت واردات انرژی برای حمایت از تولیدکننده داخلی انرژی. این نوع یارانه‌ها نیز که به شکل مقررات و محدودیت‌ها وضع می‌شوند مستقیماً در بودجه دولت انعکاس پیدا نمی‌کنند، اما به هر حال از آنجایی که نوعی دخالت دولت در ایجاد مزیت برای گروه یا گروه‌هایی به حساب می‌آیند، در تعریف یارانه‌ها می‌گنجد.

هزینه یارانه‌های ضمنی از جنس هزینه فرصت بوده و به همین دلیل شفافیت کمی دارند و اندازه‌گیری دقیق آنها مشکل‌تر است. کاهش یا حذف این نوع یارانه‌ها، به این دلیل که معمولاً درک درستی از ابعاد هزینه آنها در جامعه وجود ندارد، از حمایت سیاسی کم‌تری برخوردار است و به همین دلیل این نوع یارانه‌ها پایدارتری بیشتری دارند. البته این امکان وجود دارد که یارانه‌های ضمنی نیز با هدف شفاف‌کردن هزینه‌های آنها در بودجه دولت منعکس شود. به عنوان مثال، یارانه‌های ضمنی پرداخت شده به حامل‌های انرژی در بودجه سالانه دولت ایران برای سه سال ۸۲ تا ۸۴ در رقم هزینه‌های بودجه تحت عنوان «رقم یارانه شفاف‌سازی قیمت حامل‌های انرژی» منعکس شد.

❖ شیوه‌های پرداخت یارانه‌های انرژی

پرداخت یارانه‌های انرژی دارای اشکال گوناگونی است که پیش از این به برخی از آنها اشاره شد. در یک طبقه‌بندی کلی، شیوه‌های پرداخت یارانه‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

پرداخت مستقیم: دولت در قالب یارانه به دریافت‌کننده یارانه پرداخت انتقالی انجام می‌دهد. این پرداخت می‌تواند به صورت پرداخت مالی مستقیم یا تسهیلات ویژه دولتی باشد.

معافیت‌ها: دولت از دریافت مبالغی که تحت عنوان مالیات یا سایر عناوین صرف نظر می‌کند. یعنی به جای پرداخت وجه، وجهی که باید از گیرنده یارانه دریافت کند را اخذ نمی‌کند.

اعمال مقررات: دولت خود مستقیماً وارد تعامل مالی با تولید و توزیع‌کننده یا مصرف‌کننده انرژی نمی‌گردد. بلکه با وضع مقرراتی، منفعتی را برای یکی از این دو گروه فراهم می‌کند، مانند الزام توزیع‌کننده انرژی به فراهم کردن دسترسی انرژی برای منطقه‌ای خاص که ساکنان آن به انرژی دسترسی ندارند، یا وجود به‌صرفه نبودن این کار برای توزیع‌کننده.

❖ لزوم کاهش یا حذف یارانه‌های انرژی

با این که اهدافی که یارانه‌های انرژی برای آنها برقرار می‌شوند در بیش‌تر موارد اهدافی معتبر و قابل دفاع هم‌چون فراهم کردن دسترسی انرژی برای منطقه‌ای خاص که ساکنان آن به انرژی دسترسی ندارند، یا وجود به‌صرفه نبودن این کار برای توزیع‌کننده هستند، اما یارانه‌ها لزوماً مناسب‌ترین ابزار برای رسیدن به این اهداف نیستند. در درجه اول، برخی از دلایل و توجیهات اعمال یارانه‌ها ممکن است با گذر زمان توجیه خود را از دست داده و دیگر برقرار نباشند. به عنوان مثال، در شرایطی که با پیش‌رفت فناوری، هزینه‌های ثابت

پرداخت آنها، نحوه وارد شدن آنها در هزینه‌های دولت، یا معیارهای دیگر تقسیم کرد. در این بخش به توضیح انواع یارانه‌ها با این دو معیار خواهیم پرداخت. برحسب گروه‌های ذی‌نفع، یارانه‌های انرژی به دو دسته مصرف‌کننده ذی‌نفع و تولیدکننده ذی‌نفع، و برحسب واردشدن یارانه‌ها در هزینه‌های دولت، به دو دسته صریح و ضمنی طبقه‌بندی می‌شوند. در ادامه به توضیح هر یک می‌پردازیم.

یارانه‌ها برحسب گروه ذی‌نفع: یارانه‌های انرژی ممکن است برای حمایت از تولیدکننده یا مصرف‌کننده پرداخت شوند. یارانه‌هایی که برای حمایت از تولیدکننده پرداخت می‌شوند ممکن است باعث بیش‌تر یا کم‌تر شدن قیمت انرژی نسبت به قیمت بازار آزاد گردند. یارانه‌هایی که به صورت اعمال کف قیمتی یا اعمال محدودیت در واردات یا خرید تضمینی برای حمایت از تولیدکننده برقرار می‌شوند باعث بیش‌تر شدن قیمت نسبت به قیمت بازار آزاد می‌گردند. یارانه‌هایی که به صورت پرداخت مستقیم، معافیت مالیاتی یا وام‌های ویژه باعث کاهش هزینه تولید می‌گردند، به کاهش قیمت‌های نهایی منتهی می‌شوند. اما یارانه‌هایی که به مصرف‌کنندگان انرژی پرداخت می‌شوند، همواره به صورت کاهش قیمت موثر انرژی برای مصرف‌کننده پدیدار می‌گردند.

یارانه‌های صریح و ضمنی: یارانه‌های صریح (بودجه‌ای) یارانه‌هایی هستند که دولت بابت آنها پرداختی مشخص انجام می‌دهد و به همین دلیل مستقیماً و به طور شفاف در ردیف هزینه‌های بودجه دولت منعکس می‌شوند. اندازه‌گیری این نوع یارانه‌ها به دلیل شفاف بودن و منعکس شدن آنها در بودجه نسبت به یارانه‌های ضمنی آسان‌تر و حذف آنها نیز ساده‌تر است؛ چراکه بار مالی و هزینه‌های آنها در بودجه دولت کاملاً مشخص است و نیاز به کاهش آنها به سادگی درک می‌شود. از طرف دیگر، فشار سیاسی مالیات‌دهندگانی که این هزینه‌ها تا قسمتی از محل مالیات آنها تأمین می‌شود، به عنوان نیرویی در جهت کاهش این یارانه‌ها عمل می‌کند.

یارانه‌های ضمنی (شبه‌بودجه‌ای) یارانه‌هایی هستند که دولت مستقیماً بابت آنها پرداختی انجام نمی‌دهد و به همین دلیل معمولاً در ردیف هزینه‌های بودجه دولت گنجانده نمی‌شوند. مهم‌ترین نمونه این نوع یارانه‌های انرژی، کنترل‌های قیمتی است که توسط دولت اعمال می‌شود. به این صورت که درحالی‌که دولت عرضه‌کننده اصلی انرژی است، دولت قیمت انرژی را در قیمتی پایین‌تر از قیمت بازار آزاد تعیین می‌کند. یارانه‌ای که به این صورت پرداخت می‌شود از جنس درآمد از دست رفته است و مستقیماً در هزینه‌هایی که دولت بابت آنها پرداخت می‌کند وارد نمی‌شود. به همین دلیل کنترل قیمت انرژی یکی از اشکال یارانه‌های ضمنی یا شبه‌بودجه‌ای هستند.

شکل دیگری از این نوع یارانه‌ها، قوانین و مقرراتی هستند که دولت در مورد مبادلات میان تولیدکننده و مصرف‌کننده انرژی و صادرات یا واردات انرژی وضع

توضیح برخی از آنها می‌پردازیم.

امنیت انرژی: دولت‌ها در شرایطی که با خطر کاهش صادرات یا افزایش یک‌طرفه قیمت‌ها از طرف کشورهای صادرکننده انرژی روبرو شوند، ممکن است با حمایت از تولید داخلی انرژی، امنیت برخورداری خود را از انرژی افزایش می‌دهند. یارانه‌هایی که در برخی از کشورها به صورت حمایت دولت از توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر برای کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی صورت می‌گیرد از این نوع یارانه‌ها هستند.

حمایت از صنایع داخلی و حفظ اشتغال: دولت با هدف حفظ سطحی معین از تولید داخلی انرژی و حفظ اشتغال در آن بخش‌ها، از تولیدکنندگان انرژی حمایت می‌کند. این حمایت‌ها می‌تواند به صورت وضع محدودیت یا تعرفه‌های بالا برای واردات انرژی، پرداختی مشخص به تولیدکنندگان به ازای هر واحد فروش انرژی، معافیت‌های مالیاتی تولیدکنندگان، کنترل قیمت به صورت وضع کف قیمتی، یا وام‌های ویژه برای تولیدکنندگان اعمال شود. به عنوان نمونه‌ای از این نوع یارانه‌ها می‌توان یارانه استخراج زغال‌سنگ را در کشورهای آلمان، ژاپن و اسپانیا نام برد که البته این یارانه‌ها در دو دهه اخیر بسیار محدود یا کاملاً حذف شده‌اند. حمایت از اقشار کم‌درآمد و برابری اجتماعی: با هدف در دسترس بودن انرژی و برخورداری از حداقلی از سطح مصرف انرژی برای همه گروه‌های درآمدی، به‌ویژه اقشار فقیر جامعه، دولت‌ها قیمت‌های پایین انرژی را برای مصرف‌کنندگان تضمین می‌کنند. این کار معمولاً به صورت کنترل قیمت‌ها در زیر قیمت بازار صورت می‌گیرد. بنگاه‌های تولیدکننده انرژی در کشورهایی که این گونه یارانه‌ها را می‌پردازند معمولاً دولتی هستند. کشورهای بسیاری در گذشته یا در حال حاضر این گونه یارانه‌ها را پرداخت می‌کرده یا می‌کنند. از جمله کلمبیا، غنا، مالزی، اندونزی، زیمبابوه، آذربایجان، نیجریه و ایران.

مقابله با انحصار طبیعی: تا پیش از ظهور تکنولوژی‌های جدید، تولید انرژی نیازمند هزینه‌های ثابت بالایی به صورت سرمایه‌گذاری بوده‌است و صرفه‌مقیاس باعث می‌شده‌است تا بنگاه‌های زیادی نتوانند در این عرصه وارد شوند و به این ترتیب نوعی انحصار طبیعی در بازار تولید انرژی شکل می‌گرفته است. از این رو، دولت‌ها با اعمال مقررات قیمتی، یا با تصاحب بخش تولید انرژی، برای مقابله با پدیده انحصار طبیعی دخالت می‌کنند.

حفاظت از محیط زیست: این نوع یارانه‌ها به صورت تشویق و حمایت از توسعه و گسترش تکنولوژی‌ها و منابع انرژی سازگار با محیط زیست پرداخت می‌شوند. اهمیت این هدف از یارانه‌های انرژی در میان کشورهای OECD در حال افزایش است.

❖ انواع یارانه‌های انرژی

یارانه‌های انرژی را می‌توان برحسب گروه ذی‌نفع از

تولید انواع انرژی کاهش یافته و امکان حضور و رقابت بخش خصوصی در این زمینه به وجود آمد، انحصار طبیعی شکل نگرفته و لزوم دخالت دولت به قوت قبل مطرح نخواهد بود. و یا نگرانی در مورد امنیت دسترسی به انرژی در شرایطی که روابط خارجی یک کشور با کشورهای طرف مبادله انرژی محکم و عمیق باشد، ممکن است توجیه خود را از دست بدهد.

اما در مورد اهدافی که هم‌چنان معتبر هستند، مانند حمایت از دسترسی اقشار کم‌درآمد به انرژی یا حفظ اشتغال، ممکن است هزینه‌هایی که یارانه‌های انرژی با کاهش ناکارایی اقتصادی بر کل اقتصاد تحمیل می‌کند از افزایش رفاه حاصل برای گروه‌های خاصی که از آن منافع بهره‌مند می‌شوند بیشتر باشد و یارانه‌ها ابزاری نامناسب برای دستیابی به هدفی معتبر باشند.

در واقع با افزایش مشکلات و هزینه‌های ناشی از یارانه‌ها در دهه‌های اخیر، بسیاری از کشورهایی که پیش از این در آنها یارانه‌های انرژی برقرار بود، به سمت کاهش یا حذف این یارانه‌ها حرکت کرده‌اند.

کارایی اقتصادی

یارانه‌های انرژی معمولاً به صورت کم‌تر شدن قیمت انرژی نسبت به قیمت‌هایی که بدون دخالت دولت ظاهر می‌شوند اثر می‌کنند. به این ترتیب اختلالی در قیمت‌های تعادلی بازار آزاد به وجود می‌آید که موجب علامت‌دهی نادرست در مورد نحوه تخصیص منابع به مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان انرژی می‌شود. بر اثر این اختلال در قیمت‌ها، تمام هزینه‌های تولید انرژی (شامل هزینه فرصت) در قیمت آن ظاهر نمی‌شود و تخصیص منابع میان انرژی و سایر مصارف به صورت غیربهرینه صورت می‌گیرد.

در مورد خانوارها، قیمت‌های انرژی پایین‌تر از قیمت بازار، موجب مصرف بیشتر انرژی در خانوار می‌گردد. در حالی که اگر منابعی که دولت بابت پایین نگه داشتن انرژی می‌پردازد صرف پرداخت مستقیم به خانوارها شود، رفاه خانوارها افزایش می‌یابد؛ چرا که خانوارها با درآمدی که در آن صورت در اختیار دارند، گزینه‌های بیشتری برای خرج کردن پیش‌روی داشته و می‌توانند به جای انرژی، کالایی را انتخاب کنند که مصرف آن برایشان مطلوب‌تر است.

قیمت‌های پایین انرژی در بخش صنایع مصرف‌کننده انرژی نیز باعث بروز ناکارایی خواهد شد. چرا که قیمت‌های پایین به صنایع در جهت استفاده از تکنولوژی‌هایی با بازدهی پایین در مصرف انرژی علامت‌دهی می‌کند و هزینه‌ای که دولت بابت این یارانه‌ها می‌پردازد صرف مصرف ناکارتر انرژی می‌گردد. در حالی که با رساندن قیمت سوخت به قیمت بازار، تولید صنایع براساس هزینه واقعی انرژی (شامل هزینه فرصت صادرات انرژی با قیمت منطقه‌ای) شکل می‌گیرد و صنایع پرمصرف و ناکارایی که با قیمت‌های آزاد توجیه اقتصادی ندارند شکل نخواهند گرفت. به طور خلاصه، تئوری اقتصادی

نشان می‌دهد که یارانه‌هایی که دولت به صورت پایین نگه‌داشتن قیمت انرژی می‌پردازد، باعث کاهش «رفاه اجتماعی» می‌شود. زیرا افزایش رفاه حاصل از قیمت‌های پایین، کمتر از افزایش رفاه حاصل از توزیع مستقیم همان منابع خواهد بود. چرا که اختلال در قیمت‌ها تخصیص بهینه منابع را (که در بازار آزاد صورت می‌گیرد) مختل می‌کند و باعث کاهش رفاه اجتماعی به صورت «زیان مرده» خواهد شد. این زیان مرده ناشی از در نظر نگرفتن هزینه فرصت استفاده از منابع پرداخت شده به یارانه در سایر فعالیت‌هایی است که کارایی بیشتری دارند. در پیوست این فصل، این مسئله از منظر نظریه اقتصادی با دقت بیشتری بیان شده است.

اثرات توزیعی

با این که یکی از اهداف اصلی یارانه‌های انرژی حفظ قدرت خرید گروه‌های کم‌درآمد است، مطالعات و شواهد گوناگون حاکی از آن هستند که گروه‌های پردرآمد به میزان بیش‌تری از این یارانه‌ها برخوردار می‌گردند، درحالی‌که هزینه‌های این یارانه‌ها توسط همه جمعیت، حتی گروه‌های کم‌درآمد، پرداخت می‌گردد. چراکه این یارانه‌ها از محل منابع عمومی پرداخت می‌شوند که متعلق به همه جامعه است. به عنوان مثال، در اکوادور و مکزیک در سال ۱۹۹۶، بیش از ۳۰ درصد از مصرف کل برق توسط دهک اول صورت گرفته است؛ یا در ونزوئلا ۲۸ درصد از یارانه برق به ۲۰ درصد بالای درآمدی تعلق می‌گیرد، درحالی‌که تنها ۱۶ درصد از این یارانه‌ها به یک‌سوم پایین درآمدی می‌رسد. به این ترتیب، در پرداخت یارانه‌های انرژی، گاهی گونه‌ای بازتوزیع از گروه‌های کم‌درآمد به گروه‌های پردرآمد شکل می‌گیرد. دلیل این امر آن است که یارانه‌های انرژی معمولاً به صورت کاهش قیمت مصرف‌کننده ظاهر می‌شوند، بنابراین مصرف بیش‌تر انرژی به معنای بهره‌مندی بیش‌تر از یارانه انرژی است؛ و از آنجایی که گروه‌های پردرآمد معمولاً مصرف سرانه انرژی بیشتری نسبت به گروه‌های کم‌درآمد دارند (به دلیل درآمد بالاتر)، بهره‌مندی آنها از این یارانه‌ها نیز به همان نسبت بیشتر است. البته این مسئله در مورد سوخت‌های ارزان قیمت مانند نفت سفید که در برخی کشورها به عنوان سوخت اصلی خانوارهای فقیر به کار می‌رود و خانوارهای ثروتمند کم‌تر از آن استفاده می‌کنند، ممکن است به این صورت برقرار نباشد.

ثبات اقتصاد کلان

در کشورهایی که یارانه‌های انرژی برقرارند، این یارانه‌ها معمولاً هزینه‌های سنگینی را بر بودجه دولت تحمیل می‌کنند. در مطالعه‌ای که صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۲ منتشر کرده است هزینه یارانه‌های انرژی در بسیاری از کشورهای تولیدکننده نفت، بیشتر از کل کسری بودجه برآورد شده است - که این کسری‌های بودجه به طور

متوسط ۲۱۱ درصد از تولید ناخالص داخلی را در نیمه دوم دهه ۹۰ تشکیل می‌دادند. کسری بودجه دولت حاصل از پرداخت یارانه‌های انرژی (چه به صورت صریح چه ضمنی) به معنای بدهکار شدن دولت است و اگر این کسری با استقراض از بانک مرکزی پوشش داده شود، خود موجب رشد شدیدتر نقدینگی و افزایش تورم خواهد شد و ثبات اقتصاد کلان را بر هم خواهد زد.

علاوه بر عدم تعادل در بودجه، افزایش مصرف انرژی ناشی از قیمت‌های نسبی پایین انرژی، باعث کاهش صادرات انرژی یا افزایش واردات انرژی و در نتیجه بدتر شدن وضعیت تراز مبادله انرژی خواهد شد. این کسری تراز مبادله، به علت اثری که بر تراز پرداخت‌های یک کشور می‌گذارد باعث بروز بی‌ثباتی در سطح اقتصاد کلان خواهد شد.

سایر آثار

برخی از اثرات منفی دیگر یارانه‌های انرژی به طور خلاصه عبارت‌اند از:

♦ **قاچاق سوخت:** کم‌تر بودن قیمت داخلی سوخت نسبت به قیمت کشورهای همسایه باعث می‌شود تا قاچاق سوخت به این کشورها دارای صرفه اقتصادی شده و این پدیده گسترش یابد.

♦ **اثرات زیست‌محیطی:** افزایش مصرف انرژی ناشی از پایین بودن قیمت سوخت‌های یارانه‌ای، باعث افزایش انتشار آلاینده‌های ناشی از احتراق سوخت‌ها و گازهای گل‌خانه‌ای خواهد شد که اثرات سوئی بر محیط زیست و به دنبال آن وضعیت سلامت افراد جامعه بر جای خواهد گذاشت.

♦ **کاهش امنیت انرژی:** یارانه‌هایی که برای حمایت از مصرف‌کننده وضع شده و به صورت کاهش قیمت نهایی انرژی ظاهر می‌شوند (در مقابل یارانه‌هایی که به تولیدکننده و برای حفظ تولید داخلی انرژی پرداخت می‌گردند)، در نهایت منجر به افزایش مصرف انرژی و نیاز به واردات بیش‌تر انرژی خواهند شد. نتیجه آن خواهد بود که وابستگی به واردات انرژی افزایش یافته و امنیت انرژی کاهش می‌یابد.

♦ **افت سرمایه‌گذاری در بخش انرژی:** پایین نگه‌داشتن قیمت انرژی موجب می‌شود تا حاشیه سود نیروگاه‌ها و پالایشگاه‌ها کاهش یافته و سرمایه‌گذاری در این بخش‌ها به صرفه نباشد و در نتیجه رشد بخش نیروگاهی و پالایشگاه‌ها با مشکل مواجه گردد. البته این پدیده در صورتی اتفاق می‌افتد که دولت این بخش‌ها را به طور جداگانه جبران نکند و آنها را وادار به اخذ همان سقف قیمتی بگرداند که خود تعیین کرده است.

♦ **کاهش رقابت‌پذیری انرژی‌های نوین:** پرداخت یارانه به سوخت‌های فسیلی، رقابت‌پذیری انرژی‌های نوین و تجدیدپذیر را برای ورود به بازار انرژی کاهش می‌دهد و نفوذ و توسعه این اشکال انرژی را با کندی مواجه می‌سازد.

♦ **برخی اهداف پرداخت یارانه، قابل دفاع است**

گرفته که به عنوان جزئی از یک تعادل رابطه میان دولت و مردم عمل می‌کند. بنابراین اکنون که قرار است قیمت‌ها تغییر یابد، بدون این که پارادایم رابطه دولت و مردم تغییر کرده باشد، تغییری جدی در این رابطه ایجاد خواهد شد. ما نمی‌توانیم تصور کنیم که در کوتاه‌مدت از میان نسل حاضر، گروهی منتفع و گروهی متضرر باشند. به این دلیل که منتفع شوندگی اصلی اصلاحات نظام یارانه‌ای، نسل آینده خواهد بود. در این میان، نسل موجود که دارای قدرت سیاسی است، در عمل با تغییرات گسترده‌ای مواجه می‌شود که به سود او نیست بنابراین نسل حاضر به طور قطع در برابر این تغییرها قدرت خریدش کاهش می‌یابد و باید دید چه واکنشی به شرایط جدید خواهد داشت. نکته مهم دیگری هم وجود دارد که نباید آن را از نظر دور داشت.

معمولاً دولت‌هایی که دست به اصلاح قیمت می‌زنند، باید در بهترین شرایط برخورداری از حمایت‌های اجتماعی قرار داشته باشند. به این دلیل که سرمایه اجتماعی، مهمترین سرمایه‌ای است که می‌توانند برای این اصلاحات خرج کنند. بنابراین هرچه مقبولیت اجتماعی دولت‌ها بیشتر باشد. دوران گذار از شرایط دشوار اصلاحات اقتصادی آسان‌تر به پایان خواهد رسید. باید در نظر داشته باشیم که تغییراتی از جنس یارانه‌ها، به طور قطع، فشار به مردم وارد می‌کند و ضروری است که دولت در این شرایط، دارای بالاترین درجه مقبولیت باشد. از آن طرف هر چه سطح مقبولیت اجتماعی پایین‌تر باشد از آنجا که با تغییر نظام یارانه به رابطه مالی دولت و مردم آسیب جدی وارد می‌شود و عامل تعیین‌کننده‌ای هم برای تنظیم رابطه جدید وجود ندارد، ممکن است فشار مضاعفی به دولت وارد شود.

نمی‌توان صرفاً "با تکیه بر این استدلال که بیش از دو دهه است طرح هدفمند کردن یارانه‌ها معطل مانده و اکنون میان تصمیم‌گیران کشور اجماع به وجود آمده، دست به انجام این اصلاحات گسترده زد. به عبارتی، اجماع مسوولان و مدیران و تصمیم‌گیران کافی نیست و لازم است که مردم نیز آمادگی پذیرش این گونه اصلاحات را داشته باشند. بنابراین باید دید ساختار رابطه دولت و مردم بر پایه چه رشته‌هایی پایدار مانده است. مسلماً یکی از این رشته‌ها، رابطه مالی دولت و مردم بوده که تا به حال از طریق یارانه برقرار می‌شده است. در صورتی که رشته‌های دیگر رابطه مردم و دولت وضعیت مناسبی نداشته باشد و این رابطه حمایتی مالی با قطع یارانه‌ها مواجه شود، ممکن است که عواقب اجتماعی قابل توجهی داشته باشد. نکته اصلی دیدگاه من این است که ظرف اجتماعی رابطه دولت و مردم در اتخاذ سیاست‌های رادیکال اقتصادی تعیین کننده است. بنابراین پرسش اساسی این است که برداشت و تحلیل ذهنی گروه‌های اجتماعی که در کوتاه‌مدت از تغییر سیاست‌ها زیان خواهند دید، برپایه چه نوع رابطه‌ای با دولت شکل خواهد گرفت. →

تضعیف گروه‌های دیگر است. در واقع، دولت‌ها در عمل، نهادهای بازتوزیع‌کننده هستند یعنی منابع را از برخی گروه‌ها می‌گیرند و به گروه‌های دیگر پرداخت می‌کنند.

در کشورهای نفتی اما وضع به گونه‌ای دیگر است. در این کشورها، سیاست باز توزیعی، تبدیل به سیاست های توزیعی می‌شود. یعنی به دلیل برخورداری این دولت‌ها از منابع نفتی، لازم نیست دولت از گروهی منابع را بگیرد تا به گروه دیگر بپردازد. ثروت نفت، این امکان را فراهم می‌کند که دولت بتواند «همه» گروه‌ها را منتفع کند. در نتیجه دولت‌ها در کشورهای نفتی برای جلب حمایت عمومی از مزیت درآمد‌های نفتی برخوردارند و می‌توانند با توزیع آن محبوبیت کسب کنند.

از همین دیدگاه اگر به ایران نگاه کنیم می‌بینیم که در اظهارنظرها و جهت‌گیری‌های رسمی و خط مشی‌های تبیین شده در اسناد و برنامه‌های توسعه و بودجه کشور، جمهوری اسلامی ایران گروه هدف خود را قشر کم‌درآمد جامعه تعریف کرده و در نظر داشته است که این گروه‌ها را مورد حمایت قرار دهد. اما در همین زمینه، دولت در ایران ترجیح داده؛ به جای توجه به مقوله درآمد و تلاش برای افزایش درآمد اقشار فقیر، از ابزار قیمت استفاده کند. بنابراین در تمام سال‌های گذشته از طریق پایین نگه داشتن قیمت‌ها، سعی در حمایت از افراد کم‌درآمد داشته و هدفش این بوده که کالاهای مصرفی ارزان‌تر در اختیار آنها قرار گیرد. اما قیمت‌های پایین این پیام را به «همه» مصرف‌کنندگان اعم از دارا و ندار داده است که می‌توانند بیشتر و بیشتر مصرف کنند. این نکته هم قابل توجه است که توزیع در برابر بازتوزیع در کشور ما بین نسلی بوده به این معنی که نسل حاضر، مستقل از این که در زمره کم‌درآمدها قرار دارد یا پردرآمدها با دریافت این علامت که مجاز است بیشتر مصرف کند در عمل از سهم نسل‌های آینده برداشت کرده است. بنابراین برخلاف کشورهای دیگر که دولت‌ها هر زمان سیاست افزایش مالیات را دنبال کرده‌اند، گروهی را به واکنش واداشته‌اند، در کشور ما به این دلیل که از نسل حاضر این منابع اخذ نشده و همه از سیاست‌های توزیعی دولت بهره‌مند شده‌اند، به نوعی رابطه دولت - مردم بر اساس یک رابطه مالی یک طرفه از سوی دولت و مبتنی بر قیمت‌های پایین اداری تنظیم شده است.

اگر بخواهیم بررسی کنیم و ببینیم در ایران، چه گروه‌هایی نفع می‌برند و چه گروه‌هایی ضرر می‌کنند، متوجه می‌شویم که هم قشر پردرآمد و هم قشر کم‌درآمد، از رانت نفت بهره‌مند می‌شوند. به طور مثال در زمینه انرژی، قشر پردرآمد جامعه از حمایت قیمتی بنزین و گازوئیل استفاده می‌کند و قشر کم‌درآمد از کمک قیمتی نفت سفید و گاز طبیعی بهره می‌برد. در نتیجه وقتی مجموع این شرایط را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که نظام یارانه‌ای موجود در کشور ما در یک پارادایم رابطه دولت و مردم شکل

یارانه‌های انرژی در جهان با اهداف معتبری هم‌چون حمایت از دسترسی خانوارهای کم‌درآمد به انرژی، حفظ اشتغال، حفظ امنیت انرژی و حمایت از تولید داخلی برقرار می‌شوند. این حمایت‌ها به صورت‌های گوناگونی اعمال می‌شوند که یکی از رایج‌ترین شیوه‌های آن تعیین قیمت انرژی در زیر قیمت بازار آزاد است. با وجود قابل دفاع بودن برخی اهداف وضع یارانه‌ها هم‌چون فراهم کردن دسترسی همه گروه‌های درآمدی به انرژی، تجربه کشورهای مختلف جهان و نظریه اقتصادی نشان می‌دهد که معمولاً یارانه‌ها ابزار مناسبی برای دستیابی به این اهداف نیستند و وضع یارانه‌ها مشکلات بیش‌تری را ایجاد می‌کنند که حتی گاهی با اهداف اولیه (مانند هدف کاهش نابرابری) در تضاد هستند؛ مشکلاتی از قبیل ناکارایی در تخصیص منابع به صورت تولید و مصرف ناکارای انرژی، عدم توزان بودجه دولت و تراز تجاری انرژی، بازتوزیع منابع و نفع گروه‌های پردرآمد، و مشکلات دیگر. تصویری که از وضعیت تولید، مصرف و یارانه‌های انرژی ارائه شد حاکی از میزان بالای مصرف و بزرگ بودن یارانه‌های انرژی در ایران (در مقایسه با بسیاری از دیگر کشورهای جهان) بوده و حاوی این پیام است که وضعیت فعلی یارانه‌های انرژی در ایران به دلیل اثر آنها بر تشویق به مصرف ناکارای انرژی و هم‌چنین هزینه (فرست) بالای آن‌ها، برای مدت طولانی قابل نگه‌داشت نخواهد بود و سیاست‌گذار ناگزیر از اصلاح نظام یارانه‌های انرژی در ایران است. اما هر گونه اقدامی در راستای اصلاح نظام یارانه‌ها نیازمند داشتن برآوردی حتی‌الامکان دقیق از پیامدهای اقتصادی این اقدامات اصلاحی بوده که این ضرورت مطالعاتی جامع و مبتنی بر رهیافت‌های علمی را برای پیش‌بینی این پیامدها آشکار می‌کند.

❖ یارانه‌ها و پارادایم رابطه دولت و مردم

در همه جای دنیا، دولت یک نهاد سیاسی است و مهمترین مؤلفه در هر جهت‌گیری سیاسی دولت، مشخص کردن گرایش‌های توزیعی آن است. به این معنی که در جهت‌گیری‌های توزیعی دولت، چه گروه‌هایی قرار است مورد حمایت قرار گیرند و چه گروه‌هایی در فهرست حمایت نیستند. بر این اساس، یکی از عوامل مشخص‌کننده هویت دولت‌ها، رویکرد توزیعی آنها است. اگر دولت‌ها را در کشورهای مختلف با معیار جهت‌گیری‌های توزیعی که دارند، مورد ارزیابی قرار دهیم، به راحتی درمی‌یابیم که از چه اقشاری حمایت می‌کنند و دولت در چه گروه‌هایی پایگاه اجتماعی دارد. البته تعبیر دقیق‌تر این است که بگوییم شناخت از دولت‌ها در گرو مطالعه رفتار آنها در زمینه سیاست‌های «بازتوزیعی» است. بازتوزیع به این معنی که حمایت دولت‌ها از یک گروه به معنی این است که منابعی در اختیار آن قرار دهد. اما طبیعی است که دولت برای این که منابع مورد نیاز را فراهم کند، باید آن را از گروه‌های دیگر دریافت کند. بنابراین خود به خود حمایت دولت از برخی گروه‌ها، به معنی



شاهرخ ظهیری و
محمدعلی ضیغمی
ایستاده بحث
داغ خود را دنبال
می کنند، عکس:
حجت سپهوند

دولت انحصار ایجاد می کند

مصائب بخش خصوصی پس از اصلاح نظام یارانه در گفت و شنود محمدعلی ضیغمی و شاهرخ ظهیری

خود تعریف و ترسیم می کند. به نحوی باشد که سهم مشارکت بخش خصوصی، هم در تدوین سیاست‌ها و هم در اجرا، یک سهم حداکثری و رو به تزاید باشد. آنچه که در وزارت بازرگانی به صورت کلی و عمومی مورد توجه قرار گرفت و برنامه‌های مختلفی که به ویژه در سنوات اخیر به خصوص بعد از ابلاغ سیاست‌های مقام معظم رهبری در رابطه با اصل ۴۴ قانون اساسی تدوین شد، نشان می‌دهد که یک حرکت عملی با یک باور عمیق نسبت به این نقل و انتقالات شکل گرفته است. برای مثال یکی از موضوعات اصلی که حوزه بازرگانی داخلی در چارچوب طرح تحول اقتصادی با آن روبه‌رو است بحث اصلاح نظام توزیع است. موضوعی که همواره خود را در قالب چالش‌ها و نواقص این حوزه نشان می‌دهد. وزارت بازرگانی هم سیاست‌هایی را برای اصلاح نظام توزیع، تعریف و ترسیم کرده است. وقتی به موارد اجرایی این برنامه‌ها مراجعه می‌کنیم انصافاً به صورت مشخص، توجه و رویکرد خصوصی سازی و استفاده از ظرفیت‌های بخش خصوصی به صورت کاملاً واضح خود نمایی می‌کند؛ به نحوی که در ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای، ساماندهی شرکت‌های پخش و استفاده از ابزار فناوری اطلاعات برای نقل و انتقال کالا، راه‌اندازی فروشگاه‌های مجازی و ایجاد فروشگاه‌های اینترنتی راه ورود بخش خصوصی را باز کرده‌ایم. در تمام آیین‌نامه‌هایی که برای پیشبرد این

ظهیری: اگر اجازه دهید می‌خواهم این بحث را با بایدها و نبایدهای «اصل ۴۴ قانون اساسی» آغاز کنم. قانونی که اعطای تسهیلات لازم برای تشویق عموم به سرمایه‌گذاری، کارآفرینی و بهبود فضای کسب و کار را مورد تأکید قرار داده است و در مقابل، از تعیین قیمت خرید، فروش کالا یا خدمت - به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم - برحذر می‌دارد. این قانون، حتی ایجاد محدودیت و کنترل مقدار تولید و خرید یا فروش کالا و خدمات در بازار را نیز ممنوع اعلام می‌کند. به رغم وجود چنین پشتوانه قانونی محکمی، وزارت بازرگانی از حرکت در این مسیر سرباز می‌زند. این رویه باید اصلاح شود؛ به ویژه پس از هدفمند سازی یارانه‌ها. دولت باید اجازه دهد بازار راه خود را براساس عرضه و تقاضا پیدا کند. اما از اطلاعات و اخبار پیداست که همچنان سیاست‌های «تعیین قیمت» و «کنترل بازار» دنبال می‌شود.

ضیغمی: روح کلی حاکم بر سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ که مقام معظم رهبری ابلاغ کردند و همین‌طور قانون اجرایی این سیاست‌ها که از تصویب مجلس گذشته است حکم می‌کند که هر آنچه که در دولت، توسط دولت در اجزاء و ارکان دولت تصدیق می‌شود و امکان انتقال آن به بخش خصوصی وجود دارد به این بخش واگذار شود. در این قانون همچنین تصریح شده است که نوع حرکت و سیاست‌هایی که دولت در فعالیت‌های

احمد آراسته

«دولت اجازه دهد بازار براساس مدل عرضه و تقاضا راه خود را پیدا کند». این شاید صریح‌ترین درخواستی بود که شاهرخ ظهیری به نیابت از دست‌اندرکاران تولید، خطاب به محمد علی ضیغمی، معاون وزیر بازرگانی مطرح کرد. ظهیری را اغلب، پدر صنایع غذایی ایران لقب می‌دهند؛ کسی که از نیم قرن پیش با «سس» مهران، خوشنامی‌اش را به ایرانیان ثابت کرد. بی تردید سفرهای هم که «ضیغمی» پای آن می‌نشیند، نباید از انواع محصولاتی که این «اسطوره» در تولید آن نقش دارد، دور مانده باشد. حالا گردش روزگار این دو را در روی یکدیگر نشانده است؛ برای گپ و گفتی پیرامون آثاری که هدفمندی یارانه‌ها بر بازار خواهد داشت. معاون وزیر بازرگانی در شرایطی میزبان این ملاقات یک ساعته بود که این روزها، سخت مشغول زمینه سازی برای اجرای قانون اصلاح نظام یارانه‌هاست؛ کسی که شاید بیش از سایر مدیران دولتی سنگینی اجرای این قانون را بردوش می‌کشد. ظهیری روند اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در وزارت بازرگانی را به بوته نقد گذاشت و ضیغمی بازگشت زود هنگام آرامش به بازار پس از اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها را منوط به همکاری بخش خصوصی دانست.

یارانه‌ها از محدوده اختیارات دولت خارج شود.

ضیغمی: بله به بخش خصوصی واگذار می‌شود. در واقع «وابستگی به یارانه‌ها» در زمره الزامات قیمت گذاری توسط دولت قرار دارد. یعنی دولت با این هدف که محصولی با نرخ ارزان‌تر به دست مردم برسد یارانه می‌پردازد و قیمت گذاری می‌کند. بدیهی است، هنگامی که کالاها از دایره تخصیص یارانه‌ها خارج شوند به ورطه شفاف سازی و آزاد سازی قیمت‌ها وارد می‌شوند. همین نان که بیشترین حجم یارانه کالاهای اساسی را به خود اختصاص داده است، وقتی در مسیر هدفمندی قرار گیرد، قیمت گذاری دولت دیگر موضوعیت نخواهد داشت. مشکل‌ها می‌نشینند، دولت هم نظارت می‌کند، روی نرخی به توافق می‌رسند و همان را اعلام می‌کنند؛ روندی که در حال حاضر در حوزه خدمات صنفی در جریان است. البته قیمت گذاری‌ها در حال حاضر به حداقل رسیده است. یادتان هست که در سنوات گذشته برای بسیاری از کالاها، قیمت گذاری توسط دولت صورت می‌گرفت؛ اما رویکرد برنامه چهارم و برنامه پنجم توسعه چنین است که تعیین قیمت از ناحیه دولت، محدود شده و به کالاهای اساسی حساس و ضروری منحصر شود.

ظهیری: انشاءالله به یمن این آزادسازی، قیمت گذاری موارد انحصاری نیز از میان برداشته می‌شود.

ضیغمی: اساس قانون هدفمندی یارانه‌ها هم این است که قیمت‌ها در یک فضای آزاد و رقابتی جایگاه خود را پیدا کند. البته برای مقابله با بروز موارد ضد رقابتی و انحصار، دولت و شورای رقابت نیز نقش ناظر را ایفا خواهند کرد. آنجا دیگر جنس نظارت با نسخه‌ای که در سایر مواقع پیاده می‌شد، تفاوت دارد. ما به دنبال این هستیم که در بازار به مصرف کنندگان اجحاف نشود.

ظهیری: آقای دکتر! انحصار را چه کسی ایجاد می‌کند؟

ضیغمی: انحصار ممکن است همه جا اتفاق بیفتد.

ظهیری: انحصار را دولت ایجاد می‌کند.

ضیغمی: نه الزاما. بخش خصوصی هم می‌تواند انحصار ایجاد کند.

ظهیری: بخش خصوصی که نمی‌تواند از توزیع کالا جلوگیری کند. این در اختیار دولت است.

ضیغمی: اگر مصداقی صحبت کنیم بهتر است. دولت دخالت نمی‌کند؛ به این دلیل که اموری از این دست را واگذار کرده است. برای مثال در بخش تامین روغن نباتی، دولت به بخش خصوصی گفته است که این شما و این بازار روغن؛ بخش خصوصی باید نیاز کشور را تامین کرده و منفعت خود را حاصل کند. اگر در همین بازار روغن، یک یا دوفتر باهر شیوه‌ای کل بازار را در اختیار گرفتند چه؟

ظهیری: این اصلا عملی نیست. ایجاد انحصار برضد منافع تشکلی خواهد بود که نقش نظارتی دارد.

ضیغمی: اگر خود تشکلی‌ها انحصار ایجاد کردند چه؟

ظهیری: آقای ضیغمی! بهترین نمونه‌ای که برای مدیریت تامین مثال زدید، واگذاری امور به انجمن تولیدکنندگان روغن نباتی است، چرا این تجربه در سایر بخش‌ها پیاده نمی‌شود؟

ضیغمی: البته به انجمن تولیدکنندگان روغن نباتی

را مثال زدید، باید بگویم در حال حاضر کالایی مانند روغن نباتی که ۹۰ درصد نیاز کشور را واردات روغن خام و یا دانه روغنی تامین می‌کند، توسط بخش خصوصی و به نوعی با هدایت انجمن تولیدکنندگان روغن نباتی تهیه و تدارک می‌شود.

ظهیری: البته نباید فراموش کرد که این حوزه به واسطه ورود بخش خصوصی کمترین گرفتاری را برای متولیان تنظیم بازار داشته است.

ضیغمی: بله دولت هم در بخش تامین روغن نباتی کمترین دخالت را داشته است؛ اما در مواردی که منافع بخش خصوصی تامین نمی‌شود، دولت وظیفه دارد مداخله کند. وقتی می‌خواهیم اقلامی را به عنوان کالایی استراتژیک ذخیره کنیم؛ اینجا بخش خصوصی رغبتی ندارد. بنابراین دولت وارد میدان می‌شود. این روندی طبیعی است؛ حتی در آزادترین کشورها.

آقای ظهیری شما هم با آقای ضیغمی موافق هستید؟

ظهیری: مداخله دولت در دیگر کشورها در شرایطی استثنا رخ می‌دهد.

ضیغمی: از این شرایط استثنا که بگذریم ما برای موضوع مهمی مانند هدفمندی یارانه‌ها و البته تامین اقلام مورد نیاز مردم به سراغ انجمن‌ها رفتیم. نرخ تعرفه با مشورت دستگاه‌های مختلف عضو کمیسیون یک قانون مقررات واردات و صادرات تعیین می‌شود؛ این بدان معناست که وزارت بازرگانی تعیین کننده انحصاری تعرفه‌ها نیست. حالا از اینکه وزارت بازرگانی چقدر تعیین کننده نظام تعرفه است بگذریم اما با آنچه «بازنگری در تعیین نرخ تعرفه» خوانده می‌شود موافق هستیم؛ این کاملاً رویکرد صحیحی است.

ظهیری: اگر مانند آنچه در تنظیم بازار دنبال شد، سیاست «اتکا به بخش خصوصی» را به سایر بخش‌ها تسری دهید آیا فکر می‌کنید تداوم فعالیت سازمانی با عنوان «بازرسی و نظارت» که در تضاد با آزادی کسب و کار است لازم باشد؟

ضیغمی: رویکرد ما، هم در بازرگانی داخلی و هم در بازرگانی خارجی نخست اعتماد به تشکلی‌ها و سپس تعامل با آنهاست؛ سیاست اصولی وزارت بازرگانی نیز بیانگر این است که این مسیر را با سرعت طی می‌کند. می‌دانید که نظارت و کنترل جزو وظایف حاکمیتی است. آنجا که تصدی‌گری‌ها از دولت به بخش غیر دولتی انتقال می‌یابد، نقش نظارتی دولت نیز پررنگ‌تر می‌شود. حتی اموری همچون «بازرسی» و «اقدامات کنترلی» که بسیاری معتقدند در حیطه وظایف نظارتی می‌گنجد درعین ناباوری به تشکلی‌ها واگذار شد. تاکید بر رکن تشکلی‌گرایی سبب شد که با شورای اصناف پای میز مذاکره بنشینیم و آرام آرام این ظرفیت را در بخش خصوصی صنفی ایجاد کنیم. در اردیبهشت سال جاری نیز تفاهمنامه‌ای به امضا رسید که بازرسی از واحدها به تشکلی‌های بخش خصوصی واگذار شود. افزون بر این، نقش دولت در قیمت گذاری، هم اکنون تا حدی کم‌رنگ شده است که موارد قیمت گذاری شده توسط ارکان دولت از انگشتان یک دست فرا تر نمی‌رود.

ظهیری: قائله این است که این موارد قیمت گذاری انگشت شمار هم پس از اجرای طرح تحول اقتصادی و هدفمندی

برنامه‌ها تدوین شده، نه تنها نشانی از حضور دولت نیست بلکه میدان داری بخش خصوصی مورد تاکید قرار گرفته است.

ظهیری: به طور مشخص بفرمایید که وزارت بازرگانی پس از اجرای قانون یارانه‌ها چه روندی را خواهد پیمود؟

ضیغمی: براساس بسته‌های سیاستی و نظارتی که برای پشتیبانی از اجرای این قانون طراحی شده، در خصوص اینکه کارها توسط بخش غیر دولتی انجام شود نیز تاکید و تصریح شده است. مانند آنچه در ذخیره سازی کالاهای اساسی که کار حاکمیتی هم تلقی می‌شود به وقوع پیوست؛ به فهرست مباشرین هم که مراجعه کنید می‌بینید که تقریباً نشانی از بخش‌های دولتی در آن نیست. حتی در اجرای برنامه‌هایی مانند تنظیم بازار که توسط مدیران سازمان‌های بازرگانی و شرکت بازرگانی دولتی ایران در مقاطع ماه رمضان و یا ایام نوروز انجام می‌شد نیز رویکرد کاملاً تغییر کرده است و از سه سال گذشته تاکنون همه کارها توسط بخش خصوصی در حال انجام است.

ظهیری: البته اینکه دولت به صورت پلکانی امور را واگذار می‌کند خوب است. اما هنوز جنبه حاکمیتی دولت بر جنبه نظارتی آن می‌چربد. چاره رفع این نقیصه، ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای نیست. وقتی کالای استراتژیکی مانند روغن دچار کمبود می‌شود مسلماً فروشگاه‌ها، قادر به رفع این کمبود نیستند. براساس مطالعاتی که از اقتصاد آلمان داشته‌ام به این نتیجه رسیدم که آنها با استناد بر آمار برنامه‌ریزی می‌کنند؛ یعنی می‌دانند، کالایی مانند روغن مصرفی مردم در کل جمعیتی که دارند چقدر است. براین اساس با بهره‌گیری از ابزار تعرفه، علاوه بر حمایت از تولیدات داخلی، ممنوعیتی هم برای واردات ایجاد نمی‌کنند. این تاکتیک می‌تواند در ایران نیز مورد استفاده قرار بگیرد؛ اما آنچه که در دو سال اخیر با تابلوی «تعدیل بازارشکر» روی داد منطبق بر هیچ یک از اصول اقتصاد رقابتی نبود؛ در این مدت واردات شکر به حدی رسید که یک لیوان آب خوردن از شکر گران‌تر درمی‌آمد. نتیجه، آن شد که بسیاری از کارخانجات رو به تعطیلی گذاشتند و کشاورزان هم از کشت نیشکر دست شستند. با این حال فکر می‌کنم اگر این دو شاخص، یعنی «سپردن واردات به بخش خصوصی» و «بازنگری در تعیین نرخ تعرفه» مورد توجه قرار گیرد، بسیاری از مشکلات هم خود به خود مرتفع می‌شود.

ضیغمی: اختیارات و وظایف وزارت بازرگانی به چهار حوزه خلاصه می‌شود؛ تامین، توزیع، قیمت گذاری، کنترل و نظارت. باید ببینیم درپیشبرد هریک از این موضوعات، چه می‌کردیم؟ و هم اکنون چه وضعیتی داریم؟ در دهه ۶۰، وزارت بازرگانی ۱۳ شرکت داشت که به شرکت‌های تهیه و توزیع معروف بودند. این شرکت‌ها تمام مایحتاج کشور را تشخیص داده و تهیه و تدارک می‌دیدند.

ظهیری: این یعنی صد درصد دولتی بودن...

ضیغمی: البته اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ این تعداد به ۵ شرکت کاهش یافت و در سال‌های ۸۳ و ۸۴ این ۵ شرکت نیز در سازمان حمایت از مصرف کنندگان ادغام شد. ادغام این شرکت‌ها در سازمان حمایت نحوه تامین و توزیع کالاها را نیز دگرگون ساخت؛ شما «روغن خوراکی»



عکس: حجت سپهوند

اعمال سیاست‌های تعزیراتی ضروری است

مصائب بخش خصوصی پس از اصلاح نظام یارانه
در گفت با معاون وزیر بازرگانی

محض نمونه اشاره شد. در این شرایط که نیازمند افزایش نظارت بر بازار هستیم مذاکره با سایر تشکلهای را هم در دستور کار قرار داده‌ایم. سازمان حمایت یک بسته‌ای را به عنوان بسته نظارت و بازرسی تهیه و تدارک دیده است که عملکرد این سازمان را در زمان اجرای قانون مشخص می‌کند. این بسته دورکن دارد که رکن اول، تقدم نظارت بر بازرسی است؛ یعنی پیش از ورود فیزیکی به حوزه فعالیت‌های نظارتی، فعالیت‌های نرم افزاری و اطلاعاتی در اولویت قرار می‌گیرد و شبکه تامین و توزیع را بررسی می‌کند. رکن دوم این بسته، با محوریت «مشارکت بخش خصوصی» تنظیم شده است. بر همین اساس در چند ماه گذشته، نزدیک به ۲۲ تفاهنامه با تشکلهایی مانند انجمن لاستیک و انجمن پودر شوینده به امضا رساندیم تا از این پس، تولید، تامین، مبادله اطلاعات، تعیین قیمت و تغییر قیمت با همکاری بخش خصوصی صورت گیرد. دیگر اینگونه نیست که دولت با نگاهی از بالا به پایین، قیمت‌گذاری کرده و ابلاغ کند.

ظهیری: آیا بازار می‌تواند از هیجانات قیمتی و کمبودهای ناشی از آزادسازی قیمت‌ها خود را نجات دهد؟

ضیغمی: من هیجان را کاملاً می‌پذیرم؛ چرا که جزو ذات بازار است. بازار را باید موجود زنده ای تلقی کرد که با ورود هر سیگنال و علامت واکنش نشان می‌دهد. این اطلاعات در بازار مبادله می‌شود و اتفاقاتی در عرصه اقتصاد می‌افتد. اما در پاسخ به این سؤال که هیجانات ناشی از اجرای قانون هدفمندسازی یارانه‌ها تا چه حد به تغییرات قیمت و کمبود منتهی می‌شود، باید بگویم در ناحیه عرضه تغییری ایجاد نمی‌شود. حتی در آئین‌نامه اجرای قانون نیز آمده است که سطح هزینه‌ها تغییراتی خواهد داشت اما جانب تامین کالا و مواد اولیه تغییری نمی‌کند. آقای ظهیری باور شما به عنوان عضوی از خانواده بزرگ فعالان اقتصادی چیست؟

ظهیری: من هم، با ایشان هم عقیده‌ام. آقای ضیغمی جانب تقاضا چطور؟ پیش‌بینی‌های وزارت بازرگانی در این حوزه، آینده بازار را پس از هدفمندسازی یارانه‌ها چگونه ترسیم می‌کند؟

ضیغمی: در این بخش به هر حال اتفاقاتی می‌افتد. به ویژه پیش از اجرا یعنی تا زمان اجرا، پیش‌بینی می‌شود، برخی با این ذهنیت که ممکن است تغییر قیمت‌ها با سرعت اتفاق بیفتد، رفت و آمدهایشان را به بازار بیشتر کنند؛ این رفت و آمدها در کنار هیجانات ناشی از انتظارات در نهایت روی قیمت‌ها تأثیر خواهد گذاشت. این طرح، طرح بزرگی است که زیربنای ریشه‌ای و سنگینی دارد. البته هر تحول بزرگی، هزینه‌های خاص خود را دارد. اگر فکر کنیم که هیچ اتفاقی در بازار رخ نمی‌دهد، تصویری ساده انگارانه است. اما من فکر می‌کنم که این شرایط با اعتقادی که به توان بخش تولید و توزیع وجود دارد به سرعت رو به تعدیل خواهد گذاشت؛ البته به شرط همکاری بخش خصوصی و تشکلهایی که نقش کاملاً کلیدی در اقتصاد کشور دارند.

ظهیری: فرهنگ ما متأسفانه مصرفی است. امیدواریم اجرای این قانون منجر به اصلاح فرهنگ مصرفی جامعه شود. →

ندا گنجی

از آخرین باری که با رییس موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی به گفت‌وگو نشسته‌ام حدود ۸ ماه می‌گذرد؛ البته، زمانی که فقط به ساختمان شماره ۲۴۰ خیابان کارگر شمالی، رفت و آمد داشت و هنوز «حکم» معاونت برنامه‌ریزی و امور اقتصادی وزارت بازرگانی برای او نوشته نشده بود. حکمی که اگر به طور رسمی «محمود دودانگه» را به سنگر دولتی‌ها منتقل کرد، او را در لاک «محافظه‌کاری» نیز فروبرد. حالا پس از ۸ ماه، وقتی برای پرسش و پاسخ پیرامون «تدابیر وزارت بازرگانی برای تنظیم بازار پس از هدفمندسازی یارانه‌ها» رو در رویش می‌نشینم، برای آنچه به عنوان پاسخ تحویل می‌دهد، احتیاط بیشتری خرج کرده است. «دودانگه» در این گفت‌وگو اگرچه باز هم تأکید دارد که از دخالت دولت در بازار دفاع نمی‌کند اما در عین حال از بایدهای اعمال فشارهای تعزیراتی سخن می‌گوید...

مشترکان برخی از شهرهای کشور را بهت زده کرد. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد مهم‌ترین دغدغه وزارت بازرگانی بیشتر متوجه «مدیریت بازار» باشد. شما این برداشت را تأیید می‌کنید؟ موضوع هدفمند شدن یارانه‌ها در چارچوب طرح تحول اقتصادی و در دولت نهم شکل گرفت؛ اقدامی

اگرچه، هنوز زمان دقیقی برای اجرای قانون هدفمندسازی یارانه‌ها اعلام نشده است، اما به هر حال از نشانه‌های اجرایی شدن این قانون هم نمی‌توان چشم پوشید؛ از تحرکی که در قیمت خرده فروشی‌ها مشاهده می‌شود تا ارقامی که در قبوض برخی حامل‌های انرژی،

ضرورتی که شما نسبت به آن تاکید دارید به هر حال با مبانی اقتصاد بازار منافات دارد.

اساس هدفمندی یارانه‌ها بر پایه رقابت پذیر کردن بازار استوار است و البته اینکه اقتصاد، کار آمدی و اثر بخشی خود را باز یابد و جهت مطلوب خود را پیدا کند. حالا در این میان ممکن است کسانی باشند که درصدد برهم زدن معادلات رقابت پذیری باشند؛ یعنی با انبار کردن کالاهای مورد نیاز مردم رویه‌ای غیر رقابتی را دنبال کنند. اتفاقاً استفاده از ابزارهایی که بتواند با عاملان ضد رقابت مقابله کند نیاز بازار است. این با اصل رقابت و بازار آزاد منافاتی ندارد. اعمال این سیاست‌ها حتی در راستای توسعه رقابت است. یعنی شما بر این باور هستید که ابزارهایی که امروزه با عنوان سیاست‌های تعزیراتی خوانده می‌شود، با ذات هدفمندی یارانه‌ها که همان آزادسازی قیمت‌هاست همخوانی دارد؟

حالا شما عنوان سیاست‌های تعزیراتی را برایش برمی‌گزینید، اما من معتقدم که باید با کسانی که رویه‌ای غیر منصفانه را دنبال می‌کنند برخورد کرد.

با این وصف، آیا کنترل بازار مهمترین دغدغه وزارت بازرگانی در آستانه اجرای هدفمندی یارانه‌هاست؟

به هر حال مدیریت بازار یکی از وظایف وزارت بازرگانی است که به طور طبیعی باید تلاش خود را در این راستا ببشکند. شرایط، شرایط خاصی است برای اجرای این قانون. اما مدیریت موثر بازار در کنار تداوم رشد صادرات غیر نفتی، مهمترین دغدغه وزارت بازرگانی است. البته برای رفع این دغدغه‌ها تمهیدات ویژه‌ای اندیشیده شده است و ساختار مشخصی برای پیگیری و اجرای برنامه‌های ذریبط ایجاد کرده است. ساختاری که یک ستاد هماهنگی دارد و این ستاد با مسئولیت وزارت بازرگانی به صورت مرتب تشکیل جلسه می‌دهد. وظیفه این ستاد نیز تصمیم‌گیری و سیاستگذاری درخصوص چگونگی اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها در بخش بازرگانی است.

این ستاد ۵ کمیته فعال در بخش‌های «ذخیره سازی و توزیع»، «گندم، آرد و نان»، «بازرسی و نظارت» و کمیته «تجارت خارجی» که با رویکرد حمایت از تولید، مدیریت واردات و سیاست‌های تعرفه‌ای، تصمیماتی را اتخاذ می‌کنند. البته تعداد این کمیته‌ها هنگامی تکمیل می‌شود که کمیته «اطلاع رسانی» را هم به مجموعه این کمیته‌ها بیفزاییم. کمیته‌ای که برای اطلاع رسانی شفاف و به هنگام از مجموعه اقدامات و تلاش‌ها در وزارت بازرگانی تشکیل شده است. باید تاکید کنم که هم اکنون آمادگی کاملی در وزارت بازرگانی برای اجرای قانون وجود دارد. امیدوارم این دوران گذار که دوران مهمی است با آرامش کامل سپری شود و مردم کمترین مشکل را داشته باشند.

همزمان با اجرای قانون یارانه‌ها، سیاست‌های تحریمی هم تشدید شده است؛ این تداخل چه تاثیری بر روند فعالیت‌های وزارت بازرگانی خواهد گذاشت؟

سوءاستفاده کرده و بازار را در مورد کالایی خاص دچار بی‌نظمی کنند. این بی‌نظمی مقطعی که بازار یک کالای خاص را در بر می‌گیرد ممکن است به بازار سایر کالاها نیز سرایت کند. در چنین شرایطی کالاهای ذخیره شده آزاد می‌شوند و بازار متعادل می‌شود و دوباره مکانیزم بازار دنبال خواهد شد.

سیاست‌های تعزیراتی هم ظاهراً در قالب بسته‌هایی که وزارت بازرگانی تهیه کرده در حال تشدید شدن است؟

به هر حال در زمان اجرای هدفمندی یارانه‌ها می‌طلبید که بازرسی و نظارت هم در لایه‌های مختلف تقویت شود. اینها یک مجموعه یکپارچه است که اگر لازم باشد از سیاست‌های تعزیراتی برای مواردی مشخص استفاده می‌شود. البته آنچه که مورد تاکید قرار گرفته این است که این نظارت در لایه‌های مختلف صورت پذیرد. یعنی مردم در لایه نخست، اطلاعات مربوط به تخلف، گرانی و تغییر جهت نرخ‌ها در بازار را اعلام می‌کنند. در لایه دوم، این اصناف هستند که برابر توافقات صورت گرفته روند بازرسی‌ها را تقویت می‌کنند. وزارت بازرگانی هم بسیاری از اختیارات خود را به اصناف واگذار کرده است. بنابراین اصناف هم وارد عمل شده و بازرسی‌ها را شدت می‌بخشند.

در واقع وزارت بازرگانی با واگذاری بازرسی‌ها به اصناف در صدد تشدید سیاست‌های کنترلی در بازار است؟

وزارت بازرگانی با واگذاری بازرسی‌ها به اصناف به دنبال تقویت مشارکت آنان در اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها و مدیریت بازار است؛ مجموعه‌ای که همواره یار و یاور نظام بوده‌اند.

با این وجود، دولت نیز آخرین حلقه‌ای است که زنجیره بازرسی‌ها را تکمیل می‌کند؟

بله دولت نیز در قالب سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان، در عین نظارت بر فرآیند کلی بازار، وظایف حاکمیتی خود را طبق قانون دنبال می‌کند تا بازار روند طبیعی خود را داشته باشد.

خاطرم هست که شما پیش از تصدی معاونت وزارت بازرگانی، این گونه با صراحت از دخالت دولت در بازار دفاع نمی‌کردید.

امروز هم دفاع نمی‌کنم.

اما از ضرورت‌های اعمال سیاست‌های تعزیراتی صحبت کردید.

وقتی شرایط طبیعی است، استفاده از سیاست‌های تعزیراتی معنا ندارد؛ اما در شرایطی که اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها در پیش است و بازار باید در آرامش باشد، معادلات تغییر می‌کند؛ یعنی اگر کسانی به دنبال ایجاد اختلال در نظم بازار باشند کدام نظام اقتصادی اجازه می‌دهد که این اتفاق بیفتد؟ شما به عنوان مصرف‌کننده قطعاً راضی نمی‌شوید که انباری مخفیانه مملو از کالایی خاص در گوشه‌ای از شهر باشد و بازار از آن کالا در تشنگی به‌سربرد. در چنین شرایطی است که اعمال سیاست‌های تعزیراتی ضرورت پیدا می‌کند.

مهم در طول یک صد سال گذشته که قرار است تحت عنوان اصلاحات اساسی در اقتصاد انجام شود. شاید به جرات بتوانیم بگوییم که اگر قصد دستیابی به اهداف سند توسعه را داریم، چاره‌ای جز هدفمندسازی یارانه‌ها نداریم. واقعیت این است که در شرایط فعلی، اجرای طرح تحول اقتصادی از حالت انتخابی خارج شده و اجماع بی‌نظیر نجبگان، مسئولان و تصمیم‌گیران در بخش‌های مختلف، آن را به یک ضرورت تبدیل کرده است.

نقش وزارت بازرگانی در پیشبرد این پروژه چیست؟

وزارت بازرگانی در جایگاه متولی تنظیم بازار در پیشانی اجرای هدفمند شدن یارانه‌ها قرار دارد؛ از این حیث که باید تمهیدات خاصی را برای مدیریت بازار پیش‌بینی کند. چراکه هرگونه تغییر در متغیرهای اقتصادی، هم در سطح خرد و هم در سطح کلان می‌تواند بر قیمت‌ها تأثیر گذار باشد. با همین نگرش، پس از تصویب این قانون، یعنی از اواسط سال گذشته پروژه برنامه ریزی آن در وزارت بازرگانی آغاز شد. تدوین ۶ بسته سیاستی نتیجه پیمودن این فرآیند بود به‌طوری که تعدادی از این بسته‌ها به تصویب رسیده است و تعدادی نیز مراحل نهایی تصویب را طی می‌کند. یکی از این بسته‌ها، بسته ذخیره‌سازی است؛ به هر حال این ضرورت وجود داشت که وزارت بازرگانی در شرایط خاص با تکیه بر این ذخایر، نیازهای مردم را تامین کند. بر همین اساس، ذخیره‌سازی ۱۳ قلم کالای حساس و ضروری با همکاری مباشران بخش خصوصی پی‌گیری شد.

فکر می‌کنید این ذخیره‌سازی تا چه زمانی نیاز بازار را تامین کند؟

در این ارتباط یک پیش‌بینی مشخصی در قانون وجود دارد. این کالاها برای مدیریت بازار، ذخیره شده‌اند، نه برای تامین نیازهای روزمره در مدت زمان طولانی. اما به هر حال نمی‌توان پیش‌بینی کرد که بازار چه زمانی به تعادل می‌رسد. این ذخایر که عمدتاً از نوع کالاهای حساس و ضروری هستند برای ایجاد تعادل در بازار و در شرایطی که بازار در مسیر غیر طبیعی قرار بگیرد مورد استفاده قرار خواهد گرفت. بنابراین ورود این کالاها به بازار در یک شرایط خاص و برای یک دوره کوتاه خواهد بود.

برخی نگرانی‌ها به سبقت «تقاضا» از «عرضه» در زمان آزادسازی قیمت‌ها برمی‌گردد. پیش‌بینی‌ها و تمهیدات وزارت بازرگانی آیا این نگرانی را رفع می‌کند؟

در بازار، عرضه به اندازه تقاضا وجود دارد. قرار نیست پس از اجرای این قانون میزان «تقاضا» نسبت به میزان «عرضه» با افزایش روبه‌رو شود. حتی ممکن است به دلیل اصلاح الگوی مصرف، تقاضا به کمتر از آنچه که در شرایط فعلی وجود دارد برسد. از طرفی قرار نیست عرضه به کمتر از میزان فعلی برسد. بنابراین بازار تعادل و نظم خود را خواهد داشت. منتهی ممکن است افرادی خاص بخواهند از این فضا

به نظر می‌رسد این کشورها در درجه اول خودشان را تحریم کرده‌اند. ۳۰ سال است که برخی از کشورهای سلطه‌گر به دلایل واهی کشور و مردم ایران را به ادعای خودشان تحریم کرده‌اند. البته کشور ما هم ثابت کرده، همواره از تحریم‌هایی که می‌تواند به عنوان تهدید مطرح باشد فرصت‌هایی را برای توسعه توان و ظرفیت‌های خود ایجاد کرده است. به طوری که تجارب ارزنده‌ای در این خصوص، هم در بخش خصوصی و هم در دولت وجود دارد.

می‌خواهم تاکید کنم در شرایطی که جهان امروز دنیای بدون مرز است، به میزان کافی ظرفیت‌های قابل توجه در کشورهای مختلف وجود دارد که اگر کشوری علاقه‌مند به تامین نیازها نباشد، کشورهای بی‌شماری به عنوان جایگزین هستند که می‌توانند تامین کننده نیازها باشند. بنابراین در شرایط فعلی، تحریم، آن هم از نوع اقتصادی جایگاهی در دنیا ندارد. با این حال معتقدم که کشور ما با توجه به ظرفیت‌های بالقوه‌ای که دارد می‌تواند به‌رغم محدودیت‌های ایجاد شده به شکوفائی دست پیدا کرده و اهداف سند چشم انداز را محقق سازد. این مهم درواقع با اتکاء به ظرفیت‌های بخش خصوصی و دولت تحقق خواهد یافت.

گروهی از مردم که به گفته شما می‌توانند در شکوفایی اقتصاد نقش داشته باشند، تولید کنندگان و صنعت‌گران هستند؛ قشری که معتقدند دولت چه در خصوص سیاست‌های مقابله با تحریم و چه درباره اجرای هدفمندی یارانه‌ها آنها را در فضای بی‌خبری قرار داده است و تصمیماتش را پشت درهای بسته اتخاذ می‌کند. شما به عنوان معاون وزیر بازرگانی با این نظر موافق هستید؟ و آیا اجرای این قانون در سکوت جزو برنامه‌های دولت است؟

تصور می‌کنم تعامل و هماهنگی بخش خصوصی و دولت در شرایط فعلی بسیار ایده‌آل است و این عهد و پیمان برای شکوفائی اقتصاد کشور و پرهیز از بخشی‌نگری وجود دارد. گذشته از این، اگرچه ممکن است مقامات برخی از کشورهای سلطه‌گر، نسبت به اعمال سیاست‌های تحریمی مصر باشند اما تاجران و بازرگان به هیچ وجه این تصمیمات غیرعقلانه را برنمی‌تابند. شاید به این دلیل که مسیر تجارت دولت به دولت نیست. مدت‌هاست که مبدا و مقصد تجارت در نهایت به بازرگانان ختم می‌شود. فکر می‌کنم در بسیاری از موارد بخش خصوصی جلوتر از دولت حرکت می‌کند چنانکه حتی می‌تواند پیش‌از در رشد کشور باشد. در بسیاری از موارد هم، دولت باید تجربه بخش خصوصی را در بخش‌های مختلف مورد استفاده قرار دهد که به اعتقاد من، این هماهنگی به طور کامل وجود دارد.

با توجه به تجربه سایر کشورها فکر می‌کنید واکنش مردم ایران به آثار اجرایی شدن قانون

هدفمندشدن یارانه‌ها چگونه باشد؟

فکر می‌کنم واکنش مردم پیش از این روشن شده است. طرح تحول اقتصادی در دولت نهم مطرح شد و همین مردم بارها و بارها حمایت اصولی خود را از برنامه‌های دولت نشان داده‌اند. مردم به طور حتم حامی اجرای چنین اصلاحاتی هستند. اجماعی که در حال حاضر برای اجرایی کردن این اصلاحات شکل گرفته است نشان می‌دهد، مردم به این آگاهی رسیده‌اند که ادامه روند موجود دیگر ممکن نیست. وقتی همه به این باور رسیده‌اند، بنابراین برای اجرای آن همراه هستند و کمک می‌کنند. دولت هم تدابیر خود را به گونه‌ای اتخاذ کرده که کمترین مشکل برای مردم ایجاد شود.

از سال ۸۶ که بحث توزیع مستقیم یارانه‌ها میان مردم مطرح شد سناریوهای مختلفی مانند خوشه‌بندی، دهک‌بندی و یا قطبی کردن جامعه هدف در دستور کار دولت قرار گرفت و البته تعدادی از این نسخه‌ها هم به پایگانی رفت. از نوع رفتار دولتمردان که بیشتر به آزمون و خطا شباهت دارد این گونه استنباط می‌شود آنان نیز دچار نوعی سردرگمی هستند؟

دولت سردرگم نیست. عدم اطلاع ما نمی‌تواند به این معنا باشد که سردرگمی وجود دارد. تصمیمات روشن و شفاف است و در زمان خود قطعاً اطلاع رسانی می‌شود. برای مثال تصمیمات دولت درباره یارانه گندم، آرد و نان با پشتوانه چندین سال کار کارشناسی دقیق اتخاذ شده است.

شمارد شرایطی به بررسی‌های دقیق و کارشناسی اشاره می‌کنید که تاکنون اطلاع رسانی دقیق و شفافیتی در این باره صورت نگرفته است در حالی که بخشی از یارانه‌ها به حساب‌ها واریز شده است. ضمن آنکه این روزها افزایش نرخ برخی کالاها نشان می‌دهد، بازار نیز به استقبال اجرای این قانون رفته است.

مطمئن باشید این طرح بدون اطلاع رسانی اجرا نمی‌شود. پیش از اجرا، قطعاً اطلاع رسانی کاملی در مورد روند اجرا صورت خواهد گرفت.

فکر نمی‌کنید برای اطلاع‌رسانی نحوه اجرایی شدن چنین طرح مهمی کمی دیر شده باشد؟

قطعاً تا زمان اجرای کامل قانون، اطلاع‌رسانی به صورت دقیق و شفاف انجام خواهد شد. اطلاعات باید در زمان و شرایط مشخص ارائه شود تا از بروز مشکلات احتمالی جلوگیری شود. به هر صورت این که زمان دقیق اجرا و شرایط اجرا از چند ماه قبل اعلام شود قطعاً آثار و تبعاتی را در پی خواهد داشت. از همین رو به دلیل برخی حساسیت‌ها تصمیم بر این است که اطلاع رسانی پیرامون زمان آغاز اجرا و مبلغ واریزی در آخرین روزها انجام گیرد؛ وگرنه دلیل ندارد که اطلاعات در جایی حبس شود. به هر حال، تلاش مجموعه دولت بر این است تا واقعی شدن قیمت حامل‌های انرژی و سایر کالاهای یارانه‌ای به شکل مناسبی صورت گیرد. →

صنعت پس از اصلاح نظام یارانه

مصائب بخش خصوصی و تاثیرپذیری صنایع پس از اصلاح نظام یارانه

علی ظهاسبی

این روزها یک پرسش، ذهن صنعتگران، تولیدکنندگان، بازرگانان و حتی خانواده‌ها را به خود مشغول کرده است. «پس از اصلاح نظام یارانه‌ها چه سرنوشتی در انتظار آنهاست؟» پاسخ این پرسش و خبیلی از پرسش‌هایی که درباره ی اقتصاد پس از هدفمندی یارانه‌ها مطرح است، در کتاب «ارزیابی پیامدهای اصلاح نظام یارانه انرژی» گردآوری شده است؛ کتابی که در واقع حاصل همکاری مشترک اتاق بازرگانی و صنایع و معدن تهران و دانشگاه صنعتی شریف است که دکتر مسعود نیلی، اقتصاددان سرشناس و رئیس دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه شریف، آن را نوشته است. این کتاب حاصل تحقیق و پژوهش گسترده دکتر مسعود نیلی است که همراه با همکارانش در مورد اقتصاد ایران پس از یارانه‌ها نوشته شده و در سه بخش صنعت، خانوار و بودجه دولت، دست به پیش‌بینی شرایط زده است.

دکتر مسعود نیلی در پیش‌گفتار، این کتاب را حاصل مطالعات و پژوهش‌هایی می‌داند که طی ۱۰ ماه در دانشگاه صنعتی شریف صورت گرفته است: «به سفارش اتاق بازرگانی تهران، طرحی تحقیقاتی در پژوهشکده مطالعاتی اقتصادی و صنعتی شریف تعریف شد تا طی آن، موضوع هدفمندی یارانه‌ها با محوریت صنعت مورد بررسی قرار گیرد. بدین منظور علاوه بر آنکه سه نهاد اصلی در اقتصاد کشور، یعنی صنعت، خانواده و دولت در برنامه تحقیق قرار گرفت و آثار هدفمندسازی یارانه‌ها در هریک به طور مجزا بررسی شد، ابعاد اقتصاد کلان و ابعاد بین بخشی و درون بخشی این تحول نیز در قالب یک مدل مفهومی مورد بررسی قرار گرفت.» به اعتقاد



مسعود نیلی،
محمود دودانگه
و احمد
دوست حسینی
در اتاق تهران.
بخش خصوصی
از سه سال پیش
به دنبال بررسی
تأثیرپذیری
صنایع از اصلاح
نظام یارانه بود.
عکس:
سعید عامری

بر بخش خانوار» مورد بررسی قرار می‌گیرد که تحلیل گران این اثر ابتدا با تکیه بر داده‌های «آمارگیری از هزینه و درآمد خانوار» در مروری نسبتاً جامع، وضعیت فعلی مصرف انرژی و روندهای زمانی داده‌های مربوط به بودجه ی خانوار را ارائه می‌دهند. در گام بعد وبا استفاده از مدل‌های اقتصادی، تقاضای حامل هی انرژی و دیگر کالاها و خدمات پس از افزایش قیمت حامل‌های انرژی برآورد می‌شود در این فصل با مقیسه نتایج ۶ روش متفاوت در دهک بندی خانوارها این موضوع اثبات می‌شود که با تغییرات جزئی در تعریف معیار دهک‌بندی، جایگاه خانوارها به نحو قابل ملاحظه‌ای بین دهک‌ها جابجا می‌شود...

«اثرات اصلاح نظام یارانه‌ها بر بودجه دولت» موضوع دیگری است که مولف در فصل چهارم این کتاب به آن می‌پردازد. در این فصل اجزای منابع و مصارف بودجه دولت معرفی می‌شود و سپس سهم و اهمیت نسبی هریک و روند تغییرات آنها در طول زمان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. پس از این مرحله چارچوبی تحلیلی برای بررسی تأثیر هدفمند کردن یارانه‌ها بر منابع و مصارف بودجه ی دولت ترسیم می‌شود و در نهایت با معرفی یک سناریو فرضی برای قیمت‌های انرژی، برآوردی کمی از تأثیر هدفمند شدن یارانه‌ها بر تراز بودجه دولت در سال نخست اجرای این قانون ارائه شده است. در پنجمین و آخرین فصل از این کتاب اما، از بررسی تجربه سایر کشورها این نتیجه حاصل می‌شود که بحث اصلاح نظام یارانه‌های انرژی دارای جوانب گوناگون است؛ از همین رو تأکید شده است که سیاست‌گذاری در جهت اجرای این اصلاحات باید در قالب یک بسته سیاست گذاری جامع و همه جانبه صورت گیرد که در آن به همه مسائل دوران گذار و پس از آن پرداخته

برخی مفاهیم و تعاریف مربوط به بحث یارانه‌ها به صورت «این کتاب حاصل تحقیق و پژوهش گسترده دکتر مسعود نیلی است که همراه با همکارانش در دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف، درمورد اقتصاد ایران پس از یارانه‌ها نوشته شده و در سه بخش صنعت، خانوار و بودجه دولت، دست به پیش‌بینی شرایط زده است. کلی و یارانه‌های انرژی به طور خاص مورد اشاره قرار می‌گیرد. سپس بانمودارها و شاخص تصویری کلی از وضعیت تولید، مصرف و میزان یارانه‌های انرژی در ایران ترسیم می‌کنند. این بخش در ادامه نشان می‌دهد که اندازه یارانه‌های انرژی در ایران به عنوان نسبتی از تولید ناخالص داخلی عدد بزرگی است و ایران یکی از بزرگ‌ترین پرداخت‌کنندگان یارانه‌های انرژی در مقایسه با سایر کشورهاست. بدین ترتیب لزوم اصلاح نظام یارانه‌ها در ایران از جنبه‌ها مختلف مشخص می‌شود.

«اثرات اصلاح قیمت حامل‌های انرژی بر بخش صنعت» عنوانی است که مولف، برای بخش دوم برگزیده است و در آن آمار مربوط به هزینه انرژی، سهم تولید و میزان انرژی بری در گروه‌های صنعتی، تصویری از مصرف انرژی در صنایع کشور را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. در همین بخش، «تابع هزینه» معرفی و بر عنوان «مدل اقتصادی مفهوم ساختار هزینه» معرفی و بر مبنای داده‌های کارگاه‌های صنعتی کشور، برآورد می‌شود در بخش دوم از فصل «صنعت» به تحلیل واکنش صنایع در برابر افزایش قیمت حامل‌های انرژی اختصاص دارد. این بخش با بررسی تکمیلی از ویژگی‌های صنعت آغاز می‌شود و سپس به بررسی تغییرات در ساختار هزینه و واکنش صنایع در برابر افزایش قیمت حامل‌های انرژی در کوتاه مدت و بلند مدت پرداخته می‌شود.

در فصل سوم این کتاب «اثرات هدفمند کردن یارانه‌ها

این اقتصاددان نام آشنای کشور، اگرچه این تحقیق از طرف نهادهای تحقیقاتی - دانشگاهی و با حمایت بخش خصوصی منتشر شده است اما می‌تواند در محدوده خود به فضای نقد و بحث دامن بزند. چه، گشودن فضای بحث و نقد در مورد تصمیمات مهم و انتشار نتایج گزارش‌های تحقیقی می‌تواند به خطای کمتر و اتخاذ تصمیمات صحیح تر بینجامد.

یحیی آل اسحاق رییس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران نیز در مقدمه کتاب «ارزیابی اصلاح نظام یارانه انرژی» با اشاره به «چالش مهم اقتصاد ملی» یعنی یارانه‌ها، اهداف تالیف این کتاب را چنین شرح می‌دهد: «از آنجا که یارانه‌های مربوط به حامل‌های انرژی ی بیشترین و تعیین‌کننده‌ترین نقش‌ها را در این میان (اصلاح نظام یارانه‌ها) خواهد داشت، اتاق بازرگانی و صنایع و معدن تهران بر آن شد که در ادامه بررسی‌ها و مطالعات خود در باره یارانه‌ها، طرحی مطالعاتی با عنوان ارزیابی‌های پیامدهای اصلاح نظام یارانه انرژی با تأکید بر صنعت، خانوار و بودجه عمومی دولت و اقتصاد کلان اجرا کند. «یحیی آل اسحاق در ادامه ی مقدمه ی این کتاب مجریان قانون هدفمند سازی یارانه‌ها را متوجه این هشدار می‌کند که «اگرچه یارانه‌ها عامل بسیار مهمی در پهنه ی اقتصاد کشور به شمار می‌روند که با متأثر کردن قیمت‌ها بر هر دو سوی تقاضا و عرضه آثار ویرانگری نهاده است؛ اما به موازات اجرای این قانون، سایر عوامل موثر بر متغیرهای اصلی اقتصاد کلان مانند نرخ رشد اقتصادی، تورم، اشتغال، سرمایه‌گذاری و تعامل تجاری با جهان نیز نیازمند توجه ویژه است»

فصل‌های کتاب

در فصل نخست این کتاب با عنوان «مقدمه»، ابتدا

شده باشد. اما این تحقیق مهم، با در نظر گرفتن شرایط موجود، پیش‌بینی‌هایی در مورد وضعیت صنایع پس از اصلاح نظام یارانه داشته است که در ادامه، بخش‌هایی از آن منتشر می‌شود.

دولت بیشتر از بخش خصوصی انرژی می‌سوزاند

بر اساس یافته‌های این تحقیق، تولید فلزات اساسی، محصولات کانی، محصولات شیمیایی، صنایع غذایی، فرآورده‌های نفتی، منسوجات، وسایل نقلیه موتوری، ماشین‌آلات، محصولات لاستیکی و پلاستیکی و محصولات فلزی به‌عنوان ۱۰ رشته فعالیت اصلی صنعت محسوب می‌شوند که در مجموع ۹۲ درصد از تولید کل صنعت و مصرف انرژی آنها در مجموع، ۹۶ درصد از هزینه

انرژی در کل صنعت را به خود اختصاص می‌دهد. در همین حال انرژی‌بری (یعنی نسبت هزینه انرژی به ارزش تولید) در بخش عمومی (دولتی) ۳۴ درصد بیشتر از بخش خصوصی است. سهم بزرگی از مصرف انرژی صنعت، مختص صنایع فلزات اساسی (۲۸۷ درصد)، محصولات کانی غیرفلزی (۲۱/۴ درصد)، محصولات شیمیایی و پتروشیمی (۱۷/۰ درصد) و تولید فرآورده‌های نفتی (۹/۴ درصد) است. در عین حال، عمده تولید فلزات اساسی و فرآورده‌های نفتی در کارگاه‌های عمومی (دولتی) با بیش از ۵۰۰ نفر نیروی کار صورت گرفته است. همچنین میزان انرژی‌بری صنایع اصلی عمومی به خصوصی در کارگاه‌های صنعتی با بیش از ۵۰۰ نفر نیروی کار، ۷۵ درصد بیشتر است. همچنین صنایع عمومی با بیش از ۵۰۰ نفر نیروی کار، ۳۷ درصد از کل مصرف انرژی صنعتی را به خود اختصاص می‌دهند. بالا بودن سهم تولید کارگاه‌های صنعتی با بیش از ۵۰۰ نفر نیروی کار در بخش عمومی در کنار انرژی‌بری نسبی بالای این رده به‌عنوان شواهدی مبنی بر بالاتر بودن انرژی‌بری تولید در بخش عمومی نسبت به خصوصی محسوب می‌شود.

صنایعی که بیشترین انرژی را مصرف می‌کنند

در کنار صنعت «منسوجات» و «بخشی از صنایع غذایی»، لایه اول صنعت، شامل «کانی‌های غیرفلزی»، «فلزات اساسی» و «محصولات شیمیایی و پتروشیمی» است. این سه صنعت، ۴۰ درصد از تولید کل صنعت و ۶۷ درصد از هزینه کل انرژی در صنعت را به خود اختصاص می‌دهند.

شوگ هزینه‌ای برای برخی صنایع

صنایعی که شدت مصرف انرژی بالایی دارند، (پس



از اصلاح نظام کنونی یارانه‌ها) در ابتدا با یک شوک در هزینه‌ها مواجه می‌شوند. این صنایع، عمدتاً شامل صنایع سیمان، شیشه، آجر، سرامیک، فولاد، مس، آلومینیوم، مواد شیمیایی اساسی، مواد پلاستیکی، کود شیمیایی و ترکیبات ازت، صنایع چوب و کاغذ، بخش قابل توجهی از صنایع غذایی و منسوجات هستند که در صنعت کشور به عنوان لایه اول تولید محسوب می‌شوند.

تأثیر پذیری حمل و نقل

اصلاح قیمت بنزین موتور و نفت گاز، باعث افزایش قابل ملاحظه در هزینه‌های حمل و نقل جاده‌ای می‌شود. همچنین حمل و نقل جاده‌ای سهمی برابر با حدوداً ۱۰ درصد در ورودی صنایع لایه اول دارد. در نتیجه اصلاح قیمت بنزین موتور و نفت گاز، می‌تواند در کوتاه‌مدت تأثیر قابل توجهی بر هزینه این صنایع داشته باشد.

افزایش هزینه تولید مصالح ساختمانی

افزایش قیمت حامل‌های انرژی در ابتدا، هزینه صنایع کانی، فلزات اساسی، و همچنین ماشین‌آلات و محصولات فلزی را افزایش می‌دهد و سپس، از این طریق (و به ویژه از طریق صنایع کانی)، هزینه تولید مصالح ساختمانی افزایش پیدا می‌کند.

تأثیر پذیری نهاده‌های تولید

در کوتاه‌مدت، انرژی، سرمایه و نیروی کار مکمل یکدیگر هستند. در کوتاه‌مدت، صنایع اقدامات اولیه‌ای برای کم کردن هزینه‌ها در پیش می‌گیرند اما فرصت جانشین کردن نهاده‌های تولید با یکدیگر را ندارند.

کسری بودجه در بخش صنعت

در کوتاه‌مدت، کارگاه‌های صنعتی، کم یا بیش ماشین‌های فرسوده خود را تعطیل می‌کنند، و تقاضای انرژی و تقاضای نیروی کار کاهش می‌یابد. این اولین اقدام صنایع در برابر افزایش هزینه‌ها است که منجر به تعطیلی برخی ماشین‌ها و افزایش بیکاری در صنعت می‌شود. در مواردی که به علت قوانین کار و یا حمایت‌های دولت، امکان تعدیل نیروی کار وجود ندارد، فشار به کسری بودجه افزایش پیدا می‌کند. در عین حال هزینه صنایع لایه اول صنعت، به صنایع در لایه‌های بعدی، و به بخش ساختمان منتقل می‌شود. هر چقدر بازار یک صنعت انحصاری‌تر باشد، حاشیه امن‌تری در برابر افزایش هزینه‌ها وجود خواهد داشت. در بازار داخلی، عمده صنایع کانی، تقریباً نیمی از صنایع شیمیایی، صنعت منسوجات و پوشاک، عمده صنایع غذایی، و بخش بزرگی از صنایع محصولات

لاستیکی و پلاستیکی و بخش بزرگی از محصولات فلزی، بازار رقابتی دارند. عمده تولید فلزات اساسی، بخش بزرگتر محصولات شیمیایی، و تقریباً نیمی از محصولات فلزی، بازار شبه‌انحصاری دارند. صنعت مس، و بخش‌هایی از تولید ماشین‌آلات نیز بازار شبه‌انحصاری دارند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد درجه انحصار صنایع نه تنها تابعی از نوع بازار داخلی، بلکه همچنین تابعی از سیاست‌های دولت در مورد نرخ ارز و تعرفه‌ها است. تثبیت نرخ ارز باعث می‌شود که عمده هزینه‌های صنعت را لایه‌های اول صنعت پردازند و صنایع در لایه‌های بعدی، از طریق واردات، هزینه‌های خود را کاهش دهند. از سوی دیگر، کاهش تعرفه روی محصولات وارداتی که مشابه آن را لایه اول صنعت در بازار داخلی عرضه می‌کند، باعث کاهش تقاضا برای محصولات صنایع لایه اول می‌شود؛ و از این طریق، هزینه‌های وارد بر صنایع لایه اول، افزایش و هزینه‌های وارد بر صنایع دیگر، کاهش می‌یابد.

رقابت پذیری و موضوع نرخ ارز

هرچه صنعتی کمتر دچار شوک هزینه‌ها شده باشد، انتقال هزینه‌ها برای آن کمتر موضوعیت دارد. هرچه بیشتر انحصاری باشد، حاشیه سود بیشتری دارد و در مقابل شوک هزینه‌ها ایمن‌تر است. هرچه کشش تقاضای آن کمتر باشد (کالای تولیدی آن ضروری‌تر باشد)، با افزایش قیمت‌ها تقاضای کمتری را از دست می‌دهد. و هرچه نرخ ارز و نرخ تعرفه بیشتر باشد، رقابت‌پذیری بیشتری با کالاهای مشابه وارداتی دارد. در بلندمدت، در صورتی که تنها قیمت حامل‌های انرژی افزایش یابد، در حالی که دولت نتواند هزینه‌های وارد به صنعت را جبران کند، و اصلاح نرخ بهره و نرخ ارز صورت نگیرد، و روابط تجاری خارجی بهبود نیابد؛ صنایع به علت نبود منابع مالی کافی، قادر به بهبود سرمایه‌گذاری نخواهند بود، به علت نداشتن توان رقابتی قادر به رقابت با کالای وارداتی و بهبود صادرات نخواهند بود، به علت نداشتن شرایط مناسب، قادر به جذب سرمایه‌گذاری خارجی نخواهند بود، و در صورت عدم دسترسی به تکنولوژی‌های مدرن، قادر به خرید ماشین‌های باصرفه نخواهند بود.

صنایع و سیاست‌های تعرفه‌ای

صنایعی هم چون تولید فلزات اساسی، محصولات شیمیایی، محصولات لاستیکی و پلاستیکی، محصولات فلزی، ماشین‌آلات، و وسایل نقلیه موتوری، دچار شوک هزینه‌های نسبتاً قابل توجهی می‌شود. این شوک در مقایسه با برخی از صنایع کانی‌ها، شوک کمتر ولی در مقایسه با لایه‌های دیگر صنعت شوک بیشتر است. این صنایع، در مجموع دارای بازارهای نسبتاً انحصاری است، و در نتیجه از حاشیه سود برای تغییر قیمت بهره‌مند است. از سوی دیگر، قابل ملاحظه است که صنعت خودروسازی، از تعرفه‌هایی سود می‌برد که انحصار آن را تقویت می‌کند. در قسمت‌هایی که نرخ تعرفه قابل توجه نیست، با نرخ ارز فعلی، کالاهای وارداتی به‌طور نسبی ارزان‌تر می‌شوند و در نتیجه تقاضا

هزینه دسترسی، محدود به بازار مالی داخلی نیست و دسترسی به شبکه بانکی خارج از کشور را نیز شامل می‌شود. بدین منظور، لازمه تسهیل سرمایه‌گذاری صنعتی، رفع موانع برای تعامل با شبکه بانکی خارج از کشور و تسهیل شرایط بنگاه‌های اقتصادی برای گرفتن انواع وام و یا یوزانس در معاملات بین‌المللی است.

در مورد تکنولوژی نیز ما بر این باوریم، محدودیت‌هایی از قبیل موانع دسترسی به تکنولوژی‌های جدید در بازار جهانی، هزینه‌های طرح هدفمندسازی یارانه‌های انرژی را افزایش می‌دهند. همچنین در مورد رقابت‌پذیری صنایع داخلی با رقبای بین‌المللی هم یافته‌های ما نشان می‌دهد با کاهش تقاضای داخلی، درآمد بخش قابل توجهی از کارگاه‌های صنعتی کاهش می‌یابد؛ از سوی دیگر، با افزایش قیمت حامل‌های انرژی، هزینه صنایع افزایش یافته است. در نتیجه، سود صنایع (درآمد منهای هزینه) کاهش می‌یابد. در نتیجه، افزایش قدرت رقابت‌پذیری صنایع در بازار جهانی ضرورت بیشتری پیدا می‌کند. اما در صورتی که نرخ ارز، افزایش نیابد، رقابت‌پذیری صنایع داخلی با رقبای بین‌المللی بهبود نمی‌یابد. در نتیجه افزایش واردات، بیکاری نیز افزایش می‌یابد و در نتیجه عدم افزایش صادرات، سودآوری صنایع بهبود پیدا نمی‌کند. از طریق تثبیت نرخ ارز، تنها در مدت ۷ سال گذشته، کالای تولیدکننده ایرانی در مقایسه با تولیدکننده خارجی، بیش از ۱۰۰ درصد کاهش پیدا کرده است. در صورت تداوم سیاست تثبیت نرخ ارز، رقابت‌پذیری صنایع داخلی در بازار داخلی (واردات) و جهانی (صادرات) باز هم کاهش می‌یابد.

❖ بهینه‌سازی سود صنایع

بر اساس تحقیقات صورت گرفته، تحلیل این است که در بلندمدت، صنایع با تطبیق کامل در ساختار هزینه و تغییر در تکنولوژی تولید، سود خود را بهینه می‌کنند و به این ترتیب به طور کامل خود را با شرایط جدید تطبیق می‌دهند. با اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و با تغییر تکنولوژی، مزیت‌های نسبی دچار تغییراتی می‌شود و ترکیب جدیدی از صنایع شکل می‌گیرد. مزیت‌های نسبی جدید تابع قیمت نهاده‌های تولید (که در آن قیمت انرژی بالا رفته است)، تکنولوژی‌های موجود در انواع رشته فعالیت‌های صنعتی، محدودیت‌های جغرافیایی و متغیرهای اقتصاد بین‌الملل است. تغییر تکنولوژی نه تنها با حفظ نوع رشته فعالیت صنعتی موجود یا با تغییر نوع رشته فعالیت از نوع صنعتی موجود به یک نوع صنعتی دیگر، بلکه از طریق تغییر نوع رشته فعالیت از بخش صنعت به بخش‌های دیگر اقتصاد (خدمات، کشاورزی و ساختمان) نیز امکان‌پذیر است. در بلندمدت، در زمینه‌ای از سیاست‌های جامع اصلاحی (افزایش قیمت حامل‌های انرژی، اصلاح نرخ بهره و افزایش نرخ ارز)، تقاضای انرژی و سهم آن در هزینه کل صنایع کاهش پیدا می‌کند؛ سرمایه‌جانشین انرژی، و ماشین‌های جدید جانشین ماشین‌های فرسوده می‌شوند؛ و همراه با رشد صنایع، تقاضا برای نیروی کار نیز افزایش می‌یابد. ➔

جدی در زمینه سیاست‌گذاری در مورد متغیرهای دیگر اقتصاد دارد. پیش از اصلاح قیمت حامل‌های انرژی، به علت قیمت‌های پایین انرژی نوعی ناکارایی در ساختار هزینه صنایع به‌ویژه صنایع لایه اول وجود داشته است. اما با افزایش قیمت حامل‌های انرژی این ناکارایی می‌تواند در نوع دیگری، به ناحیه دیگری در صنعت و یا اقتصاد منتقل شود. یکی از این امکان‌ها، انتقال ناکارایی به صنایعی است که هم در بازار داخلی از قدرت انحصاری (یا نسبتاً انحصاری) برخوردار هستند و هم از رقابت با بخش خارجی به علت نرخ تعرفه بالا مصون نگه داشته شده‌اند. یک مثال از این مسئله صنعت خودروسازی است که از ترکیب نرخ ارز پایین و تعرفه بالا بر خودروی وارداتی سود می‌برد.

❖ اتخاذ جهت‌گیری مدت‌دار

در میان‌مدت، صنایع این فرصت را دارند که نهاده‌ها را با یکدیگر جانشین کنند، و جهت‌گیری‌های مدت‌دارتری را برای کاهش هزینه‌ها اتخاذ کنند. در این مرحله، انرژی و سرمایه‌جانشین یکدیگر خواهند بود.

❖ پیش‌بینی افزایش تقاضای سرمایه

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد در میان‌مدت، صنایع به سمت سرمایه‌گذاری بیشتر، شامل جانشین کردن انرژی با سرمایه و خرید تکنولوژی‌های جدید جهت‌گیری می‌کنند. به لحاظ کمی، برآورد می‌شود که افزایش شاخص قیمت انرژی، به میزان ۲ تا ۳ برابر، یعنی افزایش ۱۰۰ تا ۲۰۰ درصدی آن، باعث افزایش تقاضای سرمایه به میزان ۱۵ تا ۳۰ درصد می‌شود.

❖ پیش‌بینی کاهش تقاضای انرژی

همچنین برآورد می‌شود که با افزایش شاخص قیمت انرژی تا ۲ برابر میزان فعلی، تقاضای انرژی ۳۰ درصد کاهش می‌یابد. در عمل، کارگاه‌های صنعتی به صورت تدریجی، مصرف انرژی خود را کم می‌کنند و کاهش تقاضای انرژی در بلندمدت به‌طور کامل خودش را در کاهش مصرف انرژی نشان می‌دهد.

❖ لزوم اصلاح برخی سیاست‌های مرتبط

تحقق جهت‌گیری‌های صنایع در کنار سیاست‌های جامع اصلاحی امکان‌پذیر است. این سیاست‌ها به ویژه شامل اصلاح نرخ بهره، اصلاح نرخ ارز و بهبود روابط تجاری خارجی است. به صورت مشخص، می‌توان از نرخ بهره، تکنولوژی و رقابت‌پذیری صنایع داخلی با رقبای بین‌المللی یاد کرد.

در مورد نرخ بهره، یافته‌های ما بر این نکته تأکید دارد که، بهبود سرمایه‌گذاری تنها با وجود یک بازار مالی با منابع کافی محقق می‌شود. حال آنکه برقرار کردن نرخ بهره دستوری که پایین‌تر از نرخ تعادلی آن است، تأمین منابع مالی را محدود می‌کند. هزینه وام شامل بهره و هزینه دسترسی است. تعیین نرخ بهره به صورت دستوری، باعث افزایش هزینه دسترسی به اندازه‌ای می‌شود که کل هزینه وام را بیشتر از حالت تعادلی می‌کند. همچنین

برای کالاهای وارداتی افزایش می‌یابد. حاشیه سود صناعی که انحصاری‌تر هستند، اجازه بیشتری می‌دهد که این صنایع قیمت‌های خود را تا حدودی برای رقابت با بخش خارجی پایین بیاورند. در نتیجه بیشترین زیان، متوجه صنایعی می‌شود که در داخل، بازار رقابتی دارند و در برابر بخش خارجی، تعرفه‌های کمتری به کالاهای مشابه وارداتی آنها بسته شده است.

❖ پیش‌بینی وضعیت صنایع غذایی و پوشاک

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد در صنایع غذایی، و منسوجات و پوشاک، بیشترین زیان را صنایعی می‌پردازند که: انرژی‌بری بالاتری دارند و با افزایش قیمت حامل‌های انرژی در ابتدا دچار شوک بیشتری در هزینه‌ها می‌شوند؛ یا صنایعی که کالاهای با کشش بالا (کالاهای غیر ضروری) تولید می‌کنند. همچنین، عدم اصلاح نرخ ارز، موجب می‌شود که تقاضای کالاهای وارداتی، افزایش پیدا کند. با توجه به اینکه این صنایع، رقابتی هستند، قیمت‌هایی برابر با هزینه حاشیه‌ای خود دارند و به صرفه نیست که محصولات خود را با قیمت پایین‌تر عرضه کنند. در نتیجه رقابت‌پذیری آنها در مقابل کالاهای وارداتی، پایین می‌آید و متعاقباً تولید و تقاضای نیروی کار آنها کاهش می‌یابد. کاهش تقاضای نیروی کار، به نوبه خود سبب افزایش بیکاری حداقل در این بخش صنعتی می‌شود.

❖ پیش‌بینی وضعیت کانی‌ها

تقریباً همه صنایع کانی رقابتی هستند. در بین این صنایع، صنعت سیمان، آهک و گچ، و آجر بیش از همه دچار شوک در هزینه‌ها می‌شوند. با افزایش قیمت حامل‌های انرژی، عرضه این تولیدات تا جایی پایین می‌آید که افزایش قیمت آن‌ها افزایش هزینه‌ها را جبران کند. این در حالی است که برای کالاهایی که در رقابت با کالاهای خارجی قرار دارند، با توجه به قیمت پایین نرخ ارز، و این نکته که خروجی صنعت کانی به عنوان ورودی بخش ساختمان استفاده می‌شود، بخش ساختمان روی به واردات مصالح ساختمانی خواهد آورد. در این تعادل جدید، ازان بودن نسبی کالاهای وارداتی در مقابل کالاهای داخلی نمی‌تواند به‌وسیله کاهش قیمت کالاهای داخلی رفع شود، چون صنایع کانی عمدتاً رقابتی هستند و با کاهش قیمت، زیان‌ده می‌شوند، در نتیجه به علت کاهش تقاضای داخلی مجدداً تولید خود را کاهش می‌دهند. کاهش تولید موجب کاهش تقاضای نیروی کار و بیکاری بیشتر در این بخش صنعتی می‌شود. در عین حال برخی از کانی‌های غیرفلزی به علت پایین بودن قیمت بر واحد وزن یا حجم، مورد تجارت بین‌مرزی قرار نمی‌گیرند و در نتیجه در رقابت با کالاهای خارجی قرار ندارند. برای این دسته از کانی‌های غیرفلزی کاهش تولید صرفاً تا جایی صورت می‌گیرد که قیمت و هزینه حاشیه‌ای در سطح جدیدتری از قیمت‌های داخلی با یکدیگر برابر شوند.

❖ رابطه اصلاح قیمت انرژی و متغیرهای اقتصاد

اصلاح قیمت حامل‌های انرژی نیاز به ملاحظات

بخش خصوصی توهم نگرانی دارد

مصائب بخش خصوصی پس از اصلاح نظام یارانه در گفت با مشاور وزیر صنایع و معادن



مهندس سیدرضا فاطمی امین

دوم اینکه از محل منابع ماده ۸ قانون هدفمندی، ۴ هزار میلیارد تومان به ستاد طرح تحول در صنعت و معدن تخصیص پیدا کرده است که سه برابر این رقم را از بانک‌های نیز دریافت خواهیم کرد. بنابراین با احتساب تسهیلات بانک‌ها، این رقم به حدود ۱۲ هزار میلیارد تومان می‌رسد که تا امروز قرارداد ۹ هزار و ۵۰۰ میلیارد آن را با سه بانک ملی، صادرات و سپه منعقد کرده ایم. این منابع، منابع بسیار قابل توجهی است. هیچ‌گاه چنین ارقامی در اختیار وزارت صنایع نبوده است که بتواند حوزه اختیارات خود را مدیریت کند. امیدواریم بتوانیم با کمک تشکلهای صنعتی و بنگاه‌های تولیدی این منابع را به پروژه‌های بهره‌وری تخصیص دهیم. این فرصت تحولی بسیار بزرگ ایجاد خواهد کرد. فرصت سوم این است که وقتی ۵۰ درصد از منابع ناشی از اجرای قانون به دست خانوار می‌رسد یا می‌تواند صرف خرید کالاهای خارجی شود یا صرف خدمات مؤثر در اقتصاد. در این راستا به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده است تا این درآمدها به «تقاضای کالاهای تولید داخل» تبدیل شود. افزودن بر این، در جلسات مشترک با مسئولان وزارت جهاد کشاورزی نیز مقرر شد منابع مالی که قرار است در قالب ماده ۸ در اختیار کشاورزان قرار گیرد نیز «تقاضای تولیدات داخلی» تبدیل شود. فرصت چهارم این است که کسب و کارهای جدید متولد شده و رونق می‌گیرد. وقتی قیمت انرژی افزایش می‌یابد، تخصص و فناوری جایگزین آن می‌شود.

این موارد، همان ۴ فرصت اصلی هستند که به دنبال فعال‌سازی آن هستیم. برای تبلور این فرصت‌ها، برنامه‌ای تهیه کرده‌ایم که این برنامه در حال اجراست. در حال حاضر ۱۰ هزار واحد صنعتی تأثیرپذیر در کشور وجود دارد. برای ورود این صنایع به دایره ی حمایتی ستاد، از ۲۷ شهریور ماه ثبت‌نام از آن‌ها را آغاز کردیم که تاکنون ۶ هزار بنگاه ثبت‌نام کرده‌اند. در طول دو هفته گذشته نیز متقاضیان ثبت‌نام شده به بانک‌ها معرفی شده‌اند. فضای حاکم بر جلسات متعددی که با تشکلهای داشته‌ایم نشان می‌دهد که رویکرد کلی صنعت نسبت به اجرای این قانون مثبت است. البته ممکن است، برخی اخبار منفی نیز منتشر شود. عمدتاً هم برخی روزنامه‌های خاص این اخبار را منعکس می‌کنند. اما این گونه به نظر می‌رسد فضای روانی صنعت آرام است و دست کم به هم ریخته و متلاطم نیست.

اما به‌رغم تصویری که شما از فضای حاکم بر صنعت ترسیم کردید، تولیدکنندگان همچنان نگرانی این هستند که حذف یارانه‌های انرژی چه تأثیری بر روند تولید آنان خواهد گذاشت؟

این نگرانی خوب است. ما اتفاقاً به این نگرانی بسیار دل بسته‌ایم. در واقع اگر نگرانی وجود نداشته باشد وضع موجود ادامه می‌یابد. اگر هم این نگرانی بیش از اندازه باشد ممکن است برخی از بیم آنکه چه اتفاقی رخ خواهد داد، از ادامه فعالیت باز بایستند. اما اگر نگرانی متعادل باشد، یعنی نه بیش از حد که تصور شود، همه چیز به حالت تعلیق در خواهد آمد و نه چنان ساده قلمداد شود که برخی با تصور تداوم وضعیت موجود به استنبال

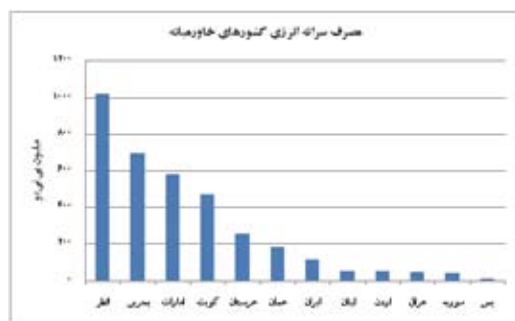
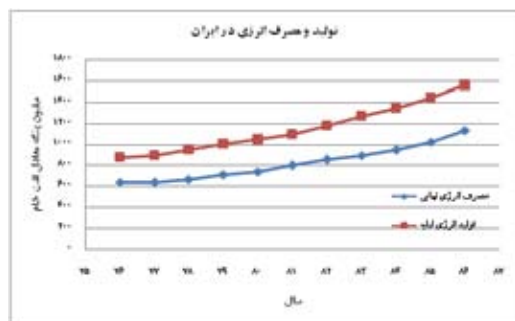
در این مقطع به تعدادی از موضوعات باید بیش از سایر مسایل پرداخت. آنچه در وزارت صنایع دنبال می‌شود این است که اتفاقی که به ظاهر «تهدید» به نظر می‌رسد به «فرصت» تبدیل شود و تحقق چنین ایده‌ای بی شک نقطه عطف صنعت خواهد بود. شعاری هم که برای پیمودن این مسیر برگزیده‌ایم «تحول اقتصادی، جهش صنعتی، تحقق چشم‌انداز». ستاد طرح تحول هم به همین منظور نزدیک به دو سال و یک ماه است که در وزارت صنایع ایجاد شده است. به واقع اگر بتوانیم فعالان را با این طرح برخورد کنیم، فرصت‌های این طرح بیش از تهدیدهای آن خواهد بود. از میان فرصت‌های اصلی این طرح اما، آنچه به سهولت به دست می‌آید، آزاد شدن منابع انرژی است. بسیاری از واحدهای صنعتی که هم‌اکنون در حال احداث هستند آینده‌ای مبهم دارند؛ چرا که وقتی کامل می‌شوند برق ندارند. زمستان‌ها گازشان را قطع می‌کنند و تابستان‌ها برقیشان را. این نشان می‌دهد که انرژی کافی در اختیار بخش‌های مولد اقتصاد نگذاشته‌ایم. طبیعی است که وقتی قیمت‌ها اصلاح می‌شود در بخش‌های «خانگی» و «حمل و نقل» با کاهش مصرف مواجه خواهیم شد و این یعنی آزاد شدن منابع.

ندا گنجی

«سیدرضا فاطمی امین» خود را «مسئول» نمی‌داند. او به همین سادگی از جرگه دولتی‌ها کنار می‌کشد فقط به این خاطر که درباره ی زمان دقیق اجرای دقیق هدفمندی یارانه‌ها سخنی بر زبان نیاورد. هدایت ستاد «تحول صنایع و معادن» اکنون در دستان کسی است که خود را تنها یک «کارشناس» معرفی می‌کند: «من جزو مسئولان نیستم. من جزو کارشناسان هدفمندی یارانه‌ها هستم.» «فاطمی امین» در این گفت‌وگو از یک جهش صادراتی پس از اصلاح نظام یارانه انرژی سخن می‌گوید؛ اما با بیان اینکه «فضای حاکم بر صنعت» آرام است نگرانی‌های موجود در میان فعالان این بخش را «توهم نگرانی» توصیف می‌کند...

با توجه به سخنان اخیر رییس جمهوری در زنجان که از اجرای ۹۰ درصدی قانون هدفمندی خبر داد، اجرای این قانون در حوزه صنعت در چه مرحله‌ای قرار دارد؟

تقاضای تعویق اجرای این طرح مطرح شد. اما من در پایان این جلسه توصیه کردم، به جای «تعویق اجرای قانون» بهتر است بگوییم که این قانون با شیب ملایم تری اجرا شود. در پاسخ به این تقاضا ف باید بگویم که ما در حال اجرای این طرح با شیب ملایم هستیم. پاسخ دیگر اینکه این موضوع بیش از ۱۰ سال است که محافل اقتصادی سیاستگذار اقتصادی کشور را متوجه خود ساخته است و از حدود یک سال گذشته نیز به قانون تبدیل شده است. بی شک بنگاه های تولیدی انرژی بر و البته پر بازده تاکنون تدابیر لازم را اندیشیده اند. صنایعی مانند «فولاد مبارکه» و «ذوب آهن» پروژه هایشان را با جزییات طراحی کرده اند. در واقع گردانندگان بنگاه ها می دانند که باید چه کنند. ما هم برنامه هایمان را در سه بخش کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت طراحی کرده ایم. طرح های جبرانی در قالب برنامه کوتاه مدت اجرا خواهد شد؛ یعنی سعی می کنیم در دوره ای یک ساله، افزایش هزینه بنگاه ها را جبران کنیم تا بنگاه ها



فرصت اجرای برنامه های میان مدت و بلند مدت را پیدا کنند. به عبارت دیگر بنگاه ها از آغاز، هم در برنامه های جبرانی ما ثبت نام می کنند و هم در برنامه های مربوط به بهره وری. در طرح جبرانی از خط اعتباری انرژی بهره خواهیم گرفت. اگر شیب اجرا ملایم باشد، افزایش قیمت گاز و برق در سطح انتظارات خواهد بود. دولت برای بخش صنعت، قیمت هایی را در نظر گرفته که در حد انتظارات بنگاه هاست. حتی همین قیمت ها را نیز با خط اعتباری انرژی ملایم خواهیم کرد. عموماً نگرانی هایی که در ذهن همه، جای دارد به این دوشوال مربوط است: نخست اینکه قیمت ها تا چه حد افزایش خواهد یافت و البته اینکه افزایش قیمت ها در چه زمانی به وقوع خواهد پیوست. البته این نگرانی، توهم نگرانی است. اما اگر به واقع، نگران این هستند که چه اتفاقی رخ خواهد داد، به نظر می رسد، مقصر خودشان باشند؛ چرا که دست

طرح در بخش صنعت شده‌اند یا دست‌کم توصیه می‌کنند که این طرح با شیب ملایم‌تری اجرا شود؟

آقای نه‌اوندیان در سفری که دو ماه پیش به اتفاق برای شرکت در یک همایش، عازم مشهد بودیم، صحبت‌های ما را که شنیدند نظرشان تغییر کرد.

به هر حال رییس اتاق بازرگانی ایران اواخر هفته گذشته برای چندمین بار این تقاضا را مطرح کرد. ضمن اینکه از سخنان شما، این گونه استنباط می‌شود که بیشتر درصدد قانع کردن «افراد» هستید تا بخش بزرگتری از جامعه هدف این قانون.

ببینید! مشکل این است که حجم اطلاعات ما بالاست. برای مثال اگر جلسه‌ای ۲ ساعته برگزار می‌شود، بخش اندکی از آن را می‌توانیم منتقل کنیم. از طرفی، مذاکره رو در رو با همه بنگاه‌ها نیز مقدور نیست. طبیعتاً نمی‌توانیم با تمام واحدهای صنعتی گفت‌وگو کنیم. اما این جلسات توجیهی با حضور تشکل‌ها برگزار شده است. بنابراین انتظارمان این است که تشکل‌ها نیز این اطلاعات را منتقل کنند. البته تأکید می‌کنم که آن «نگرانی» را که شما از آن صحبت می‌کنید احساس نمی‌کنم. موضع‌گیری آقای نه‌اوندیان را هم طبیعی می‌دانم. ما قرار است طرحی را به اجرا برسانیم که با منطق اقتصادی فعلی ناسازگار است؛ بنابراین پیشنهاد به تعویق افتادن این پروژه نیز طبیعی به نظر می‌رسد.

چندی پیش، یکی از نمایندگان مجلس برنامه ستاد تحول را «خوب» اما «غیرواقع بینانه» توصیف کرده بود.

منتقدان، اغلب بر این باورند که دولت منابع کافی برای اجرای برنامه‌هایش در اختیار ندارد. درحالی که ما می‌گوییم منابعی که در اختیار داریم، برای عملیاتی شدن سناریوها کافی است. دولت ۴ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان برای «صنعت» مصوب کرده است و هم اکنون ۹ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان قرارداد امضا شده وجود دارد. وقتی

به «کمبود» منابع اعتراض می‌شود، معنایش این است که «کیفیت» قابل قبول است.

کسب منافع طرح هدفمندی یارانه‌ها در گرو جایگزین شدن نهاده های تولید و تغییر تکنولوژی‌های فرسوده و قدیمی مورد استفاده در واحدهای صنعتی است. بدیهی است که تولیدکنندگان قادر به عملیاتی کردن زود هنگام این تغییرات نیستند. به همین دلیل خواستار اجرای تدریجی آزادسازی قیمت حامل‌های انرژی در صنعت هستید.

ما هم کاملاً موافق این هستیم که هدفمندسازی یارانه‌ها در صنعت با شیب ملایم‌تری اجرا شود. اما چندی پیش، جلسه‌ای در اتاق ایران برگزار شد که در آن بیانیه‌ای از کمیسیون صنعت اتاق ایران قرائت شد. در این بیانیه نیز

اجرای این طرح بر روند، خوب است. اما من معتقدم که ابراز نگرانی‌های موجود در حد مطلوب است.

اما این نگرانی که شما آن را «مطلوب» توصیف می‌کنید نیز می‌توانست رفع شود.

نه. اتفاقاً باید باشد.

از سال ۱۳۸۶ که برای نخستین بار بحث اصلاح ساختار یارانه انرژی مطرح شد، دولت ۳ سال فرصت داشته است که نگرانی بخش‌های مختلف جامعه از جمله صنعت‌گران را برطرف کند.

این نگرانی دارای دو وجهه است، گاهی این اضطراب وجود دارد که وقتی قیمت انرژی افزایش یابد، هزینه‌های تولید نیز افزایش می‌یابد و با این افزایش تولید چه باید کرد. این نگرانی، نگرانی مثبت است. از طرفی، ممکن است گروهی نگران این باشند که آیا دولت به موقع حمایت خواهد کرد یا نه؟ این نگرانی البته چندان گسترده و عمیق نیست. بررسی‌ها گویای این واقعیت است که ۵۰ درصد کل انرژی برق که در بخش صنعت مورد استفاده قرار می‌گیرد، تنها به ۱۳۰ بنگاه تزیق می‌شود. در حال حاضر ۷۰ هزار واحد صنعتی در کشور وجود دارد که از میان این تعداد، ۵۹ درصد واحد تولیدکننده سیمان هستند، ۷۰ واحد به صنایع «فولاد» و «نورد» اختصاص دارد و ۳ واحد صنعتی نیز «آلومینیوم» تولید می‌کنند. این ۱۳۲ بنگاه ۵۰ درصد برق صنعتی را مصرف می‌کنند و ۷۰ هزار واحد تولیدی باقیمانده نیز ۵۰ درصد مصرف برق را به خود اختصاص داده‌اند.

اگر بنگاه‌های تولید آلومینیوم را از مجموع این ۱۳۲ واحد حذف کنیم، ۱۲۹ واحد تولیدی باقی می‌ماند که این تعداد ۴۰ درصد کل گاز صنعت را مصرف می‌کنند؛ یعنی ۱۲۹ واحد تولیدی، ۴۰ درصد و ۷۰ هزار واحد صنعتی ۶۰ درصد گاز صنعتی را به مصرف می‌رسانند.

انتظار می‌رود که با افزایش قیمت حامل‌های انرژی، بیشترین نگرانی در میان صنعت‌گران سیمان و فولاد مشاهده شود. اما در این بخش آرامش حکمفرماست. این آرامش نتیجه جلسات مشترکی است که با فعالان این حوزه برگزار شده است. در واقع آنانکه به طرح‌های ما اعتماد کرده‌اند هیچ دغدغه‌ای ندارند.

در این میان، ممکن است واحدهایی نیز وجود داشته باشند که انرژی بر نیستند، اما به هر دلیلی احساس نگرانی می‌کنند این معقول نیست.

ما در این سه سال به اندازه کافی اطلاع‌رسانی کرده‌ایم. سه سال از طرح این موضوع می‌گذرد و یک سالی هم می‌شود که طرح «تحول اقتصادی» به قانون تبدیل شده است. از راه‌اندازی سایت ستاد تحول صنعت و معدن نیز دو سال می‌گذرد. در این مدت، بیش از ۳۰۰ هزار پیامک ارسال شد و از دهم مهرماه تا دهم آبان ماه نیز در ۱۶ شهر همایش برگزار شده است.

از ۱۵ بهمن سال گذشته (۱۳۸۸) تا پایان اسفندماه نیز ۳۵ جلسه با حضور تشکل‌ها برگزار کرده‌ایم.

بنابراین به اندازه کافی گفت‌وگو صورت گرفته است. اگر کسی ادعای بی‌اطلاعی می‌کند مشکل از اوست.

اما چرا بزرگان بخش خصوصی مانند آقای نه‌اوندیان خواستار به تعویق افتادن اجرای این

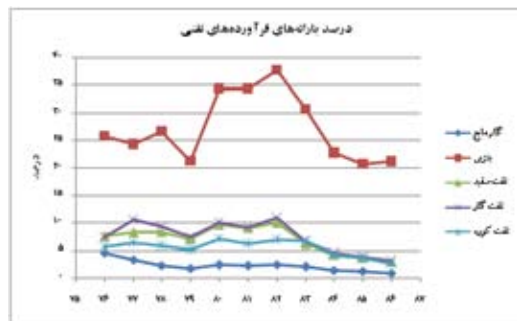
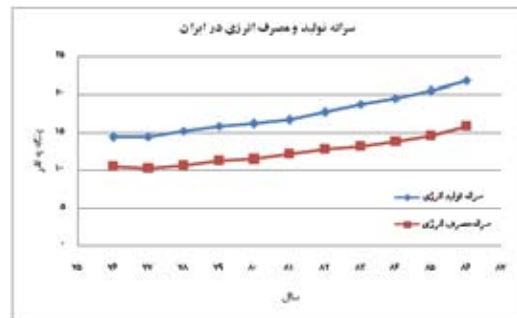
کم می توانستند برای رفع دغدغه هایشان با وزارت صنایع مکاتبه کنند.

حدود دو ماه پیش گزارشی از کم و کیف بسته حمایتی صنعت و معدن در اتاق تهران ارائه کردید. در آن جلسه نیز اعتراضاتی از جانب اعضای هیئت نمایندگان مطرح شد و حتی سخن از تدوین بسته ای جدید به میان آمد.

آن جلسه، جلسه بدی بود. قرار نبود که در آن جلسه طرح را توجیه کنم. فقط اعلام کردم که می خواهم آخرین وضعیت را توضیح دهم. اما تعدادی از اعضای هیئت نمایندگان خواستار تشریح اصل طرح شدند.

اما این اعتراضات از این جهت مطرح شد که نظرات بخش خصوصی در تدوین این بسته مورد توجه واقع نشده است.

جلسات مشترک بسیاری با اعضای اتاق برگزار شد و نظرات فعالان بخش خصوصی مورد استفاده قرار گرفته است.



من یک سال است که با این طرح زندگی می کنم؛ از همین رو تغییرات این بسته حمایتی کاملاً برایم مشهود است.

تصور می کرد که از آینده صنایع، یعنی پس از اصلاح یارانه های انرژی پیش رو دارید چگونه است؟

بی شک با یک جهش صنعتی درخشان روبه رو خواهیم شد.

قیمت تمام شده محصولات صناعی مانند خودروسازی به دلیل آنکه چندان انرژی بر نیستند، تغییری نخواهد کرد. حتی بسیاری از تولیدکنندگان و فروشندگان خودرو نسبت به فروش محصولات خود با شرایط ویژه اعلام آمادگی کرده اند. بسیاری از کالاها نیز با ۵، ۱۰ و ۲۰ درصد تخفیف به بازار عرضه خواهد شد.

این به دلیل کاهش تقاضا پس از اجرای این قانون نیست؟

نه؛ اتفاقاً این تصمیمات منطق اقتصادی دارد. ما می گوئیم هنگامی که منابع حاصل از آزاد سازی قیمت حامل های

انرژی به دست مردم می رسد، تقاضای جدیدی در بازار ایجاد می شود که این ظرفیت باید مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین آینده ای درخشان برای صنعت متصور است. اما دورانی پرکار را پیش رو داریم. دورانی سخت، اما شیرین که حدود یک سال به طول می انجامد.

بر اساس برآوردها ۹۷/۹ درصد مصرف بنزین موتور و ۵۴/۱۷ درصد مصرف نفت و گاز در بخش حمل و نقل مصرف می شود. بنابراین پیش بینی می شود که افزایش قیمت بنزین موتور و نفت و گاز سبب افزایش قابل توجه هزینه حمل و نقل به ویژه حمل و نقل جاده ای شود.

میزان جابه جایی ۷ میلیاردی ۸ قلم کالا در کشور بالاست. از سوی دیگر اقلامی که حجم جابه جایشان بالاست ارزش پایینی دارند. اگر از افزایش قیمت حمل و نقل نگرانیم باید نسبت به هزینه جابه جایی این کالاها نگران باشیم. اما هزینه جابه جایی گروهی از اقلام نیز به دلیل ارزش بالایی که دارند چندان محسوس نخواهد بود. البته برای «سیمان» که سهم بالایی در حمل و نقل جاده ای دارد، طرح های ویژه ای در دستور کار است که هزینه حمل و نقل آن را به شدت کاهش خواهد داد.

در این میان اگرچه حمل و نقل ریلی، یک دهم انرژی حمل و نقل جاده ای را به خود اختصاص می دهد؛ اما از ۹۵۰ میلیون تن باری که در کشور جابه جا می شود، تنها ۳ میلیون تن از طریق خطوط ریلی انتقال می یابد. باین حال «سنگ آهن» و «زغال» اقلامی هستند که عمده جابه جایی های ریلی را به خود اختصاص می دهد. برای صناعی که سهم حمل و نقل بالایی دارند، برنامه هایی خاص طراحی شده است. البته افزایش قیمت در حمل بار را انکار نمی کنم؛ اما دقیقاً می دانیم که هزینه حمل و نقل در قیمت نهایی کدام صنایع، تاثیر خواهد گذاشت.

افزایش هزینه صنایع، چگونه به سایر بخش های صنعت و اقتصاد سرایت خواهد کرد؟

البته در برخی از بخش ها افزایشی صورت نمی گیرد؛ بخش هایی مانند مس که به دلیل حاشیه سود بالا، افزایش قیمت انرژی تاثیری بر آن نخواهد گذاشت. در واقع صنایع را به سه دسته تقسیم کرده ایم. نخست صناعی که نباید قیمتشان تغییر کند؛ صناعی مانند مس آلومینیوم و فولاد که مواد اولیه بسیاری از صنایع هستند.

این یک دستور است؟

ما در وزارت صنایع، دستوری کار نمی کنیم. بنابراین براساس منطق اقتصاد پیش خواهیم رفت. در این تقسیم بندی، افزایش قیمت برخی از صنایع نیز در حد معقول تغییر خواهد کرد. صناعی مانند سیمان که افزایش قیمت آن را می پذیریم اما محدود و کنترل

شده. یک دسته از صنایع نیز هستند که درگیر افزایش قیمتشان نمی شویم. در بسته حمایتی صنعت و معدن کالاهایی که سهم بالایی در سبد خانوار دارند را تحلیل کرده ایم. بر مبنای تحلیل هزینه کالاها در ترکیب هزینه خانوار به فهرستی از اقلام دست یافته ایم و آنهایی را که سهم بالایی در سبد خانوار دارند در دسته یک و دو قرار دادیم.

به زعم برخی صاحب نظران حوزه صنعت، تغییر قیمت حامل های انرژی می تواند مزیت های نسبی در برخی محصولات نهایی را تغییر دهد. شما این را می پذیرید؟

به هیچ وجه؛ من با این نگرش به شدت مخالفم. گفته می شود، مزیت نسبی تولید در ایران، انرژی ارزان است و این مزیت با حذف یارانه های انرژی از دست می رود. اما من معتقدم که این نگرش با هدفمندسازی یارانه ها همخوانی ندارد. انرژی ارزان در بسیاری از واحدهای صنعتی با نیروی کار متخصص و فناوری جایگزین شده است.

با توجه به اینکه هزینه های تحمیلی ناشی از هدفمندی یارانه ممکن است با تقدم و تاخر به صنایع وارد شوند، چه صناعی زودتر و چه صناعی دیرتر از این طرح تاثیر خواهند پذیرفت؟

با بررسی های انجام شده از بین ۱۴۰ رشته صنعتی و معدنی، ۲۳ رشته تأثیرپذیری بالا یا متوسط دارند در این تقسیم بندی صناعی مانند «تولید محصولات اولیه و نوردی آهنی و فولادی»، «تولید شمش اولیه آلومینیوم»، «ریخته گری»، «تولید شکر از چغندر و نیشکر» و «تولید فرآورده های لبنی» دارای تأثیر پذیری بالا هستند که در گروه یک می گنجد. گروه دو اما کمتر از صنایع گنجانده شده در گروه یک تاثیر خواهند پذیرفت. صنایع مانند «روغن کشی و تصفیه روغن های پرمصرف»، «تولید پودرهای شونده»، «تولید محصولات تایر و تیوپ لاستیک».

چندی پیش، دو معاون وزارت صنایع، آقایان شیخ نیا و سمیع نژاد از مسئولیت های خود کناره گیری کرده اند؛ برخی، این کناره گیری ها را با اجرای طرح هدفمندی یارانه ها مرتبط می دانند.

کناره گیری آنان روالی عادی داشت. آقای سمیع نژاد تمایل داشت که در یک واحد تولیدی فعالیت کند.

بنابراین به «فولاد مبارکه» نقل مکان کرد.

البته آقای محرابیان هم با رفتن او موافق نبود.

شما قصد کناره گیری ندارید؟

نه، چنین تصمیمی ندارم. نکند شما خبری مبنی بر اینکه من قرار است عزل شوم دارید؟

میانه تان با اتاق تهران چطور است؟

به دلیل عضویت در هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران، دوالی سه بار در جلسات ماهانه آن شرکت کرده و مباحثی را مطرح کرده ام. سال گذشته در اتاق تهران، کار گروهی ویژه شکل گرفت تا موضوع هدفمندی یارانه ها و تاثیر آن بر صنعت را بررسی کند. همایشی هم با همین مضمون برگزار کرد. در فرآیند تهیه بسته حمایتی صنعت و معدن نیز رابطه همکاری تنگاتنگی با اتاق داشته ایم که جای تشکر دارد. ➔



حسن دانایی‌فر
آنکه حکم سفیر
ایران در عراق را
دریافت کرد به
دیدار رئیس اتاق
بازرگانی ایران و
عراق آمد.
عکس:
سعید عامری

نفس نفس رقابت در بازار بین‌النهرین

مصائب بخش خصوصی برای بازار گشایی در اقتصاد عراق

حسن دانایی‌فر

سفیر ایران در بغداد

خوبی دریافتم که ریل‌گذاری در مسیر قطار روابط اقتصادی باید به دستان دستگاه دیپلماسی کشور کار گذاشته شود. و روزی که دستگاه دیپلماسی کشور تصمیم گرفت فردی را به عنوان نماینده سیاسی خود در عراق بگمارد که به اقتصاد و بازار این کشور شناخت کافی دارد دریافتم که توسعه مناسبات اقتصادی با عراق به طور جدی در دستور کار دستگاه دیپلماسی کشور قرار گرفته است. عراق بدون شک شریک نخست تجاری ایران در طی سال‌های اخیر است و اگر هم بدانیم که از هر سه دلار صادرات ایران یک دلار به عراق می‌رود اهمیت بازار این کشور برای ما دوچندان می‌شود. باید توجه داشته باشیم که عراق در حال حاضر یک بازار آزاد رقابتی بین‌المللی است و نه یک بازار محصور و محدود که تحت تحریم باشد. عراق اکنون کاملاً باز و آزاد است و فعالان اقتصادی از هر گوشه جهان می‌توانند وارد این بازار شوند. بنابراین کاملاً منطقی است که ما به عنوان کشور همسایه نگران این بازار باشیم. در حال حاضر تنها دغدغه ما بحث توسعه صادرات به عراق و ماندگاری در این بازار است. وقتی به گذشته می‌نگریم سابقه و آمار و ارقام خوبی نمی‌بینیم اما خوشبختانه در چند سال اخیر روابط اقتصادی دو کشور بر مسیر

حدی است که رقبای اصلی صدای نفس‌نفس زنان یکدیگر را کنار گوش خود حس می‌کنند. و اما در این بازار کم نیستند کشورهایی که توسعه اقتصادی را بر توسعه مناسبات سیاسی با عراق ترجیح داده‌اند؛ نمونه بارز آن کشور ترکیه که با برنامه‌ریزی هدفمندی که سال‌ها پیش کلید زده است می‌رود تا بازار عراق را به طور کامل به سیطره خود درآورد. بگذریم از کشورهایی همچون چین و کره جنوبی و فرانسه و ایالات متحده که در آن‌سوی جهان چندسالی می‌شود که برای در اختیار گرفتن بازار پرسود عراق خیز برداشته‌اند. دورانی را که در سناد توسعه اقتصادی ایران و عراق مسوولیت دبیری آن بردوشم بود با این نگاه درپیش گرفتم که اقتصاد و تجارت، قادر است هر قفلی را در مناسبات سیاسی باز کند. کلید این قفل، اقتصاد و روابط بازرگانی است. دنیای امروز و عصر حاضر نیز ثابت کرده است که این کلید طلایی کارگشاست؛ حال اگر یک سوی توسعه مناسبات همه جانبه کشوری باشد که قربات فرهنگی و مذهبی‌اش با ما بیش از سایر رقبایا است باید ادعا کرد که این کلید طلایی در جیب ایران است و تنها کافی است به درستی از آن بهره برد. در طول دورانی که در سناد توسعه اقتصادی ایران و عراق به وظایف خود عمل می‌کردم به

روزی که به عنوان سفیر جدید ایران در عراق معرفی شدم، هنوز حکم دبیری سناد توسعه اقتصادی ایران و عراق را در دست داشتم. از این‌رو با کشور عراق بیگانه نبودم و می‌دانستم که قرار است به کجا بروم. چند صبحی می‌شد که در این سناد به همراه دیگر همکاران و فعالان اقتصادی راه‌های ورود سازنده‌تر ایران به بازار عراق را موشکافانه بررسی می‌کردیم. در این سناد، محور فعالیت‌ها را بخش خصوصی می‌دانستیم و ما نیز به عنوان سیاستگذاران این سناد میدان‌داری را به این بخش و فعالان اقتصادی این حوزه واگذار می‌کردیم. باورمان نیز این بود که بنای توسعه سیاسی برپایه توسعه اقتصادی شکل می‌گیرد و با چنین دیدگاهی برنامه‌هایمان را برای ارتقا جایگاه ایران در بازار عراق پیاده‌سازی می‌کردیم. اما در این میان می‌دانستیم که راه و مسیر دشواری را درپیش داریم. مسیری که در آن رقبای سرسخت و قدر قدرتی را دوشادوش خود می‌دیدیم که برای عبور از خط پایان و کسب رتبه نخست در بازار عراق بی‌مهابا می‌تازند. تاخت و تاز برای تصاحب این بازار به

نقشه‌های ما برای بازار عراق

مصائب بخش خصوصی برای صادرات به همسایه غربی

سیدحمید حسینی

عضو هیئت رییس‌ه اتاق مشترک ایران و عراق



این روزها مباحث کاملاً جدی و مهمی در مورد نحوه حضور بازرگانان ایرانی در عراق منتشر می‌شود که جدا از افراط و تفریط‌هایی که در اطلاع‌رسانی آن صورت می‌گیرد باید به‌صورت جدی در مورد آن تحقیق و کنکاش کرد.

چندی پیش فرصتی دست داد تا به همراه هیأت اتاق بازرگانی تهران به کشور عراق سفری داشته باشیم و در این سفر بود که به واقعیت‌هایی در مورد نحوه حضور بازرگانان ایرانی در عراق دست‌یافتیم. سفر ما در شرایطی روی داد که از مدت‌ها پیش جو نامناسبی بر کالاهای صادراتی ایران در بازار عراق حاکم شده‌است. آنگونه که مسوولان عراقی به صورت پراکنده عنوان کرده‌اند، طی سال‌های اخیر کالاهای بی‌کیفیت ایران به این کشور روانه می‌شود که نارضایتی مردم و مسوولان این کشور را در پی داشته‌است. اما سفر اخیر هیأت اقتصادی اتاق تهران به عراق این واقعیت را برای من و همسفرانم روشن کرد که برخلاف آنچه که تحت عنوان صادرات کالای ایرانی بی‌کیفیت عنوان می‌شود تنها شامل چند قلم کالا می‌شود که عمدتاً واقعیت نیز ندارد. یک قلم از کالاهایی که عراقی‌ها برچسب بی‌کیفیت بر آن زدند سیمان صادراتی ایران است که به دلیل عدم انطباق استاندارد سیمان ایران با استاندارد عراق از سوی مسوولان این کشور بی‌کیفیت اعلام شد. خوشبختانه با رایزنی اتاق تهران این سوء تفاهم برطرف شد. از دیگر نتایج این سفر، توافق بر گشایش شعبه بانک اقلیمی در تهران است که به زودی شاهد راه اندازی آن خواهیم بود. اتفاق دیگری که روی داد و اعتقاد دارم موجبات گسترش مناسبات تجاری دو کشور را فراهم می‌کند تفاهم بر سر ایجاد دفتر اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران در بغداد بود. این اتفاق درحالی به مرحله عملیاتی نزدیک می‌شود که ۱۲۷ سال پیش مجلس وکلای تجار ایران دست به چنین اقدامی زده بودند و دفتر نمایندگی در بغداد به راه انداختند.

از سوی دیگر، مناسبات تجاری و اقتصادی دو کشور در حالی می‌رود که وارد مرحله تازه‌ای شود که کشور عراق سرمایه‌گذاری ۱۱۰ میلیارد دلاری در بخش نفت و گاز را در دستور کار قرار داده‌است. بودجه سالانه این کشور نیز به رقم ۸۴٫۵ میلیارد دلار رسیده که برای فعالان اقتصادی ما خبر مسرت‌بخشی است. این نکته را نیز باید در نظر داشت که مبادلات تجاری ایران و

توسعه نشسته اما هنوز به زمان زیادی نیاز داریم تا بازار عراق را به طور کامل در دست گیریم. اگر نگاهی به ارقام صادرات به عراق بیندازیم می‌بینیم در سال ۸۳ این میزان در حدود ۷۹۰ میلیون دلار بوده و پس از آن رشد قابل توجهی پیدا کرده و به ترتیب ۱/۱، ۱/۹، ۲/۸، ۳/۴ میلیارد دلار تا سال ۸۷ افزایش یافته‌است. در سال گذشته نیز این رقم به بیش از ۶ میلیارد دلار افزایش پیدا کرد.

این ارقام که عنوان شد، از سال ۸۵ به بعد علاوه بر صادرات کالا صادرات انرژی، برق و خدمات فنی و مهندسی را هم در بر می‌گیرد. ما خوشبختانه در این آمار رشد خوب و قابل توجهی را مشاهده می‌کنیم که هم به طور کل و هم جزیی مشهود است. برای مثال در همین بخش صادرات خدمات فنی و مهندسی ما پیشرفت خوبی در بین سال‌های ۸۳ تا ۸۷ داشتیم و تنها سال گذشته به دلیل کاهش بودجه کشور عراق و اختصاص بیشتر بودجه به بخش جاری، عراق سرمایه کمتری برای هزینه کردن در بخش مهندسی و عمرانی داشت که صادرات ما در این بخش کاهش یافت. در بخش گردشگری که کمتر مورد توجه قرار گرفته باید بگویم سالانه حدود ۳ میلیون نفر به صورت رفت و برگشت بین دو کشور تردد می‌کنند و بسیاری از عراقی‌هایی که هم به ایران می‌آیند به عنوان مصرف‌کننده خدمات مثل خدمات درمانی و پزشکی وارد می‌شوند. متوسط اقامت هر گردشگر و زائر عراقی نیز در ایران حدود ۱۵ روز است. آمارهای موجود نشان می‌دهد که ما از نظر توسعه گام‌های بلندی برداشته‌ایم و تا جایی که آمار دو ماهه گذشته نشان می‌دهد، سال جاری نیز رشد میزان صادرات خواهیم داشت مگر این که قانون هدفمندی یارانه‌ها در اجرا، شوکی به اقتصاد ما وارد کند و باعث کاهش صادرات به عراق شود.

بنابراین دغدغه اصلی ما معطوف به ماندگاری و حفظ بازار عراق می‌شود. درست است که در حال حاضر عراق بهترین شریک تجاری ما در عرصه صادراتی است اما ما بهترین شریک اقتصادی عراق نیستیم و ترکیه صادرات بیشتری به عراق دارد. اما چه راهکارهایی برای توسعه روابط اقتصادی با این کشور لحاظ کنیم؟ در حال حاضر راهکارهایی که وجود دارد مشتمل بر تأسیس دفاتر و شرکت‌های مشترک است. باید شرکت‌های ایرانی از لبه مرز عراق عبور کنند و به عمق بازار این کشور وارد شوند. این بهترین راه حل برای حفظ بازار عراق است. از طرف دیگر شرکت‌های ایرانی می‌توانند با ایجاد کنسرسیوم‌های گوناگون به سیاست‌های صادراتی خود هماهنگی ببخشند و از اختلال قیمتی که این روزها در مرز کم و بیش دیده می‌شود جلوگیری کنند. همچنین کارخانه‌های ما می‌توانند با اعطای نمایندگی به شرکت‌های عراقی ادامه حضور خود را در این کشور تضمین کنند. نکته آخر این که باید در صادرات کالا دقت کنیم و از فرستادن کالاهای بنجل و بی‌کیفیت به عراق خودداری کنیم. با به کارگیری این چهار راهکار می‌توانیم به ماندگاری در بازار عراق برسیم و حضور کشورمان را به عنوان یک صادرکننده بزرگ به عراق تداوم ببخشیم. من نیز به عنوان سفیر ایران در عراق در کنار تمام مسئولیت‌های سنگین و مشغله‌های فراوان اولویت اصلی را اقتصاد و توسعه روابط اقتصادی و تجاری قرار داده‌ام. →

عراق طی ۸ سال اخیر ده برابر شده و از ۴۰۰ میلیون دلار به ۴ میلیارد دلار رسیده‌است. از این رو، اتاق بازرگانی تهران توسعه روابط اقتصادی با عراق را در دستور کار خود قرار داده و قصد دارد با همکاری اتاق مشترک ایران و عراق زمینه تجارت پررنگ بازرگانان ایرانی با عراق را فراهم کند.

اتاق تهران در بررسی‌های کارشناسی خود، سطح مشارکت فعالان اقتصادی ایران در بازار عراق را به چهار گروه تقسیم کرده‌است که راه‌اندازی نمایندگی فروش کالا در بازار این کشور یکی از آن‌هاست. در این راستا، تشکلی‌ها می‌توانند برای حضور جدی در بازار عراق و ایجاد نمایندگی در یکی از مراکز خرید در بغداد اقدام کنند. همچنین اتاق تهران قصد دارد با گردآوری شرکت‌های ایرانی فعال در بازار عراق و ایجاد یک شرکت واحد بزرگ تجاری، در راه‌اندازی مرکز تجاری در این کشور همکاری کند.

علاوه بر این، همکاری مشترک شرکت‌های ایرانی با واحدهای تولیدی و صنعتی عراق از دیگر راهکارهای توسعه در بازار این کشور است. از دیگر برنامه‌های اتاق تهران برای گسترش مناسبات اقتصادی دو طرف، تشویق شرکت‌های ایرانی برای سرمایه‌گذاری در عراق است که در این راستا اتاق تهران برنامه‌های خود را تدوین خواهد کرد.

تمامی این اقدامات و برنامه‌ریزی‌ها درحالی شکل می‌گیرد که از هر ۳ دلار صادرات غیر نفتی ایران، یک دلار به عراق می‌رود.

اما باید در نظر داشت که استراتژی ایجاد تحول در حوزه بازار عراق، تقسیم وظایف و نقش دهی جدی به بخش خصوصی است. ۹۰ درصد آنچه که هم اکنون در بازار عراق رخ داده است عملکرد بخش‌های غیردولتی و بنگاه‌هاست. اما این عملکرد با پتانسیل‌های موجود همخوانی ندارد.

در حال حاضر، ایران سهم ۱۳ درصدی از بازار عراق را در اختیار دارد که براساس چشم‌اندازهای پیش‌بینی شده، این سهم باید به یک چهارم برسد. هم‌اکنون نیز کشور عراق ۹۵ درصد از کالاهای مورد نیازش را از کشورهای دیگر وارد می‌کند که صد قلم کالای اساسی وارداتی عراق که ۱۶ قلم را شامل می‌شود به میزان ۹۰ درصد آن در دست کالاهای ایرانی است.

همچنین در ۳۳ قلم کالای اساسی کشور عراق نیز ایرانی‌ها سهم ۷۰ تا ۹۰ درصدی دارند و علاوه بر این در ۲۲ قلم کالای اساسی نیز کمتر از ۳۰ درصد برای کالاهای ایرانی است. وضعیت مطلوب این است که ما در ۵۰ درصد کالاهای اساسی کشور عراق حداقل ۹۰ درصد بازار آن‌ها را دست داشته باشیم. →



آزمون دشوار رقابت پذیری

مصائب بخش خصوصی برای بازار گشایی در
اقتصاد عراق در گفت و گو با یحیی آل اسحاق

فعالان بازار عراق
در گفت و شنودی

سه ساعته
مشکلات تجارت
با این کشور را
با سفیر ایران و
رئیس اتاق مشترک
ایران و عراق
در میان گذاشتند

وضعیت، کمی قابل قبول تر است. به طوری که آمارها از صادرات ۸ تا ۱۰ میلیارد دلاری به عراق حکایت می کنند. البته درهمین حوزه نیز، ترکیه به عنوان رقیب ایران سهم بیشتری از بازار عراق را در دست دارد. سایر کشورها هم در حال پیش روی هستند.

مهم ترین مشکلاتی که هم اکنون بر سر راه فعالان اقتصادی مانع ایجاد کرده است چیست؟

مشکلی که در حال حاضر با آن روبه رو هستیم، بحث فاینانس است. معمولاً در واگذاری پروژه به پیمانکاران، دولت امکانات اولیه را در اختیار آنان قرار می دهد و ۲۵ درصد هزینه ها را هم تقبل می کند. براین اساس ۷۵ درصد سهم باقی مانده نیز از طریق گشایش فاینانس تامین می شود. هر فعال اقتصادی باید یک فاینانسر با خود همراه داشته باشد که ۷۵ درصد هزینه این پروژه ها را تامین کند. در کنار این فاینانسر چنانچه ضمانت های پولی و بانکی هم شکل بگیرد، پیمانکاران و بنگاه های ایرانی برای مشارکت در طرح های اقتصادی این کشور مشکلی نخواهند داشت. چنانچه بتوانیم به کمک دولت، مشکلات مربوط به فاینانس، بیمه و ضمانت های بانکی را رفع کنیم، عراق به فرصت بسیار ویژه ای برای ایران تبدیل خواهد شد. به طوری که عراق نیز می تواند در حوزه های مختلف سخت افزاری و نرم افزاری، تجهیزات و نیروی انسانی روی منابع ایران حساب کند. بازار عراق به عنوان یکی

مشترک ایران و عراق نیز انگیزه های فراوانی برای توسعه این روابط دارد و در زمینه گسترش همکاری های تجاری و اقتصادی با این کشور، احساس وظیفه می کند. در حال حاضر نزدیک به ۷۵۰ پروژه در عراق تعریف شده است که حجم سرمایه گذاری در این پروژه ها به صدها میلیارد دلار می رسد. امکان حضور فعالان اقتصادی ایرانی نیز در اکثر پروژه های تعریف شده در عراق وجود دارد. مجموعه بنگاه ها، نهادها و فعالان اقتصادی از حیث توانایی های فنی، نیروی انسانی و آنچه به عنوان تجربه اندوخته اند، با موفقیت می توانند از عهده اجرای این طرح ها برآیند؛ پروژه هایی مربوط به نیروگاه ها، صنایع، نفت و پتروشیمی، سدسازی و راه سازی، فولاد، مصالح ساختمانی و ساختمان سازی از طرفی، عراقی ها هم برای واگذاری این پروژه ها و همکاری با ایران اعلام آمادگی کرده اند اما گسترش همکاری ها میان این دو کشور، نیازمند فراهم آمدن الزاماتی است.

ایران تاکنون چه سهمی از این سرمایه گذاری ها را از آن خود کرده است؟

ترجیح می دهیم به رقم خاصی اشاره نکنیم؛ سهم ایران حداقل و شاید نزدیک به هیچ است. اما در خوشبینانه ترین حالت، حدود ۱۰ تا ۱۲ درصد سهمی که در واقع به چند پروژه کوچک خلاصه شده است. می بیند که فاصله بسیار است و باید حضوری را پر رنگ تر کنیم. در تجارت اما

ندا گنجی

این روزها محفل نیست که فعالان اقتصادی را گرد هم آورده باشد و در آن سخنی از «عراق» به میان نیاید. کشوری که به زعم آنان به واسطه درآمدهای نفتی و یا عقب ماندگی هایی که در زمان «صدام» متحمل شده اکنون به «فرصتی ویژه» برای ایران می ماند. این همان توصیفی است که رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران نیز بر آن مهر تایید می زند. یحیی آل اسحاق که رئیس اتاق مشترک ایران و عراق نیز هست، تاکید می کند که فرصت حضور در همه حوزه ها در عراق وجود دارد. او در این گفت و گو فعالان اقتصادی، نهادهای بخش خصوصی و البته حاکمیت را نسبت به تکرار تجربه تلخ «واگذاری بازار کشورهای آسیای میانه به رقبا» در عراق بیم می دهد...

در روزگاری ایران تحت تاثیر سیاست های تحریمی قرار گرفته است و شرکای تجاری ایران اغلب به صف تحریم کنندگان پیوسته اند، به نظر شما بازار عراق چه مزیت هایی برای ایران دارد؟

بازار عراق و همکاری های اقتصادی با این کشور، یکی از اهداف بزرگ تصمیم سازان صحنه اقتصاد است. اتاق بازرگانی

از بازارهای بزرگ در حوزه صنایع غذایی، کالاهای مصرفی و لوازم خانگی است. البته آنچه که هنوز در بحث صادرات مواد غذایی به این کشور با آن مواجه هستیم، موضوع فساد مواد غذایی است. مشکلی که به دلیل عدم راهاندازی کامل و نقص سیستم توزیع برق، یخچال و خنک کننده‌ها در این کشور سر باز کرده است. استانداردهای آنان در بحث صنایع غذایی نیز مشکلاتی را برای بازرگانان ایرانی ایجاد می‌کند که باید به نحوی حل و فصل شود.

اگر بخواهید به الزامات دیگری که ماندگاری فعالان اقتصادی ایران را در بازار عراق رقم می‌زند اشاره کنید از چه الزاماتی یاد می‌کنید؟

شاید مهمترین ضرورت پایداری و گسترش همکاری‌ها در عراق، شناخت شرایط و اقتضائات بازار این کشور باشد. چه از لحاظ فرهنگی، چه از لحاظ اجتماعی و چه از لحاظ سیاسی. شناخت واقعی و به روز از فضای همکاری و شرکای صاحب نامی که در عراق فعال هستند. از الزامات دیگری که حضور در بازار عراق را تضمین می‌کند، مسئله ضمانت‌های بانکی و بیمه ای است؛ به گونه ای که فعالان اقتصادی وقتی وارد این کشور می‌شوند، بتوانند به نظام بیمه ای و ضمانت‌های عراق، برای تجارت و سرمایه گذاری اعتماد کنند. تامین بخشی از الزامات نیز البته برعهده حکومت و حاکمیت است؛ اقداماتی که به فضاسازی سیاسی و تعاملی دو کشور می‌انجامد، موجب استمرار و پیوستگی روابط می‌شود و فضا را برای سرمایه گذاری مهیا می‌کند. این زنجیره کامل نمی‌شود، مگر آنکه بنگاه‌ها نیز به رعایت برخی ضوابط نوشته و یا نا نوشته متعهد شوند؛ بنگاه‌ها باید ریسک پذیر باشند. آنان باید بدانند که وارد صحنه‌ای می‌شوند که نیروی‌های خارجی هنوز در آن حضور دارند و ساکنانش در شرایط ویژه روحی و اقتصادی به سر می‌برند. به هر حال باید تا اندازهای قدرت ریسک خود را بالا ببرند و هزینه‌هایشان را کاهش دهند. نباید فراموش کرد که صادرات کالا، مقطع به مقطع هزینه دارد. فعالان اقتصادی باید هزینه‌هایشان را مدیریت کنند تا آزمون «رقابت پذیری» را نیز با موفقیت پشت سر بگذارند. بنابراین فراهم آوردن بخشی از این الزامات در حیطه اختیارات دولت و حاکمیت است که باید جزو اولویت‌های نظام باشد؛ بخشی هم مربوط به نهادهای خصوصی مانند اتاق‌ها و فعالان اقتصادی است. در رابطه با عراق، اتاق‌های مشترک نیز راه اندازی شده‌اند. نهادهای حاکمیت مانند سفارتخانه‌ها هم در این کشور فعال هستند. اخیراً مقرر شد که اتاق تهران و اتاق مشترک هم دفتری در این کشور دایر کنند.

برای پیش‌گیری از وقوع چنین پیشامدی چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌کنید؟

حفظ و گسترش بازار نیازمند تنظیم برنامه ای بلند مدت است. نکته اساسی‌تر آنکه فعالان اقتصادی باید همکاران مناسب خود را در این کشور پیدا کنند. همکارانی قابل اطمینان که فضا را برای همکاری‌های مشترک مهیا می‌کنند. همکاری با شرکای عراقی می‌تواند در قالب اعطای نمایندگی و یا سرمایه‌گذاری‌های مشترک باشد. شرایط این روزهای بازار عراق به گونه‌ای است که هر کالایی با هر کیفیتی ممکن است خریدار داشته باشد یا حتی طرف‌های عراقی، فعالان اقتصادی را نسبت به صادرات کالاهای کم کیفیت ترغیب

کنند؛ اما شرکت‌های مانناید نسبت به کسب سودهای کوتاه مدت وسوسه شوند. چراکه اگر این بازار را هم از دست بدهیم، جبرانش مشکل خواهد شد. فعالان باید بدانند که بازار عراق بازار جدیدی است و آینده خوبی دارد. به اعتقاد من آنان باید خود را برای کارهای بزرگ ترآماده کنند.

نقاط اشتراکی که می‌تواند اقتصاد ایران و عراق را به یکدیگر پیوند بزند، چه مواردی است؟

ظرف ۳۰ سال گذشته، یعنی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اساس رشد صنعتی در حوزه‌های مختلف از صنایع غذایی گرفته تا صنایع ساختمانی، فولاد، برق و سایر زمینه‌ها پایه‌ریزی شده است. به طوری که امروز ایران در زمینه سخت افزار، ماشین‌آلات و تجهیزات، حرف‌هایی برای گفتن دارد. اما در این برهه از زمان به تناسب همه ی ظرفیت‌های به وجود آمده، بازاری در داخل وجود ندارد. پس این ضرورت احساس می‌شود که پیمانکاران برخی از رشته‌ها، برای خود بازار خارجی دست و پا کنند. این شرکت‌ها با اندوخته‌ای از تجربه و نیروی انسانی کارآمد، ارزان‌تر و مناسب‌تر از هر شرکت خارجی دیگری می‌توانند وارد معامله با عراقی‌ها شوند؛ در واقع ارزان بودن، وجود منبع کار در ایران و نیاز بازار خارجی جزو مزیت‌های معامله با عراق است. اگر می‌خواهیم براساس اهداف چشم‌انداز، جایگاه اقتصاد ایران را در سطح بین‌المللی ارتقا دهیم، بهترین گزینه عراق است. آنها به ما نیاز دارند. من فکر می‌کنم، شرکت‌ها به بهترین شکل می‌توانند در عراق فعالیت کنند؛ فرصت در همه حوزه‌ها وجود دارد. برای مثال، عراق به دلیل واقع شدن در منطقه بین‌النهرین منطقه‌ای مناسب برای کشاورزی است، آب فراوان و زمین‌های مسطحی دارد. بنابراین عراق میدان بزرگی برای همکاری‌های کشاورزی به شمار می‌آید؛ از زیتون کاری گرفته تا نخل کاری، مرکبات و صنایع غذایی وابسته به آن. علاوه بر کشاورزی، صدور خدمات فنی و مهندسی، فعالیت‌های معدنی و مهم‌تر از همه، حوزه گردشگری نیز در فهرست عناوین پیشنهادی همکاری‌های مشترک جای می‌گیرد. تعداد زائرانی که سالانه میان دو کشور در رفت و آمد هستند، اگرچه تاکنون از مرز ۵ میلیون نفر فراتر نرفته است، اما این تعداد به ۱۸ تا ۲۰ میلیون نفر نیز قابل ارتقا خواهد بود. رونق گردشگری میان دو کشور، بازار خدمات جانبی این صنعت، یعنی «هتل سازی» و «حمل و نقل» را هم رونق خواهد بخشید. همان گونه که اشاره شد، زمینه‌های مختلفی برای همکاری وجود دارد. منتهی اکنون نیاز است که یک مجموعه عملیاتی شکل بگیرد و به هماهنگی این امور بپردازد. ستاد عراق این مجموعه را هماهنگ می‌کند اما این هماهنگی باید با علاقه بیشتری شکل بگیرد.

به نظر می‌رسد این «علاقه» که شما از آن سخن می‌گویید هنوز در در بخش‌های مختلف، دست کم در دولت، شکل نگرفته است؟

دولت از مدت‌ها قبل مشغول است؛ البته یک مقدار به شرایط عراق هم بستگی دارد. عراق در حال تحول است و کشور شسته و رفته‌ای نیست. شرایط این کشور همچنان متلاطم است. با این وجود تاکید می‌کنم که اگر می‌خواهیم در حوزه اقتصاد فعال شویم این بازار، بازار خوبی است. نباید تجربه از دست رفتن بازار کشورهای آسیای میانه دوباره تکرار شود؛ بازاری که به دلیل عدم تدبیر و بی توجهی از

دست رفت. نگرانی‌ها هم از همین جانشات می‌گیرد؛ از اینکه عدم هماهنگی‌ها، نقش ایران را در بازار عراق کم رنگ کند. امروز عراق فرصت‌های فراوانی را در خود دارد. چنانچه در بهره‌گیری از این شرایط بازمیانم، پس از بازگشت آرامش به عراق، شرایط حضور ایرانی‌ها در بازار این کشور به مراتب دشوارتر خواهد بود. رقبا به دلیل شرایط امنیتی عراق احتیاط می‌کنند و چشم خود را بر این بازار بسته‌اند اما بی‌تردید، در آینده با تعداد بیشتری از رقبا مواجه خواهیم شد. باید فرصت را غنیمت شمرد و هرچه زودتر وارد این بازار شد. تاکنون فعالان اقتصادی اصلی ایران وارد صحنه عراق نشده‌اند و تنها تعداد معدودی معامله کوتاه مدت نقدی و غیر نقدی شکل گرفته است. اما این نیاز احساس می‌شود که شرکت‌های بزرگ و صاحب برند ایرانی هرچه زودتر دست به کار شوند.

عراق در شرایط تحریم چگونه می‌تواند کمک کند؟

به موضوع «عراق» نباید یک طرفه نگریست و تنها در اندیشه صادرات به عراق بود؛ یعنی هم صادرات و هم واردات. عراق نقش واسطه را هم می‌تواند ایفا کند. به هر حال زمینه همکاری در حوزه‌های مختلف وجود دارد.

شما اخیراً به همراه هیئت ۵ نفره سفری به عراق داشتید. در این سفر چه اهدافی را دنبال کرده‌اید؟

این سفر برای ارزیابی از آخرین وضعیت همکاری‌های اقتصادی ایران و عراق، شناخت شرایط موجود و حل مشکلاتی که در امور جاری مانع ایجاد می‌کند، تدارک دیده شد. محور ملاقات‌ها در این سفر، نخست به مشکلات مربوط به استانداردها، حمل و نقل و گمرک بازمی‌گشت که فعالان اقتصادی را در روند داد و ستد با این کشور، دچار دردسر می‌کند. همزمان با طرح این مباحث، اهداف بلند مدت نیز بررسی شد. اهدافی که «نحوه سرمایه‌گذاری‌ها» و «مشارکت در پروژه‌های عمرانی عراق» را تعیین می‌کند.

رهاورد این سفر چه بوده است؟

در این سفر دو موسسه بین‌المللی «اس‌جی‌اس» و «وری وری تیس» که یک موسسه فرانسوی است برای استقرار سیستم بازرسی و ارزیابی تعیین شدند تا با ایجاد شعبه‌ای در ایران به بازرسی کالاهای صادراتی به عراق بپردازند و مشکلات را حل کنند. در این سفر همچنین توافقی برای پذیرش ۵۰ نفر از فعالان اقتصادی صاحب نام عراق به همراه وزیر صنایع این کشور صورت گرفت که البته آنان پیش از سفر به ایران، باید رزومه‌ای از فعالیت‌های خود ارائه دهند تا شرکت‌های همگن آنان را معرفی کنیم. بر این اساس، «توافق در خصوص پذیرش هیئت استاندارد برای تدوین برنامه اجرای تفاهمنامه استاندارد میان دو کشور»، «توافق برای پذیرش هیئت عالی رتبه صنعتی تا قبل از پایان سال جاری»، «بستر سازی مقدمات تأسیس اتاق بازرگانی تهران و اتاق مشترک بغداد»، «مذاکره در راستای احداث یک مرکز تجاری بزرگ در بغداد» و «توافق در خصوص حل مسائل گمرکی میان دو کشور» بخشی از دستاوردهایی است که در این سفر حاصل شد. ملاقاتی هم با نمایندگان مجلس استانی کربلا صورت گرفت و مقدمات احداث هتل در کربلا بررسی شد. در جریان این سفر دیدارهایی با وزرای صنایع و اقتصاد عراق، رئیس سازمان موسسه استاندارد، رئیس سازمان سرمایه‌گذاری و مسئولان اتحادیه اتاق‌های بازرگانی نیز صورت گرفت. →

بازار گشایی در میدان مین

مصائب بخش خصوصی برای حضور در بازار رقابتی عراق



محمد مهدی راسخ

دبیرکل اتاق تهران

عنوان این نوشته برگرفته از گزارشی است که سال گذشته در یکی از نشریات انگلیسی زبان منتشر شد و طی آن نویسنده گزارش، به دشواری‌های بازار گشایی در کشور عراق اشاره کرده بود و این که در کشاکش انفجارها و تخریب‌ها، چگونه بازرگانان ایرانی، ترک و سوری و چینی برای به دست آوردن بازارهای تازه در کشور جنگ زده عراق تلاش می‌کنند و از این که جایگاه خود را در این بازار پر ریسک از دست بدهند، بسیار نگران هستند. اندکی تامل در عنوان این گزارش خواندنی، معانی بسیاری در ذهن متبادر می‌کند و اگرچه ممکن است مدت زمانی طولانی از انتشار این گزارش گذشته باشد اما تداوم نامنی و از میان نرفتن اختلاف‌ها و قرار داشتن عراق به عنوان کانون اختلاف‌های بین‌المللی، همچنان بازار گشایی در اقتصاد این کشور را به مثابه راه رفتن در میدان مین جلوه گر می‌سازد. این که بازار گشایی در کشور عراق با ریسک بسیاری همراه است، امری بدیهی به شمار می‌رود که البته برای بازرگانان همه کشورها شرایطی خطرناک به وجود آورده و این گونه نیست که خطر تنها برای بازرگانان ایرانی تعریف شده باشد. اما حضور در بازار عراق، در سطح ملی چه نتایجی می‌تواند برای ایران به دنبال داشته باشد؟ آیا حضور در بازسازی عراق و کمک به توسعه این کشور، صرفاً یک موضوع اقتصادی است؟ منافع ملی ایران در عراق بیشتر در کدام حوزه تعریف شده است؟ اینها و پرسش‌های دیگری از این دست، برای تدوین استراتژی حضور در بازار عراق بسیار اهمیت دارد. امروز امنیت اقتصادی صرفاً در داخل مرزها تعریف نمی‌شود بلکه در الگوهای تجاری توجه به همکاری‌های منطقه‌ای اهمیت دو چندان یافته است. به همین دلیل منافع ملی کشورها فقط در داخل مرزهای جغرافیایی تعریف نمی‌شود بلکه دولت‌ها در دورترین نقاط جهان می‌توانند در جست و جوی منافع ملی خود باشند. برای جمهوری اسلامی ایران که اشتراکات زیادی با حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، عقیدتی و مهمتر از همه، اقتصادی عراق دارد، حضور در بازسازی کشور عراق، یک فرصت مهم و تکرار نشدنی است. عراق، نه تنها برای ایران که برای بسیاری از کشورهای دنیا، پراهمیت و حیاتی است. عراق جدید یعنی عراق پس از صدام با دارا بودن ذخایر قابل توجه نفتی، به کشوری پر جاذبه و استراتژیک در جهان امروز بدل شده است. ساختار اقتصادی عراق در دوران قبل از اشغال نظامی، وابسته به نفت با تمرکز دولت در امور اقتصادی بود اما از سال ۲۰۰۶ و با روی کار آمدن دولت دائمی گام‌هایی در راستای واگذاری تصدی‌گری‌ها به بخش خصوصی و افزایش حجم اقتصاد این کشور برداشته شده است. براساس برآورد استراتژی توسعه ملی عراق (NDS) اقتصاد این کشور تا دوره قبل از سرنگونی صدام دارای ضعف‌های مدیریتی بوده اما

میلیارد دلار کالا و خدمات به عراق را یک موفقیت به حساب آورد. این حجم از صادرات اگر با توجه به پتانسیل بخش خصوصی ایران سنجیده شود، رقمی ناچیز به شمار می‌آید و ضروری است در این زمینه، برای دست یابی به صادرات ۲۰ میلیارد دلاری برنامه‌ریزی شود. اما چگونه می‌توان به این رقم دست یافت؟ به نظر می‌رسد برای بسترسازی و توسعه همکاری‌های اقتصادی در یک افق بلند مدت باید اقداماتی زیر بنایی صورت گیرد. حال که اقتصاد ایران در دایره‌ای از تحریم‌ها گرفتار آمده است، دولت باید تمرکز ویژه‌ای روی بازرگانی و تجارت با کشور عراق داشته باشد. توجه به برخی نهادسازی‌ها برای نفوذ به بازار این کشور ضروری است. حتی ضروری است دولت با نگاه ویژه به این بازار با همکاری اتاق‌های بازرگانی، استراتژی و ویژه‌ای تدوین کند. اقداماتی نظیر تأسیس شعب بانک‌های خصوصی ایرانی در شهرهای مختلف عراق، شکل‌گیری زیرساخت‌های حمل و نقل، ایجاد مناطق آزاد تجاری، تدوین سازوکار مشخص برای بازنگه داشتن همیشگی مرزها و مهمتر از همه، توجه به منافع اقتصادی در کنار منافع سیاسی باید مورد توجه قرار گیرد. از سوی دیگر بخش خصوصی نیز باید بدانند راز موفقیت در بازار پر تنش و حاشیه‌ای هم چون عراق، تنها با در نظر گرفتن اقتضائات این محیط پرتنش امکان پذیر است. در بازار عراق، کالایی موفق است که بتواند با رعایت استانداردهای کیفی اطمینان مردم عراق را کسب کند. با این حال پرسش اصلی این است که به چه دلیل بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران، کشور عراق است اما ایران بزرگ‌ترین شریک تجاری عراق نیست؟ این پرسش زمانی اهمیت پیدا می‌کند که بدانیم مردم عراق در شرایطی که آزادی انتخاب دارند، ترجیح می‌دهند کالای ایرانی بخردند تا کالای چینی و ترکی. شاید افرادی باشند که به دلیل نا آشنایی با فرهنگ مردم عراق، این جمله را قبول نداشته باشند اما واقعیت اقتصادی و توجه به مزیت هم بسیاری از کالای ایرانی را در زمره کالاهای مطلوب مردم عراق قرار می‌دهد. برای این که از پرسش اصلی که هدف اصلی نگارنده، رسیدن به پاسخی شایسته در مورد آن است دور نشویم، یادآوری چند نکته ضروری به نظر می‌رسد. نخست این که دورنمای رابطه اقتصادی با عراق نشان می‌دهد، بازرگانان ایرانی (دولتی و بخش خصوصی) هیچ گاه نتوانسته‌اند حضوری تعریف شده و همراه با استراتژی و برنامه، در بازار عراق داشته باشند. بازرگان ایرانی در بازار عراق استراتژی بلند مدت ندارد و متأسفانه برندهای معروف ایرانی برای حضور در این بازار رغبتی نشان نداده‌اند. هیچ کس نمی‌داند متولی سیاست‌گذاری برای حضور در بازار عراق دولت است یا بخش خصوصی اما هر چه هست به نظر می‌رسد بخش خصوصی هم استراتژی مشخصی برای حضور در عراق ندارد. دولت هم بیشتر فعالیت‌هایش را در حوزه سیاست متمرکز کرده تا اقتصاد در حالی که باز تعریف حضور در بازار عراق می‌تواند و باید به پایه اقتصاد استوار باشد. ➔

دولت جدید، ضمن رفع نقاط ضعف و نارسایی‌های مدیریتی، با اتکا به منابع عظیم نفتی، قصد دارد عراق را به کشوری پیش رفته و توسعه یافته در منطقه تبدیل کند. از همین رو سیاست دولت‌های پس از صدام به روشنی ترسیم شده است «تبدیل عراق به کشوری صلح طلب، دموکراتیک، دارای قدرت برتر اقتصادی مبتنی بر بازار و هماهنگ با اقتصاد جهانی». از این منظر عراق یک رقیب منطقه‌ای برای ایران به حساب می‌آید که گام‌های بلندی برای این هدف برداشته است. حرکت این کشور به سمت بازار آزاد و حضور در سازمان تجارت جهانی در کنار اصلاحات قانونی بستر مناسبی برای تحقق این چشم انداز فراهم کرده است. دور نمای مثبت اقتصادی عراق ضرورت تدوین یک استراتژی منسجم برای حضور مستمر و تأثیرگذار در این بازار را برای ایران می‌طلبد. اما پرسش این است که چگونه می‌توان در بازار عراق حضوری مستمر و تأثیرگذار داشت؟ به عقیده نگارنده، حضور در عراق با تدوین دو استراتژی ممکن است. استراتژی اول از طریق صادرات کالا امکان پذیر است که این امر می‌تواند برعهده بخش خصوصی گذاشته شود و استراتژی دوم می‌تواند از طریق مشارکت در بازسازی این کشور صورت گیرد که در این استراتژی هم بخش خصوصی باید مجری باشد اما دولت باید با استفاده از نفوذ در ساختار سیاسی عراق شرایط را برای حضور در بازسازی این کشور فراهم کند. در مورد استراتژی اول، آخرین آمارها نشان می‌دهد که حجم واردات عراق بیش از ۵۵ میلیارد دلار بوده و ایران با وجود رشد چشم گیر صادرات به این کشور نتوانسته به سهمی بیش از ۱۰ درصد از بازار عراق دست یابد. آمار تجارت خارجی عراق نشان می‌دهد که اقلام اساسی واردات این کشور تجهیزات الکترونیکی، مواد معدنی، سبزیجات، غذاهای آماده و... بوده است و لازم نیست تأکید کنیم که ایران می‌تواند طیف وسیعی از نیازهای عراق را در این زمینه تأمین کند به خصوص در بخش مواد غذایی که بازار بسیار مناسبی برای شرکت‌های ایرانی است.

همان گونه که اشاره شد، مسیر دوم حضور در بازار عراق، مشارکت در بازسازی این کشور است که یکی از مزیت‌های مهم عراق به حساب می‌آید. در حال حاضر ۳۰ میلیارد دلار پروژه عمرانی در این کشور در حال اجرا است و ارزش قراردادهای نفتی عراق نیز به ۱۱۰ میلیارد دلار می‌رسد. اگرچه بررسی‌ها نشان از تسلط و نفوذ آمریکا در این بخش دارد اما ایران می‌تواند با استفاده از نفوذ سیاسی و قدرت لابی‌گری در ساختار قدرت، در بازسازی عراق مشارکت فعال داشته باشد. همکاری در پروژه‌های عمرانی و صنعتی عراق، در صورت تدوین برنامه مناسب، امکان پذیر است. بخش خصوصی ایران توانایی اجرای پروژه‌های بزرگ عمرانی عراق را دارد و شرکت‌های پیمانکاری در حوزه نفت و گاز ایران هم می‌توانند نقش موثری در عراق داشته باشند. واقعاً با توجه به توانایی و ظرفیت نهفته در اقتصاد ایران و همچنین وجود اشتراکات زیاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، نباید صادرات ۵

بازی برد-برد قاعده تجارت با عراق است

مصائب بخش خصوصی برای بازار گشایی صادراتی در عراق



عکس: سعید غامری

تا صادرات کالاها تحت ضوابط موسسه استاندارد به عراق صادر شود؛ چراکه سیاستگذاری جمهوری اسلامی ایران براساس تجارت کالاهای با کیفیت با عراق است و کالاهای ایرانی باید از سوی برندهای معتبر در هریک از گروه‌های کالایی صادر شود تا با صادرات با کیفیت بتوانیم، حضور مستمر و روز افزونی در این کشور داشته باشیم. البته در کنار این موضوع، تدابیری همچون سامانه هوشمند کارت بازرگانی نیز راه‌اندازی خواهد شد تا افراد دارای صلاحیت بتوانند به تجارت بپردازند و تجربه تلخ فرصت‌های از دست رفته صادرات به کشورهای تازه استقلال یافته تکرار نشود. این سامانه که راه‌اندازی می‌شود، صادرات کالاهای با کیفیت تنها اجازه خروج از مرزها را خواهند داشت. به هر حال، راهبرد توسعه روابط ایران با کشورهای همسایه است و کشور عراق نیز با ایران بیش از ۱۴۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد و با وجود اشتراکات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، فرصت مناسبی برای فعالان اقتصادی و تاجران ایرانی فراهم می‌کند. در کنار اینها، البته عراقی‌ها نیز مشکلاتی برای ایرانی‌ها ایجاد می‌کنند، به این معنا که برخی برخورد‌های سلیقه‌ای دارند. بستن فی‌البداهه و سلیقه‌ای مرزها و مشکلاتی که در گمرک و نقاط مرزی برای تجار ایرانی پیش می‌آید نیز مورد تأیید ما نیست و باید این مشکلات نیز آسیب‌شناسی و رفع شود. مشکلات لجستیکی، نمایندگی‌ها و تسهیلات بانکی و حضور بدون شرط ماندگاری از جمله مشکلاتی است که روند صادرات و تجارت با طرف عراقی را دچار مشکل می‌کند. البته مذاکراتی نیز انجام شده است تا روند تجارت ایران با عراق، تسهیل شود. اگر بخواهم جمع‌بندی کنم، باید مشکلات و موانع بر سر راه توسعه تجارت ایران با عراق را به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم کنم.

عزم مسئولان طرفین بر ارتقاء روابط تجاری، پایه‌های صادرات هرچه بیشتر را به این کشور فراهم کرده است؛ اما سطح این روابط هم اکنون راضی‌کننده نیست و متأسفانه ما در بازار عراق با مشکلات بسیاری مواجه هستیم؛ در حالیکه رقبا ما از کشورهای مختلف روز به روز حضور خود در بازار عراق را گسترده‌تر می‌کنند. به هر حال ما از وضعیت فعلی روابط تجاری خود با عراق راضی نیستیم؛ چراکه اگرچه صادرات به یک کشور کار بسیار بزرگی به شمار می‌رود؛ بلکه ماندگاری در بازارها نیز از عوامل موثرتری است.

دلیل ناراضی بودن شما از روند صادرات ایران به عراق چیست؟ آیا تمامی مشکل به عهده صادرکنندگان است؟

البته گلایه ما از برخی صادرکنندگان این است که چرا کالاهای بی کیفیت را به این کشور صادر می‌کنند، رقبا ما این گونه عمل نمی‌کنند. به عنوان مثال ترک‌ها ضمن صادرات به عراق، از این کشور نیز کالاهایی را خرید می‌کنند و همان کالایی را در بازار عراق می‌فروشند که در بازار داخلی خود ارایه می‌کنند. قرار است تجارت کنیم نه عدد و آمار را بالا ببریم، بنابراین اگر این وضعیت اصلاح نشود و برندهای توانمند ایرانی در عراق حضور نیابد، فاصله تجاری و اقتصادی ایران با عراق هر روز بیشتر می‌شود و باید انرژی زیادی صرف شود تا مجدد در بازار این کشور حضور یابیم؛ چراکه ماندگاری در یک بازار سخت‌تر از ورود به آن است. البته برای حل این مشکلات و جلوگیری از صدور کالاهای بی کیفیت به عراق، دولت تدابیری اندیشیده است تا گمرکات اجازه صدور کالاهای بی کیفیت را نداشته باشند. بر همین اساس هم دستورالعملی با همکاری سازمان توسعه تجارت ایران، گمرک، موسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران تهیه شده است

محبوبه فکوری

بازار عراق همواره یکی از بازارهای جذاب صادراتی ایران بوده و در طرف مقابل هم، عراقی‌ها اقبال زیادی به کالاهای ایرانی نشان داده اند؛ اما این دو شرط برای صادرات کالاهای ایرانی اگرچه به ظاهر لازم به شمار می‌روند؛ اما کافی نیستند، بلکه باید تدابیری اندیشید که کالاهای ایرانی در این بازار ماندگار باشند نه به صورت دوره ای هر از چند گاهی وارد بازار عراق شده و بعد از مدتی هم به دلیل برخی مسائل راه خود از این بازار را کج کنند و روانه کشوری دیگر شوند. شاید در یک جمله بتوان گفت که بازار عراق، بازار حساس اما پردرآمدی است که الزامات رفتاری خاص خود را برای صادرات می‌طلبد. برای روشن شدن ابعاد حضور کالاهای ایرانی در بازار عراق و نحوه حمایت‌های دولت از صادرات به این کشور، باب صحبت را با «بابک افقهی» معاون سابق وزیر بازرگانی باز کرده‌ایم تا از بازار عراق بگوید. هرچند زمانی که مشغول اتمام کار نشریه بودیم، با خبر شدیم بابک افقهی، سازمان توسعه تجارت را ترک کرده است.

آقای مهندس در چند ماه گذشته از نظر صادرات کالا به عراق، چه وضعیتی پیدا کردیم؟

مطابق آمار، صادرکنندگان ایرانی در ۷ ماهه ابتدایی سال جاری توانستند ۲ میلیارد و ۶۹۶ میلیون و ۷۹۳ هزار و ۷۱۲ دلار به عراق صادرات کالایی داشته باشند. این رقم از رشد ۵،۵ درصدی برخوردار بود؛ چراکه در ۷ ماهه ابتدایی سال گذشته این رقم ۲ میلیارد و ۵۵۶ میلیون و ۱۸۶ هزار و ۷۲۸ دلار بوده است. در واقع، عراق با اختصاص ۱۶ درصد از صادرات غیرنفتی ایران به خود، دومین شریک صادراتی ایران شده است. قرابت‌های فرهنگی، مزیت‌های جغرافیایی و

کالای عراقی، اجنبی و ایرانی را می‌شناسند، بنابراین نباید اسباب بی‌اعتمادی آنها را با رفتارهای نسنجیده خود فراهم کنیم.

گویا صادرات کالاهای بی کیفیت ایرانی به عراق ممنوع شده است حتی اجازه خروج چند محموله نیز در هفته‌های اخیر از کالاهای بی کیفیت ایران به این کشور داده نشده است.

بله. به فاصله اندک پس از آن که بازار بکر عراق به روی تجار و فعالان اقتصادی ایران گشوده شد، برخی تولیدکنندگان و صادرکنندگان با نگاهی کوتاه مدت، به دنبال کسب سودهای کلان و تامین منافع خود به هر قیمت بودند و همین امر، زمزمه بدنامی کالاهای ایرانی از جمله لوازم خانگی و مواد شوینده بر سر زبان مصرف کنندگان عراقی افتاد؛ چراکه این صادرکنندگان با تصور اینکه نابسامانی سیاسی در عراق، مجوز صدور کالاهای با حداقل کیفیت و فاقد استاندارد را صادر می‌کند، اقدام به صادرات کالاهای بی کیفیت کردند و همین امر به یکی از گلایه‌های همیشگی مسئولان عراقی در جلسات خود با سیاستگذاران ایرانی تبدیل شد. اما بر اساس توافق اخیر ایران با معاون وزیر تجارت عراق، مقرر شد مصادیق کالاهای فاقد کیفیت ایرانی از سوی مسئولان عراقی به ما اعلام شود تا بر مبنای آن، پس از بررسی موضوع اقدام مناسب برای برخورد با افرادی که حیثیت کالاهای ایرانی در بازار عراق را خدشه دار کرده اند، صورت گیرد. در تلاش هستیم که این گروه از تولیدکنندگان و صادرکنندگان را تحت پیگرد قرار دهیم. سازمان توسعه تجارت ایران به عنوان متولی اصلی تجارت خارجی در کشور، به دنبال آن است که برخورد شدیدی با این گروه از صادرکنندگان داشته باشد تا زمینه برای فعالیت بیشتر تجار خوشنامی که با صادرات کالاهای با کیفیت به توسعه تجارت دو کشور کمک می‌کنند، فراهم شود. از دست دادن سهم از بازار عراق و واگذاری میدان به رقبایی همچون ترکیه در بازار بکر این کشور و ایجاد نگاه بدبینانه به تمام کالاهای ایرانی تا مدت طولانی، از جمله ضربه‌هایی است که صادرات اقلام فاقد کیفیت به ایران وارد می‌کند.

حرف آخر؟

در هر صورت باید بپذیریم که این روزها مقوله تجارت با هر کشوری نیاز به تدوین استراتژی و تدوین برنامه بلندمدت دارد. حتی نباید روی شرکای سنتی خود نیز حساب باز کنیم و باید به فکر حفظ همیشگی جایگاه خود حتی در بازارهای سنتی نیز باشیم. تجار و بازرگانان ایرانی باید نگاهشان را به بازار عراق تغییر دهند و به این کشور تنها به عنوان بازار خریدار کالاهایشان نگاه نکنند و با سرمایه‌گذاری، ایجاد خطوط تولید و تولید کالاهای با کیفیت در جهت حفظ این بازار و جلب مصرف‌کنندگان عراقی به کالاهای ایرانی گام بردارند. تجارت با عراق، یک بازی برد-برد است، نباید با نگاه‌های کوتاه مدت و سودهای یک شبه بازار عراق را از دست داد؛ چراکه بازگشت هزینه زیادی دارد. ➔

طرف عراقی هم خواهان ایجاد صنایع فناوری، تولید و بسته‌بندی خرما، سبزی و صیفی جات از ایران است و شرکت‌های ایرانی نیز می‌توانند در این زمینه‌ها در کنار صدور خدمات فنی و مهندسی حضور داشته باشند. البته چندی پیش یکی از اتحادیه‌های خدماتی ایران، مرکز خدمات فنی اربیل را در عراق راه‌اندازی کرده است که امیدواریم به سرعت بتواند پروژه‌های بسیاری را جذب کند و بر آمار صادرات خدمات فنی و مهندسی ایران به این کشور بیفزاید. بازار عراق، تشنه صدور خدمات فنی و مهندسی ایرانی از قبیل سدسازی، جاده سازی و ساختمان سازی است.

وضعیت استقرار رایزان بازرگانی ایران در عراق به چه صورت است؟

به زودی سه رایزن بازرگانی در شمال، مرکز و جنوب این کشور مستقر خواهد شد تا تسهیلات لازم را برای گسترش مبادلات تجاری دو کشور فراهم سازد. البته هم اکنون نیز یک رایزن بازرگانی در عراق مشغول فعالیت است.

مشکل کامیون‌های ایرانی برای ورود به عراق به صورت کامل برطرف شد یا هنوز هم ادامه دارد؟

پیرو پیگیری‌های مستمر انجام شده از سوی دفتر هماهنگی امور تجاری عراق با همکاری استانداری‌های مناطق مرزی، دبیرخانه توسعه روابط اقتصادی ایران و عراق، سازمان‌های بازرگانی و گمرکات مناطق مذکور، با هماهنگی مسئولان اقلیم کردستان عراق و اخذ موافقت آنها، مشکل دیرینه حمل یکسره کامیون‌های ایران حاوی مواد فاسدشدنی از جمله میوه و سبزیجات، گل و گیاه، لبنیات، جوجه یکروزه، گوشت مرغ، تخم مرغ، دارو، بستنی و کالاهای شکستی از جمله شیشه از طریق مرزهای ترمچین پیرانشهر، باشماق مریوان و پرویزخان کرمانشاه مرتفع شده است و پیگیری برای حمل مستقیم سایر کالاهای و مرزها نیز ادامه دارد.

به عنوان یک توصیه، به تاجران ایرانی که قصد تجارت با عراق را دارند چه می‌گویید؟

من از تاجران ایرانی درخواست دارم تا تغییر پارادایم و نگرش به بازار عراق داشته باشند. این توصیه را بارها و بارها عنوان کرده‌ام. تصویر فعالیت اقتصادی ایران در ذهن مسئولان عراقی هم اکنون مخدوش شده است و همین امر، قدرت چانه‌زنی را از ما می‌گیرد که تاجران با ترکیه، مدرن و کلاسیک است. ما از تجار و بخش خصوصی ایران تقاضا داریم که به تعهدات خود نسبت به صادرات کالا به عراق وفادار باشند و اجازه ندهند که چهره ایران در میان مردم عراق به بی کیفیتی کالا جلوه کند. مشکلات ما در عراق پیچیده نیست و تنها با فکر و تعهد بخش خصوصی قابل حل است. عراقی‌ها نیز خواهان گسترش روابط با ایران هستند. آنها آمادگی دارند که فروشگاه‌های زنجیره‌ای خود را در اختیار فعالان اقتصادی ایران قرار دهند و از ایرانی‌ها، نمایندگان تخصصی مصالح ساختمانی و لوازم خانگی داشته باشند. هنوز هم مردم عراق سه نوع

مشکلات تسهیلات بانکی، تامین سرمایه در گردش واحدهای تولیدی برای حضور در بازار عراق، حمل و نقل کالا و نمایندگی شرکت‌های ایرانی در این بازار را می‌توان از جمله مشکلات بر سر راه گسترش روابط اقتصادی ایران و عراق عنوان کرد.

آقای مهندس گویا قرار است سند راهبردی تجارت مشترک ایران و عراق نیز تدوین شود، چه کمکی به تسهیل روند تجاری می‌کند؟

بله با توجه به ضرورت توسعه روابط ایران با کشور عراق، سازمان توسعه تجارت ایران سند راهبردی تجارت مشترک ایران و عراق را در دستور کار دارد و در آن قرار است وظایف هر یک از ارگان‌های مربوطه به همراه اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت را در آن مشخص کرد تا حضور ایران در بازار عراق پررنگ‌تر باشد. البته تلاش شده تا بازرگانان ایرانی مشکلات خاصی را برای مناسبات بانکی و نقل و انتقالات مالی با عراق نداشته باشند. در کنار این، دفتر ویژه بررسی مشکلات عراق در سازمان توسعه تجارت ایران راه‌اندازی شده و فعالان اقتصادی می‌توانند از خدمات این مرکز بهره‌مند شود.

در حال حاضر شریک اول عراق کدام کشور است؟

ترکیه در بازار عراق حرف اول را می‌زند که سالانه ده میلیارد دلار کالا به این کشور صادر می‌کند و البته کالاهای آنها نیز با کیفیت است. در واقع، ترکیه به عنوان شریک اول تجاری عراق و رقیب ایران در این کشور، سرمایه‌گذاری هنگفتی در استان‌های مختلف عراق صورت داده است و در حالیکه ایران در تب و تاب راه‌اندازی یک مرکز تجاری در عراق بود، ترکیه به تنهایی ۱۲ مرکز تجاری در این کشور دایر کرده است. نکته حائز اهمیت اظهارنظر مسئولان عراقی است. مسئولان عراقی معتقدند که تجار و بازرگانان ایرانی، بازار این کشور را صرفاً برای فروش کالاهایشان می‌بینند؛ در حالیکه کشور ترکیه بعنوان رقیب اصلی ایران، در کنار صادرات کالاهای با کیفیت، سرمایه‌گذاری در استان‌های عراق را نیز در دستور کار خود قرار داده است.

صدور خدمات فنی و مهندسی به بازار عراق در چه شرایطی قرار گرفته است؟

صدور خدمات فنی و مهندسی در سال گذشته از مرز ۳ میلیارد دلار گذشت. به صورت دقیق تر، حجم مبادلات تجاری ایران و عراق در سال گذشته ۴/۲ میلیارد دلار بوده است که این رقم بدون صادرات برق و خدمات فنی و مهندسی و صادرات غیررسمی ایرانی‌ها به این کشور است اما با احتساب صادرات برق و خدمات فنی و مهندسی به ۷ میلیارد دلار رسید. البته هم اکنون بسیاری از زمینه‌هایی که برای صدور خدمات فنی و مهندسی در عراق وجود دارد، از سوی ایرانی‌ها مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، زمینه صدور خدمات فنی و مهندسی ایران در عراق با احداث نیروگاه، ساخت و ساز تاسیسات شهری و خط تولید انرژی در حد بسیار مطلوبی وجود دارد.

شکوفایی زیر آوار

اقتصاد عراق روزهای خوشی را انتظار می کشد

ترجمه: مرضیه خادم شریف

موفقیت دموکراسی در عراق وابستگی زیادی به رشد اقتصادی این کشور دارد. کاهش حملات شورش و بمب گذاری ها و بهبود فضای امنیتی کمک می کند تا فعالیت های اقتصادی مخصوصا در بخش خرده فروشی سرعت پیدا کند. بهبود اقتصادی گسترده تر، سلامت مالی طولانی مدت و افزایش پایدار استانداردهای زندگی هنوز به تصویب سیاست های اصلاحی بیشتر و توسعه ذخایر نفتی عراق وابسته است.

برای درک اهمیت ثبات دموکراتیک در کشور، وزارت برنامه ریزی و توسعه همکاری ها و هیأت بررسی استراتژیک عراق گزارشی را تحت عنوان «استراتژی توسعه ملی» تهیه کرده که سندی آینده گر است و استراتژی را برای افزایش رشد اقتصادی عراق مطرح می کند. این استراتژی، چالش های بزرگ پیش روی اقتصاد عراق را ارزیابی و گام های ضروری برای غلبه بر این چالش ها را شناسایی می کند.

ایجاد رشد اقتصادی و در نتیجه ایجاد شغل، ایجاد درآمد و بهبود استانداردهای زندگی از مهمترین کارهایی است که باید تحقق یابد. ایجاد بنیانی برای رشد اقتصادی پایدار در پرتو این واقعیت که کمک های بین المللی احتمالا کاهش خواهد یافت اضطرابی تر جلوه می کند. عراق برای تولید پول مورد نیاز برای اداره کشور وابسته به خود و سرمایه گذاری در بخش خارجی و داخلی خواهد بود. هرچند کشور با چالش های فراوانی شامل امنیت، بیکاری و افزایش قیمت ها روبرو است، هنوز در بدنه دولت، جامعه تجاری و در میان شهروندان عراقی احساس خوش بینی نسبت به آینده کشور وجود دارد.

چالش های اقتصادی

۱- بودجه لازم برای بازسازی

اولین و مهم ترین مسئله، میزان پول مورد نیاز برای بازسازی کامل عراق است. این امر هنگامی دشوارتر می شود که بدانیم میزان کمک های بین المللی کاهش می یابد و انتظار می رود حتی در سال های آتی کاهش بیشتری داشته باشد. برای مثال، ایالات متحده بیش از ۱۸ میلیارد دلار به عراق کمک مالی کرده است. عراق وابستگی زیادی به صادرات نفت دارد. در حال حاضر، بیش از ۹۰ درصد بودجه این کشور به درآمد حاصل از صادرات نفت وابسته است. ظرفیت تولید نفت از ۲/۵ میلیون بشکه در روز فراتر نمی رود و از این رو عراق می تواند روزانه ۱/۶ میلیون بشکه نفت صادر کند.

درآمد عراق نه تنها به نفت وابسته است، بلکه با ظرفیت ناکافی صادرات این کشور محدود می شود. سرمایه گذاران خارجی احتمالی طی سال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ عراق را با علاقه بیشتری بررسی می کنند، ولی هنوز موانعی در زمینه مالکیت زمین برای انجام پروژه ها و مشکلات قانونی دیگر

وجود دارد. صادرات نفت به سطح پیش از حمله آمریکا به عراق رسیده و درآمدهای دولتی نیز همراه با قیمت جهانی نفت از اواسط سال ۲۰۰۹ افزایش یافته است. عراق در ایجاد موسسات مورد نیاز برای تحقق سیاست اقتصادی پیشرفت اندکی داشته است.

دولت برای تامین بودجه لازم در بازسازی عراق با چالش بزرگی مواجه است. دولت به منظور تامین بودجه لازم برای بازسازی، استراتژی را توسعه داده است تا با حمایت از صنایع مهم نفت، درآمدش را به حداکثر برساند. اصل قضیه این است که در این مرحله دولت باید بیشتر در بخش نفت سرمایه گذاری کند. این امر رشد صنایع نفتی را تسهیل خواهد کرد، و درآمد حاصل از آن را می توان برای بازسازی و توسعه بخش خصوصی استفاده کرد.

عراق نشست های متعددی را با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در زمینه برنامه های جدید خود برگزار کرده که این اقدامات به تقویت بیشتر موسسات اقتصادی عراق کمک خواهد کرد. برخی از رهبران معتقد به اصلاحات در دولت عراق به دنبال تصویب قانونی هستند تا بتوانند اقتصاد این کشور را تقویت کنند.

این لایحه شامل بسته ای از قوانینی است که چارچوب قانونی جدیدی را برای بخش نفت و سیستمی را برای تقسیم مساوی درآمد نفتی در کشور ایجاد می کند، هرچند که گفت و گو در این زمینه و سایر اصلاحات مهم به طور مستمر و پراکنده در جریان است.

قراردادهای اخیر عراق با شرکت های نفتی مهم این امکان را فراهم می کند تا درآمدهای نفتی این کشور به طور گسترده ای افزایش یابد، ولی عراق باید پالایشگاه ها و تاسیسات زیربنایی صادرات خود را ارتقا دهد تا بتواند این معاملات را به سرانجام برساند.

دولت عراق در پی استراتژی است تا بتواند سرمایه گذاری خارجی را در اقتصاد عراق رونق دهد. این استراتژی شامل تجدیدنظر در قانون سرمایه گذاری ملی، تجارت بین المللی متعدد و رویدادهای سرمایه گذاری همچنین مشارکت احتمالی در فعالیت های مشترک با موسسات بخش دولتی است. شوراهای استانی از بودجه خود استفاده می کنند تا سرمایه گذاری را در سطح محلی ارتقا دهند و تسهیل کنند. علاوه بر آن، استراتژی کنونی دولت بر گسترش تولید درآمد از طریق عوارض گمرکی و مالیات متمرکز شده است. باوجود این، دولت نمی تواند استراتژی خود را در شرایط کنونی محقق کند. از آنجا که بسیاری از افراد و شرکت ها مالیات نمی پردازند، توسعه سرمایه گذاری در بخش نفت بدون کمک شرکت های بین المللی امکان پذیر نیست. ولی با وجود آن که حضور سرمایه گذاران خارجی یقینا ضروری به نظر می رسد، با این حال قانون سرمایه گذاری عراق کاملا مشخص نیست. خوشبختانه، دولت جدید عراق و پارلمان

جدید می تواند قانون سرمایه گذاری را توسعه دهند، تحقق بخشند و تقویت کنند تا شرکت های بین المللی و بخش خصوصی محلی را متقاعد کنند که آنها می توانند در بخش انرژی سرمایه گذاری امنی کنند.

۲- بدهی بین المللی

دومین چالش مهم برای اقتصاد عراق بدهی بین المللی این کشور است. عراق با باشگاه پاریس و صندوق بین المللی پول مذاکرات موفقیت آمیزی را انجام داده تا بدهی خود را کاهش دهد. عراق در سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ قراردادهای بسیار مهمی را با صندوق بین المللی به امضا رسانده است. در نتیجه این قراردادها، بدهی عراق تا ۳۰ درصد برای هر یک از اهداکنندگان کاهش می یابد. بنابراین در کل، بدهی عراق تا ۶۰ درصد کاهش می یابد و قرارداد با باشگاه پاریس این بدهی را کاهش بیشتری می دهد و برآورد شده که تا ۸۰ درصد بدهی کلی را کاهش دهد. در صورتی که عراق روند اصلاحات اقتصادی خود را ادامه دهد ۲۰ درصد باقی مانده این بدهی نیز حذف خواهد شد. عراق قراردادهای مجزایی را با طلبکاران خصوصی و تجاری بسته است. توافقاتی با طلبکاران بزرگ خصوصی به ارزش ۳۵ میلیون دلار بسته شده که بازپرداخت بدهی با صدور اوراق قرضه به ارزش ۲۰ درصد طلب اولیه است. اوراق قرضه با نرخ بهره ۵/۸ درصد برای دوره بیش از ۲۰ سال عرضه خواهد شد. دولت عراق همچنین قراردادهای جداگانه ای را با طلبکاران کوچک خصوصی بسته که بدهی کلی آنها کمتر از ۳۵ میلیون دلار است. شرایط توافق این است که عراق ۱۰/۲۵ درصد بدهی خود را نقدی پرداخت کند. خوشبختانه شرایط سیاسی پس از انتخابات اخیر بهبود اندکی یافته است.

۳- امنیت

چالش سوم امنیت است. همچنان امنیت بازسازی را به تاخیر می اندازد و این چالش با کمتر شدن حضور نیروهای بین المللی در عراق افزایش می یابد. تحقق ثبات و امنیت در عراق نیازمند پول هنگفتی است. با این حال، حل این مشکل تنها از جنبه مالی نیست. تجربه جاهای دیگر نشان می دهد صرف چنین پول هنگفتی در زمینه امنیت در کوتاه مدت لزوما منجر به بهبود نمی شود. در اقتصاد، چنین تاثیری قانون بازده گفته می شود. اگر منابع شرکی با استفاده از منابع چندگانه افزایش یابد، این میزان اضافه تولید را افزایش نخواهد داد. این امر در واقع تاثیر معکوس دارد و تولید کاهش خواهد یافت.

به این معنا که خشونت تنها با سرمایه گذاری بیشتر پول کاهش نمی یابد، بلکه باید ریشه هایی که موجب خشونت شده مطرح و برطرف شود. جامعه مدنی نقش مهمی در مطرح کردن ریشه ناشی از این ناامنی ایفا می کند. با توجه به بهبود شرایط امنیتی، از سال ۲۰۰۶ به بعد تورم در این کشور به طور پیوسته کاهش یافته است. با این حال، رهبران عراقی

۶- بانکداری و امور مالی

بانکداری جزء مهم هر سیستم مالی است. به جز فروش ابزارهای بدهی دولتی، بازارهای سرمایه تقریباً فاقد وجود خارجی هستند. بازار سهام فعالیت خود را از ژوئیه سال ۲۰۰۴ با سرمایه اندکی آغاز کرد. شرکت‌های بیمه دولتی و خصوصی بسیار ضعیف بودند.

سیستم بانکداری عراق تسهیلات اعتباری خیلی ابتدایی و سیستم پرداخت بسیار ضعیفی دارد.

بانک‌ها به عنوان تامین کنندگان نقدینگی نقش حاشیه‌ای در اقتصاد عراق دارند. بانک مرکزی عراق بر بخش بانکداری نظارت دارد. با وجود این، نظارت کلی ضعیف است و به بهبود چشمگیری در ظرفیت سازی، سازماندهی، فناوری و تامین عملیات دستی، نظارت‌ها و چارچوب قانونی مدرن نیاز دارد.

به بانک‌های خارجی باید اجازه داده شود تا شعبات خود را افتتاح کنند و وارد فعالیت‌های مشترک با بانک‌های خصوصی عراق شوند. اولویت‌های فوری و میان مدت بخش بانکداری به شرح زیر است:

- ♦ بازسازی بانک‌های دولتی شامل ارتقا فناوری، تامین کمک‌های فنی و ظرفیت سازی.
- ♦ ایجاد ساختار عملیاتی کارآمد برای بانک مرکزی به منظور تامین خدمات و نظارت سیستم بانکداری.
- ♦ ارتقا و مدرن سازی سیستم پرداخت‌های غیرنقدی شامل تهازین بانکی و خدمات پرداختی.
- ♦ ایجاد تسهیلات پرداخت الکترونیکی روزآمد در بانک مرکزی و شعبات محلی.

♦ مشخص کردن وضعیت بانک‌ها و شرکت‌های بیمه دولتی به منظور تشویق روند تقویت و خصوصی سازی.

۷- برق

میزان تولید برق عراق ۶۷۳۹ میلیارد کیلو وات در ساعت است که این کشور در مقایسه با کشورهای جهان در جایگاه ۴۹ قرار دارد. میزان مصرف برق این کشور ۵۲ میلیارد کیلو وات در ساعت و میزان واردات برق آن در حدود ۵/۶ میلیارد کیلووات ساعت است. کمبود تولید برق در عراق به دلایل متعددی از جمله خرابکاری، دزدی، عدم امنیت برای کارگران، اختلال در تولید سوخت، مشکل در تامین قطعات جایگزین برای ایستگاه‌های قدیمی، عدم آموزش کارگران و موانع فناوری است. برآورد شده بازسازی و بهبود بخش نیروی الکتریسته به بیش از ۱۲ میلیارد دلار سرمایه گذاری نیاز دارد. اقدامات زیر به منظور حمایت بخش برق در نظر گرفته شده است:

- ♦ بازسازی شبکه نیروی برق به منظور افزایش تولید برق به سطوحی که تولید مستمر را تضمین کند و تقاضای مصرف کنندگان را با حداقل قطعی برق تامین کند.
- ♦ ارتقای شبکه‌های توزیع نیروی برق به منظور تامین اهداف ذکر شده.
- ♦ تهیه جدول زمانی بر مبنای کوتاه و بلند مدت به منظور تربیت و آموزش مدیران اجرایی و نیروهای نظارتی تا کارایی این بخش ارتقا یابد.
- ♦ ترکیبی از قیمت گذاری منطقی تر، سرمایه گذاری بیشتر و بهبود کارایی تا شکاف موجود بین تولید و تقاضای برق حذف شود.

به دولت می‌شود که ممکن است به نآرامی‌های مدنی منجر شود. افزایش قیمت نفت تاثیر منفی دیگری دارد، با بالا رفتن قیمت‌ها تقاضا برای کالاهای مصرفی محدود خواهد شد و در نتیجه کندی رشد اقتصادی را به همراه خواهد داشت.

قیمت گازوئیل در عراق در حال حاضر ۲۶ برابر کمتر از قیمت در ترکیه است. البته چنین اختلاف قیمتی منجر به قاچاق می‌شود و دولت کشورهای دیگر و نه عراق پرداخت یارانه به مصرف کنندگان خود را متوقف می‌کنند.

به طور متوسط دولت به بیش از ۹۰ درصد هزینه سوخت یارانه می‌دهد و این امر موجب کسر بودجه عراق می‌شود. علاوه بر یارانه سوخت، دولت در حدود ۴ هزار میلیارد دلار به سبد مواد غذایی یارانه اختصاص می‌دهد. کل یارانه برای مواد غذایی و سوخت تاثیر زیان بخشی بر کیفیت سایر خدمات اجتماعی دارد که توسط دولت تامین می‌شود.

در نتیجه یارانه‌ها و کسری بودجه، هزینه خدمات درمانی، آموزشی و کارهای عمومی کاهش ناگهانی می‌یابد.

برای دولتی که یارانه‌های سوخت به سلامت و رفاه شهروندان اولویت دارد، کسب مشروعیت و ایجاد رفاه اقتصادی عراق بسیار دشوار است. دولت باید اصلاحات را انجام دهد زیرا یارانه‌های سوخت به توزیع ثروت مساوی منجر نمی‌شود. فقط آنهایی که از خودرو استفاده می‌کنند می‌توانند از یارانه‌های سوخت بهره ببرند و این درصد کوچکی از جمعیت را شامل می‌شود.

به جای سرمایه‌گذاری برای آینده با آموزش جوانان خود، دولت با ایجاد انگیزه برای قاچاق سوخت به کشورهای همسایه به کشور خود لطمه بزرگی می‌زند.

در میان این چالش‌های بزرگ عراق در حال پیشرفت است. عراق طی سال‌های اخیر بودجه خود را افزایش داده و ذخایر بانک مرکزی این کشور به بیش از ۸ میلیارد دلار رسیده است. این امر موجب ایجاد امنیت اقتصادی عراق می‌شود تا بتواند با وقایع غیرمنتظره روبرو شود.

همانطور که در «استراتژی توسعه ملی» شرح داده شد، دولت عراق قصد دارد در سال‌های آتی گام‌هایی بردارد تا اساسی را برای رشد اقتصادی پایدار و ثبات اجتماعی ایجاد کند.

دولت متعهد شده که بخش خصوصی نقش مهمی را در بازسازی و توسعه عراق ایفا کند. برای بخش خصوصی باید افزایش امنیت تامین شود، قانون تقویت شود و سیستم پرداخت‌های کارآمد و بخش مالی متنوع توسعه یابد. تمام محدودیت‌های کمی و کیفی و تحریم‌هایی که فعالیت جغرافیایی را در میان بخش‌های مختلف اقتصادی به تاخیر می‌اندازد نیز باید حذف شود.

ایجاد محیط پذیرای بخش خصوصی نیازمند عملکرد مناسب و تاسیسات زیربنایی با کارایی بهتر است. تسهیل سرمایه گذاری نیازمند همکاری بین دولت و بخش خصوصی است، تقسیم مخاطرات توسط کسانی مدیریت می‌شود که به بهترین نحوی آن را انجام می‌دهند.

چنین همکاری نیازمند حکومت خوب، سیاست‌های سالم و مؤسسات لایق است. دولت باید سیاست‌های معتبری را اجرا کند و هر اقدامی را انجام دهد تا مخاطرات تجاری را پایین‌تر بیاورد و در سطح پایین حفظ کند. بیشتر بخش‌ها پذیرای مشارکت بخش خصوصی است و این امر نیازمند سرمایه گذاری عمومی در سرمایه فیزیکی و انسانی است.

هنوز در استفاده از درآمدهای اقتصادکلان در جهت بهبود زندگی مردم معمولی عراق با دشواری روبرو هستند.

۴- بیکاری

نرخ بالای بیکاری چالش بزرگ دیگر عراق است. در حال حاضر نرخ بیکاری عراق ۱۸۲ درصد است. از نظر حوزه اجتماعی و حوزه امنیتی در ارتباط با بیکاری هزینه بالایی وجود دارد. بیکاری مشکلی است که در سراسر کشور به چشم می‌خورد. کاهش فساد و انجام اصلاحات ساختاری همچون تجدید ساختار بانکداری و توسعه بخش خصوصی هنوز گام‌های مهم در این زمینه محسوب می‌شوند.

بازسازی تاسیسات زیربنایی تاثیر مثبت دوگانه‌ای بر اقتصاد دارد. انگیزه‌ای برای تجارت و تولید اشتغال ایجاد می‌کند که هر دو امر، انجام فعالیت‌های تجاری را آسان‌تر می‌کند. علاوه بر آن ایجاد منطقه امن در استان‌های عراق که بخش خصوصی می‌تواند در آن مکان‌ها فعالیت کند از اهمیت بسیار برخوردار است. محیط امن، رشد تجاری و اشتغال جدید را تسهیل خواهد کرد. دولت عراق طی سال‌های اخیر تلاش کرده است تا سیاست اقتصادی باثباتی را توسعه دهد. با این حال، هر عضو دولت اولویت‌های مختلفی را مدنظر دارد و از سیاست اقتصادی متفاوتی حمایت می‌کند. همین امر سبب می‌شود تا ایجاد استراتژی منسجم اقتصادی که به بازسازی عراق منجر می‌شود به آسانی میسر نباشد. برای مثال، قبل از آنکه خصوصی سازی در عراق آغاز شود، دولت زمان زیادی را صرف مطالعه خصوصی سازی کرد تا نحوه تحقق آن را طراحی کند. در نتیجه، دولت کمیسیون مخصوصی را برای خصوصی سازی ایجاد کرد.

۵- اصلاح سیستم یارانه

وظیفه اساسی دولت اصلاح سیستم یارانه است. در مجموع، یارانه سوخت و سبد مواد غذایی در حدود ۷۰ درصد بودجه عراق را به خود اختصاص می‌دهد. به عنوان بخشی از توافق عراق با صندوق بین المللی پول و باشگاه پاریس، لغو بدهی مشروط به اصلاح سیستم یارانه‌ای است. با این حال، چنین اصلاحاتی باید به تدریج صورت گیرد زیرا مردم این کشور وابستگی بسیار زیادی به یارانه‌های دولتی دارند.

در نتیجه در سال ۲۰۰۶ یارانه کلی برای سوخت و سبد مواد غذایی تا ۵۵ درصد کاهش یافت. این روند از ۱۸ دسامبر ۲۰۰۵ با اعلام افزایش قیمت سوخت آغاز شد. از آن زمان در نظر گرفته شد که هر سه ماه به طور مستمر قیمت‌ها افزایش یابد تا در نهایت تمام یارانه‌ها حذف شود. علاوه بر آن، دولت در نظر دارد تا سبد مواد غذایی را به طور نقدی پرداخت کند. دولت برنامه آزمایشی را در سه شهر این کشور اجرا کرد. با وجود این، پیش از آنکه سبد مواد غذایی در سراسر کشور به طور نقدی پرداخت شود موانع بسیاری برای غلبه بر این مشکل وجود دارد. مسئله اصلی این است که عراق سیستم بانکداری قوی ندارد که بتواند توزیع نقدی یارانه‌ها را تحت پوشش قرار دهد.

همچنین ممکن است مردم با این طرح مخالفت کنند زیرا آنها درباره عواقب افزایش قیمت‌ها نگران هستند. مردم عراق به سختی خود را با افزایش قیمت نفت سازگار کرده‌اند. آنها نمی‌توانند درک کنند چرا کشوری که تولیدکننده نفت است خودش نمی‌تواند سوخت با قیمت مناسب را برای شهروندان خود تامین کند. همین امر موجب ناامیدی نسبت

❖ بخش خصوصی باید منبع اصلی سرمایه گذاری جدید در این حوزه باشد.

۸- حمل و نقل

سیستم حمل و نقل عراق متشکل از ۴۰۶۹۰ کیلومتر جاده، دو فرودگاه بین‌المللی و سه فرودگاه داخلی بزرگ و شش بندرگاه باری، دو ترمینال نفت و ۲۴۶۵ کیلومتر خط راه آهن است. شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطی در سراسر استان‌های عراق باید توسعه یابد و ارتباطات داخلی، محلی و بین‌المللی تقویت شود.

این بخش نیاز به منابع چشمگیر و تغییرات خط مشی به منظور افزایش استانداردهای منطقه‌ای دارد. عراق می‌تواند در این بخش با اخذ آخرین فناوری‌ها و پذیرش تجارت سازگار با محیط زیست با ایجاد سیاست مطلوب و چارچوب‌های قانونی بر رقابتی خود پیشی بگیرد.

۹- مخابرات

ظرفیت مخابرات موجود، اداره‌های پست و تأسیسات زیربنایی اینترنت بسیار توسعه نیافته است. براساس گزارش موسسه بروکینگز، طی سال‌های اخیر اشتراک تلفن همراه بیش از صد برابر توسعه یافته و به ۱۰ میلیون نفر در سطح کشور رسیده است.

۱۰- غذا و کمک‌های بشردوستانه

در ارتباط با غذا و کمک‌های بشردوستانه به نظر می‌رسد عراق از بسیاری جهات پایین‌تر از استاندارد است. برای مثال اداره بازسازی و کمک‌های انسانی با هدف بازسازی خدمات اساسی به مردم عراق تأسیس شد. با این حال، در ارتباط با نوسازی اقتصادی و اجتماعی دستاوردهای اندکی حاصل شده است. مردم عراق سختی‌های بیشتری را نسبت به پیش از تجاوز آمریکا به عراق متحمل شده‌اند.

در می‌۲۰۰۶ برنامه جهانی غذای سازمان ملل متحد تحقیقی را درباره امنیت غذایی عراق انجام داد. آنها دریافتند که در حدود ۱۵ درصد از کل جمعیت عراق (تقریباً چهار میلیون نفر) دچار ناامنی غذایی هستند و به کمک‌های بشردوستانه نیاز دارند. که این رقم نسبت به ۱۱ درصد (۲/۶ میلیون نفر) بدست آمده در تحقیق اولیه در سپتامبر ۲۰۰۴ افزایش داشته است. این تحقیق همچنین اشاره کرده که اگر سهمیه سیستم توزیع عمومی به مردم ارایه نشود در مقایسه با ۳/۶ میلیون نفر در تحقیق سال ۲۰۰۴ در حدود ۸/۳ میلیون نفر دیگر نیز دچار ناامنی غذایی خواهند شد. در تحقیق ژوئیه سال ۲۰۰۵ نرخ سوء تغذیه برای کودکان در حدود ۹ درصد بود ولی این میزان برای کودکان بین ۶ تا ۱۲ ماه به ۱۳ درصد و برای کودکان بین یک تا دو سال در حدود ۱۲ درصد بود.

هنوز سیستم توزیع عمومی از مهمترین عوامل در ثبات تامین مواد غذایی در عراق است. برای افراد فقیر و آنانی که دچار ناامنی غذایی هستند هنوز سیستم توزیع عمومی از مهمترین منابع غذایی در رژیم آنها به شمار می‌رود.

۱۱- گردشگری

صنعت گردشگری عراق که در زمان صلح و آرامش به دلیل مکان‌های میراث فرهنگی عوایدی در حدود ۱۴ میلیون دلار در سال ۲۰۰۱ نصیب این کشور می‌کرد بعد از تهاجم آمریکا در سال ۲۰۰۳ به طور کامل غیرفعال شده است. با توجه به این شرایط در سال ۲۰۰۵ سازمان گردشگری عراق مسئولیت در حدود ۲۵۰۰ نیروی کاری و ۱۴ اداره محلی

را برعهده گرفته است. با توجه به جاذبه‌های گردشگری و وجود مکان‌های مذهبی، بخش گردشگری این کشور به بازسازی کامل ساختاری نیاز دارد و دولت آتی عراق باید بودجه قابل توجهی را به این بخش اختصاص دهد.

۱۲- خصوصی سازی و تغییر ساختار شرکت‌های دولتی

با توجه به آمار سال ۲۰۰۷ در حدود ۱۹۲ شرکت دولتی در عراق وجود دارد که ۵۰۰ هزار عراقی در آن مشغول به کار هستند. این نیروی کاری سهم بزرگی از مردم را تحت حمایت خود دارد. در پی جنگ ۲۰۰۳ بسیاری از این شرکت‌ها غارت یا تخریب شدند. بیشتر این شرکت‌ها در حال حاضر بیکار هستند. این شرکت را می‌توان به سه گروه تقسیم بندی کرد:

گروه اول: شرکت‌هایی که بار مالی برای دولت محسوب می‌شوند. این شرکت‌ها از نظر اقتصادی باید منحل یا ادغام شوند.

گروه دوم: شرکت‌هایی که برای انحلال یا خصوصی سازی آنها به اطلاعات بیشتری نیاز است.

گروه سوم: شرکت‌های صنعتی که به مواد خام داخلی و افزایش تقاضا برای تولیدات شان همچون کود، سیمان و مواد پتروشیمی وابسته هستند. خصوصی سازی آنها می‌تواند از طریق مقام جدیدی صورت گیرد که مرتبط با هیات وزیران است و مالکیت چنین شرکت‌هایی به آنها واگذار خواهد شد.

۱۳- سرمایه گذاری مستقیم خارجی

عراق پذیرای سرمایه خارجی است ولی ظرفیت قانونی ناقص، سیاست نامطمئن، نگرانی‌های امنیتی و فساد از موانع سرمایه گذاری در این کشور به شمار می‌روند. در حال حاضر هیچ محدودیتی برای معاملات جاری و تبادل ارز که اسناد آنها قانونی است وجود ندارد. قانون سرمایه گذاری ملی که هنوز تحقق نیافته است به سرمایه گذاران این امکان را می‌دهد تا سرمایه‌های خود را به داخل و خارج عراق انتقال دهند. خارجیان ممکن است مالک زمین نباشند ولی سرمایه گذاران خارجی می‌توانند مکان‌هایی را به مدت ۵۰ سال اجاره کنند.

۱۴- آب، فاضلاب و مواد زاید جامد

از ژانویه ۲۰۰۷، صندوق امداد و بازسازی عراق با تأمین اعتبار پروژه‌های متعدد موجب ساخت یا بازسازی ۲۱ تأسیسات آب آشامیدنی و ۲۰۰ سیستم کوچکتر آب شرب شده است. پروژه‌های بزرگ تر شامل تأسیسات آب آشامیدنی نصریا است که در حدود ۲۴۰ هزار مترمکعب در روز آب تولید می‌کند. لوله کشی جدید آب آشامیدنی شهر بصره در آوریل ۲۰۰۶ تکمیل شد. این پروژه‌ها ظرفیت تولید آب را افزایش داده و آب مورد نیاز تقریباً ۵/۴ میلیون نفر از مردم (۱/۶۷ میلیون مترمکعب در روز) را تأمین می‌کند. این میزان در مقایسه با ظرفیت نهایی در حدود ۲/۳۷ میلیون مترمکعب در روز است که آب آشامیدنی در حدود ۸/۴ میلیون نفر را تأمین خواهد کرد. تعیین میزان آبی که در اختیار شهروندان عراقی قرار می‌گیرد دشوار است، زیرا در سیستم‌های توزیع آب مقدار زیادی از آب به هدر می‌رود. قرار است سیستم فاضلاب مدرن با توجه به استانداردهای بین‌المللی محیط زیست در جنوب غربی بصره تأسیس شود که ظرفیت ۲۳۳۰ مترمکعب جذب زیاده در روز را دارد. این تأسیسات

در نوامبر ۲۰۰۵ تاکنون به دلیل نگرانی‌های امنیتی نیمه کاره رها شده است. در حال حاضر استفاده از سیستم فاضلاب محدود است، با این حال استفاده کامل از این تأسیسات هنوز میسر نشده است.

❖ امیدواری به آینده عراق

بر پایه مطالعه‌ای که اخیراً منتشر شده، به رغم خروج نیروهای بین‌المللی از عراق، سرمایه‌گذاران خارجی هنوز درباره پایان یافتن خشونت در این کشور مردد هستند ولی بیشتر شرکت‌ها معتقدند شرایط امنیتی بهبود خواهد یافت. بررسی انجام شده بر روی بیش از ۳۰۰ مدیر اجرایی ارشد توسط واحد اطلاعاتی اکونومیست نشان می‌دهد که هفت سال پس از تجاوز به رهبری آمریکا که منجر به خلع صدام حسین شد، ۶۴ درصد معتقد هستند که هنوز عراق کشور امنی برای تجارت نیست. ولی هنوز بسیاری به آینده عراق خوش بین هستند. برپایه نتایج نظرسنجی اخیر خبرگزاری فرانسه که در ماه ژوئیه ۲۰۱۰ انجام شده ۵۵ درصد از شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی معتقدند که شرایط امنیتی برای فعالیت شرکت‌های خارجی و کارکنان آنها طی دو سال آینده بهبود بیشتری خواهد یافت. به رغم خروج نیروهای خارجی از عراق شرایط امنیتی این کشور بهبود یافته است. انگلستان سال گذشته سربازان خود را از این کشور خارج کرد در حالی که ایالات متحده آمریکا در ماه ژوئیه آخرین تپ زرمی خود را خارج کرد، هرچند که در حدود ۵۰ هزار سرباز آمریکایی در این کشور باقی خواهند ماند. براساس تحقیق واحد اطلاعاتی اکونومیست، خشونت طبق نظر ۶۷ درصد از پاسخ دهندگان بزرگ ترین خطر تجاری در عراق و به ترتیب بعد از آن فساد با ۴۴ درصد و عدم تأسیسات زیربنایی ۳۵ درصد بود ذخایر نفت و گاز عراق مهمترین جاذبه برای سرمایه‌گذاران کشور بود، ولی پس از آن ۴۳ درصد از شرکت کنندگان ساخت و ساز و املاک را امیدوارکننده‌ترین بخش غیرهیدروکربن اعلام کردند و پس از آن کالاهای مصرفی با ۲۳ درصد و سلامت و فراورده‌های دارویی با ۱۸ درصد قرار داشت. واحد اطلاعات اکونومیست برداشت و نظر ۳۷ مدیر اجرایی ارشد از ۵۲ کشور را درباره سرمایه‌گذاری در عراق بررسی کرده است. این مدیران برای ۸۰ شرکتی کار می‌کنند که در حال سرمایه‌گذاری در عراق هستند و ۳۲ شرکت نیز مشغول بررسی سرمایه‌گذاری در این کشور هستند.

❖ نتیجه‌گیری

ایجاد رشد اقتصادی و در نتیجه ایجاد شغل، ایجاد درآمد و بهبود استانداردهای زندگی از مهمترین اهدافی است که باید تحقق یابد. ایجاد بنیانی برای رشد اقتصادی پایدار در پرتو این واقعیت که کمک‌های بین‌المللی احتمالاً کاهش خواهد یافت اضطراری تر جلوه می‌کند. عراق برای تولید پول مورد نیاز برای اداره کشور وابسته به خود و سرمایه‌گذاری در بخش خارجی و داخلی خواهد بود. هرچند که عراق با چالش‌های فراوانی شامل امنیت، بیکاری و افزایش قیمت‌ها روبرو است، هنوز در بدنه دولت، جامعه تجاری و در میان شهروندان عراقی احساس خوش بینی نسبت به آینده کشور وجود دارد. منابع: اکونومیست، ویکی پدیا، سی آی پی ای، فکت بوک سیا



می توانیم سلطان نوسازی عراق شویم

مصائب بخش خصوصی برای نقش آفرینی در اقتصاد عراق در گفت و گو با غلامرضا حیدری کرد زنگنه

موضوع را بهتر از ما تشخیص دادند و جنگ تحمیلی ۸ ساله علیه ایران نیز با همین هدف انجام شد تا دو کشور با وجود قرابت های زیادی که با هم دارند، به هم نزدیک نشوند. چون در صورت تقویت روابط دو کشور، ارتباط ایران از طریق عراق و سوریه و لبنان، به اسرائیل که مرکز استکبار جهان است، می رسد و این خطر بزرگی برای رژیم صهیونیستی بود. الان روابط اقتصادی و سیاسی ما با سوریه، یک رابطه استراتژیک و مهم است و اما این رابطه حلقه مفقوده ای به نام عراق دارد که باید تلاش کنیم با تقویت روابط تجاری خود با عراق، این حلقه مفقوده را به یک حلقه فعال تبدیل کرده و خط رسیدن به مرز اسرائیل را کامل کنیم.

علاوه بر این ها، از منظر اقتصادی، عراق، کشوری ثروتمند است که علاوه بر نفت، منابع غنی متعددی دارد و برعکس بسیاری از کشورهای عربی، از نظر علمی دانشمندان بسیاری هم دارد. در بسیاری علوم از کشورهای دیگر عربی جلوتر است. در زمینه کشاورزی برخلاف کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس که در تامین آب شرب هم دچار مشکل هستند، کشور پرآب و زرخیزی است. عراق قبل از

بازار عراق همواره به عنوان یک بازار استراتژیک برای ایران معرفی می شود. این بازار چه ویژگی های منحصر به فردی برای ایران دارد؟

از چند جنبه ورود و تقویت حضور در بازار عراق به نفع ماست. یکی از منظر سیاسی. امروز روابط اقتصادی و سیاسی کشورها از هم منفک نیست و کشوری که بتواند روابط اقتصادی اش را تقویت کند، می تواند از آن در مسیر بهبود و تقویت روابط سیاسی اش بهره بگیرد. بنابراین توسعه روابط تجاری با عراق به عنوان مکمل و تقویت کننده روابط سیاسی دو کشور می تواند ایفای نقش کند.

عراق نه تنها مرز بسیار گسترده ای با ایران دارد بلکه از معدود کشورهای عربی محصور در خشکی است که با جمعیت چشم گیر شیعیان، قرابت مذهبی ویژه ای با ما دارد. همین مسائل موجب شده شرایط این کشور مستقیماً بر کشور و مرزهای مشترک ما اثر بگذارد؛ اگر در عراق ناامنی حاکم باشد، اثرات منفی اش مرزهای ما را نیز تحت تاثیر قرار می دهد. طبیعی است اگر آباد باشد، نتایج این آبادانی، کشور ما را هم تحت تاثیر قرار می دهد. رقابتی ما هم این

فرشته رفیعی

۱۳۳۶ کیلومتر مرز مشترک با عراق در شرایطی که این کشور در تلاش است تا زیربنای خود را بازسازی کند، مدت هاست فرصتی استثنایی و غیر قابل تکرار برای ایران پدید آورده است اما از این فرصت، آنگونه که باید استفاده نشده است. امروز برخلاف چند سال قبل که زیر هجوم کالاهای با کیفیت یا فاقد کیفیت ایرانی، در هر گوشه بازار عراق می شد سراغی از اقلام ایرانی گرفت، این روزها رقبا گوی سبقت ربوده اند و لحظه به لحظه در حال توسعه سهم خود در این بازار بکر و گسترده هستند. در میان نهادهایی که در حوزه مناسبات اقتصادی با عراق جای گرفتند انجمن دوستی ایران و عراق از بدو تاسیس سعی کرده است گام های توسعه اقتصادی با این کشور را سرعت بخشد. با غلامرضا حیدری کرد زنگنه، مسئول کمیته اقتصادی انجمن دوستی ایران و عراق در مورد ظرفیت ها و موانع پیش روی توسعه روابط تجاری با عراق گفت و گو کرده ایم. او معتقد است که ایران می تواند آقای نوسازی و توسعه کشور عراق شود.

جنگ، بزرگ ترین تولید کننده و صادر کننده خرما در جهان بود و نخلستان‌های این کشور شهرت بالایی داشتند.

کشوری با این منابع عظیم و پتانسیل‌های قابل توجه متأسفانه تحت حاکمیت رژیم بعث تقریباً سه دهه با کشورهای مختلف از جمله ایران در جنگ بود و تاکنون فرصتی برای بازسازی نداشته است. در چند سفری که من به عراق داشتم، به عینه دیدم که تمام زیرساخت‌ها و ابنیه این کشور مانند پیش از انقلاب ایران است، هتل‌ها، جاده‌ها، بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها همه متعلق به چنددهه قبل است و طی ۳۰ سال گذشته نه تنها توسعه پیدا نکرده‌اند و حتی اقدامی در جهت بازسازی آنها صورت نگرفته بلکه در اثر جنگ‌های متعدد، تخریب شده‌اند. به همین دلیل کشور عراق در برهه فعلی، نیاز شدید به بازسازی و نوسازی زیرساخت‌هایش دارد.

با استقرار دولت جدید در عراق، روند بازسازی این کشور مدت‌هاست آغاز شده اما به اذعان بسیاری از دست‌اندرکاران، نقش ایران در فرایند بازسازی کمرنگ است.

متأسفانه برخی کشورها که در گذشته با اغراض سیاسی به دنبال تخریب رابطه ایران و عراق بودند، امروز مشخصاً با هدف تأمین منافع اقتصادی خودشان، تلاش دارند وجهه ایران در این کشور را خراب کرده و مانع توسعه روابط اقتصادی دو کشور شوند. حتی در عرصه سیاسی تمام تلاش آنها این است دولتی را در عراق سرکار بیاورند که دروازه‌های اقتصادی این کشور را بر روی دیگران به ویژه ایران بسته و بروی خودشان باز کند.

من معتقدم امروز برخی کشورها در عراق بیش از آن که به دنبال تأمین اهداف سیاسی باشند، از تمام پتانسیل‌ها در جهت تأمین منافع اقتصادی شان استفاده می‌کنند و تلاش دارند تا حضور در اقتصاد عراق را تثبیت کنند. ترکیه به عنوان صادرکننده بزرگ به عراق، در حال افزایش سهم‌اش در بازار این کشور است چون مشکلاتی را که ما در مسیر رسیدن به بازار عراق داریم، ندارد. با این وجود ما بعد از ترکیه، دومین صادرکننده به عراق هستیم.

اما فاصله ما با ترکیه‌ای که سالانه حدود ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلار صادرات به عراق دارد، در شرایطی که حداکثر صادرات ما ۵ میلیارد دلار است، خیلی زیاد است.

بله متأسفانه فاصله زیادی داریم.

و برخلاف ترکیه که طی یکی دو سال اخیر سهم‌اش در بازار عراق را به شدت افزایش داده، ما شاهد افزایش موانع و سخت‌تر شدن شرایط حضورمان در عراق بوده‌ایم...

چند سال قبل فاصله ما از ترکیه کمتر بود. به هر حال نباید فراموش کرد که ما در عراق مخالفانی داریم و به این مساله باید شیطنت برخی کشورها را هم اضافه کرد. اما دوستان ما هم در عراق کم نیستند. عمده مردم عراق به کالاهای ایرانی نسبت به تولیدات سایر

کشورها، اقبال بهتری نشان می‌دهند. اتفاقاً به صرف شان هم هست، کالاهای ایرانی به دلیل همسایگی دو کشور، با قیمت تمام شده پایین تری به بازار عراق می‌رسد. ما ۵ استان هم مرز با عراق داریم و از شمال غرب تا جنوب غرب مرز مشترک با عراق داریم که باید از این مزیت‌ها به بهترین شکل ممکن استفاده کنیم.

اما بخشی از این فرصت سوزی ناشی از اهمال و کم کاری خود ماست. قبول ندارید؟

قطعاً همین‌طور است. متأسفانه چند مشکل اساسی وجود دارد. اول این که به دلیل نزدیک بودن این کشور، بعضاً می‌بینیم کالاهای بی‌کیفیت زیادی نه فقط توسط شرکت‌های کوچک صادراتی بلکه توسط اشخاص حقیقی و گاهی به صورت قاچاق به عراق ارسال می‌شود. نکته دیگر اینکه ما در کشور تشکلهای بزرگ صادراتی که تحت برندهای شناخته شده، با یک استراتژی مشخص و حساب شده و با شناسایی رقبا اقدام به صادرات کنند، نداریم.

با وجود این ظرفیت‌ها و قرابت‌ها، چرا ما تا کنون نتوانسته‌ایم به سهم شایسته‌ای از بازار عراق دست پیدا کنیم؟ قبول دارید که وقتی کشورها سهم خود از این بازار را تثبیت کنند، آنوقت کار ما سخت‌تر می‌شود؟

به نکته خوبی اشاره کردید. امروز همه کشورهای دنیا به دنبال گرفتن سهم بیشتر از بازارهای خارجی هستند و هیچ کشوری منافع بلند مدت خود را قربانی سودهای مقطعی نمی‌کند. متأسفانه ما فرهنگ صادراتی نداریم. عراق در یک برهه‌ای نیاز شدید به سیمان داشت و بارها درخواست کردند از ایران سیمان وارد کنند اما ما گفتیم خودمان نیاز داریم اما ترکیه با وجود این که خودش نیاز به سیمان داشت، به درخواست عراقی‌ها پاسخ مثبت داد. بعدها که تولید سیمان در کشورمان افزایش یافت و زمینه برای صادرات فراهم شد، چون ترکیه جای خود را در بازار سیمان عراق تثبیت کرده بود، عراقی‌ها نسبت به تأمین سیمان از ایران تمایلی نشان ندادند.

من معتقدم آن زمان حتی اگر لازم بود باید نیاز داخلی‌مان را از طریق واردات تأمین می‌کردیم اما صادرات به عراق را انجام می‌دادیم تا بتوانیم در بازار سیمان عراق سهمی را به خود اختصاص دهیم. متأسفانه ما همواره صادرات را فدای بازار داخلی کرده‌ایم و صادرات را نسبت به بازار داخل در اولویت دوم اهمیت قرار داده‌ایم. کشورهای توسعه یافته اینگونه عمل نمی‌کنند و بیشترین اولویت و اهمیت را به صادرات می‌دهند. برخی کشورها مثل چین یا اخیراً ترکیه واقعاً اولویت اولشان، صادرات است. مر کانتالیست‌ها که از قرن ۱۵ تا ۱۸ در انگلستان اولین مکتب اقتصادی دنیا را بنیان گذاشتند، ترشان در تجارت این بود که صادرات همه چیز از انگلستان آزاد است به جز کالاهای سرمایه‌ای و واردات همه چیز به انگلستان ممنوع است جز مواد اولیه و خام. اما متأسفانه ما می‌گوییم

اول خودمان سیر بخوریم و استفاده کنیم، اگر چیزی اضافه آمد صادر کنیم.

اتفاقاً کشورهایی که امروز در تجارت عملکرد موفق‌تری دارند، تقریباً با همین استراتژی کار می‌کنند.

بله، دقیقاً. امروز می‌گویند که لقمه‌ای که داری در دهانت می‌گذاری را اگر کشوری طلب کرد، در دهانت نگذار و به او بده. یعنی تا این اندازه به صادرات اهمیت می‌دهند. شما به این مسئله، عدم کیفیت برخی کالاها و دنبال سودهای مقطعی بودن را هم اضافه کنید. البته مقداری از مشکلات همان‌طور که گفتیم سیاسی است. یعنی آمریکاییها ورود برخی کالاهای ایرانی به عراق را محدود می‌کنند و تشریفات سهلی که بر واردات از ترکیه حاکم است، برای ما وجود ندارد.

مثل سخت‌گیری‌هایی که مدت‌هاست در مورد تعویض کامیون‌های حامل کالاهای ایرانی صورت می‌گیرد...

بله، کامیون‌های ایرانی در مرز ترکیه باید بار خود را خالی کرده و این اقلام مجدداً توسط کامیون‌های عراقی بارگیری شده و به خاک عراق حمل می‌شود که علاوه بر طولانی کردن فرایند صادرات، هزینه اضافه‌ای را به صادرکننده ایرانی تحمیل می‌کند. این درحالی است که کامیون‌های ترکیه از مبدا بارگیری، بصورت یکسره کالای خود را تا مقصد نهایی حمل می‌کنند. این ناشی از سم پاشی‌های آمریکایی‌هاست که می‌گویند ایران در کامیون‌های حمل کالا، سلاح به عراق می‌فرستد.

اما اگر بتوانیم با تکیه بر مزیت‌هایمان، کالای کیفی با قیمت تمام شده پایین‌تر از سایر رقبا عرضه کنیم، این مسائل خودبخود به حاشیه می‌رود.

بله، تاجر عراقی وقتی ببیند کالای کیفی ایرانی با قیمت تمام شده پایین‌تر می‌آید، حمایت می‌کند تا شرایط ورود کالا به کشورش تسهیل شود. امروز در دنیا کیفیت و قیمت، حرف اول را در رقابت می‌زند.

برای غلبه بر این مشکلات چه سیاستی باید در مورد بازار عراق اتخاذ شود؟

سازمان توسعه تجارت به عنوان متولی صادرات غیر نفتی کشور اخیراً سیاست‌هایی را برای جلوگیری از صادرات کالاهای فاقد کیفیت در پیش گرفته و تلاش دارد از صادرات چنین اقلامی جلوگیری کند که سیاست به جا و درستی است. در کنار این موضوع باید به سمت تقویت تشکلهای صادراتی و برندهای صادراتی حرکت کنیم و در عین حال فرصت‌های سرمایه‌گذاری و نیازهای بازار عراق را مورد توجه جدی و دقیق قرار داده و این اطلاعات را به صادرکنندگان خوش نام و توانا انتقال دهیم. در کنار این تشکلهای صادراتی هم باید فعال‌تر عمل کرده و در مورد بازار عراق با برنامه‌ریزی وارد عمل شوند. ➔



خیابان امین‌الضرب - کوچه خلیلی

این روزها نوشتن از آدم‌هایی که دوستشان داریم، خیلی سخت است. سخت به این دلیل که جو زمانه عوض شده و تکریم افراد، کاری پسندیده نیست به‌خصوص آن که مردی که می‌خواهیم از او به بزرگی یاد کنیم، یک کارآفرین است. این کج‌اندیشی هم به همه چیزمان می‌آید که در قاموسمان نه انصاف داریم و نه ذره‌ای قدرشناسی بلدیم که اگر درست فهمیده بودیم، باید خیابان هایمان، به نام همین‌ها بود و وقتی می‌خواستیم به خردسالان آدرس بدهیم، باید می‌گفتیم: خیابان امین‌الضرب، کوچه خلیلی، چه کنیم که تکریم بزرگان را به ما نیاموخته‌اند و ما حتی اندکی تاریخ نمی‌دانیم اگر نه می‌فهمیدیم، تاریخ را همین‌ها ساخته‌اند. همین آدم‌هایی که این روزها نسلشان را انداخته‌اند روی کولشان و دارند دنیای ما را ترک می‌کنند. «محسن خلیلی عراقی» یکی از همین‌هاست که این روزها حال و هوای خوشی ندارد. اسطوره صنعت ایران و مردی که همه به احترام ۶۰ سال کارآفرینی و مدیریتش می‌ایستند و تکریمش می‌کنند، این روزها با بیماری سختی دست و پنجه نرم می‌کند. او که همواره یکی از فعال‌ترین اعضای هیأت نمایندگان اتاق تهران بوده، اکنون به دلیل ضعف جسمانی یارای تحرک ندارد و همکارانش در پارلمان بخش خصوصی امیدوارند پس از تکمیل دوران مداوا، بنیان‌گذار «شرکت بوتان» و اسطوره صنعت ایران را دوباره در کنار خود ببینند. بابت نگارش این چند صفحه، هیچ منتی بر محسن خلیلی عراقی نیست چه آن که اگر توانایی داشتیم، خیابانی را به نامش می‌کردیم تا اگر نوجوانی از ما می‌پرسید خانه دوست کجاست؟ می‌گفتیم در خیابان امین‌الضرب، کوچه محسن خلیلی.

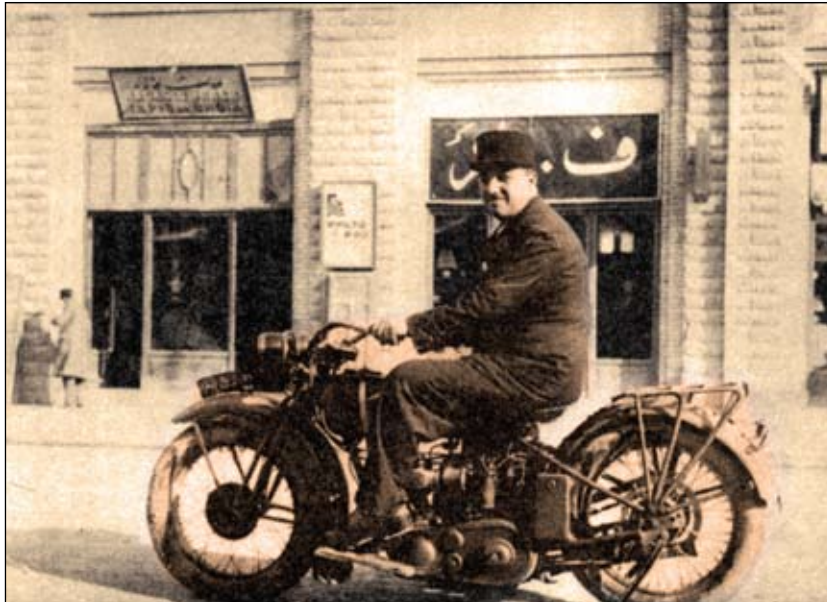
هر که نکونام زیست



علی اکبر جاویدان

قائم مقام دبیرکل اتاق تهران

در این بیت پر محتوا «زنده و جاوید ماند هر که نکونام زیست / کز عقیبش ذکر خیر زنده کند نام را» قیود، زنده و جاوید، صفت نکو نام و فعل زیست را برای یک انسان چگونه می توان تعریف کرد؟ آیا زیستن فقط به معنی عضوی از یک جامعه بودن و صبح را به شب و بیست سالگی را به سی و پنجاه و... رسانیدن و زنده بودن نیز فقط در میان اطرفیان نفس کشیدن و بودن است؟! و چه سان می شود جاوید ماند؟ به قبیله یا خانواده ای خاص وابسته بودن، کمک به دیگران، ثروتمند یا عالم و دانشمند شدن، ورزشکاری توانمند و شهره، یا سیاستمداری معروف شدن، و یا اینکه با تلاش از خویش صنعتگری مبتکر و خلاق و یا هنرمندی برجسته ساختن و در هر صورت به طرقی از این دست شخصیتی متمایز از خود ساختن می تواند عامل جاودانگی انسان باشد؟ با نگاهی به ماندگاران و جاودانگان تاریخ بطور قطع وجوه اشتراکی را در اکثرشان می توان یافت که بارزترین آنها، عشق به مردم است، و بر این اساس هدف یا اهداف را مشخص یا انتخاب کرده اند، زیرا که عشق، دستیابی به هدف را دلنشین تر، باشکوه تر و والاتر می نمایاند. و این است که می توان گفت آنچه که پویایی و مداومت تلاش را با همه سختی های راه و کار برای وجود وارسته و بزرگی چون محسن خلیلی میسر ساخته به نظر نگارنده چیزی نبوده است جز عشق خدایی به مردم و احساس سربلندی از خدمت به آنان، که این چنین زیستن و تلاش نمودن به راستی جلوه ای صادقانه از خداجویی و طلب رضای خداوند است. شصت سال فعالیت سازنده این شخصیت ارزشمند و کوشش ثمربخش او در صنعت و تولید و تعالی علمی بخشیدن به مدیریت بخش های صنعتی، که نتایج بس ارزنده حاصل آن است، نشان دهنده راه رفته ای روشن و پر بار برای هموار کردن مسیری طولانی در رسیدن به اهداف واقعی و بسیار مهم شناخت و اعمال مدیریتی مناسب برای صنعت کشور به منظور رسیدن به جایگاهی در خور جهان صنعتی امروز است و در این راه هیچگاه منافع شخصی را ارجح به منافع جمعی ندانست و با آن همه دستاورد ارزنده هیچ زمان به تبعیت از نفس، خود را برتر از دیگران نشمرد و جز شخصیتی فروتن و بزرگواری در مقابل همگان از خود نشان نداد، و این همه نشانه عشقی خدایی به مردم است که قطعاً جلوه ای از جلوه های حق بوده و خواهد بود. «در ازل پرتو حسنت به تجلی دم زد/ عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد» خدایش سالم و زنده نگاه دارد زیرا برای هر خدمتگزار و کار آفرینی در کشور نمونه ای انسانی از فعالیت و تلاش سازنده توأم با خداجویی است که شایسته هر تقدیر و بزرگداشتی است. دلیل اینکه مهندس خلیلی را به عنوان کارآفرین معرفی کرده ایم بیماری و کسالت ایشان نیست بلکه دلیل آن این است که ما نخستین شماره نشریه را منتشر کرده ایم و به هیچ کس به اندازه مهندس خلیلی مدیون نیستیم. →



محمود خلیلی پدر محسن خلیلی در سال ۱۳۰۹

مردی که روشنائی آورد روایتی از زندگی محمود خلیلی پدر صنعت گاز ایران

مریم حسین پور

کوشید و حتی با هزینه شخصی وسایلی برای آزمایشگاه ساخت. در ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۰۷ حکمی در حین تدریس به وی داده می شود که در آن نوشته: «به موجب ماده ۸ کتبرات از این تاریخ به خدمت تدریس شما در مدرسه دارالمعلمین خاتمه داده می شود.» حکم امضای اعتمادالدوله قراگوزلو وزیر معارف را در پای خود دارد. خلیلی در جوابی که باید برای وصول حکم امضا می کرد نوشت: «جوابا عرض می شود به جهنم» و این آغاز حرکت خلیلی جوان به سوی صنعت و کارآفرینی بود.

در این مقطع جمیله آقاولی همسر محمود خانهای که به صورت سهم الارث پدری به وی رسیده را در اختیار او قرار می دهد و محمود خلیلی با گرو گذاشتن این خانه به مبلغ ۲۶۱ تومان دو باب مغازه بزرگ در خیابان چراغ گاز نزدیک پامنار اجاره و کارگاه تعمیرات الکترومکانیک راه اندازی می کند. هنوز دو هفته از انفصال خلیلی جوان از کار تدریس نگذشته بود که او با کمک دو کارگر کار را در کارگاهش آغاز می کند. محمود خلیلی که تا این زمان به رسم پدر و اجداد خود عبا بر تن و عمامه بر سر داشت با اجازه پدر لباس تدریس و آموزش را از تن بدر و رخت کار و صنعت بر تن می کند.

پس از مدتی کار خلیلی رونق می گیرد و در همان اولین سال کار، مجلس شورای ملی به او پیشنهاد می دهد تا شمارنده الکتریکی برای مجلس بسازد. اتوبانک نیز که محلی توقف ماشین های سنگین بود از خلیلی می خواهد تا روزی یک ساعت برای بازدید و تعمیر ماشین ها به آنجا برود. محمود خلیلی در سال ۱۳۰۸ در خیابان علایی خانه ای بزرگتر برای خانواده اجاره می کند و با استفاده از چند باتری کامیون به خانه خودش روشنائی برق می برد و چراغ های نفتی را بسیار زودتر از همشهریان به کنار می گذارد. نورافشانی خانه، رونق کسب و کار و خانه بزرگ همه شرایط برای ورود

یک سال قبل از انقلاب مشروطه و امضای مظفرالدین شاه قاجار بر پای برگه تشکیل مجلس ملی محمود خلیلی پدر که یکی از پیشروان صنعتی کردن جامعه ایرانی و پایه گذار خدمات بسیاری به مردم بود در تهران به دنیا آمد. محمود خلیلی عراقی که در ۲۷ اردیبهشت ۱۲۸۴ هجری خورشیدی دیده به جهان گشود دومین فرزند فاطمه و رمضانعلی بود. محمود که به گفته مادرش بسیار زود سخن گفت و راه رفتن آغاز کرد، در هفت سالگی به مدرسه رفت و در تیرماه ۱۳۳۱ پایان نامه ابتدایی اش را از مدرسه علمیه دریافت کرد. محمود خلیلی با هوش سرشاری که داشت پس از آن به کلاس های ریاضیات و ادبیات میرزا غلامحسین خان رهنما که بعدها وزیر فرهنگ شد رفت و پس از آن نیز به کلاس های درس مرحوم فروغی راه پیدا کرد و با فرزند او ذکاءالملک فروغی دوست شد و زبان فرانسه را هم به خوبی آموخت. در میانه خواندن و یادگیری بود که عشق به سراغش آمد و پیش از پایان تحصیلات در ۱۳۰۱ با جمیله دختر مرحوم مبین السلطان آقاولی ازدواج کرد و یکسال بعد اولین فرزندش به نام منصوره به دنیا آمد.

محمود خلیلی گواهینامه پایان تحصیلات متوسطه خود را در شهریور ۱۳۰۴ با عنوان بهترین شاگرد مدرسه علمیه اخذ می کند و زمانی نمی گذرد که وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه طی حکمی خلیلی جوان را به همراه همسر و فرزند برای تدریس ریاضی، فیزیک و شیمی به رشت می فرستاد. پس از یکسال تدریس در رشت، خلیلی با خانواده اش به تهران باز و مسعوده دومین فرزند این خانواده متولد می شود. محمود خلیلی دو سالی در مدرسه دارالمعلمین و علمیه تدریس کرد و به مسئولیت آزمایشگاه مدرسه دارالمعلمین مرکزی هم منصوب شد. خلیلی برای تجهیز آزمایشگاه بسیار

بودند توانست برنده این مناقصه شود.

❖ راه اندازی صنعت گاز ایران

«من خانم‌های خانه را باید از شر سوخت هیزم و زغال و نفت در آشپزخانه نجات دهم، باید کاری کنم که مملکت بتواند از این موهبت بزرگ یعنی گاز بهره‌مند شود. می‌دانم با مختصر سرمایه‌ای که دارم شاید بهتر باشد جوراب نایلون وارد کنم. زیرا بی‌تردید، بلافاصله و بدون هیچ خطری جوراب‌ها به فروش می‌رود و سود خوبی عاید می‌شود ولی این کار را می‌گذارم برای کسانی که نمی‌توانند صنعت گاز را به ایران بیاورند... اینها جملاتی بود که محمود خلیلی برای بیان نیتش از تلاش در صنعت گاز گفت. خلیلی که هدر رفتن گاز ایران و سوختن آن در روی چاه‌های نفت و هم چنین استفاده از گاز در اروپا و آمریکا را دیده بود به همراه پسر ارشدش محسن که به تازگی از دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده بود راهی آمریکا و انگلستان شدند و یک سال به مطالعه در زمینه صنعت گاز پرداختند و آموزش‌های

چوبی را خطرآفرین دانست و با خرید وسایل از یک شرکت فرانسوی برای تهیه تیرهای بتونی و تأسیس این کارخانه در ایران علاوه بر بهبود برق‌رسانی، هم اشتغال‌زایی کرد و هم از قطع درختان چندساله برای ساختن تیر جلوگیری به عمل آورد. خلیلی در دورانی که ریاست اداره کل برق تهران را برعهده داشت به این فکر افتاد که این اداره باید به صورت شرکتی درآمد و شخصیت حقوقی مستقلی پیدا کند. به همین دلیل با کمک برخی صاحب‌نظران اساسنامه‌ای نوشت و آن را به ثبت رساند و اداره برق تهران را به «شرکت بازرگانی برق تهران» تغییر داد. اما کارشکنی و توطئه‌چینی برخی از توده‌های صاحب‌منصب باعث شد تا این اقدام لغو شود و خلیلی نیز برای مدت ۴۲ روز زندانی شود. پس از آن نیز دیگر هیچ سخنی از شرکت بازرگانی برق به میان نیامد.

❖ حفراولین چاه‌ها و آب‌رسانی

خلیلی پس از زندان دیگر هیچ پست دولتی را نپذیرفت و به

سومین فرزند خانواده را مهیا می‌کند. محسن اولین پسر محمود خلیلی و جمیله آقاولی است که بعدها به بهترین شکل راه پدر را در صنعت و کارآفرینی ادامه می‌دهد. شهربانی اولین سازمان دولتی است که برای استخدام محمود خلیلی پیشقدم می‌شود و او را برای رفع نقایص روشنایی نظمی به کار می‌گیرد. پس از مدتی خلیلی سرپرستی امور روشنایی شمیران را نیز می‌پذیرد که برق‌رسانی قصر رضاشاه را نیز در حیطه اختیارات او قرار می‌دهد. شبی در سال ۱۳۱۵ موتور کارخانه برق دربند از کار می‌افتد و رضاخان که بسیار شکاک بود آشفته می‌شود و عکس‌العمل تندی به زیردستان خود نشان می‌دهد. محمود خلیلی یک ساعته که از خاموش می‌گذرد موفق می‌شود با استفاده از چند قطعه یدکی موتور را دوباره راه‌اندازی و روشنایی را برقرار کند. سرتیپ هوشمند رییس بلدیة وقت که از رفتار رضاشاه دلگیر است، در نهایت خشونت و بی‌ادبی خلیلی را مورد مواخذه و نکوهش قرار می‌دهد. خلیلی بدون اینکه حرفی بزند از دفتر خارج می‌شود و دیگر به محل کار برنمی‌گردد. سرتیپ که می‌بیند چاره‌ای جز برگرداندن خلیلی برای در امان ماندن از دست شاه ندارد و هیچ کسی را برای جایگزینی خلیلی ندارد، افرادی را برای پادرمیانی نزد خلیلی می‌فرستد و خود نیز با روی خوش به استقبال او می‌رود تا بتواند او را دوباره به کار برگرداند. خلیلی اکنون سه فرزند دیگر به نام‌های سعید، هما و همایون دارد. پس از آن محمود خلیلی با نقل مکان به منطقه شمیران تجربیات کاری جدیدی آغاز می‌کند. از ساختمان‌سازی و حفر چاه آب شروع کرد و با تأسیس کارخانه چینی‌سازی که البته در نهایت ناموفق بود ادامه داد و حتی به دامداری و تأسیس یک گاوداری مجهز در اراک رو آورد. باناکام ماندن گاوداری به دلیل نداشتن سرپرست‌های کارآمد، خلیلی در کنار انبار گندم شهر تهران آسیاب بزرگی برای آرد کردن گندم احداث کرد که در آن سال‌های سخت برای مردم بسیار مفید و مثمرتر بود تا جایی که مهندس بازرگان هم در نوشته‌هایش به این آسیاب و خدماتش برای مردم اشاره می‌کند. خلیلی اکنون با اضافه شدن حمید، شاهین و فرخ صاحب ۹ فرزند است اگر چه خود گفته بود: «من ۱۲ فرزند می‌خواستم اما خانم به بیشتر از این رضایت نداد».

❖ تأسیس اولین کارخانه برق دولتی

اگرچه پرسابقه‌ترین و نام‌آورترین فرد در صنعت برق ایران بدون شک حاج حسین امین‌الضرب است که برای اولین بار برق را به ایران آورد و اولین کارخانه برق شهری را در تهران در سال ۱۲۸۴ راه انداخت اما تا سی سال بعد هم از برق تنها برای روشنایی‌های محدود استفاده می‌شد و در بین مردم استفاده از برق رواج چندان نداشت تا این که محمود خلیلی به ریاست اداره برق تهران منصوب شد. خلیلی اقدامات فراوانی در جهت توسعه کارخانجات تولید برق و برق‌رسانی به شهر تهران انجام داد. در حالی در زمان تأسیس کارخانه برق امین‌الضرب فقط برق‌رسانی تا شعاع ۸۰۰ ذرعی کارخانه امکان‌پذیر بود و امین‌الضرب با وجود داشتن امتیازنامه با زور ششول حیدر عمواغلی پایه‌ها را نصب می‌کرد، خلیلی وسایلی را که برای احداث کارخانه ذوب آهن به ایران آورده شده بود و با شروع جنگ جهانی بلااستفاده مانده بود، به کار گرفت و برق‌رسانی را توسعه داد. تیره‌های



محمودخلیلی
نفر اول سمت
چپ و محسن
خلیلی نفر دوم از
سمت راست در
دیدار با مهندسان
آمریکایی

لازم را فراگرفتند. پدر ۴۶ ساله و پسر ۲۴ ساله در بازگشت به همراه دکتر اسفندیار یگانگی شرکت بوتان را در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ با مسئولیت محدود به ثبت رساندند. در ۱۳۳۲/۷/۴ خلیلی نامه‌ای به شرکت ملی نفت ایران نوشت و تقاضای دریافت اطلاعات از طرز تحویل گاز به شرکت بوتان و بهای هر تن گاز شد. اولین محموله گاز مایع به صورت آزمایشی در ۱۳۳۲/۷/۶ دریافت و در ۱۳۳۲/۷/۱۱ بنا به درخواست محمود خلیلی، تحویل محسن خلیلی شد. این اولین باری بود که گازهایی که سر چاه‌های نفت سوزانده می‌شد برای مصارف خانگی و صنعتی به تهران حمل شد. در همان سال‌ها محلی برای شرکت در خیابان سعدی اجازه و نمایشگاهی در کنار آن دایر و کار فروش آغاز شد. اگرچه دیدن وسایل ناشناخته‌ای چون اجاق گاز، فر و سیلندر گاز عابرین کنجکاو را به داخل فروشگاه جلب می‌کرد اما همان ترسی که ابتدای استفاده از برق در بین مردم رواج داشت آنها را دست خالی از فروشگاه به بیرون می‌کشاند. مدیران شرکت در ۱۳۳۳/۱۰/۲۳ نامه‌ای به آبتین، رییس اداره کل گمرک نوشته

فرزندان خود هم توصیه کرد تا هیچگاه وارد دولت نشوند و کار دولتی نکنند. خلیلی که همزمان با ریاست اداره برق مدت سه سال هم ریاست اداره پخش آب و لوله کشی شهر تهران نیز بود، پس از کناره‌گیری از کارهای دولتی به فکر آب‌رسانی با حفر چاه و نصب پمپ‌های مستغرق شد. مدتی به آمریکا رفت و مطالعات و تحقیقات فراوانی برای حفر چاه آب داشت به طوری که پس از برگشتن توانست با کمک همکارانش در شهرهای مختلفی چون شیراز، کرمان، مشهد، چناران، بندرگز و نقاط مختلف تهران چاه‌های آب زیادی حفر کند. مهندس بازرگان در کتاب شصت سال خدمت و مقاومت می‌نویسد که چگونه در زمان مدیرعاملی سازمان آب مناقصه‌ای برای خرید لوله و لوازم انشعاب برگزار می‌کند و محمود خلیلی با پیشنهادش مبنی بر استفاده از لوله مسی باعث می‌شود که دوام لوله‌کشی بیشتر شود و با خرید مس خام از آمریکا و دادن آن به آلمان‌ها برای تولید لوله و اتصالات هزینه این کار را نیز به طور فاحشی کاهش می‌دهد. محمود خلیلی با قیمتی حدود یک سوم قیمتی که کمپانی‌های بزرگ خارجی اعلام کرده

و خواستار کاهش تعرفه گمرکی لوازم گازسوز شدند. در سال دوم تأسیس شرکت بوتان، مردم به ویژه خانم‌ها با دیدن فرها و اجاق‌های گازسوز در خانه‌های دوستان و خویشان و آگاه شدن از مزیت‌های گاز برای خرید به بوتان مراجعه می‌کردند. خلیلی در ۱۳۳۸/۵/۲۶ طی نامه‌ای به شرکت ملی نفت ایران چهار خواسته از این شرکت را یادآور شده که انجام تبلیغات برای مصرف سوخت و آشنایی شهروندان یکی از آنها بود و پس از آن کارناوال‌های تبلیغاتی بوتان هم در کشور به راه افتادند که گاز و نحوه مصرف و آسایش و رفاه آن را تبلیغ می‌کردند. چند سال محسن خلیلی پیشنهاد ساخت و وسایل گازسوز را به پدرش داد. محسن خلیلی باور داشت که ساخت وسایل گازسوز باید هرچه زودتر در کشور آغاز شود. نخستین محصول این شرکت آبگرمکن ایستاده ۴۰ گالنی با کنترل ترموستاتیک بود. این آبگرمکن‌ها در واحدی که به عنوان اولین تأسیسات سیلندر پرکنی و ذخیره‌سازی شرکت بوتان در تپه سفید در ۱۰ کیلومتری جاده ساوه احداث شده بود قرار داشت و از آنجا که بیشتر کارهای مربوط به ساخت با دستگاه‌های ساده و دستی انجام می‌گرفت ماهانه ۲۰ دستگاه بیشتر توان تولید نبود. در این کارگاه کوچک به مرور ساخت اجاق‌های رومیزی و پلوپزهای یک تا ۴ شعله شروع شد و چندی بعد با همکاری مهندس محسن غفاری و استفاده از تکنیک‌های تازه لعاب‌کاری، تولیدات افزایش یافت. شرکت بوتان به سرعت رشد و توسعه پیدا می‌کرد. همایون،

حمید و شاهین خلیلی نیز پس از پایان تحصیلات در آمریکا به بوتان ملحق شده بودند و به دنبال راه‌هایی برای گسترش تولید و توسعه شرکت بودند. شرکت بوتان در سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۵ چون جاده ارتباطی آبادان به تهران بسیار بد بود، ناچار از طریق سرهم کردن وسایل باقی مانده از جنگ جهانی و تانک وارداتی از کشور آلمان موفق به ساخت نخستین تریلر به ظرفیت ۱۲ تن شد. عباس چمران که در دانشکده فنی با محسن خلیلی دوست بود، در نصب تانکر بر روی واگن و ایجاد ایستگاه تخلیه و بارگیری در خرمشهر و تپه سفید به کمک آنها آمد. اگر چه شرکت بوتان در ابتدا اکثر قطعات مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کرد اما در حال حاضر حدود ۹۵ درصد از قطعات وسایل گازسوز و سایر تولیدات این مجموعه در داخل از کشور صورت می‌گیرد. تعداد آبگرمکن‌های بوتان که در ابتدای راه‌اندازی خط تولید ۲۰ دستگاه در ماه بود در سال ۱۳۸۳ به ۶۰۰ هزار دستگاه در سال رسید. در نهایت در ششم مهرماه سال ۱۳۴۳، شرکت صنعتی بوتان به صورت شرکت مستقل از شرکت بوتان تأسیس شد و محمود خلیلی به همراه فرزندان با آوردن دستگاه‌های صنعتی بزرگ و مدرن خط تولید وسایل گازسوز متفاوتی را راه‌اندازی کردند و کارگران زیادی به خدمت گرفتند. بوتان روز به روز بر تعداد محصولات خود و نوآوری‌هایش در صنعت گاز افزود و هر سال خدمتی تازه به مردم ایران ارائه داد. محمود خلیلی که سال‌ها بی‌وقفه تلاش و کوششی خستگی‌ناپذیر داشت در اثر

بیماری قند که چند سال قبل نیز عوارضش در او دیده و باعث شده بود تحت رژیم غذایی سخت همسر قرار بگیرد ضعیف و ضعیف‌تر شد. خلیلی در بهار ۱۳۵۳ توسط فرزندان برای ادامه معالجات به آمریکا برده شد. این در حالی بود که خلیلی کمتر از بیماری و دردهایش در بین خانواده سخن می‌گفت تا جایی که فرزندان پس از شش سال متوجه شدند که پدر بر اثر بیماری بینایی یکی از چشم‌هایش را از دست داده است. خلیلی ۴۰ روز در بیمارستانی در میشیگان بستری بود و پس از این که شصت و هشتمین سالروز تولدش را در بیمارستان جشن گرفت به تهران بازگشت و اول تیرماه به بیمارستان آراد منتقل شد. با اینکه پایش را از زیر زانو قطع کردند اما پیشرفت بیماری و آسیب‌هایی که به کلیه‌ها و ریه‌اش وارد شده بود باعث شد تا چراغ پرثمر عمرش در ۱۲ تیرماه خاموش شود.

بخش خصوصی از نگاه محمود خلیلی

کشوری که دارای بخش خصوصی سلامت و منضبطی نباشد هرگز نصیبی از پیشرفت و رشد حاصل نمی‌شود. دولت در هیچ زمانی نه بازگاز خوبی بوده و نه صنعتگر خوبی. این مردم هستند که با سرمایه‌گذاری در صنایع مفید برای کشور می‌توانند برای کارگر، استادکار، مهندس متخصص و مشاور در هر زمینه‌ای اشتغال ایجاد کنند، به دولت مالیات دهند، مانع خروج ارز از کشور شوند و به این ترتیب است که اقتصاد کشور به سرعت رو به رشد می‌رود و افراد به زندگی بهتری دست می‌یابند. →

بوتان، باقیات الصالحاتش شد

مهدی بازرگان از محمود خلیلی می‌گوید

مهندس مهدی بازرگان در بخشی از کتاب «شصت سال خدمت و مقاومت» می‌نویسد: هم‌دوره‌ای دیگرم آقا شیخ محمود خلیلی است که بعداً معروف به مهندس خلیلی شد. فرد فعال و مرد حراف و دوست‌داشتنی و باشخصیتی بود، صاحب استعداد و اهل ابتکار و همه فن حریف که با شاگردان و فارغ‌التحصیلان مدارس، زمین تا آسمان فرق داشت. خودش می‌گفت: آدم باید در ایران از صبح تا غروب روی چند سن بازی کند. دارالمعلمین را تمام نکرده و زمانی که هنوز عبا و عمامه داشت، یک دکان کارگاه مانند باتری پرکنی در سرچشمه باز کرد و به این ترتیب عملاً هنرمند تعمیرکار برق و موتور شد. در شهر بانی متخصص و مسئول اداره فنی گشت و بالاخره سر از ریاست اداره و کارخانه برق تهران (خیابان ژاله) درآورد. در جوار انبار گندم یک دکان اجاره کرد و در آنجا آسیابی موتوری برای آرد کردن گندم به کار انداخت که با سنگ آسیای معمولی بود ولی به وسیله موتور بنزینی حرکت می‌کرد و گیربکس کامیون (برای تبدیل گردش محور افق به محور قائم) داشت. کلی به اداره غله برای تأمین آرد نانوائی‌ها خدمت کرد و کلی هم به جیب خودش و سرمایه‌داری آینده‌اش. متفقین که آمدند از آنها چاه عمیق را یاد گرفت و واردکننده تلمبه‌های مستغرق پیرلس آمریکایی و دستگاه‌های حفاری شد که در ایران سابقه نداشت و چقدر به شهرها و باغات و دهات خدمت کرد و چقدر آدم تربیت کرد، حرفه‌ها راه انداخت و سودها به دست آورد. با ایشان همکاری صمیمانه متعدد در پروژه‌های فنی برای مناقصه‌های دولتی و تهیه دفتر مشخصات داشتیم. وقتی مدیرعامل سازمان آب تهران شدم از رفاقت و راهنمایی دریغ نداشت. برای اجرای انشعابات شبکه آب تهران که بدون استمداد مهندس مشاور انگلیسی الکساندر گیب و مستقلاً انجام می‌دادیم، جهت خرید لوله و لوازم انشعاب، مناقصه بین‌المللی گذاشتیم و به شرکت‌کنندگان در مناقصه آزادی دادیم که غیر از چدن و فولاد، از اجناس دیگر هم پیشنهاد بدهند.

آقای خلیلی به فکر افتاد لوله مسی پیشنهاد دهد که دوام بیشتر و نصب و کارکرد راحت‌تر دارد ولی گران است. تدبیری به عقلش رسید که از آمریکایی‌ها ماده خام مس بخرد و

آلمانی‌ها آن را به لوله و اتصالات نمایند. به این ترتیب هزینه و سرمایه‌گذاری سازمان آب را تقلیل فاحشی داد. او برنده مناقصه شد و ما موفق به نصب و اجرای بهترین سیستم انشعاب آب شدیم. البته سود قابل توجه و حتماً حلالی نصیب ایشان گشت. بعد از کودتا و کناره‌گیری من از سازمان آب تهران، در زمان مدیریت مهندس روحانی یک سرمای سخت زمستان باعث یخ بستن آب در لوله‌های یک متری قطر انتقال آب از سد بیلقان به کانال‌های آجری-بتونی بالای جاده کرج شد. مسئله لاینحل و مصیب عظمایی به وجود آمده بود. مرحوم خلیلی با دوستی و همکاری رفیقانه‌ای که با مهندسین ایرانی و سازمان آبی‌ها داشت، با همت طی چند شبانه‌روز فداکاری بی‌دریغی که روحانی و کهکشان و کارکنان دیگر انجام دادند توفیق یافتند پیش از آن که مخازن ششگانه شهر ته بکشد و اهالی تهران به خشکی و تشنگی بیفتند، سد یخی سراسری لوله انتقال را بترانند. ابتکار و یادگار باقیات‌الصالحات دیگر خلیلی-غیر از فرزندان خلفی که به جای گذاشت و محسن خلیلی مهندس دانشکده فنی که گل سرسید آنهاست-گاز بوتان می‌باشد که غالب آشپزخانه‌های تهران و شهرستان‌ها را تسخیر کرد و عامل ایجاد پنج شش شرکت یا موسسه تولید و توزیع گاز شده است. یاد می‌آید که چقدر با مسئولین شرکت ملی نفت در زمان کنسرسیوم کلنچار رفت تا گردنشان بگذارد گازهایی که هدر داده و می‌سوزانند، تصفیه کرده و بوتان و پروپان آن را در تانکرهای تحت فشار به ایشان بفروشند و گاز نفت در ایران توزیع شود. سپس برای این که مصرف گاز آشپزخانه‌ها به صورت صنعت ملی درآید، به موازات ساختن انبار و تهیه وسایل و کامیون‌های توزیع گاز اقدام به ایجاد کارخانه کپسول‌سازی و تولید اجاق و فر و غیره کرد.

این را هم بگویم که محمود خلیلی محصول فرهنگ مدارس دولتی نبود. هنر و جوش و خروش از طبع و تولید خود بود. چنین افرادی هستند که یک کشور را می‌سازند. کشورهای پیشرفته مدیون و ساخته و پرداخته شخصیت‌های ارزنده خودشان هستند و ای کاش که خدا از این نوع آدم‌ها زیاد نصیبمان کند. →



هم خشت زده‌ام هم قالب خشت ساختم‌ام

محسن خلیلی از نگاه محسن خلیلی



ما از یک نسل تحصیلم‌کرده‌ای برخوردار شویم. تربیت چنین نسلی است که باعث می‌شود فعالیت‌های نوع مرحوم مصدق تأثیرگذار و اثربخش باشد و ما دچار کودتا نشویم. هرگاه که معرفت و آگاهی‌های عموم بیشتر ارتقا یابد و سرمایه اجتماعی افزایش پیدا کند طبیعی است که دیدگاه‌های مملکت ساز و اقتدارساز می

من در سال ۱۳۰۸ در خانواده‌ای متولد شدم که محیطش پر از عشق و صفا بود. خانواده ما کثیرالعائلة و به همین خاطر بسیار صمیمانه بود. ما ۹ فرزند بودیم و صمیمت خاصی هم بین ما حاکم بود. پدر و مادرمان بسیار سعی می‌کردند که بین ما همدلی و صفا حاکم باشد و شاید منشا اصلی‌اش هم این بود که پدرم فرزند روحانی پُرسفایی بود که عشق و محبت را در تمام فامیل گسترش داده بود. هنگامی که من متولد شدم پدرم دبیر فیزیک مدرسه دارالفنون بود.

تصدیق ششم ابتدایی‌ام را از دبستان شاپور تجریش گرفتم و پس از آن وارد دبیرستان البرز شدم و دیپلم ششم ریاضی‌ام را از این مدرسه خوشنام و معتبر اخذ کردم. بعد هم دوران مهندسی را در دانشکده فنی تهران گذراندم و در سال ۱۳۳۲ فارغ‌التحصیل شدم. من تحت تربیت مادری پُرسفا و پدری معلم و سازنده بودم. پدرم بعد از کناره‌گیری از تدریس در دارالفنون در خیابان چراغ گاز کارگاهی به نام الکترومکانیک تأسیس کرد که در آن برخی سازندگی‌ها داشت و ماشین‌آلات بزرگ راهسازی و کشاورزی را تعمیر می‌کرد. پدرم که سابق به نسبت زیادی در فعالیت‌های صنعتی داشت در کنار کارگاه الکترومکانیک صنایع مختلفی نیز به وجود آورد. پدرم به اداره برق رفت و پس از تأسیس کارخانه برق تهران از کارهای دولتی کناره گرفت و به فعالیت‌های خصوصی روی آورد. پدر در زمینه حفر چاه‌های عمیق و تأمین آب برای کشور بسیار کوشید. در زمینه تأسیس آسیاب و تهیه آرد باروش‌های بسیار پیشرفته با مرحوم ارجمند همکاری نزدیکی داشت و کارگاه بسیار مجهزی در نزدیکی سیلوی آن روز تهران ساخت که درست هم‌زمان شده بود با جنگ دوم جهانی که از سوی متفقین به ایران حمله شده بود. در آن اوضاع سخت و نابسامان و قحطی و کمبود ناشی از جنگ و اشغال کشور، پدر کار را شروع و قسمت اعظم آرد تهران را تأمین کرد.

پس از آن با راهنمایی مرحوم پدر تصمیم گرفتیم استفاده از گاز مایع را در کشور شروع کنیم. خاصه این که آن روز تمام گازهایی که همراه نفت بود یا به هر صورت از چاه‌ها متصاعد می‌شد، در سر چاه‌ها سوزانده می‌شد که ما را به این فکر انداخت که از این ثروت خدادادی در راستای توسعه اقتصادی استفاده کنیم. انگیزه دیگر که برای شخص خودم بسیار مهم بود صنعتی شدن کشور بود چرا که اعتقاد داشتم توسعه اقتصادی در پی صنعتی شدن اتفاق می‌افتد و باعث می‌شود عموم مردم از لحاظ درآمد ملی وضعیتشان بهبود یابد و درآمد سرانه ارتقا پیدا کند و امکان تربیت و تحصیل برای فرزندان جامعه فراهم شود تا

جهانی جلو رفت. ما روزگار را در راه استفاده از گاز مایع و این انرژی ارزنده و پیشگیری از امحاء جنگل‌ها و به زبان امروز در راه توسعه پایدار ادامه دادیم. در طول راه شرکت‌های متعدد دیگری به ما پیوستند به طوری که شاید بتوان گفت در حال حاضر در حرفه ما حدود ۷۰ شرکت دیگر وجود داشته باشد. مشتریان ما در مجموع به ۹ میلیون خانوار مصرف کننده رسید. روزی که شروع کردیم اولین مشتری ما به نام خدامراد بود و ما این را به فال نیک گرفتیم و کار به جایی رسید که فعالیت ما ۲ درصد انرژی کشور را تأمین می‌کرد.

ما در بدو انقلاب انجمن مدیران صنایع را تأسیس کردیم که پناهگاهی باشد برای بخش خصوصی در حوزه صنعت در کشور که با مشکلات بسیار زیادی آن را توسعه دادیم که خود انجمن مدیران صنایع کشور الان بیش از ۲۵۰۰ عضو دارد و کارش بیش از ۶۰ هزار صفحه کار کارشناسی برای اقتصاد ملی بوده که همه را هم تقدیم دولت کرده ایم. با دولت همکاری سازنده داشتیم با مجلس شورای اسلامی بهترین تعامل را داشتیم با دانشگاه تا حد امکان مرتبط بودیم و پیوسته در خدمت صنعت بخش خصوصی بودیم.

خودم شخصاً از اول انقلاب با اتاق‌های بازرگانی همکاری‌های سنگینی داشتم و سالیان دراز عضو هیات رییس اتاق ایران بودم. به موازات این اقدامات تشکلهای مختلفی را با کمک همکاران پایه گذاری کردیم که اکثر این تشکلهای صنعتی و اقتصادی بودند. تعداد آنها نزدیک به ۱۰ تشکل است که الان هم هنوز فعال هستند و همه در راه توسعه اقتصادی کشور کار می‌کنند. اکثر تشکلهایی که پایه‌گذاری کردم و یا در تأسیس آن نقش داشتم پیوسته مسئولیت کلبیدی‌اش بر عهده خودم بوده و به همین خاطر خیلی آرزو داشتم که در زمینه جانشین‌پروری کسانی را تربیت کنیم که جای خودم را به آنها بدهم. مایل

توانند به نحو بهتری حاکمیت پیدا کنند. دوران تحصیلم در دانشکده فنی، هم‌زمان بود با ملی شدن صنعت نفت و تحولات آن دوران، که تأثیر زیادی در نوع مواجهه من با مسائل اجتماعی داشت. بعد از سقوط دولت دکتر مصدق و نوع برخوردی که در چپاول منزل او دیدم، به این نتیجه رسیدم با مردمی که دچار فقر فرهنگی‌اند، نمی‌توان کشور را ساخت و به توسعه رسید و برای بهبود در روابط اجتماعی و ارتقای سطح فرهنگی، چاره‌ای جز یادگیری و توسل به آموزش ندیدم.

پس از آن با مرحوم پدر تصمیم گرفتیم در مورد صنعت گاز مایع که ترکیبی از بوتان و پروپان است در اروپا و آمریکا مطالعاتی داشته باشیم. در حدود بیش از یکسال این صنعت را در کشورهای پیشرفته مورد بررسی قرار دادیم و آموختیم که چگونه می‌توان از این نعمت خدادادی استفاده کرد و این صنعت را در کشور راه اندازی کردیم. چون کار بسیار نو بود به هیچ وجه سودی بر این کار در آن زمان مترتب نبود، من چاره‌ای نداشتم جز این که پنج سال بدون حقوق کار کردم تا این صنعت و استفاده از آن به تدریج توسعه پیدا کرد. ضمن این که به همراه مرحوم پدر در فعالیت‌های حفر چاه‌های عمیق و استفاده از آب‌های زیرزمینی تلاش داشتیم و کار می‌کردیم و درآمدمان برای گذران زندگی را از این راه به دست می‌آوردیم.

ما برای توفیق در کار بسیار تلاش داشتیم و می‌خواستیم که کارهایمان علمی باشد. با توجه به این که در این حرفه مطلقاً نوشته و کتابی وجود نداشت کتاب‌های بسیاری را از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کردیم که راهنمای کارکنانمان باشد. از بدایت کار با سازمان بازرسی کار و موسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران فعالیت و همکاری داشتیم و به کمک دوستان تمام استانداردهای مورد نیاز این صنعت را قبل از سال ۱۳۴۲ تدوین کردیم به نحوی که این صنعت کاملاً علمی و همراه با پیشرفت

بودم که حداقل در این چند سال گذشته فعالیت‌هایم کمتر شود و بیشتر به زندگی خودم و جمع بندی آن بپردازم. ضمن این که در فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی یاران ارزنده‌ای دارم که بسیار به آنها دلبسته‌ام و امیدوارم این هدف تحقق پیدا کند که گروه‌هایی بتوانند راهبری توسعه صنعتی بخش خصوصی را به نحو شایسته به عهده بگیرند و آن را به گونه‌ای توسعه دهند که آرزوی قلبی همه ما و به مراتب بهتر و پرمتر از دیدگاه‌های من باشد. اشتغال، توسعه اقتصادی، رفاه ملی همیشه آرزو و هدف من بوده و می‌توانم صمیمانه ادعا بکنم که عمرم را در این راه صرف کردم.

در ادامه فعالیت‌هایم در بعد از انقلاب در زمینه مقررات زدایی تلاش‌های زیادی کردم و در زمینه تدوین قوانینی که به نحوی به اقتصاد صنعتی مرتبط بود انرژی زیادی صرف کردم. ضمن این که از متن خود صنعت هم در زمینه استانداردها و تکنولوژی روز هیچ وقت غافل نبودم. معتقدم هر قدر دولت بزرگتری داشته باشیم بخش خصوصی کوچکتری خواهیم داشت. هر چه دولت بیشتر توسعه پیدا کند آنقدر آثار زنجیره‌ای نگران‌کننده‌ای دارد که نمی‌توانیم امیدوار باشیم به توسعه اقتصادی و ارتقا درآمد سرانه برسیم. ما روزگاری می‌توانی ادعا کنیم رفاه به دست آورده‌ایم که طبقه متوسط جامعه توسعه پیدا کرده باشد و به اشتغال پایدار در جامعه رسیده باشیم؛ درآمد سرانه به حدی رسیده باشد که کشورهای مرفه دنیا از آن درآمد برخوردار هستند.

در تمام دوران فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی آرزویم این بوده که اقتصاد ما متکی به تک محصول نباشد و درآمد نفت و گاز مصروف سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در کشور شود تا با اتکا به این زیربناها اقتصاد در سه بخش صنعت و کشاورزی و خدمات توسعه پیدا کند. پروسه توسعه صنعتی کشور در حال حاضر و در مقایسه با حداقل تاریخ ۶۰ ساله اخیر که شخصا آن را تجربه کرده‌ام، رضایتبخش است. به فردای ایران عزیز بسیار امیدوارم. اکنون فراتر از چند میلیون دانشجو در سراسر کشور در دانشگاه‌ها مشغول به تحصیل هستند در حالی که در زمان تحصیل من در دانشگاه تعداد دانشجویان در سراسر کشور

چیزی بین ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر بود. محسن خلیلی در کودکی



بازرگانی ایران ماموریت یافتیم که به هندوستان بروم و در طی سه سفر شرایط عقد قرارداد با بزرگترین واحدهای تجاری اقتصادی و اتاق‌های بزرگ بازرگانی هند را فراهم کنم. در این سفر توفیق پیدا کردم که به موازات گفت‌وگوهای مربوط به قراردادهای با کنفدراسیون صنعت هند نیز آشنا شوم. این کنفدراسیون سابقه‌ای بیش از ۱۱۵ سال دارد پیوسته در راه توسعه اقتصادی و صنعتی کردن هندوستان کوشیده است. اکثر تشکلهای واحدهای بزرگ صنعتی عضو این کنفدراسیون در بزرگ هستند. این کنفدراسیون در تهیه و تدوین استراتژی‌های توسعه صنعتی هند نقش بسزایی داشته و رهنمودهای بسیار اساسی را در تاریخ عمر خودش به دولت هند داده است. در حال حاضر این کنفدراسیون در هند بسیار محبوب است و

شعبه‌های بسیار زیادی در سراسر دنیا دارد. الگوهای توفیق کنفدراسیون صنایع هند سبب شد که ما این الگوها را در کشور خودمان تحت نام کنفدراسیون صنعت ایران آغاز کنیم به گونه‌ای که هم اکنون ۷۰ تشکل عضو در این کنفدراسیون داریم و ارتباطات خوب خودمان را هم با کنفدراسیون صنعت هند حفظ کرده‌ایم. تمام تلاشمان هم در راستای خدمت به صنعت کشور بوده و کم و بیش از توفیقاتمان هم راضی هستیم. در زمانی که ما کار را شروع کردیم مدیریت در کشور کاملاً سنتی بود. در زمان تحصیل ما اعتقاد بر این بود که مدیریت هنر است اما الان به طور مشخص مدیریت بخشی از علم شده است. کسانی بودند که در این راه تحفه‌هایی از علم دیگر کشورها آوردند و به عنوان الگوی ابتدایی مطرح کردند. به عنوان یک نمونه قابل ذکر برخی از مدیران سازمان مدیریت صنعتی را تأسیس کردند که در اشاعه علم مدیریت کارهای بسیار اساسی در مملکت انجام داد؛ یا آقایان لاجوردی‌ها که با تأسیس ICMS حق بزرگی بر گردن مدیریت در کشور ما دارند.

از زمان دانشجویی تاکنون پیوسته معتقد به تشکلی گرای و خرد جمعی بوده‌ام. در جوانی به این باور رسیدم که برای رسیدن به اهداف مطالعه شده و درست راهی نداریم جز این که مردم را در حرفه‌های طبقه‌بندی شده با هم همراه و همدل بکنیم. هرگز در طول عمرم در فعالیت‌های حزبی توفیقات زیادی ندیدم - اگر چه همیشه امیدوارم که این توفیقات نصیب تمامی افراد تحزب گرا شود - لذا پیوسته در پی تشکیل تشکلهای اقتصادی و صنعتی بودم. اعتقاد دارم که خرد جمعی همیشه کارساز بوده

**بعد از سقوط دولت
دکتر مصدق و نوع
برخوردی که در چپاول
منزل او دیدم، به
این نتیجه رسیدم با
مردمی که دچار فقر
فرهنگی اند، نمی‌توان
کشور را ساخت و
به توسعه رسید و
برای بهبود در روابط
اجتماعی و ارتقای
سطح فرهنگی، چاره‌ای
جز یادگیری و توسل
به آموزش ندیدم**

است. با فعالیت‌های جمعی می‌توانیم دیدگاه‌های عام‌المنفعه و اقتصادساز را بسط بدهیم به طوری که به ارزش اجتماعی تبدیل شود.

وقتی تاریخ مشروطه را مطالعه می‌کنید می‌بینید مشروطه یک خواسته عمومی و ضرورت اجتماعی است که افراد زیادی برای برپایی آن زحمت کشیدند و حتی جان خود را از دست دادند. در نظر بگیرید که زمانی انشعابات آب و لوله کشی شهرها برای دسترسی راحت به آب سالم از آرزوهای مردم بود و تحقق آن برای مردم بسیار خوشحال‌کننده بود. جامعه‌ای که خواسته نداشته باشد توسعه نخواهد دید. مردم قانع خواهند بود به آنچه دارند. وظیفه تشکلهای که دارای خرد جمعی هستند این است که خواسته‌هایی را مطرح کنند و آن را در سطح اجتماع بپروانند تا برای نیل به آن هدف توسعه و پیشرفت

حاصل شود. تشکلهای بهترین رابط بین مردم و دولت هستند و آگاه هستند که چگونه به بهترین نحو خواسته‌های مردم را دسته بندی و قالب بندی کنند و با اقتصاد کلان تطبیق دهند و به دولت ارائه کنند. به عبارت بهتر تشکلهای زبان دولت را بلدند و به نحو شایسته‌ای قادرند به دولت کمک کنند و راه را برای دولت هموار کنند.

دولت‌ها همواره خودشان را مطمع‌تر و آگاه‌تر از افراد جامعه می‌دانند و معتقد به ممتاز بودن خود هستند. دولت‌ها علاقه عجیبی به اختراع کردن دوباره چرخ دارند لذا برای گسترش رفاه اجتماعی و توسعه دوست دارند خودشان را تعمیم دهند و بزرگتر شوند. این تفکر غالب نادرست باعث می‌شود در برخی موارد دولت‌ها مجبور به استفاده از اجبار و زور و کم کم به ناچار تبدیل به نظام‌های توتالیتر و خودکامه شوند. مثل مائو که حتی در مورد لباس پوشیدن مردم دستور صادر می‌کرد. وقتی دولت برای مردم یک مسیر محتوم و ناگزیری تعیین کند دیگر خلاقیتی رخ نمی‌دهد.

من بخش عمده‌ای از عمرم را چون اعتقاد هم به آن داشته‌ام مصروف تشکلی‌گرایی کرده‌ام. من همیشه به یاران و همفکرانم گفته‌ام ما به جای این که خشت زدن را پیشه خود کنیم، سعی داشته باشیم که قالب خشت را بسازیم. یعنی راه و روش را شناسایی کنیم و الگو سازی کنیم تا به آن نقطه مورد نظر برسیم. من در تمام دوران شش دهه فعالیت خودم در پی این بودم که راه و روش را نشان بدهم و هموار کنم اما در ابتدا باید راه را می‌ساختیم چون راهی وجود نداشت. من در طول این چند سال فعالیت هم خشت زده‌ام هم قالب خشت ساختم و با توجه به افراد پرتوان و پرتلاشی که در مجموعه بخش خصوصی می‌بینم همچنان به ادامه راه امیدوارم و با تمام توانم برای توسعه پایدار چه در حوزه اقتصاد و صنعت و چه در علم مدیریت و تکنولوژی روز تلاش خواهم کرد. ➔

توفیق در طراحی محصولات تازه، در دوره‌ای ۷ ساله تولید شرکت بوتان ۱۰ برابر شد و در این مدت قطعات تولیدی شرکت بوتان جایگزین قطعات وارداتی شد به این ترتیب استراتژی صادرات در دستور کار شرکت قرار گرفت. اگر امروز محصولات بوتان را در اکثر خانه‌ها می‌بینیم و از کیفیت آن راضی هستیم، باید آن را مدیون تلاش‌ها و خلاقیت‌های خانواده خلیلی بدانیم که قریب به نیم قرن در اقتصاد ایران حضور دارند. این روزها به دلیل همکاری مشترکی که با محسن خلیلی عراقی در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران دارم، او را زیاد می‌بینم که آهسته و آرام مسیر کمیسیون‌ها و نشست‌های رسمی هیأت نمایندگان را طی می‌کند. او را می‌بینم که مثل اسطوره‌ای به میان نمایندگان بخش خصوصی می‌آید و از اقتصاد رقابتی دفاع می‌کند. زمانی که از من خواستند در مورد مهندس خلیلی عراقی بنویسم، یکی دوجین از ویژگی‌های اخلاقی ایشان به ذهنم رسید. ویژگی‌هایی مثل خلاقیت، نظم و انضباط، تلاش و کوشش، خوش برخوردی و آرامش و ده‌ها ویژگی دیگر را در محسن خلیلی عراقی سراغ دارم. به همین دلیل است که وقتی در جمع هیأت نمایندگان اتاق تهران حاضر می‌شود، نه فقط به دلیل بزرگی و تجربه‌اش که به دلیل نیک پنداری و نیک رفتاری‌اش، حضورش را در میان نمایندگان بخش خصوصی گرامی می‌داریم. ➔

گفت‌وگو بپذیرد؟ این اتفاقی که امروز رخ داده است را دستکم نگیرید و به تاریخ معاصر مراجعه کنید تا ببینید، چه روزهای دشواری را سپری کرده ایم تا به این نقطه برسیم. اقتصاددان و متخصصی که برای همکاری دعوت شده بود با حیرت و نابوری به گفته‌های مهندس خلیلی گوش می‌داد و چاره‌ای جز تأیید داوری دقیق این صنعتگر قدیمی را نداشت. رویداد یاد شده را اگر خوب کالبدشکافی کنیم به یکی از ویژگی‌های مهندس محسن خلیلی که همان «مدارا» است تا اندازه‌ای پی می‌بریم. برخی تصویری غیردقیق از مدارا دارند و نیروی شگفت‌انگیزی که این ویژگی به انسان و جامعه می‌دهد را به طور کامل تشخیص نمی‌دهند. مدارای مهندس خلیلی در مواجهه با رویدادهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی که راه را برای دولتی کردن همه امور باز کرده بود، باید به شکل کامل بررسی شود. این صنعتگر قدیمی که با دولت‌های پرشماری در سال‌های قبل و پس از انقلاب اسلامی تعامل کرده است، «مدارا» را در عمل اثبات کرده و نتایج درخشانی برای همکارانش در انجمن مدیران صنایع به دست آورده است. دولت‌های آقایان میرحسین موسوی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدمحمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد هر کدام با گرایش‌های گوناگون در این سرزمین حاکم بوده و هستند، اما راه ناگزیری که طی شده همان است که مهندس خلیلی به آن باور دارد: به سوی آزادی و دور شدن از دستور دادن‌های پرحجم و پرشمار حرکت می‌کنیم و سرزمین ایران و شهروندان ایرانی، طعم خوش آزادی اقتصادی در چارچوب قانون را سرانجام خواهند چشید. ➔

او ارائه مستمر کالاهای جدید، تدوین و تکوین روش‌های جدید در فرایند تولید، بازرگانی و عرضه محصول به بازارهای تازه، جستن منابع نو و ایجاد هرگونه تشکیلات جدید در صنایع، از جمله ویژگی‌های کارآفرین است که او را از مدیران بی‌خلاقیت متمایز می‌کند. وقتی فکر می‌کنم می‌بینم محسن خلیلی عراقی که کارش را با تولید محصول ساده‌ای آغاز کرد، آن را توسعه داد، بارها در چرخه تولیدش بازنگری کرد و هیچ‌گاه اجازه نداد نام بوتان در فرسودگی و نامدیریتی بسوزد، مصداق بارز یک کارآفرین خلاق است. «کارآفرینی» از کلمه فرانسوی *Entreprendre* به معنای «متعهد شدن» نشأت گرفته و «واژه نامه دانشگاهی وبستر» کارآفرین را کسی می‌داند که مخاطره‌های یک فعالیت اقتصادی را سازمان دهی و مدیریت کند. شرکت بوتان که سال‌ها به بهترین شکل مدیریت شده بود، در سال‌های پس از جنگ، با تمهیداتی که محسن خلیلی عراقی اندیشید به بهترین شکل، اصلاح ساختار شد و همزمان با موج تازه‌ای که در صنعت پدیدار شد، به عنوان واحدی موفق خودنمایی کرد به همین دلیل است که او را مدیری خلاق و حائز همه شرایط کارآفرینی می‌دانم. دوره نوین فعالیت‌های شرکت بوتان از سال ۱۳۶۷ آغاز شد و محسن خلیلی عراقی با درک صحیح اقتضای زمانی و تکیه بر خلاقیت و نوآوری همکارانش موفق شد دوره جدیدی را در فعالیت‌های شرکت به ثبت برساند. پس از

اقتصاددان گوش داد و زمانی که حرف‌های وی تمام شد، با همان ادب و متانت گفت: «من مثل شما ناامید نیستم. انسان باید همواره به بهبود وضع و روزگار امیدوار باشد. الآن که پشت سرم را نگاه می‌کنم و به یاد می‌آورم که در اوایل دهه ۱۳۳۰، ما دانشجویان مسلمان که از اندیشه مارکسیستی اجتناب می‌کردیم حتی نمی‌توانستیم در دانشکده نماز بخوانیم و همه تجربه‌های من در نیم قرن گذشته، نشان می‌دهد زمانه و روزگار به سمت آزادی حرکت می‌کند. آزادی اقتصادی و کاهش حجم دخالت‌های دولت در کسب و کار مردم، چیزی نیست که به آسانی به دست آمده باشد و در ایران نیز چرخ روزگار بر همین مدار می‌چرخد. مهندس خلیلی با متانت و بردباری ادامه داد: «شما شاید رویدادهای روزها و ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی را چندان با دقت و از نزدیک احساس نکرده‌اید و یادتان نمی‌آید که فضای انقلابی‌گری تا مغز استخوان اندیشه‌های انقلابیون رسوخ کرده و می‌خواستند همه چیز را دولتی کنند. بردباری لازم بود و البته ایستادگی و حرف زدن و تلاش، تا گردوغبار ناشی از فضای انقلابی از ذهن مدیران سیاسی و اقتصادی پاک شود. مدیران همین نظام بودند که در رقابت با سیر انقلابون می‌خواستند برای تکتک شهروندان برنامه کسب و کار تهیه کنند» مهندس خلیلی ادامه داد: امروز اما در کدام نقطه ایستاده‌ایم. امروز، من از شما به عنوان یک تکنوکرات می‌خواهم دست در دست یکدیگر برای پیشرفت مسائل کارشناسی یک نهاد غیردولتی همکاری کنیم. آیا تصور می‌کردید که یک روشنفکر و نخبه ایرانی دعوت یک صاحب صنعت و صاحب کارخانه را برای

اسطوره‌ای در میان کارآفرینان



محمد مهدی راسخ

دبیرکل اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران

زمانی که از من خواستند چند خطی در مورد محسن خلیلی عراقی بنویسم، به حافظه‌ام رجوع کردم تا نخستین دیدارمان را به خاطر بیاورم. حقیقتش را بخواهید هرچه تلاش کردم نتوانستم نخستین دیدار را در ذهنم به تصویر کشم اما آن چه در ذهنم زنده شد «بوتان» بود که چند سال پیش از تولد من، به خانه‌های مردم راه یافته بود. بیش از ۵۷ سال پیش، خانواده خلیلی با دریافت امتیاز توزیع و عرضه گاز مایع، از شرکت نفت ایران و انگلیس شرکت بوتان را تأسیس کردند. آنها با محوریت محسن خلیلی عراقی واحد کوچکی برای تولید محصولات گاز سوز و سیلندر گاز و اجاق گاز در سه راه آذری تهران بنا کردند و بوتان- این نام بزرگ- را به مردم شناساندند. «روزف شومپتر» نویسنده کتاب تاریخ تحلیل اقتصادی، کارآفرین را نیروی محرکه اصلی در توسعه اقتصادی می‌داند و معتقد است: نقش کارآفرین نوآوری است. از دیدگاه

مدارامداری مهندس



محمد صادق جنان صفت

روزنامه‌نگار

دوره جدید هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران، چند هفته‌ای بود که کارش را آغاز کرده بود. مهندس محسن خلیلی، همانند همیشه تلاش می‌کرد از دانش و تخصص اقتصاددانان به ویژه آن گروهی که سابقه فعالیت در نهادهای تأثیرگذار اقتصادی را دارند برای تقویت نیروی کارشناسی اتاق تهران استفاده شود. براساس خواست او، یکی از متخصصان ارشد بانکی که در دولت‌های قبل از دولت نهم مقام بالایی داشت را برای این کار انتخاب و به او معرفی کرد. این کار انجام و قرار ملاقات برای صبح یک روز جمعه گذاشته شد. مهندس محسن خلیلی روزهای جمعه نیز در محل کارش حاضر می‌شود و این عادت را گویا هرگز ترک نکرده است. کارشناس ارشد بانکی نیز سر وقت آمد و صحبت شروع شد. متخصصی که برای تقویت نیروی کارشناسی دعوت شده بود، امیدواری زیادی برای بهبود وضعیت اقتصاد کشور نداشت و برای اثبات این ناامیدی، مصداق‌های گوناگونی می‌آورد. مهندس محسن خلیلی سراپا گوش بود و با ادب و ویژه‌ای که افراد کمی شناس آن را دارند که آن را داشته باشند، به حرف‌های متخصص گوش داد و نکاتی را یادداشت می‌کرد. خوب که به سخنان

محسن خلیلی عراقی را پدر صنعت ایران نام نهاده‌اند. کسی که سال‌ها پیش در کنار پدر، شرکت بوتان را پایه گذاشت و توانست نعمت گاز را به ایرانیان هدیه بدهد. پیک نیک‌های کوچک سبز و کپسول‌های زرد رنگ سال‌های سال گاز را برای رفاه بیشتر و زندگی آسانتر مردم فراهم می‌آوردند و شاید بسیاری از مصرف کنندگان این گاز فشرده و مایع شده نمی‌دانستند که محسن خلیلی به همراه پدرش سعی زیادی داشتند تا بتوانند سال‌ها قبل دولت وقت را قانع کنند تا گازهایی که بر فراز چاه‌های نفت می‌سوخت و هدر می‌رفت را جمع کند و برای استفاده مردم و صنایع به آنها بدهد. آن هم در دورانی که هنوز شرکت ملی گاز هم در کشور تاسیس نشده بود. اکنون پس از این که مهندس محسن خلیلی از کسالتی چند ماهه رهایی یافته و رو به بهبودی است فرصت را غنیمت شمردیم و به کمک مهندس احمدپورفلاح قرار ملاقاتی در دفترایشان ترتیب دادیم تا بتوانیم گوشه‌ای از زندگی و تلاش‌هایی این مدیر موفق بخش خصوصی را برای مردم روشن کنیم.

هرگز حریف خودم نشدم

کارآفرینی محسن خلیلی عراقی در گفت‌وگوی احمد پورفلاح با او

پورفلاح: کسی نیست که القاب صنعت را خوانده باشد و به آن آشنا باشد اما نامی از خانواده خلیلی نشنیده باشد و نتواند یکی از خدمات این خانواده را به جامعه ایران و صنعت کشور بگوید. از حفر چاه‌های عمیق، لوله‌کشی و آبرسانی تا رساندن برق به تهرانی‌ها و درصدر همه کاربردی کردن گازهایی که بر سر چاه‌های نفت می‌سوخت و از بین می‌رفت و رساندن آن به خانه‌ها و صنایع بخشی از خدماتی است که از محمود و محسن خلیلی بر جای مانده است. بسیاری دیگر از خدمات این خانواده و به خصوص مهندس محسن خلیلی در شرکت بوتان، انجمن مدیران، کنفدراسیون صنایع، اتاق‌های بازرگانی تهران و ایران و بسیاری از تشکلهای بخش خصوصی آشکارا و نهان موجب توسعه صنعتی و رواج تشکلهای گرای در کشور شده است. در مورد خانواده خلیلی و خدماتشان به جامعه سخنان فراوانی بیان شده است. اما من به عنوان یک مدیر صنعتی و فعال در این حوزه و کسی که در مقام شاگردی شماست بیشتر می‌خواستم در مورد مصائب و سختی‌هایی که در این شش دهه فعالیت داشتید کمی با شما صحبت کنم. از راهی که پیمودید و تلاش‌های فراوانی که برای رسیدن به این نقطه داشتید. از آنچه که برای تشکلهای گرای و صنعت انجام دادید تا جایی که امروزه شما را به عنوان پدر صنعت و پدر تشکلهای گرای در ایران می‌شناسند و توسعه و تعالی این دو را مدیون زحمات شما می‌دانند. چه راهی پیمودید و چگونه به این نقطه رسیدید و در حال حاضر چقدر احساس رضایتمندی می‌کنید؟

خلیلی: راهی که من در طول زندگی پیموده‌ام از سال ۱۳۲۸ تاکنون انطباق بسیار جالبی با دیدگاه‌های کنونی امروزی دارد. به این مفهوم که آمارتاسن برنده نوبل اقتصاد، یکی از پایه‌های توسعه را در آزادی می‌بیند. آزادی یعنی مشارکت در تعیین سرنوشت. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند تا وقتی آزادی بر اقتصاد حاکم نباشد توسعه اتفاق نمی‌افتد. راهی که من در طول زندگی طی کرده‌ام همکاری صمیمانه با دولت و تشویق

دولت به این که آزادی‌های اقتصادی را محترم بشمارد. اخیراً هم تلاش‌هایم بر این بوده که به بهبود فضای کسب و کار کمک کنیم. برای این که به آزادی برسیم باید حتی‌الامکان در تعیین سرنوشت خودمان شرکت کنیم و این امر هم از طرق شناخته شده تشکلهای گرای امکان‌پذیر است. در صورتی که ما برای فعالیت‌های مختلف تشکلهای مختلف داشته باشیم و از خرد جمعی استفاده کنیم و اصول و اعتقادات تشکلهای ما را با زبانی مناسب به مسئولان منتقل کنیم به آزادی اقتصادی خواهیم رسید و این آزادی اقتصادی است که منتج به توسعه می‌شود. راهی که من در طول حیاتم از زمان جوانی تاکنون در پیش گرفتم صنعتی کردن کشور برپایه آزادی‌های اقتصادی بوده است. حاصل این تلاش‌ها هم تشکلهای است که تاکنون به دست مدیران صنعتی ایجاد شده است.

روزی که بعد از اتمام تحصیلاتم پا به حوزه صنعت گذاشتم سهم بخش صنعت در تولید ناخالص داخلی ۰/۸ درصد بود اما امروز صنعت ۲۲ درصد GDP کشور را در دست دارد. من افتخار دارم که یکی از اسب‌های ارابه صنعت کشور باشم. اکنون ما صاحب صنایع جدید بسیاری هستیم. نکته خیلی مهم که من همیشه به آن توجه داشته‌ام رفتار صنعتگران و جهان‌بینی آنها بوده است. یعنی چگونگی مواجهه صنعتگران با دنیای خودشان. هر قدر این رفتار به صورت همه‌جانبه و اصولی تر باشد بی‌تردید تأثیرات عمیق‌تری در توفیق هر

بخش اقتصادی از جمله صنعت می‌گذارد. در مقدمه انقلاب ما مانیفستی با عنوان «مختصات روانی شخصیتی انسان صنعتی» تدوین کردیم که مفاهیم فراوانی در آن نهفته بود. ما به اندازه کافی دانشگاه داریم که برای کشور صنعتگر تربیت کند ولی تا بحال با آموزش‌هایی که رفتار صنعتی را تدوین کرده باشد، برخورد نکرده‌ام. معتقدم که آموزش باعث تغییر رفتار و بدون شک عنایت به خود رفتار سبب توسعه و ترقی می‌شود. هر قدر که انسان‌ها فرهیخته‌تر، عالم‌تر و کارآزموده‌تر باشند رفتار بهتری هم خواهند داشت. رفتاری که موجبات تحول را فراهم می‌کند. رفتار بستری است که ما را به سوی تعالی سیر می‌دهد. در این مقطع سنی و وضعیت سلامتی من به دنبال تدوین مانیفست صنعتگران هستم که گرایش اصلی آن رفتار صنعتگری است. ببینید همین مسئولیت اجتماعی مدیران که اخیراً بر سر زبان‌هاست در گذشته و زمان حال از سوی برخی از صنعتگران ایرانی بدون این که از این رشته علمی اطلاع داشته باشند اعمال می‌شده است. ولی مجموعه این فعالیت‌ها زیاد نیست. ما باید جهان‌بینی خودمان را اصلاح کنیم و به منافع ملی اهمیت بدهیم. یک صنعتگر که در قالب یک کارآفرین شروع به کار می‌کند باید بپذیرد که مجاهد فی سبیل الله است. چگونه است که فرزندان ما صنعتگران اکثراً پس از تحصیلات جلالی وطن می‌کنند. بدون شک یکی از علل اصلی آن چگونگی تربیت آنهاست.

دراموری خارج از حرفه اصلی تان تعجب می‌کردم. شاید اگر این تلاشی که صرف امور عام المنفعه شد را صرف شرکت خودتان و بوتان می‌کردید الان مجموعه بوتان بسیار بزرگتر و سودده تر از وضعیت کنونی بود و خانواده هم وقت بیشتری را در کنار شما می‌گذرانیدند. اما من تا جایی که می‌دیدم و در جریان بودم خانواده هم گاهی می‌شدند که چرا کمتر وقت به آنها می‌دهید. من می‌دیدم که گاهی ۲۰ ساعت از شبانه روز را سرگرم کارهای مختلف و رتق و فتق امور بودید و کمتر به خانواده می‌رسیدید. حتی به یاد دارم که شما کسالتی داشتید و غده‌ای در دست شما پیدا شده بود اما وقت مراجعه به پزشک نداشتید و آن قدر این داستان کشدار شد که جراح به دفتر شما آمد و همین جا غده را از دست شما خارج کرد. گاهی اوقات که من بسیار دیر به خانه می‌روم خانواده به من می‌گویند الحق که شاگرد مهندس خلیلی هستی. چطور بین کار و خانواده تعادل برقرار می‌کردید؟ بار خانواده و تربیت فرزندان که بسیار مهم است را چگونه باین حضور کم بر دوش کشیدید؟

خلیلی: من در این مورد احساس تقصیر دارم. چرا که فکر می‌کنم برای این موضوع بسیار کم وقت گذاشتم اما خوشبختانه همسر دانشمندی داشتم که دو فرزند مرا به بهترین نحو ممکن تربیت کرد. من اگر چه کمتر در خانه وقت می‌گذاشتم اما همسر کم دکترا جامعه‌شناسی دارد خود بهترین معلم و آموزگار فرزندانمان بوده است. وقتی پسر من از دانشگاه میشیگان فارغ التحصیل شد و مدرک دکترای خود را اخذ کرد به من گفت: در طول چند سال تحصیل من در آمریکا، شما به دانشگاه و به ملاقات من نیامدید. حالا که دارم فارغ التحصیل می‌شوم اگر به مراسم نیاید دوستانتان فکر می‌کنند من پدری نداشته‌ام و تمام صحبت‌هایم در مورد شما و فعالیت‌هایتان در صنعت دروغ بوده است. اینجا بود که احساس کردم واقعا باید به مراسم فارغ التحصیلی پسرم بروم و در آن با افتخار شرکت کنم.

پورفلاح: بحث فرزند خودتان را که مطرح کردید نکته‌ای در میان صحبت‌هایتان یاد آمد که برایم بسیار جالب توجه بود. شما گفتید اغلب فرزندان صنعتگران ایرانی با آن که پدران و مادرانشان تلاش و سعی فراوانی برای پیشرفت مملکت داشته‌اند در میهن ماندگار نمی‌شوند و جلائی وطن می‌کنند اما فرزند شما پس از تحصیلات برگشته و در شرکت بوتان مشغول است. اینجا دو سوال برای من مطرح می‌شود. اول این که شما که خودتان فرزند یک صنعتگر و فعال اقتصادی بودید و تحصیلات عالی داشتید و با آن پشتکاری که داشتید می‌توانستید آینده بسیار روشن و بدون دغدغه‌تری در خارج از کشور برای خود رقم بزنید چرا در وطن ماندید و تلاش بسیار کردید و البته رنج فراوان هم بردید؟ چرا همانند بسیاری دیگر از جوانان آن دوره به خارج نرفتید و ماندگار نشدید؟ اما سوال دوم این است که چرا این آسیب متوجه ما شده که فرزندان صنعتگران ما که خود به عینه شاهد تلاش والدینشان هستند جلائی وطن می‌کنند؟ مشکل به ساختار اجتماع و برآورده نشدن نیازها و شرایط جذب آنها بر می‌گردد یا به نحوه آموزش و تربیت این فرزندان؟

خلیلی: خوب پاسخ به سوال اول را که در لایبای حرف‌هایم جستجو و گریخته‌ام. عشق نامشروط من به کار و تلاش و خدمت به مردم و کشور خود باعث شد تا من هیچ گاه حتی در اوج مشکلات و سختی‌ها به فکر مهاجرت و برجای گذاشتن مشکلات نباشم. حتی در اوایل انقلاب که برای من مشکلات کاری به وجود آمد ایستادم و با راپزنی و روشن

ولی تجربه نشان داده که تکامل و تعالی بالاخره راه خود را پیدا می‌کند. من و سایر افرادی که در کنار من بودند این افتخار را به دست آوردیم که در این زمینه تلاشگری جدی باشیم. انسان‌ها نمی‌توانند تمام مزایای یک توفیق را به خودشان اختصاص دهند. اتفاقات زیادی در مسیر رخ می‌دهد که به پیشرفت و پیشبرد تکامل کمک زیادی می‌کند. یک سلسله تصادفات هم در این مسیر موثر است. نوع ماه، مسیری را طی کرد و توفیقاتی هم در طول این مسیر به دست آورد که بی‌انصافست اگر آنها را تنها مروهون تلاش‌های خودمان بدانیم. این نتایج حاصل تلاش و خرد جمعی بوده و هرکدام از ما سهم خودمان را داشته‌ایم. اگر جنابعالی و سایر یاران به محسن خلیلی لطف می‌کنند، بیانگر این تصور نیست که سایر همراهان و دوستان در این توفیقات حقی کمتر از من دارند. حالا شاید من به عنوان پیر قبیله انتخاب شده‌ام اما همه در این توفیقات سهم داشته‌اند.

پورفلاح: یا این همه مهندس خلیلی باید این نکته را بپذیرد که هر حرکت و جنبش نیاز به یک رهبر و هدایت‌کننده دارد. اصلا معلوم نیست اگر مهندس خلیلی به سمت صنعت نمی‌رفت و تفکر تشکلی گرایي در جامعه صنعتی ما را رواج نمی‌داد ما امروز چنین وضعیتی می‌داشتیم. معلوم نبود که امروز انجمن مدیران، کنفدراسیون صنایع ایران وجود داشت یا نه. شما فقط پیر دیر نیستید. شما موسس و پس از آن مدیر این جریان بودید. سختی‌هایی که در مدیریت و هدایت این جریان وجود داشته را کمتر کسی تحمل می‌کند. نمیدانم شما در برابر این همه مشکلات فراوان در این شش دهه فعالیت چگونه تاب آورده‌اید. در حقیقت این مساله برایم ایجاد شده که آیا اگر یک بار دیگر از ن. متولد می‌شدید باز هم این راه را می‌پیمودید و این همه کار و تلاش شبانه روزی را به جان می‌خردید تا چنین جریانی را ایجاد و هدایت کنید؟ آیا مهندس خلیلی اگر دوباره به دنیا می‌آمد باز هم همین راه را انتخاب می‌کرد؟

خلیلی: من از تلاش خودم کاملا راضی هستم. اگر من مجدداً به دنیا می‌آمدم به طور یقین همین راه را ادامه می‌دادم. نمی‌توانستم بهتر و بیشتر از این خدمت کنم. هیچ شیی نبود که نفث چراغ تمام شود و به خانه برگردم بلکه تا وقتی که انرژی داشتم کار می‌کردم. به عبارتی تا نفث خودم تمام نمی‌شد می‌ماندم و کار می‌کردم. در واقع خودم هم حریف خود نمی‌شدم. از خدا هم شاکرم که با بهترین بندگان خدا در ارتباط بودم. حالا ممکن است کسی بگوید انگیزه‌ات از این همه تلاش چه بوده؟ می‌گویم: عشق یکسویه. عشق من نامشروط بود. عشق من ربطی به رفتار طرف مقابلم نداشت. من در جامعه خود آن قدر عشق ورزیدم که هر مخالفی را نرم کردم. سعی کردم با افرادی که همراه و همداستان نیستم به تفاهم برسم. یا آنها راه من را قبول کنند یا من راه آنها را و یا هم این که راه مشترکی را پیدا کنیم و بر سر آن توافق کنیم.

پورفلاح: می‌گویند انسان وقتی به تعالی می‌رسد که دشمنش را دوست داشته باشد. خوشبختانه من برای شما دشمن ندیدم اما برخوردتان با افرادی که اندیشه‌ای غیر از شما داشتند و یا در مقابل سلیقه‌های مختلف که در مقام مقابله و مقاومت در برابر شما برمی‌آمدند، آنقدر صبورانه و مدبرانه برخورد می‌کردید که پس از مدتی جذب مکتب شما می‌شدند. چون برای آنها و مشکلاتشان وقت می‌گذاشتید و با سعه صدر کامل برخورد می‌کردید. با این که من هم صنعتگر و فعال در این حوزه‌ام از این همه صرف وقت و هزینه حتی

تعداد زیادی از جوانان این مملکت در دوران جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند. تعداد زیادی هم از جوانان با استعداد کشور ما مهاجرت کردند. این برای ما نوعی احساس خطر است که افرادی که می‌توانند فرزندان نابغه داشته باشند از مملکت کوچ کنند. باید تحولی اخلاقی رفتاری در جهان بینی و فلسفه فرزندان خودمان ایجاد کنیم. یک صنعتگر که از نظر جهان بینی سالم است می‌تواند فرزند فداکار تربیت کند.

پورفلاح: شما را به غیر از پدر صنعت ایران با عنوان پدر تشکلی گرایي در بخش خصوصی می‌شناسند. حداقل در سه دهه بعد از انقلاب از آن چیزی که از تشکلی گرایي به دست آورده‌اید راضی هستید؟ آیا فکر می‌کنید تلاش‌هایتان در این زمینه مثمرتر بوده و به بار نشسته است؟

خلیلی: انقلاب که اتفاق افتاد رابطه بخش خصوصی با دولت هم قطع شد و هم بد شد. ما در انجمن مدیران صنایع گروهی ۱۵ نفره بودیم که این انجمن را تأسیس کردیم. این ۱۵ نفر به هفت نفر کاهش یافتند اما ما راه خودمان را ادامه دادیم.

پورفلاح: چرا به نصف کاهش یافتید؟ بقیه این مدیران کجا رفتند و چرا از ادامه راه منصرف شدند؟ آیا اعتقادی به این راه نداشتند یا قادر به ادامه نبودند و نگران سرنوشت خود بودند؟

خلیلی: شرایط به قدری دشوار بود که مابقی و بسیاری دیگری از صنعتگران قادر به ادامه این راه نبودند. بعضی جلائی وطن کردند و رفتند، برخی اموالشان مصادره شد و برخی دیگر هم امکان حضور از آنها گرفته شد و دلزده شدند. کسی که صنعت ندارد حقی هم برای حضور خودش در انجمن صنایع قابل نیست. با این همه ما مایوس نشدیم و الان بیش از ۲۵۰۰ عضو در این انجمن داریم. بیش از ۶۰ هزار صفحه کار کارشناسی برای اقتصاد ملی تهیه کرده‌ایم. بزرگترین خدمتگزار و یاور اتاق‌های بازرگانی بوده‌ایم. جمع خدماتی که در این تشکلی صورت گرفته تأثیر شگرفی بر توسعه اقتصادی کشور داشته و من از اقدامات این سی ساله کاملاً راضی و خرسندم.

ما زمانی شروع به کار کردیم که خودمان هرگز مورد محبت دستگاه‌های دولتی نبودیم. مهمترین تجلی این اتفاق قانون حفاظت و ملی کردن آن بود. من از تمام کارهایی که در زیر سایه تشکلی گرایي صورت گرفته راضی و خوشنودم. یکی از افراد پرتلاش در مسیر تشکلی گرایي نیز خود شما بودید که خدمات زیادی هم به تشکلی گرایي و توسعه صنعتی داشتید و فراتر از وظایف حرفه‌ای خودتان به حوزه‌های دیگر هم وارد شدید و منشا خدمات و کمک‌های فراوانی به مردم و جامعه شدید.

پورفلاح: اگر شما نبودید و تشکلی گرایي توسط انجمن مدیران و اتاق‌های بازرگانی به این سمت و سو هدایت نمی‌شد که امروز دولت و مجلس و سایر نهادهای مسئول این گونه بخش خصوصی و تشکلی‌های آن را به رسمیت بشناسند و برای موارد مختلف از آنان مشاوره بگیرند فکر می‌کنید وضع تشکلی‌ها چگونه بود؟ تشکلی‌ها و تشکلی گرایي چه جایگاهی پیدا می‌کرد؟ اگر مهندس خلیلی و چند تن دیگر از همراهانشان به دنبال تأسیس و حفظ این تشکلی‌ها نمی‌رفتند امروز کجا بودیم؟

خلیلی: این خودخواهی است که ما تکامل را مروهون تلاش خودمان بدانیم. بی‌تردید کسانی که گذشته این راه را شروع کرده بودند. ایثارگری و خدمت به مردم انحصار و مونوپل ما نبوده و نیست. راهبری‌ها، تکامل و توسعه را تسریع می‌کند

کردن زوایای کار همه ابهامات را از بین بردم و کارم را پیش بردم.

اما برای حفظ سرمایه‌های انسانی خودمان در کشور نیاز به تربیت صحیح داریم. تربیت زیستنی است، آموختنی نیست. ممکن است یک معلم زبان متبحر بتواند در طول شش ماه به یک فرد زبان خارجی را آموزش دهد اما در طی شصت سال هم نمی‌تواند به او اخلاق را به طور کامل آموزش دهد. وقتی به کودکی سرساعت معین شیر داده می‌شود پایه نظم در این کودک گذاشته می‌شود. وقتی بیداری مادر بر سر بالین خود را می‌بیند فداکاری را می‌آموزد. شاید یکی از گرفتاری‌های ماین است که ما در محیط خانواده کمتر پابند این موارد بوده‌ایم و آن فداکاری‌های لازم را نداشته‌ایم که امروز فرزندانمان از ما الگو بگیرند.

ما باید یک مانیفست رفتاری بنویسیم و جامعه را سلامت کنیم. من فرزندان آب و خاک هستم. پدر و مادرم مرا تربیت کردند. حاصل محرومیت‌ها و توفیقات ما نصب بچه‌های ماست. ما باید عادت کنیم به سمت منفعتی که برایش زحمت نکشیده‌ایم. ما باید نظام ارزشی خودمان را اصلاح کنیم. چشم‌انداز، مسئولیت و مأموریت خودمان را تعریف کنیم. اگر به ماندلا در زمان زندان بهترین روش فرار هم پیشنهاد می‌شد به آن توجهی نمی‌کرد. بررسی زندگی سقراط و نوشیدن جام شوکران یک الگوی مثال زدنی است. ما از طریق سلامت زیستن باید اطرافیانمان را به این سمت و سو سوق دهیم. روزی که سازمان فضایی آمریکا ناسا با پسر من در دانشگاه میشیگان مصاحبه کرد و به وی پیشنهاد داد که با حقوق بسیار بالا استخدام این سازمان شود و پروژه‌های تحقیقاتی و پژوهشی برای آنان انجام دهد. فرزندم از من پرسید که پدر تکلیف من چیست؟ در آن زمان من به او گفتم: اگر می‌خواهی موشکی بسازی که آن را بر سر پدرت بریزند این پیشنهاد را بپذیر. پسر من این پیشنهاد را نپذیرفت که چند سال بعد هم جنگ تحمیلی عراق بر ایران آغاز شد و موشک باران ایران اتفاق افتاد.

پورفلاح: در میان تمام تشکلهایی که شما در آن فعالیت مستمر و طولانی داشته‌اید اتاق‌های بازرگانی و مخصوصاً اتاق تهران جایگاه ویژه‌ای دارد که البته این جایگاه با تلاش بزرگانی چون شما به دست آمده است. در مورد بزرگترین تشکل بخش خصوصی که البته در هیات نمایندگان آن افرادی به نمایندگی از دولت نیز حضور دارند چیست؟

خلیلی: حضور فعال در تشکلهایی چون اتاق بازرگانی از اموری است که بایستی همیشه مدنظر فعالان اقتصادی و صنعتگران باشد. برای مثال الان که انتخابات اتاق در پیش است من اگر زنده باشم خودم نامزد می‌شوم. اتاق بازرگانی تهران از دید من پرمحتواترین تشکلی است که بخش خصوصی دارد. هیات رییس، هیات نمایندگان، دبیرکل و کادر اجرایی این اتاق مجموعه‌ای از مدیران و فعالان اقتصادی

خلیلی: من از تلاش

خودم کاملاً راضی

هستم. اگر من مجدداً

به دنیا می‌آمدم به طور

یقین همین راه را ادامه

می‌دادم. نمی‌توانستم

بهتر و بیشتر از این

خدمت کنم. هیچ شیی

نبود که نفت چراغیم

تمام شود و به خانه

برگردم بلکه تا وقتی

که انرژی داشتیم کار

می‌کردم. به عبارتی تا

نفت خودم تمام نمی‌شد

می‌ماندم و کار می‌کردم

و اداری کشور هستند که دید خوب و بازی نسبت به موضوعات دارند و جامع‌الاطراف قضاوت می‌کنند. اتاق بازرگانی تهران تجلی ارزنده‌ای از تمام تشکلهای ایران است. ریاست اتاق تهران با توجه به سابقه وزارتی و فعالیت‌های مداومی که خود دارند کاملاً آشنا به مسایل هستند اما نکته مهم در وجود ایشان تعامل با گروه‌های مختلف و ایجاد تفاهمی مثال‌زدنی در هیات نمایندگان اتاق تهران است به گونه‌ای که تاکنون سابقه نداشته است. دبیرکل اتاق خود نمونه یک الگوی مدیریتی کامل است و امروز اتاق تهران به یک تشکل و بنای قابل تعظیم و محترم تبدیل شده که منافع آن برای تمام اعضا و فعالان اقتصادی است.

پورفلاح: در طی فعالیت‌های مختلف همواره دولت‌ها و مسئولان دولتی به خصوص وزرای اقتصاد، بازرگانی، کار و امور اجتماعی رئیس‌جمهورها و مشاورانشان نسبت به شما احترام ویژه و خاصی قائل بودند و حرف‌های شما به گونه‌ای برایشان قابل قبول بوده است. این رابطه بین شما به عنوان یک صنعتگر خصوصی با دولت چگونه شکل گرفته است؟ چگونه بخش خصوصی می‌تواند به تاسی از رفتار شما روابط خود با دولت را تنظیم کند و به آن تعادل ببخشد؟ در طرف مقابل وظیفه دولت در قبال بخش خصوصی چیست و دولت باید چگونه به بخش خصوصی و پیشنهادات آن توجه کند؟

خلیلی: مشکل اساسی ما و دولت در این است که یکدیگر را دوست نداریم. لذا هر پیشنهاد و انتقادی به عنوان مداخله و خصومت نگریسته می‌شود. ما باید با دولت رابطه‌ای منطقی، عاطفی و انسانی به وجود بیاوریم و با دولت رفیق باشیم. دولت باید احساس کند که بخش خصوصی او را دوست دارد. ما چاره‌ای جز اعمال صمیمیت نداریم چرا که هم اکنون مقدار زیادی از انرژی در تضادهای هز می‌رود. خوشبختانه هم اکنون در اتاق‌های بازرگانی رفتار بسیار مناسبی در پیش گرفته شده است. ریاست اتاق بازرگانی تهران در برابر دولت و حتی در برابر برخی از فعالان بخش خصوصی که ممکن است تندروری‌هایی داشته باشند بسیار منطقی و عاقلانه و توأم با صمیمیت برخورد می‌کند.

در مورد دولت نیز اعتقادم بر این است که با تکلیف وظیفه به دولت مخالفم. ما باید با کارهای کارشناسی به دولت برویم و در محیط تفاهم بر سر موضوعات متفاوت بحث کنیم. متأسفانه الان انتقاد از دولت به سمی مهلک تبدیل شده است که باید کاملاً برطرف شود.

پورفلاح: یکی از مشکلات ما در نحوه تعامل‌ها شاید به آموزش و تربیت مدیران برگردد. تربیت مدیران کارآمد باید بیشتر در دستور کار قرار بگیرد و جوان‌ها به سمت رشته‌های نرم‌افزاری و مدیریتی سوق داده شوند. جوانی که هم زمان با درسهای تئوریک، کار عملی مدیریتی نیز انجام دهد به طور حتم می‌تواند در آینده مدیر موفق تری باشد. من به خاطر دارم که ۲۵ سال پیش شما به فکر تأسیس دانشکده مدیریت برای بخش خصوصی بودید که متأسفانه مجوز صادر نشد و

فرصت تربیت مدیران از بخش خصوصی گرفته شد. **خلیلی:** آموزش را باید به صورت یک کل در نظر بگیریم. ما برای راه‌اندازی آن دانشکده تلاش بسیاری کردیم که در نهایت به نتیجه نرسید اما باز هم در موارد دیگر به امر آموزش و تربیت اهمیت ویژه‌ای دادیم. در زمان وزارت مهندس جهانگیری تلاش بسیار زیادی برای تدوین استراتژی توسعه صنعتی کردیم. ما نیاز به استراتژی داریم. در پژوهشکده صنعتی کتابی در ۶۷۰ صفحه تهیه و تدوین کردیم که بسیار جامع است. باید در سایر حوزه‌های بازرگانی و معدن نیز استراتژی‌هایی تدوین شود که البته من امیدوارم اتاق بازرگانی تهران این کار بزرگ را انجام دهد.

پورفلاح: هر کدام از ما در طول زندگی حرفه‌ای فراز و نشیب‌های فراوانی داشته‌ایم. نقاط اوج و فرود را تجربه کرده‌ایم. لحظاتی داشته‌ایم که به اوج رضایتمندی از کارمان رسیده‌ایم و برعکس لحظاتی هم بوده که ناامید و مایوس از ادامه کار شده‌ایم. این لحظات برای مهندس خلیلی هم وجود داشته؟ اگر چنین تجربه‌ای داشته‌اید در چه مقطعی و برای چه مواردی بوده است؟

خلیلی: من همیشه خودم را در پروسه تکامل دیده‌ام و هیچ گاه به سقف آمال خودم نرسیدم. موفقیت‌هایم همیشه خوشحالم کرده است. هر موفقیتی که کسب کرده‌ام زیربنایی بوده برای موفقیت‌های بعدی. من خصلتی دارم که از موفقیت‌های مادی زیاد خوشحال نمی‌شوم و آن را طبیعی می‌دانم. چیزی که من را به اوج خوشحالی می‌رساند یادگیری است. مثل بچه‌ها عاشق یادگیری هستم و با یادگرفتن هر چیزی ذوق و شوقی بی‌نهایت دارم. اگر چه از موفقیت در کارهایم خوشحال شدم اما کارهایی که من کرده‌ام در اقتصاد کلان ناچیز است. هدف ما این است که اقتصاد در بعد کلان بهبود یابد. من در تمام زندگی‌ام هیچ گاه در پی این نبودم که فقط مزرعه خودم را آبیاری کنم. من به دنبال بارور کردن ابر بودم که همه مزارع پیرامون مزرعه مرا آبیاری کند. مسائل را هیچ گاه شخصی ندیدم به همین خاطر است که شاید بگویم بهترین خاطره‌ام زمانی بود که نفت ملی شد. اتفاقاتی که نتایجش منفعت عمومی را در بردارد من را بیش از هر چیز دیگری خوشحال می‌کند. مسائل شخصی و خصوصی خیلی اوقات مرا شاد می‌کند ولی هیچ گاه پاسخگوی سعادت و شادی واقعی من نیست. از طرفی هیچ وقت آدم ناامید و مایوسی نبوده‌ام. از کمتر اتفاقی هم ناامید شده‌ام. فقط در اوایل انقلاب که مشکلاتی برای ادامه کار پیش آمد نگران شده بودم. اما همان موقع هم ناامید نبودم و تلاش بسیاری کردم. آن قدر رفتم و آمدم تا توانستم همه را قانع کنم و فعالیت را با جدیت و تلاش بیشتری از سر بگیرم. هیچ وقت مایوس نشدم.

پورفلاح: بر مبنای شعر خلل ناپذیر بود هر بنا که می‌بینی/ بجز بنای عشق که خالی از خلل است هر باز که پای سخنان شما می‌شنیم به یافته‌های تازه تری می‌رسیم. دعایمان این است که دوران نقاوت را در سریع‌ترین زمان ممکن طی کنید و دوباره حضور شمع گونه تان در جمع فعالان اقتصادی و یاران همراهان چون همیشه گرمابخش و انرژی بخش راه تجارت، صنعت و مدیریت باشد. چشم به راه دیدار جنبه‌ای در تمام نشست‌ها و گردهمایی‌ها همچون گذشته هستیم.

خلیلی: متشکرم و برای همگی شما آرزوی تندرستی و توفیق بیشتر دارم. من هم دلتنگ تمامی دوستان و یاران هستم و آرزو دارم که به زودی هم چون همیشه در کنارشان و همراهشان باشم. —

چین به روش خود می‌جنگد

تبارشناسی توسعه اقتصادی در چین

رضا طهماسبی

چین به روش خودش می‌جنگد. همان‌گونه که سال‌ها پیش مائوتسه تونگ گفته بود: تو به روش خودت بجنگ، من به روش خودم می‌جنگم. حالا کمتر کسی از مائو به خیر و نیکی یاد می‌کند و همه او را مقصر مرگ میلیون‌ها چینی می‌دانند که در زمان حکومت مائو اسیر فقر و قحطی شدند. تاریخ گواه خوبی است که این قحطی دلیلی نداشت جز اندیشه‌های بلندپروازانه و بی‌مایه مائو برای صدور اندیشه‌های کمونیستی به دیگر کشورهای جهان. برای جذب ملت‌ها به مائوئیسم، سیل کمک‌های بلاعوض چین به سوی کشورهای سرازیر شد که خود سطح رفاه بسیار بالاتری از چین داشتند. اما آزادی هر چند هم دست و پا بسته به کمک چین آمد. چین همان روزی که خودش را کمی آزاد گذاشت تا قرائت تازه‌ای از کمونیسم داشته باشد توانست از غل و زنجیر آن هم رهایی یابد. معجزه همان آزادی نیم بند و دست و پا شکسته برای چین آن بود که توانست حداقل‌هایی از آزادی را در اقتصاد و تجارت خود پایه‌گذاری کند. دن شیائو پنگ با تفاسیر جدید و اصلاحات نوین خود اقتصاد چین را به سمتی برد که تولید و صادرات محور اصلی آن باشد تا امروز کشورش یکی از ابرقدرت‌های اقتصادی در جهان باشد. چین به روش خودش می‌جنگد اما شاید همین اتکای خودخواهانه در آینده نزدیک به پاشنه آشیل این کشور تبدیل شود. اغلب کارشناسان و تحلیلگران، چین امروز را همان ژاپن اوایل دهه ۱۹۹۰ می‌دانند که در نهایت در مرز مشخصی از توسعه و پیشرفت متوقف شد و پس از آن با رشدی هماهنگ با شتاب جهانی جلو رفت. چین بدون شک نمی‌تواند با این سرعت بالا توسعه‌ای متقارن و هماهنگ در تمامی بخش‌ها داشته باشد. چین امروز دوباره به حداقل‌هایی از آزادی نیاز دارد.

توسعه از پایین به بالا

پایه گذاری توسعه اقتصاد
با توسعه کشاورزی و روستایی در چین



کشور چین در منطقه شرق آسیا قرار گرفته است و مساحت آن بیش از ۹/۵ میلیون کیلومتر مربع است که به این ترتیب بعد از روسیه، دومین کشور پهناور آسیا به حساب می آید. چین دارای مرز زمینی با ۱۴ کشور است. این کشور باستانی هم‌چنین از سمت شرق و جنوب با دریای چین شرقی، خلیج کره، دریای زرد و دریای شرقی چین و دیگر آب‌های آزاد احاطه شده و آب و هوای آن بسیار متنوع است. مناطق گرمسیر و بارانی در جنوب تا بسیار سردسیر شمال در چین وجود دارد. طوفان‌های موسمی (حدود ۵ مورد در سال) در امتداد سواحل جنوبی و شرقی، سیل‌های مخرب، سونامی، زلزله، رانش زمین و خشکسالی از بلایای طبیعی منطقه چین هستند.

کشور چین بیش از یک میلیارد و ۲۸۰ میلیون نفر جمعیت دارد. بیشتر مردم این کشور از نژاد زرد هستند و به زبان ماندارین سخن می‌گویند. به غیر از چینی‌ها، تیره‌های دیگری نیز در این سرزمین پهناور زندگی می‌کنند. از جمله مغول‌ها، تبتی‌ها، ترک‌ها و شماری از تاجیک‌ها در بخش سین کیانگ مشغول به زندگی و فعالیت هستند. ادیان رایج این کشور عبارتند از کنفوسیوس، بودیسم، مسیحیت، اسلام، تائوئیسم و آیین‌های ترسای که البته مذاهب رسمی چین، بودیسم، مسیحیت، اسلام و تائوئیسم است. امید به زندگی برای مردان ۷۱ سال و برای زنان ۷۵ سال محاسبه شده است.

پایتخت چین، پکن و شانگهای مهم‌ترین شهر و بندر آن است. نام چین از خاندان سین گرفته شده که برای این کشور فرمان می‌راندند. سو نیات سن «پدر چین مدرن» سیاست‌مدار و رهبر انقلابی چین در براندازی سلسله امپراتوری منچو در انقلاب سال ۱۹۱۱ بود. رژیم چین پس از انقلاب مردمی از پادشاهی به جمهوری تغییر کرد. وقتی جمهوری چین در سال ۱۹۱۲ تأسیس شد، سون یاتسن اولین رئیس‌جمهور چین در سال ۱۹۱۲ بود. او بعداً حزب ملی چین «کومین تانگ» را تأسیس کرد و تا سال ۱۹۲۱ رهبر این حزب بود. «سون یاتسن» در سال ۱۹۲۱ درگذشت. حزب کمونیست چین هم در سال ۱۹۲۱ میلادی تأسیس شد و از آن سال مبارزات سخت مردم چین را هدایت کرد تا سرانجام موفق شد جمهوری خلق چین را در سال ۱۹۴۹ پایه‌گذاری کند. آن‌گاه ژاپنی‌ها بر این سرزمین تاختند. با پایان جنگ جهانی دوم تازش ژاپنی‌ها نیز متوقف شد ولی جنگ داخلی میان هواداران ژنرال «جیانگ کای شک» و «مائوتسه تونگ» بالا گرفت که سرانجام به

پیروزی هواداران حزب کمونیست چین انجامید و از آن پس چین به گونه کمونیستی تا امروز اداره می‌شود. هواداران چیان‌کای چگ نیز که ملی‌ها بودند به جزیره تایوان گریختند و تا امروز به در برابر فشار جمهوری خلق چین ایستادگی کرده‌اند. از سال ۱۹۵۶، حزب کمونیست چین به دلیل فقدان تجربه کافی در جریان رهبری اقتصادی و نوسازی چین اشتباهاتی مرتکب شد. به تبع آن مبارزه قدرت (انقلاب فرهنگی چین) در سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ در حزب کمونیست چین شروع شد و چهره‌های میانه‌رو از حزب اخراج شدند. پس از پایان انقلاب فرهنگی چین در اکتبر سال ۱۹۷۶، چین به دوره نوین توسعه تاریخی وارد شد. از آغاز سال ۱۹۷۹ حزب کمونیست چین سیاست‌های اصلاحات و درهای باز که دنگ شیائوپنگ مطرح کرد را به اجرا گذارد. از اجرای سیاست اصلاحات و درهای باز به این طرف، توسعه اقتصاد ملی و اجتماعی چین به دستاوردهای چشمگیری دست یافت و چهره کشور دستخوش تغییرات تکان‌دهنده شد. این دوران بهترین زمان پس از تأسیس جمهوری خلق چین برای مردم به لحاظ تأمین منافع آنان به شمار می‌رود. حجم اقتصاد چین ۰۴۳ / ۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ از ژاپن پیشی گرفت و بلافاصله پس از اتحادیه اروپا و آمریکا یعنی در مقام سوم در جهان قرار گرفت. با تداوم رشد کنونی اقتصادی چین، این کشور از نظر اقتصادی، درحال رسیدن به آمریکا یعنی بزرگترین اقتصاد جهانی است و البته باید خود را برای مقابله با پیامدهای سیاسی و اقتصادی این موضوع نیز آماده کند. اما این امر موجب نگرانی‌های عمده سیاسی خواهد شد زیرا این کشور به صورت یک نیروی قوی در منطقه درآمده است.

از لحاظ طبقه‌بندی شغلی، بیش از ۵ درصد مردم چین کشاورزند. صنعتگران ۲۴ درصد و کارمندان و بازرگانان ۲۶ درصد نیروی کار فعال این کشور را تشکیل می‌دهند. دولت چین از اواخر دهه ۱۹۹۰ سیاست محدودیت تعداد فرزندان را به اجرا گذاشته که به خصوص در مناطق شهری به طور جدی‌تری دنبال شده است. در عین حال، نحوه اجرای این سیاست در مناطق مختلف چین یکسان نیست و از جمله در برخی مناطق روستایی به خانواده‌هایی که فرزند اول آنان دختر یا معلول باشد یا مهاجران چینی که از خارج به کشور باز می‌گردند، اجازه داشتن فرزند دیگر هم داده می‌شود. در اکثر مناطق چین، خانواده‌هایی که

تعهدات محدودیت تعداد فرزند را نادیده بگیرند با جریمه نقدی و تنبیهات دیگری در زمینه اشتغال و امکانات رفاهی مواجه می‌شوند. برخی زوج‌های چینی فقط نوزاد پسر را قابل قبول می‌دانند. از نظر قومی نیز اجرای قانون خانواده تک فرزندی یکنواخت نیست و در حالی که اکثریت چینی‌های قوم هان اجازه داشتن بیش از یک فرزند را مگر در موارد استثنایی ندارند، به برخی اقلیت‌های قومی اجازه داشتن دو یا حتی سه فرزند برای هر خانواده داده شده است.

چین یکی از بزرگترین صادرکنندگان کالا در جهان است، سرمایه‌گذاری‌های خارجی وسیعی را به خود جلب می‌کند و در حال سرمایه‌گذاری گسترده در سایر کشورهاست. چین با عضویت در سازمان تجارت جهانی توانست حضور خود را در بازارهای جهانی افزایش دهد و در مقابل ناگزیر است براساس مقرراتی مشابه با سایر کشورها وارد رقابت شود. اما مناسبات چین با شرکای تجاری‌اش به خاطر حجم بالای صادرات این کشور و کپی کردن غیر قانونی محصولات در چین، همیشه مشکل‌آفرین بوده است. بسیاری از رقبای تجاری چین خواستار افزایش نرخ ارز آن کشورند تا از طریق گران شدن نرخ کالاهای ساخت این کشور برای خریداران خارجی در عالم فرضیه صادرات چین کاهش یابد. رشد اقتصادی سریع چین باعث شده که تقاضا برای انرژی در این کشور به شکل سرسام‌آوری افزایش یابد. چین بزرگترین تولیدکننده و مصرف‌کننده زغال سنگ و بعد از آمریکا بزرگترین مصرف‌کننده نفت در جهان است.



مائو در میان
کشاورزان یا
به قول خودش
توده‌ها. قرائت
خاص او از
کمونیست‌منجر
به مرگ بیش از
۲۰ میلیون چینی
در اثر فقر و
گرسنگی شد

مضمونی محصولات رسانه‌ای شده است. از دسترسی به اخبار سایت‌ها، رادیوها و تلویزیون‌های خارجی از طریق مسدود کردن آن‌ها جلوگیری می‌شود. خوانندگان عادی در چین هیچ دسترسی به اخبار و روزنامه‌های خارجی ندارند. مطبوعات چین، مطالب مربوط به فساد و بی‌کفایتی مقامات و دستگاه‌های دولتی را پوشش می‌دهند اما از زیر سوال بردن کنترل مطلق حزب کمونیست می‌پرهیزند. هر شهری روزنامه‌ای دارد که قاعدتاً توسط دولت محلی چاپ می‌شود و در کنار آن شعبه محلی حزب کمونیست هم نشریه ارگان خود را چاپ می‌کند. با وجود کنترل سایت‌ها، میزان استفاده از اینترنت روز به روز افزایش می‌یابد. دولت به طور مستمر سایت گروه‌های مخالف، سازمان‌های مدافع حقوق و آزادی‌های مدنی و برخی نهادهای خارجی را مسدود می‌کند. این اواخر نیز تعداد اندک ویلاگ‌های موجود در چین تحت فشار قرار گرفته‌اند.

مطبوعات

جراید مهم چین همه دولتی هستند و عمده ترین آنها عبارتند از: روزنامه خلق چین ارگان حزب کمونیست، روزنامه انگلیسی زبان چین، روزنامه ارتش آزادی بخش خلق، روزنامه مناطق روستایی و ارگان مرکزی حزب کمونیست.

تلویزیون

شبکه مرکزی چین که دولتی است. این شبکه دارای ۱۰

رهبران سیاسی

تا سال ۲۰۰۳ که «هو جین تائو» از طرف کنگره خلق به جانشینی «جیانگ زمین» برگزیده شد، شناخت کمی از او وجود داشت. موقعیت او به عنوان جانشین رئیس‌جمهور در کنگره حزب کمونیست در سال ۲۰۰۲، یعنی زمانی که به جای جیانگ زمین به رهبری حزب برگزیده شد، تحکیم شد. گفته می‌شود که کناره‌گیری جیانگ زمین از ریاست نهاد پر قدرت کمیسیون نظامی مرکزی حزب، سه سال زودتر از موعد مقرر در سال ۲۰۰۴، بزرگترین خانه‌تکانی داخلی حزب کمونیست چین از زمان به قدرت رسیدن در سال ۱۹۴۹ بوده است. هو جین تائو مبارزه با فساد اداری را به عنوان اولویت درجه اول خود برگزید و وعده داده برای نجات سوسیالیسم در کشور شیوه حکومت و وجهه آن را بهبود بخشید اما او اصلاحات به سبک مدل سیاسی غرب را رد کرد و معتقد بود که این روش چین را به ناکجا آباد خواهد برد.

در واکنش به گسترش نارضایتی در برخی از اقشار همزمان با رشد اقتصادی کشور، او مشوق حرکت به سمت حالتی است که آن را جامعه متوازن می‌خواند و وعده داده که در مناطق روستایی هزینه بیشتری را صرف آموزش و بهداشت کند.

رسانه‌ها

رسانه‌های چین به شدت تحت کنترل دستگاه رهبری این کشور قرار دارند و فضای نسبتاً باز سال‌های اخیر فقط شامل توزیع و تبلیغات و نه هیچ تغییری در کنترل

چین تاکنون میلیاردها دلار صرف دستیابی به منابع انرژی در خارج و به همین میزان در عرصه تولید انرژی آبی سرمایه‌گذاری کرده است.

فاصله طبقاتی و نارضایتی عمومی

رشد نامتوازن اقتصادی موجب تمرکز ثروت در مناطق شهری و گسترش فقر در مناطق روستایی شده است. این اختلاف در چین از هر کشور دیگری در جهان بیشتر است. بسیاری از ساکنان فقرزده روستاها به سوی شهرهای شرقی چین سرازیر می‌شوند که در حال حاضر مرکز ساخت و ساز پروژه‌های بزرگ است. نارضایتی‌های اجتماعی در چین خود را در شکل تظاهرات اعتراضی کارگران و کشاورزان نشان می‌دهد. از مشکلات بزرگ دیگر چین فساد است که در تمام سطوح جامعه به چشم می‌خورد و آلودگی به ویروس اچ‌آی‌وی نیز رو به افزایش است. از عوارض منفی دیگر رشد اقتصادی سریع چین، افزایش آلودگی محیط زیست است. بسیاری از آلوده‌ترین شهرهای جهان در چین قرار دارند.

با وجود تحولات اقتصادی، در نظام سیاسی چین تغییری صورت نگرفته است و حزب کمونیست - بزرگترین سازمان سیاسی در جهان - کماکان قدرت مطلقه خود را بر تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی حفظ کرده است و هر اعتراض سیاسی را سرکوب می‌کند. هنوز هم مخالفان سرشناس به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده می‌شوند.

کانال از جمله یک کانال انگلیسی زبان است.

✎ رادیو

در چین رادیوی ملی چین و رادیوی بین‌المللی چین که هر دو نیز دولتی هستند فعالیت دارند. بخش جهانی رادیوی بین‌المللی چین متشکل از ۳۸ زبان خارجی است.

✎ خبرگزاری

خبرگزاری «شین هوا» و خبرگزاری دولتی «ژانگوشین ون شه» که سرویس خبری چین برای چینی‌های مقیم خارج نیز دو خبرگزاری فعال چین هستند.

✎ کشاورزی چین

پس از اصلاحات کشاورزی در چین، کشاورزان بدون این که مالکیت زمین‌ها را داشته باشند از طریق قراردادهای مدت‌دار می‌توانند روی زمین‌ها کار کنند و مازاد محصول خود را در بازار بفروشند. در این کشور، دولت دارای موقعیتی است که کشاورزان نمی‌توانند هیچ ادعایی درباره جبران خسارت در مورد بازپس‌گیری زمین‌ها داشته باشند زیرا همه زمین‌ها متعلق به دولت است و به کشاورزان تنها این حق داده شده است که موقتاً از زمین‌ها استفاده کنند. مطالعات صورت گرفته در این باره نتایجی از این جمله به دست می‌دهد که کشاورزان برای زمین‌هایی که در خطر خصوصی‌سازی مجدد بودند کود و نیروی کار کمتری صرف می‌کنند و کمتر در زمینه سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت نظیر حفر چاه یا زه‌کشی تمایلی نشان می‌دهند ولی به هر حال، به‌رغم فقدان مالکیت، بهره‌وری بالاست. کشاورزان به‌گونه‌ای کار می‌کنند که گویی حقوقشان بر زمین محفوظ است. مواردی که افراد از زمین‌های خود خلع ید شده باشند بیشتر استثنائات نه قاعده.

اگرچه اولیای امور، قدرت انکار قراردادهای دارند، اما از این کار خودداری می‌کنند زیرا به خوبی می‌دانند برای این که کشاورزان خوب تولید کنند باید انگیزه داشته باشند. کشاورزان از روی میل، سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت روی قطعه زمین «خودشان» انجام می‌دهند: سرمایه‌گذاری در آبیاری، زه‌کشی و باروری خاک. یعنی کارهایی که تنها پس از چند سال می‌تواند هزینه خود را بازگرداند. چین بدون داشتن نهاد مالکیت خصوصی دارای ساز و کار جایگزینی مبتنی بر مدیریت اداری است و به بازار اجازه می‌دهد تا نسبتاً خوب کار کند. به نظر می‌رسد غیبت مالکیت تعریف شده قانونی لزوماً به معنی غیبت حقوق مالکیت نیست، حداقل در مورد معاملات ساده کشاورزی روستایی این گونه بوده است. با این همه یک قسمت اصلی این پازل ناتمام می‌ماند، این که ماموران اداری چطور از قدرت خود در برابر کشاورزان سوءاستفاده نکرده یا چگونه سلسله مراتب از این وسوسه جلوگیری می‌کند؟ پاسخ احتمالاً در ویژگی‌های زمان و مکان نهفته است. بنابراین دلیل این نیست که سایر کشورها نیز می‌توانند راه‌حل چین را اتخاذ کنند. وضعیت سیاسی چین در دهه های

۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ثابت داشت اما رسوخ‌ناپذیر نبود زیرا اگرچه با شروع اصلاحات با چالش مواجه نشد، اما مشروعیت خود را از دست داد.

مشروعیت داشتن به عنوان حکومت و توانایی برای مقابله با مخالفت‌های آتی، متکی بر فراهم نبودن رشد اقتصادی بود. مقامات عالی در دولت دنگ شیائوپینگ فهمیده بودند که رشد اقتصادی نیازمند بازار و بازار نیازمند حقوق مالکیت تضمین شده است. حزب کمونیست، سازمان شدیداً منضبط خود را حفظ کرده و بنابراین قادر بود از رفتار خودخواهانه توسط کارمندان رده پایین جلوگیری کند. دولت برای کارکنان محلی انگیزه‌هایی فراهم کرد تا رشد کشاورزی را بالا نگاه دارند، بدین ترتیب که به آنها پاداش و ارتقا می‌داد و اگر اهداف محقق نمی‌شد آنها را اخراج می‌کرد. برای خلاقیت‌های مفراط مجازات‌هایی اعمال می‌کرد. حتی کارکنانی که به فساد محکوم شوند ممکن است اعدام شوند. در نتیجه این انضباط حزبی و کنترل اداری، پایه‌ای برای حقوق مالکیت پدید آورد که گرچه عمومیت نداشت اما به اندازه کافی ایمن بود تا نیروهای بازار نسبتاً خوب کار کنند. نشانه‌هایی از مشکلات این نظام در اواخر دهه ۱۹۹۰ که کشاورزان قادر به فروش یا اجاره دادن زمین خود نبودند و مجبور شدند در قطعات کوچک و روز به روز غیراقتصادی‌تر کار کنند، بروز یافت.

عقل متعارف می‌گوید که بازار بدون مالکیت خصوصی و پشتیبانی نظام قانونی نمی‌تواند وجود داشته باشد یا دست کم قدرت بگیرد. حمایتی که بازار از آن برخوردار است می‌تواند از راه‌های غیراستاندارد نیز به دست آید. با این که معمولاً بازارها تضمین حقوق مالکیتی فرابوروکراتیک هستند و در واقع حقوق مالکیت با مالکیت تعریف شده قانونی مترادف نیست اما در این میان استثنائاتی مانند چین نیز وجود دارد.

توسعه روستایی و کارآفرینی روستایی در چین چین کشوری پهناور با وسعت ۹/۵ میلیون کیلومتر مربع و جمعیتی بالغ بر یک میلیارد نفر است. ۸۰ درصد جمعیت چین را روستائیان تشکیل می‌دهند که عمدتاً به شغل کشاورزی مشغولند. چین باید حدود ۲۰ درصد جمعیت جهان را تغذیه کند و این در حالی است که تنها ۷ درصد اراضی قابل کشت دنیا را در اختیار دارد. اقتصاد چین تا حد زیادی متکی بر اقتصاد روستایی و در نتیجه بخش کشاورزی است. انقلاب کشاورزی چین در طی ۳۰ سال سیطره خود بر کشور، صدمات جبران‌ناپذیری را بر اقتصاد چین وارد کرد و سیاست‌های نادرست دولتمردان در آن دوران رکود شدید اقتصادی و فقر روستائیان را به همراه آورد.

امروز پس از گذشت دو دهه از اجرای اصلاحات سیاسی سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ که به انقلاب دوم موسوم است، پیشرفت‌های قابل توجهی در توسعه کشاورزی و نیز دستاوردهای مهمی در صنایع روستایی این کشور به دست آمده است. فقر به میزان چشمگیری کاهش یافته و منابع طبیعی و زیست محیطی کشور حفظ و احیا شده است. از سال ۱۹۷۸ تا کنون کل تولید ناخالص داخلی کشور سالانه با نرخ

میانگین ۱۰ درصد، تولید ناخالص داخلی در بخش کشاورزی ۵/۲ درصد، و صنایع روستایی ۳۱ درصد افزایش داشته است. تعداد افرادی که در فقر کامل به سر می‌برند، به ۳۱ میلیون نفر یعنی ۶ درصد جمعیت روستایی کاهش یافته است.

توسعه اقتصادی چین در این سال‌ها روندی آرام و سنجیده داشته است. در این مدت به تدریج از تصدی دولت بر کشاورزی کاسته شده و با اجرای سیاست‌های توسعه روستایی، درآمد روستائیان افزایش یافته است. با وجود همه این پیشرفت‌ها چین هنوز تا توسعه اقتصادی پایدار و مؤثر راه درازی در پیش دارد، بخش روستایی و کشاورزی چین با معضلات عمده‌ای روبروست و ردیای دخالت‌های نادرست دولت در روستاها به چشم می‌خورد.

چین با پیوستن به سازمان تجارت جهانی (W.T.O) در سال ۲۰۰۱ برای رقابت در بازارهای جهانی الزاماً به سیاست درهای باز اقتصادی روی آورده است و پیش بینی می‌شود روند توسعه اقتصادی چین آهنگ تندتری پیدا کند.

✎ چهره چین پس از انقلاب کشاورزی

سیاست‌های دولت چین پس از انقلاب کشاورزی، تأثیری شگرف بر اقتصاد ملی این کشور بر جای گذاشت و کشاورزی نیز به عنوان زیربنای اقتصادی چین از این تأثیرات در امان نماند. اصلاحات ارضی کشور در دهه ۱۹۵۰ که بدون توجه به اوضاع اقتصادی و فرهنگی چین انجام شد، رکود شدیدی در بخش کشاورزی پدید آورد. در طی این دوران نزدیک به ۴۷ میلیون هکتار زمین کشاورزی از دست مالکان خارج شده و در اختیار کشاورزان بدون زمین قرار گرفت. پس از تقسیم زمین‌های کشاورزی، چین به تقلید از شوروی و کشورهای اروپای شرقی برای اداره امور کشاورزی اقدام به راه‌اندازی تعاونی‌ها و کشاورزان را وادار به عضویت در این تعاونی‌ها کرد. ابتدا زمین‌های تقسیم شده تحت اختیار تعاونی‌های بزرگ قرار گرفت که در اثر این سیاست نادرست بیش از ۳۰ میلیون کشاورز در اثر فقر و گرسنگی جان باختند. از آن پس تعاونی‌های بزرگ به تعاونی‌های کوچکتر تقسیم شد. تا سال ۱۹۵۵ نزدیک به ۱۷ میلیون خانوار کشاورز به عضویت تعاونی‌ها درآمدند.

بدین ترتیب فعالیت‌های کشاورزی از مدیریت جمعی برخوردار شد و تصدی دولت بر بخش کشاورزی روز به روز عمیق‌تر و گسترده‌تر شد. تعاونی‌ها در آن دوران نقش زیادی بر عهده داشتند. تعیین روش‌های تولید، نوع محصول، نحوه فروش و قیمت محصولات همه و همه توسط تعاونی‌ها و زیر نظر دولت انجام می‌شد. حاصل این سیاست‌ها ایجاد تنگنای شدید برای کشاورزان و کاهش چشمگیر تولیدات کشاورزی بود. به طوری که سهم بخش کشاورزی در تولید ملی از ۹۰ درصد به ۶/۲۵ درصد کاهش یافت.

سایر سیاست‌های دولت نیز در این دوران تأثیرات گسترده‌ای بر بخش کشاورزی داشت. بخشی از این

شرکت‌ها در تمام دوران اصلاحات به جز سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ پیشرفت چشمگیری داشتند. در دوره زمانی بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۴ تولیدات این شرکت‌ها سالیانه ۳۰ درصد رشد داشته است. در سال ۱۹۷۸ حدود ۲۵ میلیون نفر در این شرکت‌ها مشغول به کار بودند، که این تعداد تا سال ۱۹۹۰ به ۹۰ میلیون نفر رسید. حدود ۶۰ درصد از کارکنان این شرکت‌ها به فعالیت‌های صنعتی مشغولند. شرکت‌های صنعتی در روستاها و شهرها محصولات گوناگونی را از کالاهای سرمایه‌ای عمده گرفته تا کالاهای مصرفی ارزان‌قیمت تولید می‌کنند. شرکت‌های روستایی از نظر ابعاد، نوع فعالیت و تعداد کارکنان طیف گسترده‌ای دارند. تعداد کارکنان این شرکت‌ها بین ۹۰ تا ۴۱۰۰ نفر است. اغلب این کارکنان در همان شهرک یا روستای محل کار خود زندگی می‌کنند. ارزش تولیدات این شرکت‌ها در سال ۱۹۸۶ بالغ بر ۳۵۴ میلیارد یوان بوده که

در سرمایه‌گذاری‌های کشاورزی از ۵/۴ درصد به بیش از ۲۳ درصد افزایش یافت و سهم کشاورزی در تولید ملی که در سال ۱۹۷۸ نزدیک به ۳۰ درصد بود، در سال ۱۹۸۶ به ۳۷/۶ درصد رسید. با اجرای این سیاست، تولید محصولات کشاورزی ظرف ۶ ماه به میزان ۳۰ درصد افزایش یافت

توسعه کارآفرینی و اشتغال در چین

تا قبل از انجام اصلاحات اغلب روستائیان در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند. در سال ۱۹۹۱ حدود ۳۵۰ میلیون کشاورز به کار اشتغال داشتند که این تعداد تا سال ۱۹۹۷ به ۱۹۰ میلیون نفر کاهش یافت. نسبت افراد شاغل در بخش کشاورزی به کل شاغلان این کشور روز به روز کاهش می‌یابد و در حال حاضر به نزدیک ۵۰ درصد رسیده است. روستاهای چین، تا قبل از انجام اصلاحات نقش «انبار نیروی کار» را برای شهرها ایفا

سیاست‌ها عبارت بودند از:

- تأکید بیش از حد بر خودکفایی و قطع ارتباطات بین‌المللی
- تصدی بیش از حد دولت بر امور اقتصادی
- عدم کنترل جمعیت
- انتقال شتابزده اموال و املاک به دولت
- تأکید بیش از حد بر صنایع سنگین، به قیمت توجه کمتر به صنایع سبک و فعالیت‌های کشاورزی
- عدم توجه به اهمیت انتقال فناوری

این سیاست‌ها که بدون توجه به قوانین اقتصادی و نیازهای جامعه اتخاذ شده بود، زیان‌های عمده‌ای بر اقتصاد ملی و بخش کشاورزی چین وارد کرد. تصدی دولت، انگیزه و ابتکار عمل کشاورزان و در نتیجه درآمد آنها را کاهش داد. واردات مواد غذایی در این دوران روز به روز افزایش می‌یافت و مردم به ویژه کشاورزان که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، از سطح زندگی مناسبی برخوردار نبودند.

استراتژی توسعه روستایی چین

سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ چین به حساب آورد. در این سال‌ها پس از گذشت ۳۰ سال از انقلاب کشاورزی، مقامات کشور متوجه سیاست‌های اشتباه خود در توسعه سیاسی و اقتصادی چین شدند و اقدامات اصلاحی جدیدی را جهت رفع مشکلات و چالش‌ها به اجرا درآوردند. اصلاحات سیاسی چین در این سال‌ها، تحولات عمده‌ای در اقتصاد ملی چین پدید آورد و مهمترین بخشی که تحت تأثیر این تحولات قرار گرفت، بخش کشاورزی بود. در آن زمان دولت چین سیاست‌های خود را دگرگون کرد، به جای تأکید بر صنایع سنگین، بر صنایع سبک و فعالیت‌های کشاورزی تمرکز کرد؛ برنامه‌هایی را جهت کنترل جمعیت به مرحله اجرا گذاشت؛ و از میزان دخالت‌های خود در امور کشاورزی کاست. این سیاست‌ها تأثیر مثبتی در بخش کشاورزی داشت. طرح‌ها و برنامه‌های عمده چین در توسعه روستایی عبارت بودند از:

- تبدیل «مزارع اشتراکی» به «مزارع خانوادگی»

پس از انجام اصلاحات سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹، کشاورزان چینی تشویق شدند که با عقد قرارداد با تعاونی‌ها، بخشی از زمین‌های کشاورزی را اجاره کنند. در طی این قرارداد آنها متعهد می‌شدند که بخشی از محصولات خود را به تعاونی‌ها واگذار کرده و مابقی آن را به هر قیمتی و در هر بازاری که تمایل دارند، به فروش برسانند. از شروع اجرای این سیاست تا اواخر سال ۱۹۸۳، بیش از ۹۷ درصد خانوارها با تعاونی‌ها قرارداد کشت و کار منعقد کردند.

در این شیوه، انتخاب نوع محصول، قیمت و نحوه فروش آن بر عهده کشاورزان گذاشته شد و وظایف تعاونی‌ها به انجام اموری چون ایجاد شبکه‌های آبیاری، تأمین ماشین‌آلات و سرمایه برای کشاورزان محدود شد. اجرای این سیاست کشاورزان را به سرمایه‌گذاری بیشتر در فعالیت کشاورزی تشویق کرد. تا جایی که در فاصله سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۵ سهم بخش خصوصی



انقلاب فرهنگی
مائو که با هدف
حذف و سرکوب
تمامی منتقدان و
مخالفان انجام شد

حدود ۳۱/۷ درصد ارزش کل تولیدات صنعتی این کشور است. با تأسیس این شرکت‌ها متوسط درآمد روستائیان افزایش یافت؛ فرصت‌های شغلی جدید و متنوعی فراهم آمد و زمینه برای مهاجرت از روستا به روستا فراهم شد. در حال حاضر این شهرک‌ها حدود ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده و برای نزدیک به ۱۳۰ میلیون نفر اشتغال ایجاد کرده‌اند. مؤسسات مالی و اعتباری روستایی نقش مهمی در راه‌اندازی و پیشرفت این شرکت‌ها ایفا می‌کنند. این مؤسسات ابعاد متفاوتی دارند و هر یک نقش منحصربه‌فردی در ارائه خدمات مالی به روستائیان و در نتیجه اقتصاد ملی کشور دارند. بانک کشاورزی چین، بانک توسعه کشاورزی چین، شرکت‌های سرمایه‌گذار روستایی و شرکت‌های تأمین اعتبار از جمله این مؤسسات هستند. این مؤسسات با اعطای وام و تسهیلات به کارآفرینان روستایی آنان را تشویق به راه‌اندازی شرکت‌های صنعتی و تولیدی می‌کنند. →

می‌کردند. در مواقعی که شهرها نیاز به نیروی کار به ویژه نیروی کار ارزان‌قیمت داشتند، روستائیان برای کار جذب شهرها می‌شدند و در مواقعی که به دلیل رکود اقتصادی در شهرها، نیازی به نیروی کار جدید نبود، روستائیان مهاجر دوباره به روستاهای خود باز می‌گشتند. برای بسیاری از مهاجران نه در شهرها شغل مناسبی یافت می‌شد و نه می‌توانستند دوباره در روستا به شغل کشاورزی بپردازند. برای حل این معضل دولت چین اقدام به تأسیس و راه‌اندازی شرکت‌های کوچک تولیدی و صنعتی در روستاها و شهرها کرد. این شرکت‌ها نیمه‌دولتی محسوب می‌شوند که با پشتیبانی دولت و توسط جمعی از روستائیان تأسیس شده و تحت قوانین محلی و منطقه‌ای اداره می‌شوند. دولت مرکزی چین دخالت چندانی در اداره این شرکت‌ها ندارد. با توسعه کشاورزی و افزایش درآمد روستائیان، تعداد زیادی از کشاورزان که با اجرای سیاست‌های جدید صاحب سرمایه و امکاناتی شده بودند، در این شرکت‌ها سرمایه‌گذاری کردند. این

شیائوپنگ معمار اصلاحات اقتصادی چین

از انحراف به چپ بیشتر بترسیم
تا انحراف به راست



شادی آذری

هیچ موفقیتی بدون تحمل سختی به دست نمی‌آید و این سختی‌هاست که موفقیت را با ارزش می‌سازد. مثال بارز این اصل کلی، کشور چین است که با مردمانی صبور و پرتلاش توانست امروز به الگوی رشد و توسعه اقتصادی جهان تبدیل شود. اگرچه این پرجمعیت‌ترین کشور جهان سال‌ها تحت لوای نظام کمونیستی در فقر به سر می‌برد، اما تاریخ ثابت کرد که سرنوشتی غیر از فقر و گرسنگی برای مردمش رقم خورده است. چین که روزی با مشکل سیر کردن جمعیت میلیاردی خود دست و پنجه نرم می‌کرد، اکنون به دومین اقتصاد بزرگ جهان پس از ایالات متحده آمریکا بدل شده است و بسیاری از تحلیلگران آن را تهدیدی برای اقتصاد آمریکا تلقی می‌کنند و پیش‌بینی کرده‌اند که تا سال ۲۰۲۵ اقتصاد این کشور از اقتصاد آمریکا پیشی خواهد گرفت و به اولین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل خواهد شد.

بی‌شک اساس این تحول بزرگ را باید در اصلاحات اقتصادی که دنگ شیائوپنگ، سیاستمدار و رهبر بزرگ اصلاحات چین، جستجو کرد. اگرچه دنگ هرگز مقام ریاست جمهوری یا دبیرکلی حزب کمونیست چین را که بالاترین مقام در چین کمونیست است، به خود اختصاص نداد، اما بی‌شک از اواخر دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۹۰ عملاً حکومت چین را در دست داشت. او به عنوان رهبر حزب کمونیست چین از سال ۱۹۷۸ تا اوایل دهه ۱۹۹۰ اصلاحاتی بی‌نظیر را در کشورش بنیان نهاد که سنگ بنای پیشرفت‌های اقتصادی امروز چین شد.

دنگ شیائوپنگ متولد ۲۲ اوت سال ۱۹۰۴ میلادی بود و در ۱۹ فوریه ۱۹۹۷ دار فانی را وداع گفت. او که روستایی‌زاده‌ای بیش نبود، در جوانی از استان سیچوان چین در خانواده‌ای از قوم هاکا هان به دنیا آمد. پدر او مزرعه‌داری با درآمد متوسط بود که در دانشگاه علوم سیاسی و حقوق چنگدو درس خوانده بود. مادرش زمانی که شیائوپنگ کودکی بیش نبود، او و سه برادر و سه خواهرش را ترک گفت و از دنیا رفت. پس از گذراندن دوره تحصیلات مقدماتی هم در مدارس سنتی و هم در مدارس مدرن چین، دنگ توانست برای ادامه تحصیل به فرانسه برود. او ابتدا خود را به ماریسی رساند و سپس با قطار به پاریس رفت. او در آنجا طی دهه ۱۹۲۰، همزمان با کار به تحصیل پرداخت و همانجا بود که تحت تأثیر آموزه‌های مارکسیسم قرار گرفت. نخستین همسر دنگ که یکی از همکلاسی‌های روس او بود تنها چند روز پس از به دنیا آوردن دخترشان دار فانی را وداع گفت. دخترشان هم خیلی زود از دنیا رفت. دنگ در سال ۱۹۲۳ میلادی به حزب کمونیست چین پیوست. او در سال ۱۹۲۶ به اتحاد جماهیر شوروی سابق سفر کرد و به تحصیلات خود در دانشگاه سون یاتسن مسکو ادامه داد. او که در سال ۱۹۲۷ به چین بازگشته بود، در مناطق روستایی چین به عنوان کمیسر سیاسی شروع به کار کرد. بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ شیائوپنگ که در شهر شانگهای زندگی می‌کرد، در شهر محل سکونت خود به سازماندهی اعتراضاتی پرداخت که به شدت از سوی

مقامات کومینتانگ سرکوب می‌شد. مرگ بسیاری از شبه‌نظامیان کمونیست در آن سال‌ها منجر به کاهش تعداد اعضای حزب کمونیست شد و حاصل آن ارتقای سریع جایگاه شیائوپنگ در این حزب بود. پس از آنکه در سال ۱۹۳۳ حمله‌ای سیاسی علیه دنگ صورت گرفت، همسر دومش نیز از او جدا شد. همسر سوم او اما دختر یکی از صنعتگران چینی در استان یوننان بود که در سال ۱۹۳۸ به عضویت حزب کمونیست چین در آمد و یک سال پس از آن در برابر مقبره مائو به ازدواج شیائوپنگ در آمد. حاصل این ازدواج پنج فرزند بود، سه دختر و دو پسر. پس از بنیان‌گذاری جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، دنگ برای مستحکم سازی و کنترل کمونیسم در تبت و سایر مناطق جنوب غربی چین خدمت بسیاری از خود ارایه کرد. او در بازسازی اقتصاد چین در اوایل دهه ۶۰ نقش بسزایی ایفا نمود.

اگرچه دنگ شیائوپنگ در کهنسالی به سمبل اصلاحات در چین تبدیل شد، اما در واقع زمانی که با انقلاب فرهنگی مائو مخالفت کرد، نخستین جرقه تحول خواهی را از خود بروز داد. او اما با دسیسه «جیانگ کویینگ»، همسر مائو، به تبعید رفت و در طول شش سال تبعید شرایط سخت و حقارت‌باری را تحمل کرد و اگر «مائو تسه تونگ» می‌دانست این رفیق تبعیدی پس از مرگش جای او را خواهد گرفت و نه تنها شخصیت، بلکه سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی‌اش را نیز به زیر سوال می‌برد، هرگز از او نمی‌گذشت و خودش دوباره امکان حضور وی را در

از مقامات محلی خواسته بود به روستاییانی که بیشتر از سهمیه خود تولید می‌کنند، اجازه بدهد که محصولات مازاد خود را در بازار به نفع خود به فروش برسانند. در این دوران بود که قیمت‌های تضمینی دولت افزایش یافت و اقتصاد چین دو قیمتی شد. یعنی سهمیه تولید هر کشاورز به قیمتی به دولت فروخته می‌شد که بتواند اهداف برنامه را محقق سازد و مازاد نیز با قیمتی که بر اساس بازار تعیین می‌شد، به فروش می‌رسید. استراتژی شیائوپنگ برای مدرن‌سازی و صنعتی‌سازی کشور همان چیزی بود که به اقتصاد بازاری سوسیالیستی شهرت یافت. دنگ بر این باور بود که چین در مرحله نخست سوسیالیسم قرار داشت و وظیفه حزب کمونیست چین این بود که سوسیالیسم را با مولفه‌های چینی منطبق سازد. این شبیه منطبق‌سازی تئوریک بود که لنین در دهه ۲۰ مطرح ساخته بود. در این منطبق‌سازی به این نکته اشاره می‌شد که روسیه به میزان کافی در فاز کاپیتالیستی عمیق نشده است و بنابراین برای دستیابی به رشد و کمال در تولید، به کاپیتالیسم کمی نیاز دارد. این نوع برداشت از مانوایسم، نقش ایدئولوژی را در اتخاذ تصمیمات اقتصادی کمرنگ کرد. در زمان اصلاحات اقتصادی شیائوپنگ بود که سرمایه‌گذاری دولت در بخش کشاورزی افزایش یافت تا زمینه برای افزایش تولید فراهم آید. از اقداماتی که مسئولان محلی در این دوران از اصلاحات به اجرا درآوردند این بود که اجازه دادند زمین‌های مازاد به روستائیان اجاره داده شود تا در این زمین‌ها به کشاورزی بپردازند و بر تولیدات کشور بیافزایند. البته همه این فرایندها با نظارت و هدایت دولت انجام می‌شد. اما همین آزادی کشاورزان برای فروش مازاد محصولاتشان کافی بود تا به آنها انگیزه پس انداز بدهد و بسیاری از تحلیلگران همین ایجاد انگیزه در تولیدکنندگان را که سیستم مائو از فقدان آن رنج می‌برد، دلیل اصلی بهبود فوق‌العاده وضعیت کشاورزی و در پی آن وضعیت اقتصادی چین تلقی می‌کنند. در حقیقت نوسازی ساختار اقتصادی و سیاسی چین بر اصلاحات بخش کشاورزی متکی بود. با ایجاد اصلاحات بخش کشاورزی بود که حاصلخیزی زمین، میانگین درآمد سرانه و سطح درآمد کشاورزان بهبود یافت. شیائوپنگ این اصل را در نظر گرفته بود که پیشرفت ملت‌ها در اولین گام بستگی به میزان حاصلخیزی زمین آن‌ها دارد. به همین دلیل، بهبود کیفیت زمین‌هایی که محصول کم یا متوسط داشتند به عنوان گام نخست هدف بلندمدت

شیائوپنگ به حساب می‌آید. این تحصیلکرده فرنگ که تا پیش از مرگ مائو نمی‌توانست عقاید خود را در زمینه اصلاحات ساختاری کشور به اجرا گذارد، پس از مرگ مائو کم‌کم جای خود را در مرکز قدرت دوباره بدست آورد. شیائوپنگ، آگاه از صدمات و لطومات انقلاب فرهنگی سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ خود را به نوعی یکی از قربانیان چنین انقلابی می‌دانست. به همین دلیل در وهله نخست اصلاحات خود، تعداد زیادی از دانشجویان چینی را برای تحصیل روانه غرب به ویژه آمریکا کرد. او به خوبی می‌دانست بدون تکنولوژی و دانش فنی روز، امکان تحقق اصلاحات ساختاری در کشور وجود نخواهد داشت. براساس همین باور بود که چین تصمیم گرفت فرآیند مدرن‌سازی خود را با افزایش تجارت خارجی و خرید ماشین‌آلات از ژاپن و غرب سرعت بخشد. دنگ اما تلاش چندانی برای بهبود روابط کشورش با اتحاد جماهیر شوروی از خود نشان نداد و مطابق گسست روابط چین و شوروی در دوران مائو، بر این باور بود که اتحاد جماهیر شوروی نیز ابر قدرتی است مانند ایالات متحده و به اندازه آن «سلطه‌طلب». با این تفاوت که به دلیل نزدیکی جغرافیایی از آمریکا هم خطرناک‌تر است. تحولی چهاربخشی که او در سال ۱۹۷۸ با سیاست مدرنیزه کردن کشاورزی، صنعت، نیروی دفاعی و علم و فناوری در چین ایجاد کرد، سرنوشت و آینده کشورش را تغییر داد و مسیر این کشور را به کلی از آنچه محتوم به شکست بود به سوی اقتصاد نوظهوری که امروز شاهد آن هستیم، عوض کرد. او توانست تنها در مدت پنج سال با کنار گذاردن سیستم کمون‌های کشاورزی مائو و اعطای آزادی نسبی به روستائیان در فعالیت‌های مربوط به تولید و فروش محصولات خود در مقایسه با بیست و پنج سال قبل میزان بازدهی نیروی کار کشاورزی را به چهار برابر و میزان بازدهی زمین‌های کشاورزی را به بیشتر از دو برابر افزایش دهد. این برای کشوری که یک ششم جمعیت جهان را در خود جای داده بود، تحولی شگرف محسوب می‌شد. در حالی که بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۸ متوسط رشد اقتصادی چین در حدود پنجاه و سه درصد بود این رقم در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۹ به نود و هفت درصد افزایش یافت. اگر چه طی این مدت بسیاری از کشاورزان همچنان در کمون‌ها زندگی می‌کردند و تولیدات کشاورزی خود را عرضه می‌کردند، ولی دولت مرکزی

قدرت فراهم نمی‌کرد. شیائوپنگ در دوران انقلاب فرهنگی چین از کار برکنار شد اما در دوران چوان لای دوباره به عنوان معاون نخست وزیر برگزیده شد و روی کار آمد. با مرگ مائو تسه تونگ در سال ۱۹۷۶ دنگ شیائو پنگ که در آن زمان یکی از رهبران مغضوب دوران حاکمیت مائو محسوب می‌شد و پیش از مرگ مائو تنها مقام رسمی که توانسته بود احراز کند، معاون اول شورای حکومتی بود، به حاکمیت بازگشت و توانست با ایجاد تغییرات رادیکال، مسیر سیستم اقتصادی و سیاسی چین را عوض کند. اکنون شیائوپنگ میراث‌دار کشوری بود پیچیده در آرای سوسیالیستی که حاصل انقلاب فرهنگی و دیگر تحولات سیاسی دوران مائو بود. در چنین شرایطی شیائوپنگ به هسته مرکزی «نسل دوم» رهبری چین بدل شد. او در واقع «معمار» نوعی جدید از تفکر سوسیالیستی بود. شیائو پنگ سوسیالیسم را با ویژگی‌های چینی بومی‌سازی کرد و با فرآیندهای تئوریک خود سردمدار اصلاحات اقتصادی چین شد. الگوی اقتصادی شیائوپنگ به نام «اقتصاد بازاری سوسیالیستی» شهرت یافت. در نوامبر سال ۱۹۷۸ پس از آنکه چین آشوب‌های سیاسی را پشت سر گذارده بود و به ثباتی نسبی رسیده بود، دنگ به سنگاپور سفر کرد و در آنجا با نخست‌وزیر وقت آن کشور، لی کوآن یو، ملاقات کرد. نخست‌وزیر سنگاپور در آن دیدار به شیائوپنگ توصیه کرد درهای کشور را باز کند و اصلاحاتی را در اقتصاد خود ایجاد کند. به علاوه او از شیائوپنگ خواست از صدور ایدئولوژی کمونیست به جنوب شرق آسیا دست بردارد. با اصلاحات شیائوپنگ، کمون‌های روستائی جای خود را به سیستم اجاره داری زمین داد، تعاونی‌های خانوادگی تشکیل شد و از این طریق تولید محصولات کشاورزی افزایش یافت. چین تحت رهبری شیائوپنگ، روابط خود با غرب را بهبود بخشید. دنگ در سفرهای خود دیدارهایی با رهبران کشورهای غربی داشت و نخستین رهبر چین بود که در سال ۱۹۷۹ به ایالات متحده آمریکا سفر کرد و با رئیس‌جمهوری وقت، جیمی کارتر، در کاخ سفید دیدار کرد. چندی پیش از این دیدار، آمریکا روابط دیپلماتیک خود با تایوان را قطع کرد و به رابطه با چین پرداخت. بی شک یکی از مهمترین اقدامات دنگ این بود که درهای چین را به روی سرمایه‌گذاران خارجی گشود. آغاز رهبری دنگ شیائوپنگ بر حزب کمونیست چین، مصادف شد با اعمال سیاست «درهای باز» و رابطه با بازارهای جهانی و رقابت محدود بخش خصوصی. اگر چه برخی بر این باورند که در سال ۱۹۸۹ این شیائوپنگ بود که جنبش دانشجویان چین را در میدان تیان آن من به خاک و خون کشید، اما او توانست استانداردهای زندگی صدها میلیون نفر از مردم چین را ارتقا بخشد. مدرنیزه شدن کشاورزی، صنعت و ارتش چین از دستاوردهای دوران حکومت

**تحولی چهاربخشی
که او در سال ۱۹۷۸
با سیاست مدرنیزه
کردن کشاورزی،
صنعت، نیروی دفاعی
و علم و فناوری در
چین ایجاد کرد،
سرنوشت و آینده
کشورش را تغییر داد
و مسیر این کشور
را به کلی از آنچه
محتوم به شکست
بود به سوی اقتصاد
نوظهوری که امروز
شاهد آن هستیم،
عوض کرد**

اصلاحات کشاورزی در چین در دستور کار قرار گرفت. اصلاحات چین اما تنها به اقتصاد کشاورزی محدود نشد. کارگاه ها و کارخانه های تولیدات صنعتی نیز در این جریان سازنده مشارکت داشتند. کمی پس از ایجاد جرقه اصلاحات در بخش کشاورزی این امکان در بخش صنعت نیز بوجود آمد که سرمایه گذاری خصوصی داخلی و خارجی افزایش یابد و نیروی کار ارزان، مواد خام ارزان، بازار وسیع داخلی تولیدات صنعتی، بخصوص تولیدات محصولات مصرفی بادوام، اقتصاد چین را رونق بخشد و زیربنای تسخیر بازارهای جهانی را فراهم آورد. دنگ بر این نکته تاکید داشت که «سوسیالیسم به معنای فقر مشترک نیست». او بر این

باور بود که برنامه ریزی و بکارگیری نیروهای موثر در بازار لزوماً به معنای نقطه تمایز بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم نیستند. او می گفت که تعریف سوسیالیسم یک اقتصاد برنامه ریزی شده نیست چون می توان برنامه ریزی را تحت اصول کاپیتالیسم انجام داد و در عین حال اقتصاد بازاری داشت که بر پایه اصول سوسیالیسم باشد. برنامه ریزی و بکارگیری نیروهای موثر در بازار هر دو از روش های کنترل فعالیت های اقتصادی اند. او اصرار داشت که هیچ فرضیه ای تنها به دلیل آنکه در ارتباط با اصول مائو نیست، نباید رد شود. این انعطاف پذیری سیاسی شیائوپنگ در قبال اصول سوسیالیسم را می توان در برخی سخنان او به وضوح مشاهده کرد. او در جایی چنین گفته بود: «ما نباید از بکارگیری مدیریت پیشرفته کشورهای کاپیتالیستی... بهراسیم. اساس اصلی سوسیالیسم آزادسازی و توسعه نظام های مولد است... سوسیالیسم و اقتصاد بازاری ناقض هم نیستند... درست است که ما باید از انحراف به جناح راست بپرهیزیم اما بیش از همه ما باید نگران انحراف بیش از حد به جناح چپ باشیم». سیاست های جدید اقتصادی دنگ شیائوپنگ، فرضیه های منسوخ و نخنمای تئوری عقب ماندگی جهان سوم را دگرگون ساخت. در سایه اصلاحات ساختاری شیائوپنگ، چین در عرض ۲۰ سال ره صد ساله را پیمود. براساس آمار رسمی، در این مدت، زندگی مردم چین ۲۲ برابر بهتر از قبل شد. در همین مدت درآمد سرانه روستاییان ۵۴ بار افزایش یافت. نسبت جمعیت کم درآمد جامعه به کل جمعیت چین از ۵۳ درصد به ۸ درصد کاهش یافت. در آغازین سال



شیائو پنگ سوسیالیسم را با ویژگی های چینی بومی سازی کرد و با فرآیندهای تئوریک خود سردمدار اصلاحات اقتصادی چین شد. الگوی اقتصادی شیائوپنگ به نام «اقتصاد بازاری سوسیالیستی» شهرت یافت

ایجاد اصلاحات اقتصادی چین، یعنی سال ۱۹۷۹، برنامه ای سه مرحله ای برای ایجاد رشد اقتصادی تدوین و به مرحله اجرا گذاشته شد. در مرحله نخست که بازه زمانی ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ را در بر می گرفت، تولید ناخالص ملی چین دو برابر شد. در این مرحله بود که حداقل های رفاه اجتماعی یعنی غذا و لباس شهروندان تامین شد. تا پیش از سال ۱۹۷۹ تنها ۱۲ شرکت داخلی چینی بودند که همه امور بازرگانی کشور را انجام می دادند. اما در این مرحله از اصلاحات دولت های محلی به شرکت ها اجازه دادند در بازرگانی خارجی مشارکت کنند و پس از اصلاحات این مرحله، در سال ۱۹۸۸ تعداد شرکت هایی که مجوز مشارکت در امور بازرگانی خارجی را یافتند به ۵۰۷۵

رسید. در این مرحله و به طور دقیق در سال ۱۹۷۹ چهار شهر ساحلی به عنوان مناطق ویژه اقتصادی تعیین شدند. تا سال ۱۹۸۴ اما این تعداد به ۱۴ شهر افزایش یافت که در آنها سرمایه گذاری خارجی آزاد بود و آنها از مالیات معاف بودند. اصلاحات شیائوپنگ در اصل شامل ایجاد مدیریت برنامه ریزی شده و متمرکز اقتصاد کلان توسط بروکرات های حرفه ای بود که سبک توده ای ساختار سیاسی مائو را کنار گذاشته بودند. اما ۱۵ آوریل تا ۴ ژوئن سال ۱۹۸۹ مصادف شد با یک سری تظاهرات دانشجویان چینی در داخل و نزدیکی میدان تیان آن من. در همان سال بسیاری از دولت های سوسیالیست دچار فروپاشی شدند. علت تظاهرات چین مرگ یکی از مقامات اصلاح طلب این کشور به نام هو یائوپنگ بود که از سوی شیائوپنگ حمایت می شد و توسط دشمنان او کشته شد. شیائوپنگ که بسیاری او را بخاطر اصلاحات اقتصادی کشور یک اصلاح طلب روشنفکر فرض کرده بودند، پس از هفته ها اغتشاش در کشور در برابر کشتار دانشجویان مقاومتی نکرد و حتی برخی خود او را صادرکننده دستور کشتار دانشجویان می دانند. برخی دیگر اما با رد این فرضیه او را بخاطر اجتناب از توقف چنین کشتاری مورد سرزنش قرار می دهند. آن ها می گویند او از ابراز بیان و عقاید مخالف دانشجویان به شدت بیم داشت و نشان داد که در میان مولفه های گوناگون دکترین وی، دموکراسی جایی نداشته است. شیائوپنگ اما بعدها به نقش مهم آمریکا در کشتار دانشجویان در میدان تیان آن من اشاره کرد و گفت که علت این مداخله

آمریکا این بوده است که جهان غرب از شکل گیری قدرتی در آسیا هراس داشته است. هنوز بسیاری از تحلیلگران علوم سیاسی نمی دانند که چه کسی واقعا در پشت دستور کشتار آن روز قرار داشت. بعدها شیائوپنگ به نخست وزیر کانادا گفت که در آن هنگام اختلاف نظرهایی جدی در حزب کمونیست رخ نموده بود و کشور در خطر یک جنگ داخلی بود. پس از دستور حمله به میدان تیان آن من، دنگ شیائو پنگ از آخرین مقام خود در سال ۱۹۸۹ استعفا کرد و به سمت رییس کمیسیون مرکزی نظامی چین اکتفا نمود و در سال ۱۹۹۲ نیز به کل از صحنه سیاسی چین کنار رفت. ولی روند اصلاحات چین که شیائوپنگ پایه ریزی کرده بود چنان قدرتمند بود که حتی با کناره گیری وی متوقف نشد. بنابراین مرحله دوم اصلاحات اقتصادی چین شکل گرفت. در مرحله دوم اصلاحات اقتصادی چین، که بازه زمانی سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ را شامل می شد، تولید ناخالص ملی چین سه برابر شد. این افزایش امکان داد مردم چین به امکانات متوسط زندگی دست یابند. مرحله سوم اصلاحات چین هم اکنون در حال اجراست. در این مرحله، مدرن سازی اقتصاد ملی و همزمان با آن، مدرن سازی ساختار کشور پایان خواهد یافت. برنامه تبدیل سیبری و خاور دور به اقتصاد جنبی چین، با موفقیت اجرا می شود. چین امروز به قهرمان بلامنازع عرصه تجارت بین المللی تبدیل شده است و با تسخیر همه بازارهای جهان توانسته است نقش خود را حتی در اموری غیر از تجارت و اقتصاد به سایر کشورها دیکته کند و این همه را مدیون اصلاحاتی است که شیائوپنگ پدر اصلی آن بود.

دنگ شیائوپنگ که مدت ها با دستگاه های حیاتی زنده بود در ۱۹ فوریه ۱۹۹۷ با جداسازی از این دستگاه ها و در سن ۹۲ سالگی بر اثر عفونت ریه و در حالی که از بیماری پارکینسون رنج می برد، دارفانی را وداع گفت. اما در روز ۲۴ فوریه بود که نخست وزیر وقت، لی پنگ از مردم خواست برای مرگ وی سه دقیقه سکوت کنند. به مدت یک هفته نیز پرچم های کشور به نشانه عزای به حال نیمه برافراشته درآمد. اعضای بدن وی پس از مراسم تدفین برای تحقیقات پزشکی اهدا شد. واکنش های جهانی زیادی به مرگ وی مشاهده شد. کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد در بیانیه ای به مناسبت مرگ شیائوپنگ اعلام کرد «جامعه بین المللی از او به عنوان نخستین معمار مدرن سازی و توسعه سریع اقتصادی چین یاد خواهد کرد».

وضعیت چین امروز این واقعیت را یادآور می شود که بی شک شیائوپنگ یکی از تاثیرگذارترین مردان قرن بیستم جهان بوده است. زیرا او توانست چین دوران خود را که آستان حوادث سیاسی و گرفتار در قید و بندهای قدیمی بود به کشوری بدل سازد که بر بهبود اقتصادی تمرکز دارد و حاصل نخستین گام های اوست که چین امروز قدرتی بلامنازع در تجارت جهانی شده است. ➔



اژدهای خفته اینگونه بیدار شد

چین چگونه اصلاحات اقتصادی خود را به پیش برد

رهام وزیری

ملی کردن زمین‌های
کشاورزی و صنایع
کرد و بخش عمده

یک بخش دولتی وسیع. این بخش اکنون نه در صنعت و نه در خدمات دارای اکثریت نیست، اما قلب و مرکز اقتصاد را در اختیار دارد و از این نظر تمرکز آن بیشتر می‌شود. هدف در این بخش عبارت از ایجاد چند موسسه «قهرمان ملی» است که بتوانند در برابر چند ملیتی‌های خارجی ایستادگی کنند بدون آنکه به طور مستقیم در تولید نقش داشته باشند. یک بخش تعاونی و کلکتیو که ضعیف‌تر و چند وجهی است. یک بخش سرمایه‌داری که کمتر از یک پنجم تولید را نمایندگی می‌کند. یک بخش اقتصادی که عمدتاً اقتصاد بدهکاری است که در اختیار بانک‌ها قرار دارد و تقریباً تمام آنها دولتی هستند. سیستم برنامه ریزی که نام آن را به «نظارت اقتصاد کلان» تغییر داده‌اند. این سیستم در بخش کالایی متکی به ابزارهای غیرمستقیم است که شامل انواع گوناگون نرخ مالیات بر موسسات و مصرف، اعتبار و غیره می‌شود و بر یک سیستم اعطای موافقت مبتنی است.

بخش خدمات عمومی که بودجه قسمت اعظم آن را دولت تامین می‌کند یا در کنترل آن است. دولت بدین منظور چندین بخش استراتژیک را تعیین کرده‌است که از جمله شامل انرژی، حمل و نقل و ارتباطات می‌شود. یک سیاست اقتصادی اراده گرایانه مانند عدم استقلال بانک مرکزی مالکیت عمومی زمین بدون حق باز پس‌گیری. زمین‌های کشاورزی تحت بهره برداری خانوارهاست که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. همچنین پینگ و همکارانش در مقابل سیاست انزواگرایی مائو در بخش اقتصاد، سیاست درهای باز را در پیش گرفتند. در نتیجه این سیاست، درهای چین به روی جهان باز شد و این کشور به عادی سازی روابط خود با اروپا و آمریکا پرداخت. به دنبال این، شرایطی برای جذب سرمایه‌های خارجی فراهم شد. این سیاست بسیار موفق بود و توانست سرمایه‌های خارجی بسیاری را جذب کند. به گونه‌ای که چین تبدیل به یکی از بزرگترین کشورهای جذب کننده سرمایه‌های خارجی در جهان تبدیل شد و همچنین اقداماتی برای تمرکززدایی در بخش تجارت صورت گرفت و کنترل مؤسسات اقتصادی به بخش‌های محلی واگذار شد؛ همچنین کنترل دولت بر قیمت‌ها در مورد بخش عمده‌ای از کالاها و تولیدات به تدریج حذف شد؛ چندین منطقه آزاد تجاری و همچنین چندین منطقه ساحلی با امکانات ویژه برای سرمایه‌گذاران خارجی در نظر گرفته شد که بسیار موفق بودند و نقش به سزایی در جذب سرمایه‌های خارجی داشتند. →

اقتصاد کشور را تحت کنترل دولت قرار داد. این امر همانطور که در بالا اشاره شد، باعث از بین رفتن انگیزه و رقابت و اختلال در سیستم اقتصادی شد و در نهایت باعث عقب ماندگی اقتصاد این کشور گشت. همچنین مائو بر اساس اصول اعتقادی خود معتقد بود که چین بایستی خود را از وابستگی نجات دهد و از این رو در صدد قطع ارتباط با جهان خارج برآمد. به گونه‌ای که در زمان مائو حتی صحبت از جذب سرمایه‌های خارجی، عمل ناپسند و ضد مردمی تلقی می‌شد و سطح مبادلات تجاری با سایر کشورها بسیار محدود شد.

به علاوه مائو سیاست‌هایی را در عرصه اقتصادی به مرحله اجرا گذاشت که نتیجه‌ای جز تخریب اقتصاد چین نداشت. از جمله این سیاست‌ها، طرح جهش بزرگ به پیش بود که برای تقویت کنترل طرفداران مائو بر حزب کمونیست صورت گرفت و در نهایت نتیجه‌ای جز افزایش فقر و عقب ماندگی اقتصادی چین نداشت. به دنبال شکست سیاست‌های مائوئیستی، مائو و طرفدارانش در حزب کمونیست و همچنین در میان مردم چین اعتبار و جایگاه خود را از دست دادند. این امر به خصوص پس از مرگ مائو زمینه را برای به قدرت رسیدن و روی کار آمدن اصلاح طلبان در حزب کمونیست هموار کرد.

اصلاحات چین در حوزه اقتصاد را از بخش کشاورزی آغاز شد. شیائوپنگ که شاهد کاهش محصولات کشاورزی در دوران مائو به خاطر دولتی شدن زمین‌های کشاورزی بود در صدد برآمد با اصلاح این امر زمینه توسعه بخش کشاورزی را فراهم کند. در واقع پینگ می‌خواست کشاورزی را با استفاده از ابتکارات فردی دهقانان و افزایش تولید پویا کند. از این مرحله به تدریج از نقش دولت در عرصه اقتصادی کاست و بر نقش کشاورزان تأکید کرد. همین امر زمینه افزایش انگیزه دهقانان و تلاش آنان برای افزایش تولید را فراهم کرد. پینگ همچنین برای بهبود اوضاع بخش صنعت کوشید تا همچون بخش کشاورزی از دخالت‌های دولت در بخش صنعت هم بکاهد. او برای تحقق این هدف دست به اقداماتی زد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: کاهش دخالت‌های دیوان سالارانه دستگاه‌های مرکزی و تفویض اختیارات به مدیران کارخانه‌ها، ایجاد نیروی کار ماهر و مدیریت بر اساس تخصص و تقویت انگیزه‌های مادی و برقراری نظام قیمت گذاری مبتنی بر قانون بازار. در پی انجام اصلاحات اقتصادی اکنون اقتصاد چین را می‌توان به این بخش‌ها تقسیم‌بندی کرد:

چین اژدهای خفته است، بگذارید این اژدها خفته بماند. این جمله‌ای است که می‌گویند ناپلئون بناپارت در وصف چین به زبان آورده است. روندی که چین در ۳۰ سال گذشته طی کرده به خوبی نشان می‌دهد که این اژدها اکنون بیدار شده و در حال بلعیدن جهان است. اما چه کسی این اژدها را بیدار کرد؟ این سوالی است که پاسخ آن را باید در اصلاحات اقتصادی چین جستجو کرد. آنچه چین را از خواب بیدار کرد سلسله اصلاحاتی بود که در نظام اقتصادی این کشور توسط دنگ شیائوپینگ به انجام رسید. این اصلاحات از اواخر دهه هفتاد میلادی کلید خورد. پیش از سال ۱۹۷۹ چین دارای یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده و دستوری بود. بخش عمده اقتصاد کشور در اختیار دولت قرار داشت و توسط دولت کنترل می‌شد. در دهه ۱۹۵۰ تمامی زمین‌های کشاورزی خصوصی به اموال عمومی تبدیل شد. همچنین برای تسریع صنعتی شدن، حکومت مرکزی طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اقدام به سرمایه گذاری‌های کلان در بخش سرمایه‌های فیزیکی و انسانی کرد. نتیجه این سیاست‌ها این شد که تا سال ۱۹۷۸ تقریباً سه چهارم تولیدات صنعتی توسط کارخانه‌های وابسته و تحت کنترل دولت تولید می‌شد. یکی از مهمترین اهداف حکومت چین در این دوره تبدیل اقتصاد چین به اقتصادی خودکفا بود. به همین جهت در این دوره تجارت خارجی با کشورهای جهان بسیار محدود بود. سیاست‌های دولتی باعث شده بود که اقتصاد چین از توسعه باز بماند و دچار ناکارآمدی شود. علت این امر آن بود که کشاورزان و کارگران صنایع انگیزه اندکی برای کار داشتند، رقابت تقریباً وجود نداشت و کنترل قیمت‌ها و تولیدات اقتصادی کشور را دچار اختلال و انحراف کرده بود. سطح زندگی چینی‌ها در این دوره بسیار پایین‌تر از سطح زندگی سایر کشورهای در حال توسعه داشت. به طور کلی می‌توان ریشه‌های عقب ماندگی اقتصادی چین پس از انقلاب کمونیستی در ۱۹۴۹ تا زمان اصلاحات یعنی سال ۱۹۷۹ را در عوامل مختلفی جستجو کرد. شاید مهمترین عامل توسعه نیافتگی اقتصاد چین در این دوره را اولویت اندیشه‌های کمونیستی صرف بر اندیشه کسب ثروت و رشد اقتصادی دانست. در واقع مائو و طرفدارانش، ایدئولوژی، مبارزه طبقاتی و کشاورزی اشتراکی را به ترتیب مهمتر از رشد و توسعه اقتصادی می‌دانستند. بر اساس این اصل، مائو دست به اتخاذ تصمیماتی در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی زد که نه تنها باعث تقویت رشد و توسعه اقتصادی این کشور نشد، بلکه باعث سقوط این کشور شد. به عنوان مثال مائو بر اساس اصول اعتقادی خود در عرصه اقتصادی، اقدام به

اژدها مردنی نیست

تحلیل موسی غنی‌نژاد از تداوم رشد اقتصادی چین

مختاب قلی‌زاده

موسی غنی‌نژاد بیش از هر اقتصاددان دیگری در ایران شهره به مخالفت با کمونیسم و انتقاد از نظام بسته اقتصادی آن است. غنی‌نژاد علاوه بر دفاع همیشگی‌اش از نظام اقتصاد آزاد بر پایه مالکیت همواره از عقاید کمونیستی که منجر به نفی مالکیت خصوصی و آزادسازی قیمت‌ها بوده انتقاد کرده است. به گونه‌ای که امروز همه او را به عنوان یک روشنفکر لیبرال می‌شناسند که موضع آشکاری در قبال سیاست‌های مداخله جویانه دولت‌ها در اقتصاد دارد. برای بررسی آنچه در اقتصاد چین تجربه شده و چگونگی گذر تاریخی این کشور از اقتصادی ضعیف و بیمار با اندیشه‌های تسلط‌گرایانه دولت خود محور به اقتصادی نسبتاً آزاد و پیشرو در جهان بی‌شک غنی‌نژاد یکی از بهترین انتخاب‌های ممکن است. برای تحلیل این فرآیند و تبدیل کشور قحطی زده چین به کشوری با بیشترین ذخیره ارزی باید علاوه بر دانش اقتصادی از چند و چون پارادایم‌های فکری رهبران کمونیست این کشور در طول سال‌های گذشته مطلع بود. گفت و گوی زیر حاصل کنکاش‌های ما در این مقوله و تحلیل‌های دکتر غنی‌نژاد از پروسه‌ای است که توانست زیر لوای حکومت سیاسی کمونیستی اقتصادی نسبتاً آزاد بیافریند. به گفته غنی‌نژاد توسعه اقتصادی چین و پیشرفت‌های این کشور می‌تواند تداوم خود را حفظ کند.

در میان اقتصادهای کمونیستی، اقتصاد چین با چرخش آشکاری که از عقاید و افکار "مائو تسه تونگ" داشت، از دام فروپاشی‌رهایی یافت. در مقایسه با کشورهای هم چون کوبا، به نظر می‌رسد کمونیست‌های چین به موقع متوجه شدند که ادامه راه با سیاست‌های کمونیستی امکان‌پذیر نیست. پرسش من این است که "شیائوپنگ" که رهبر اصلاحات چین لقب گرفت، بر چه اساسی کشورش را در مسیر توسعه قرار داد؟

ترجیح می‌دهم برای پاسخ به این پرسش به گذشته‌گریزی بزنم و نخست از دلایل فروپاشی اقتصادهای کمونیستی سخن بگویم تا در نهایت به این موضوع بپردازم که چرا چین، سیاست‌های کمونیستی را کنار گذاشت و به قواعد بازار رو آورد.

پیشرفت‌های حیرت‌انگیز جوامع اروپای غربی در سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی که در سایه گسترش نظام بازار آزاد موجب بهبود بی‌سابقه در وضعیت معیشتی مردمان این سرزمین‌ها شده بود، تداوم فقر و فلاکت به جا مانده از نظام قدیم را برای بسیاری از



گرفتار بود. این کشور پس از انقلاب سال ۱۹۴۹ با اتکا به ایدئولوژی کمونیستی، توزیع برابر یا عادلانه ثروت و درآمد را در اولویت اول سیاست‌های اقتصادی قرار داده بود اما آن چه از این سیاست‌ها طی سه دهه برای این کشور حاصل شد چیزی جز گسترش فقر و در ماندگی اقتصادی نبود. اشتراکی کردن ابزار تولید انگیزه‌های تلاش اقتصادی را به شدت کاهش داد در نتیجه آن چه دولت به عنوان اعمال سیاست‌های عدالت‌طلبانه می‌توانست انجام دهد در بهترین حالت توزیع عادلانه فقر بود نه ثروت. عدالت توزیعی کمونیستی تنها می‌توانست با سلب مالکیت از ثروتمندان آنها را به ورطه فقر سوق دهد اما قادر نبود افراد فقیر را ثروتمند کند. در سال ۱۹۸۱ میلادی بیش از ۶۰۰ میلیون نفر در چین که معادل ۶۸ درصد کل جمعیت این کشور بود، در فقر مطلق به سر می‌بردند و این نشان می‌داد که سه دهه سیاست‌های اقتصادی توزیع محور نتوانسته با مشکل فقر مقابله کند. از آغاز دهه ۱۹۸۰ سیاست‌های اقتصادی دولت چین کاملاً متحول شد و مسیر متفاوتی را در پیش گرفت که مهم‌ترین ویژگی آن تشویق تجارت آزاد، تولید و سرمایه‌گذاری بود. در نتیجه این سیاست‌های آزادی محور، تولید ناخالص سرانه چین در مدت دو دهه (۱۹۸۱ تا ۲۰۰۱) بیش از ۵ برابر شد و جمعیتی که در فقر مطلق زندگی می‌کردند از ۶۰۰ میلیون نفر به ۲۰۰ میلیون نفر که معادل ۱۷ درصد جمعیت کل این کشور است، کاهش یافت. معمار این اصلاحات کسی نبود جز شیائوپنگ که پس از آن که او رهبری چین را در سال ۱۹۷۹ به عهده گرفت، توانست با درپیش گرفتن اقتصاد آزاد و رو آوردن به بازارهای جهانی درهای تازه‌ای به روی چین باز کند. آن‌ها به خوبی توانستند بر سرمایه‌انسانی، کشاورزی و صنعت به طور همزمان سرمایه‌گذاری کنند و یک اقتصاد نوظهور شکوفا را در جهان ترسیم کنند. اما در این بین مهم‌ترین عاملی که باعث رشد اقتصاد چین شد، آن بود که معمار اصلاحات چین توانست، سیاست پولی مناسبی در چین پیاده کند که بهترین نمود آن را ما در نرخ ارز دیده‌ایم. اکنون سال‌هاست که سیاستمداران چینی، ارزش پول ملی خود را در برابر دلار آمریکا پایین نگاه

انسان دوستان تحمل ناپذیر می‌کرد. اندیشه‌های سوسیالیستی در چنین فضایی از ناخشنودی از وضع موجود در سده ۱۹ میلادی در اروپا شکل گرفت. سوسیالیست‌ها با مشاهده ثروت‌های بزرگی که در سایه گسترش نظام اقتصادی مدرن نصیب برخی نخبگان صنعتی و تجاری نوظهور شده بود، در کنار فقر گسترده‌ای که به رغم پیشرفت‌های حاصل شده همچنان وجود داشت این گونه نتیجه‌گیری می‌کردند که علت فقر توده‌های مردم تمرکز ثروت نزد صاحبان صنعت و تجارت است. آنها با غفلت از ماهیت نظام اقتصادی مدرنی که در حال گسترش در اروپای غربی بود و موجب ارتقای سطح زندگی عموم مردم می‌شد، این نظام را عامل اصلی بدبختی و فلاکت توده‌ها معرفی کردند. تاریخ اروپا و جوامع صنعتی در سده‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی نادرستی اندیشه‌های سوسیالیستی را در عمل به وضوح نشان داد. توسعه نظام بازار آزاد نه تنها طول عمر انسان‌ها را به طور بی‌سابقه‌ای زیاد کرد بلکه کیفیت زندگی آنها را نیز عمیقاً بهبود بخشید. این واقعیت اختصاص به اروپای غربی نداشت، در هر جامعه‌ای که بازار آزاد به نظام اقتصادی فراگیر تبدیل شد همین نتیجه به بار آمد. به نظر می‌رسد علت شکست سوسیالیسم به ویژه از نوع مارکسیستی آن را نه فقط در هم‌نشینی برخی آرمان‌های نامربوط با وضعیت واقعی زندگی انسان‌ها مانند برابری دسترسی و لغو مالکیت خصوصی، در کنار اهداف والای انسانی بلکه بیشتر در روش‌های تحقق بخشیدن به جامعه‌آرمانی باید جستجو کرد. اشتباه مهلک سوسیالیست‌های متمایل به مارکسیسم ریشه در غفلت آنها از مبانی ارزشی نظام بازار و مهم‌تر از آن بی‌توجهی به ساختار و کارکرد این نظام داشت. همان‌گونه که اشاره کردم، تاریخ‌کار ما را برای تحلیل ناکارآمدی نظام‌های کمونیستی آسان کرده و اقتصاددانان، نیازی ندارند که برای تشریح دلایل شکست نظام‌های کمونیستی به دلایل علمی استناد کنند. بن بست و فروپاشی، سرنوشت حتمی نظام‌های کمونیستی بوده و بهترین مصداق برای این ادعا، وضعیتی است که کشورهای کوبا، ونزوئلا، زیمبابوئه و کره شمالی به آن دچارند. چین هم سال‌ها پیش در چنین شرایطی

که پاسخ‌گوی فرهنگ، جامعه و میزان جمعیت چین باشد) پیدا کنند. در این بین اگر برخی از بنگاه‌ها دولتی بود به این معنا نیست که اقتصاد آن‌ها آزاد نیست، یا با اندیشه‌های اقتصاد آزاد در تناقض است. البته همه این‌ها به این معنا نیست که این کشور توانسته پس از یک اقتصاد باز به یک جامعه باز هم دسترسی پیدا کند.

اتفاقا سوال من هم در مورد یک توسعه همه‌جانبه است. بسیاری از صاحب‌نظران و حتی فیلسوفانی چون ژيژک، اعتقاد دارند که چین به زودی با مشکل مواجه می‌شود، و این اقتصاد شکوفا تحت تاثیر "عدم توسعه چند وجهی" به زمین می‌خورد. به نظر شما این رخداد انتظار چین را می‌کشد؟ و یا از این توسعه اقتصادی، یک توسعه سیاسی و به دنبال آن فرهنگی و اجتماعی هم بیرون می‌آید؟

من در مورد طرح این پرسش از سوی شما، به دو نکته بسیار مهم در مورد چینی‌ها اشاره می‌کنم. نخست آنکه، من بعید می‌دانم که به دلیل عدم توسعه سیاسی و فرهنگی، چین با شکست در هماهنگ‌سازی اقتصادی مواجه شود؛ چرا که به لحاظ فرهنگی، مردم چین به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به یک دولت مقتدر که برایشان تعیین تکلیف کند، عادت و البته نیاز دارند. مردمی منظم که از هنگام بیداری تا شامگاهان، فقط برای نیل به هدف مشخصشان تلاش می‌کنند. اگر دقت کنید تعداد زندانیان سیاسی این کشور هم حدود یک هزار و ۴۰۰ نفر اعلام می‌شود که در مقابل یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر که در این کشور زندگی می‌کنند، رقم کمی به حساب می‌آید. دومین نکته هم آنکه، شاید حوادثی مانند، دانشجویان تیان‌آمن باز هم به شکلی جدی‌تر برای چین رخ دهد؛ به ویژه در شرایط کنونی که شیائوپو برنده جایزه صلح نوبل شده است و خود در زندان به سر می‌برد. در این شرایط من می‌خواهم جمله‌ای از شیائوپینگ را نقل کنم: به هنگام اصلاحات اقتصادی عده‌ای از او پرسیدند که این کار با عقاید حزبی شما سازگار نیست؟ و او پاسخ داد که مگر نه آنکه ما در حزبمان به دنبال رفاه برای طبقه کارگر هستیم؟ با این شرایط رفاه برای آن‌ها به ارمغان می‌آید. بسیار خوب؛ در کشوری که رهبرش برای رفاه مردم، حاضر است این چنین از ایدئولوژی خود گذر کند، پس به نظر می‌رسد که اگر نیاز باشد، آن‌ها حاضرند دست به دگرگونی‌هایی در سیاست خود هم بزنند. در غیر این صورت است که سخن شما قابل تأیید است؛ به این معنا که اگر دولتی‌ها در چین همگام با خواسته‌ها و نیازهای مردم دست به اصلاح ساختار سیاسی خود نزنند، قطعاً با شکست مواجه خواهند شد.

آقای دکتر! برخی از صاحب‌نظران معتقدند که چین تا سال ۲۰۴۰ جای آمریکا را در اقتصاد جهانی می‌گیرد و رتبه نخست اقتصاد جهانی خواهد شد. عده دیگر از کارشناسان هم عقیده دارند که اگر چین به وضع آزادی سیاسی‌اش سر و سامانی ندهد و فکری به حال ۲۵۰ میلیون نفر بیکار در کشورش نکند، به زودی شکست می‌خورد. نظر شما در این باره چیست؟

من هرگز چنین جسارتی نمی‌کنم که بخواهم از اقتصاد چین پیش‌بینی خاصی داشته باشم. بلکه تنها با تحلیل آن واقعیاتی که پیش رو دارم، می‌توانم بگویم که با روشی که چینی‌ها پیش رو دارند، بعید است که اقتصاد آن‌ها حیابی باشد که بترکد یا با شکست مواجه شود. →

سیاسی، که در برخی سیاست‌های اقتصادی هم چنان چینی‌ها از الگوی سوسیالیستی پیروی می‌کند. برخی صاحب‌نظران معتقدند هنوز نمی‌شود به اقتصاد چین، اقتصاد آزاد اطلاق کرد. آیا شما این نکته را قبول دارید؟

من اگر چه طرفدار اجرای بی‌قید و شرط توصیه‌های بازار هستم اما معتقدم چینی‌ها در سیاست‌های گام به گام اصلاحات، با توجه به ظرفیت‌هایی که داشتند، موفق عمل کردند. درست است که رهبران چینی، با مارکسیسم لنینیسم شروع کردند و آن را با افکار مائو پیوند زدند، اما حداقل در عرصه اقتصاد آن را با تحولات و مقتضیات زمان تطبیق دادند. ببینید، اکنون کشور چین با یک نظام تک‌حزبی و اقتدار گرا، به لحاظ سیاسی اداره می‌شود و به راحتی می‌توان در مورد سیاست و اجتماع گفت که آن‌ها کمونیست هستند. چه اینکه اکنون "لی شیائوپو" برنده جایزه صلح نوبل، که یک چینی است، به دلیل آزاداندیشی، در زندان به سر می‌برد و آنطور که گفته می‌شود، ده سال دیگر هم باید بماند. اما در مورد اقتصاد، باید با وسواس بیشتری سخن گفت. آن‌ها سیاست‌های اقتصاد آزاد را در دستور کار خود قرار دادند و توانستند پیشرفت کنند. اگر اندیشه‌های باز اقتصادی و در واقع مدل لیبرالیسم نبود، چین هرگز پیشرفت نمی‌کرد. اما در حال حاضر باید گفت اقتصاد چین، مبتنی بر بازار است و دیگر رویه تاثیرگذاری از اقتصادهای کمونیستی در اقتصاد این کشور بر جای مانده است.

اما اکنون هنوز هم بیشتر بنگاه‌های بزرگ اقتصادی چین در اختیار دولت است و تمام بخش‌های اقتصاد، زیر نظر دولت اداره می‌شود. آیا به این ترتیب نمی‌توان گفت که این اقتصاد، یک اقتصاد سوسیالیست است که از دل یک اقتصاد کمونیستی زاییده شده؟

باید دقت کنید که گرچه این اقتصاد از درون یک نظام کمونیستی بیرون آمده اما، چگونگی آن مهم است. و این "چگونگی" به ما نشان می‌دهد که چینی‌ها خیلی زود در یافتن، اداره اقتصادشان با اندیشه‌های مارکس، غیرممکن است. پس به اقتصاد بازار روی آوردند و پذیرفتند که لیبرالیسم می‌تواند پایه‌های خوبی برای دست‌یابی به رشد باشد. اما در پاسخ به شما باید بگویم که بله این اقتصاد هنوز هم تا حد زیادی دولتی است و شاید بتوان نام سوسیالیست را بر آن نهاد.

اگر شما قبول دارید که چین یک اقتصاد سوسیالیست دارد، باید بگویم، من از شما مطلبی (در نشریه مهرنامه) خواندم که در آن با اشاره به شکست پروژه سوسیالیسم عنوان کرده بودید، که این شکست به معنای تناقض درونی پروژه‌ای خیال‌پردازانه است که واقعیات انسانی را نادیده گرفته است؛ در این شرایط سوال آن است که آیا اقتصاد نوظهور چین، این اظهار نظر شما را نقض نمی‌کند؟

شما باید دقت کنید که مهم‌ترین بحث در مورد اقتصاد چین آن است که دولتمردان این کشور، بسیار هوشمندانه بر فرآیندهای اقتصاد بازار اتکا کردند. کشوری که به مردمش اجازه نمی‌داد حتی از بازار آزاد حرف بزنند، حالا بازار حرف اول را می‌زند، آن‌ها توانسته‌اند به شیوه‌ای بسیار مناسب اصلاحات اقتصادی را در کشورشان اجرا کنند. در واقع این همه را مدیون معمار اصلاحات اقتصادی و رهبر روشنفکرشان در دهه‌های هشتاد و نود هستند. چینی‌ها مدل مناسبی برای کشورشان (شیوه‌ای

داشته‌اند تا تولیدکنندگان داخلی این کشور بتوانند به بزرگ‌ترین صادرکنندگان دنیا تبدیل شوند. این، همان مدل قابل عرضه اقتصاد چین، به اقتصاد بین‌الملل است که بسیاری از کشورها سعی کرده‌اند تا از آن پیروی کنند.

اما یک نکته بسیار هوشمندانه، توانست به چین در پیشرفت اقتصادی‌اش کمک کند. و آن هم این بود که هنگامی که در چین تصمیم به خصوصی‌سازی گرفته شد، دولت سعی نکرد بنگاه‌های دولتی را خصوصی کند؛ آن‌ها شرایطی را فراهم کردند تا سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی افزایش پیدا کند. پس به این شکل، سهم بخش خصوصی روز به روز در اقتصاد این کشور بالا رفت، بدون آنکه بنگاه‌هایی که پیش از آن دولتی بودند به بخش خصوصی انتقال پیدا کنند. دولتمردان این کشور، زیرکی دیگر هم به خرج دادند، و آن هم این بود که برای آزادسازی در اقتصاد، بر خلاف روس‌ها، یک رویکرد انفجاری، ناگهانی و یکباره در پیش نگرفتند. آن‌ها روندی بسیار کند و تدریجی را به سوی اقتصاد بازار طی کردند، تا اینکه امروز به این نقطه رسیده‌اند. همه این عوامل دست به دست هم داد تا چین تنها در ۲۰ سال، یک تجربه بی‌نظیر و موفقیت‌آمیز در اقتصاد را بدست آورد. چینی‌ها در مرحله اول که از سال ۱۹۸۰ تا ۱۰ سال بعد ادامه پیدا کرد، تولید ناخالص ملی خود را دو برابر افزایش دادند و مساله تأمین اهالی با غذا و لباس حل شد. مرحله دوم از سال ۱۹۹۱ تا سال ۲۰۰۰ طول کشید و در آن تولید ناخالص ملی سه بار افزایش پیدا کرد؛ این افزایش به مردم چین امکان داد تا در طبقه متوسط زندگی کنند. مرحله سوم اقتصاد چین، مرحله رفرفرم است که اکنون در حال اجراست. در این مرحله، مدرنیزاسیون اقتصاد ملی و موازی با آن، مدرنیزاسیون کشور به پایان می‌رسد.

آن‌ها از سال ۱۹۷۹ اصلاحات اقتصادی را آغاز کردند و توانستند در سه مرحله به دومین اقتصاد بزرگ دنیا بدل شوند. این روند با شتاب بیشتری در سال‌های آغازین قرن ۲۱ ادامه پیدا کرده و پیش‌بینی می‌شود که به زودی مشکل فقر مطلق در کشور پهن‌اور و پرجمعیت چین برطرف شود. در هندوستان هم به‌رغم این که همیشه پس از استقلال کشوری دموکراتیک بود اما اقتصاد حاکم بر آن خصلت عمدتاً متمرکز سوسیالیستی و حمایت‌گرا داشت. این کشور نیز همانند چین از فقر گسترده‌ای رنج می‌برد که اقتصاد دولت‌محور و توزیع‌گرا نتوانسته بود بر آن غالب آید. هندوستان هم با یک دهه تأخیر ناگزیر شد کم و بیش همان مسیری را بپیماید که چین پیش از آن رفته بود. دستاوردهای آزادسازی تدریجی اما مداوم نظام اقتصادی در هندوستان که از دهه ۱۹۹۰ آغاز شد بسیار امیدوارکننده و اطمینان‌بخش است. رشد سالانه متوسط ۸ درصدی به تدریج هندوستان را از جگره کشورهای فقیر بیرون آورده و آن را به یکی از قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان تبدیل خواهد کرد. در هندوستان نیز همانند چین، تجارت آزاد موتور محرکه این فرآیند گسترده رشد اقتصادی و نهایتاً از میان رفتن فقر و عقب‌ماندگی است. اگر بهبود شرایط زندگی اقشار کم‌درآمد جامعه و مبارزه با فقر را یکی از آرمان‌های بزرگ عدالت در زمینه اقتصادی بدانیم، بقینا این آرمان در نظام‌های مبتنی بر اقتصاد آزاد بیشتر قابل دسترسی است تا در اقتصادهای دولت‌محور و توزیع‌گرا.

به نظر می‌رسد چین هنوز به طور کامل از سیاست‌های کمونیستی دست نکشیده و نه تنها در حوزه‌های

توسعه اقتصادی چین در گفت و گو با اسدالله عسگراولادی

مشارکت مدیریت شده رمز توسعه اقتصادی چین است

رضا طهماسبی

اسدالله عسگراولادی را همه می‌شناسند. تاجر بزرگ یا به گفته خودش کاسب جزئی که سال‌های سال است در امر تولید و صادرات در کشور فعالیت دارد. عسگر اولادی اگر چه بارها گفته که هیچ نوع صادرات یا واردات کالا به چین و یا سرمایه‌گذاری در این کشور ندارد و تنها مقدار کمی مبادله تجاری با هنگ‌کنگ انجام می‌دهد اما با این همه یکی از مطلع‌ترین افراد نسبت به اقتصاد چینی و پتانسیل‌ها و قوانین آن است. به همین خاطر است که به عنوان رئیس اتاق بازرگانی مشترک ایران و چین هم فعالیت می‌کند و امور این اتاق مشترک و بازرگانان ایرانی و چینی را رتق و فتق می‌کند. عسگراولادی که برای گسترش نفوذ و فعالیت‌های اتاق ایران و چین به تازگی تفاهنامه‌ای با اتاق بازرگانی تهران را به امضا رسانده توسعه و رشد اقتصاد چین را در این گفت‌وگو تنها در سایه مشارکت مدیریت شده تمام مردم در امور اقتصادی چین حمایت گسترده دولت از تولیدکننده و صادرکننده می‌داند و در این گفت و گو بارها به آن اشاره می‌کند.



عکس: جت سپهرود

روابط اقتصادی ما و چین در این روزها که این کشور پرجمعیت و پنهانور به سرعت هر چه تمام‌تر در حال توسعه و پیشرفت اقتصادی است را چگونه می‌بینید؟ ایران و چین از کی روابط تجاری خود را آغاز کردند و چگونه گسترش دادند؟

در مورد روابط اقتصادی کشور ما و چین لازم است که ابتدا به سابقه تاریخی آن هم توجه کنیم. روابط ما با چین به طور کلی به دو بخش تقسیم می‌شود. دوره قبل از انقلاب و دوره بعد از انقلاب. همان طور که می‌دانید قبل از انقلاب ما بیشتر از منظر اقتصادی وابسته و در ارتباط با غرب بودیم. مراودات زیادی هم با کشورهای اروپایی بویژه انگلیس و البته آمریکا داشتیم. همان طور که می‌دانید روابط با اروپا همچنان ادامه دارد ولی با آمریکا دیگر رابطه اقتصادی نداریم. در قبل از انقلاب روابط ما با چین بسیار پایین و در حد ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار و آن هم به صورت تهاتر بود. چین هم حکومتی کاملاً کمونیستی داشت ما در زمان حکومت مائو و بعد از آن تبدلات کمی با چینی‌ها داشتیم و البته دلیلی هم برای گسترش این روابط وجود نداشت. مقداری کالاهای سنتی بین ما و چین مبادله می‌شد. از چین ادویه و چای وارد کشور می‌شد و خشخاش، دانه‌های روغنی و تریاک نیز توسط دولت آن زمان به چین صادر می‌شد. پس از انقلاب دید ما بازتر شد و باعث شد ما با کشورهای دیگر هم ارتباطات خوبی برقرار کنیم. در همان زمان که انقلاب اسلامی ما شکل گرفت در چین هم «جیانگ زمین» انقلابی اقتصادی را شکل داد و با باز کردن دروازه‌های اقتصادی چین دور جدیدی را برای چین شکل داد. در سال ۱۹۸۰ میلادی که همزمان با

جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ایشان در سفری ابتدا به ژاپن رفتند و در برگشت در چین هم توقف کردند. رابطه ما با چین در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی دچار تحول بزرگی شد. سطح روابط ما که در شروع دولت آقای هاشمی نزدیک به یک میلیارد دلار بود در پایان دولت ایشان از سه میلیارد دلار گذشت. در دولت آقای خاتمی این تحول ادامه پیدا کرد و با بازدید مقامات ایرانی از چین و مقامات چینی از ایران، ما برای تامین نیازهای بیشتری به سمت چین رفتیم و این باعث شد تا سطح مبادلات ما به ۱۰ میلیارد دلار برسد. همین دوره بود که غربی‌ها به دلایل سیاسی سعی کردند روابط اقتصادی ایران با دنیا را کاهش دهند و زمره‌های تحریم شروع شد. این فرآیند و تحریم‌ها محرکی بود که ما بیشتر از غرب رویگردانیم و به شرق متمایل شویم و این روابط ما را دوباره متحول کرد تا این که در دولت آقای احمدی نژاد حجم روابط ما به مرز ۲۵ میلیارد دلار رسید.

حجم صادرات ما به چین و واردات ما از چین در این مراودات تجاری چگونه است؟ آیا همان گونه که چین در مبادلاتش با اغلب کشورها تراز تجاری‌اش مثبت است با ایران نیز همین گونه است و صادراتش به ایران بیش از خریدهایش از ایران است؟

اتفاقا این همان نکته مهم در روابط ایران و چین است که باید به آن اشاره کنیم. در تمام دوران‌هایی که ذکر کردم ما صادراتمان به چین بیشتر از واردتمان بود و نزدیک به ۶۰ درصد از مبادلات بین ما و چین صادرات کالا و ۴۰ درصد واردات ما بوده است. همین الان ۵۷ درصد مبادله ما با چین صادرات است و ۴۳ درصد واردات است.

سال‌های ۵۸ و ۵۹ ما بود نگاه تازه‌ای هم در کشور ما شکل گرفت تا ببینیم چگونه می‌توانیم با چین جدید و برنامه‌های تازه اقتصادی‌اش رابطه برقرار کنیم. بعد از این که ما گرفتار جنگ تحمیلی شدیم این گسترش این رابطه کمی عقب افتاد اما در همان خلال روابط کم کم شکل گرفت و پیشرفت‌های خوبی حاصل شد. با این همه نقطه عطف روابط ما در آن سال‌ها حضور مقام معظم رهبری در چین پس از بازگشت از سفر کره شمالی بود. ایشان در آن زمان رئیس جمهور کشور بودند. در آن دیدار به نوعی جرقه توسعه روابط اقتصادی دو دولت زده شد و اراده بر این قرار گرفت که تجدید ساختاری در روابط اقتصادی و سیاسی دو کشور ایجاد شود. این سفر را می‌توان نقطه عطفی در روابط ما با چین دانست. در این سفر نخست وزیر وقت و هیئت دولت به این تجدید ساختار توجه کردند و کم کم مبادلات ما که در اول انقلاب کمتر از ۲۰ میلیون دلار با چین بود در این دوره به حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ میلیون دلار افزایش پیدا کرد و تنوع کالاهای مبادلاتی نیز افزایش پیدا کرد چرا که تولید برخی کالاهای مثل خشخاش و تجارت تریاک که در قبل از انقلاب بین ایران و چین برقرار بود ممنوع شد. از طرف دیگر ما که قبل از انقلاب از چین ادویه و چای وارد می‌کردیم برای خرید ادویه به سراغ هند رفته بودیم و چای را از سریلانکا و کنیا وارد می‌کردیم. این تغییرات باعث شد تا ما در مبادلاتمان با چین آرام آرام به سمت کالاهای صنعتی و محصولات نساجی حرکت کنیم. در دوران جنگ بحث فروش انرژی به چین مطرح شد و این خود کلیت ارتباطات ما را تحت تاثیر قرار داد و آن را دو چندان کرد. پس از رحلت امام خمینی (ره) و ریاست

بتواند ۵۰ درصد محصول تولیدی اش را صادر کند تسهیلات فوق العاده‌ای می‌گیرد. زمین مناسب با بهای حداقل و پرداخت بیست ساله آن هم بدون بهره در اختیارش قرار می‌گیرد. یعنی اگر شما یک پروژه صنعتی را به مقامات چینی ارائه کنید و تعهد کنید که ۵۰ درصد آن را صادر می‌کنید در اولین قدم زمینی مناسب با قیمت منطقه‌ای که نصف قیمت روز است با پرداخت بیست ساله بدون بهره و پیش پرداخت به شما تحویل می‌شود. قدم بعدی این است که مسئولان منطقه‌ای ظرف مدت ۱۵ روز آب، برق، گاز و تلفن به شما تحویل می‌دهند. ثبت شرکت در چین برای کار صنعتی یک هفته طول می‌کشد. اما این مجموعه عواملی که گفتم برای شما در ایران حداقل ۹۰ روز زمان می‌برد. شما هرگز نمی‌توانید ظرف مدت یک هفته برای اهداف صنعتی زمین بخرید. بیشتر زمین‌های خارج از شهر در اختیار منابع طبیعی است و آن هم واگذاری‌اش بسیار طولانی است. خرید گاز و تلفن و آب برای کارخانه در ایران بسیار طول می‌کشد. از طرف دیگر در چین وقتی بخواهی برای تولید سرمایه‌گذاری کنی تا مرز ۸۰ درصد از پروژه به تولیدکننده وام ۱۵ ساله با نرخ بهره ۷/۸ درصد داده می‌شود. در ایران یک صادرکننده می‌خواهد وام بگیرد باید کلی برود و بیاورد و درگیر کاغذ بازی شود بعد هم وامی که به او می‌دهیم بین ۱۲ تا ۱۸ درصد سود دارد.

این مشکل بزرگ و مانع پیش روی تولیدکنندگان و سرمایه داران ما به کجا برمی‌گردد؟ آیا ما با کمبود منابع روبرو هستیم؟ یعنی چین منابع بیشتری نسبت به ما دارد؟

خیر. ما کمبود منابع نداریم. کمبود مدیریت داریم. متأسفانه دید ما تولید برای مصرف است نه تولید برای صادرات. با این که مقام معظم رهبری هم در ابتدای سال بر آن تأکید کردند. دید ما صنعت برای مصرف است نه برای صادرات. وقتی دید برای مصرف باشد می‌گویند تولید کن و هزینه تولید را از مصرف کننده بگیر. اما وقتی نگرش تولید برای صادرات باشد شما مجبورید با قیمت‌های جهانی رقابت کنید لذا باید هزینه را کاهش دهید. ما الان تنها هدفمان از تولید پرتقال این است که آن را به میدادن میوه بیاوریم و میوه شب عید مردم را تامین کنیم. در حالی که باید دید ما تولید پرتقالی باشد که به بازار جهانی وارد شود و با پرتقالی شیلیایی و مصری و پاکستانی رقابت کند. وقتی چنین دیدی داشته باشیم باید به باغدار پرتقال با بهره ۵ یا ۶ درصد وام بدهیم نه بهره ۱۸ درصد. باید سردخانه ارزان برای باغدار داشته باشیم تا به تدریج وارد بازار جهان کنیم. من خودم روزی برای هر کیسه ۱۰۰ تومان پول سردخانه می‌دهم. بعد می‌بینید در پسته با کیلویی هفت هزار تومان کیلویی دو هزار تومان هم پول سردخانه اضافه شده است. وزارت خانه‌های جهاد کشاورزی، بازرگانی و صنایع و معادن باید تولید برای صادرات را سرلوحه قرار دهند. در ایران همه بانک‌ها برای وامی که بخواهند در اختیار صنعتگر و تولیدکننده قرار دهند گروهی ملکی می‌خواهند. تولید کننده اول باید برود و آپارتمان بخرد و بیاورد گروهی بانک بگذارد تا وام بگیرد. در چین مدیریت فرد ضمانت وام گرفتاش است. سابقه ۵۰ ساله من ضامن وام گرفتن من باید باشد. امروز چین نزدیک به ۲۰۰۰ میلیارد دلار صادرات دارد. ما هم که تقریباً انقلابمان هم زمان با انقلاب صنعتی چین بود با همه تلاش‌هایی

واردکنندگان اصیل کالاهای چینی که به طور مستقیم با چین مبادله دارند وارد نمی‌شود و توسط قاچاقچیان و سوداگران مرزی و همان خریداران کالاهای متروکه در حراجی‌ها وارد کشور می‌شود. ما هم تمام سعی ما این است که به چینی‌ها بگوییم جلوی ورود این کالاها را به ایران بگیرد. برای رسیدن به این هدف برنامه دیگری را هم در نظر داریم و الان ده سال است که در مورد آن داریم با چینی‌ها مذاکره می‌کنیم که کالای مصرفی به ایران نفرستند. به جای آن وارد ایران شوند و با سرمایه‌گذاری در کشور این کالا را تولید کنند و سهم مصرفی ما در کشور را به بازار بفرستند. مابقی آن را هم به کشورهای همسایه صادر کنند. ما امیدواریم تا سال آینده مذاکراتمان به نتیجه برسد و به جای واردات این کالاها شاهد تولید این کالاها با کمک چین در ایران باشیم.

گرفاری دیگر که در مبادله با چینی‌ها داریم این است که یک سری کالاهای چینی صرفاً برای ترانزیت از جنوب به شمال وارد کشور می‌شود متأسفانه در مسیر راه رسوب می‌کند و در کشور باقی می‌ماند. این مشکل هم به خود ما برمی‌گردد و نه به چین. این کالا که باید به کشورهای آسیای میانه تحویل داده شود مقداری از آن در داخل می‌ماند. اگر چه ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز وارد این قضیه شده اما با توجه به گستردگی مرزهای ما از شمال و جنوب این امر به طور کامل با موفقیت روبرو نبوده و همیشه مقداری کالا وارد بازار می‌شود.

مهمترین عاملی که باعث شده مصرف کنندگان ما به کالای چینی روی آورند قیمت پایین این کالاهاست که با توجه به کیفیت پایین قیمت بسیار نازلی هم دارند. اما به این نکته مهم هم توجه داشته باشید که حتی کالای استاندارد و با کیفیت چینی هم در مقام قیاس با کالای تولید داخل ما قیمت کمتری دارد و ارزانتر به دست مصرف کننده می‌رسد. اینجا مشکل را باید وزرات صنایع ما حل کند. الان تلفن دفتر من که روبروی شماسست چینی است و از نظر کیفیت هم با تلفن‌های اروپایی برابری می‌کند اما قیمت پایینی دارد. این سؤال ما از وزارت صنایع و بازرگانی است. ما بارها از این دو وزارتخانه خواهش کردیم که هیات‌های تحقیقاتی به چین بفرستد و بررسی کند که چرا چین حتی کالاهای مرغوب و باکیفیتش را ارزان‌تر از ما تولید می‌کند. ما یک سری دلیل داریم که متأسفانه برای مسئولان دولتی ما قانع کننده نیست. ما از مسئولان خواهش کردیم تا خودشان هیات بفرستند و تحقیق کنند. می‌گویند در چین نیروی کار فراوان و ارزان است اما مساله این نیست. نیروی کار ما متخصص تر و دارای بهره‌وری بیشتری نسبت به نیروی کار چینی است. اما حمایت از نیروی کار و تنظیم روابط کارگر و کارفرما به گونه‌ای که نه به کارگر صدمه وارد شود و نه به کارفرما وظیفه وزارت کار است. من حاضرم هرگونه همکاری با هیات‌های تحقیقاتی داشته باشم. این هیئت‌ها باید به بخش‌های تولیدی و صنعتی چین برود و بررسی کند که چرا کالای آن‌ها قیمت تمام شده‌اش کمتر از ما است.

اصلاً سؤال اساسی مطرح شده در این جا این است که چطور کشور چین ناگهان طی سه دهه گذشته به چنین رشدی در اقتصاد دست پیدا می‌کند و تمام دنیا را تحت تأثیر سیاست‌های اقتصادی خودش قرار می‌دهد؟

در چین به صنعت اهمیت زیادی داده می‌شود. اگر فردی در چین به مقامات منطقه خود طرحی ارائه کند که در آن

ما در سال ۱۳۸۷ ما به بالاترین رکورد مبادلاتی با کشور چین رسیدیم و رقم مبادلات مستقیم ما به مرز ۲۹ میلیارد نزدیک شد. از طرفی ما حدود ۱۵ میلیارد دلار هم با امارات متحده عربی مبادله داشتیم که می‌دانیم این کشور خودش کالای تولیدی ندارد. یک سوم از این مبادلات مربوط به کالاهای چینی است. یعنی به طور مستقیم و غیرمستقیم سطح روابط ۳۴ میلیارد دلاری با چین داشتیم. این سطح تبادل چین را به بزرگترین شریک تجارت خارجی ما تبدیل کرد که البته الان دو سال است جای خود را به عراق داده است. در سال ۸۸ که قیمت نفت کاهش یافت سطح مبادلات به ۲۵ میلیارد دلار تنزل کرد و هم اکنون اگر تا پایان سال ۲۰۰۹ میلادی بخواهیم حساب کنیم آمارها حکایت از سطح مبادلات ۲۴/۵ میلیارد دلاری دارد که ۱۳ میلیارد آن صادرات ما و حدود ۱۱/۵ میلیارد آن واردات ماست. البته ما در صادراتمان مقدار قابل توجهی انرژی به چین صادر می‌کنیم که در بین آن نف خام، میعانات گازی و محصولات پتروشیمی دیده می‌شود. این سه مورد حدود ۸ میلیارد دلار صادرات ما را تشکیل می‌دهد و حدود ۴/۵ تا ۵ میلیارد دلار دیگر آن غیرنفتی است.

پس چگونه است که این همه کالای چینی در بازارهای ما وجود دارد؟ آیا به همین میزان یا کمتر و بیشتر کالای ایرانی در بازار چین موجود است؟ این همه کالای بی کیفیت چین که بازار ما را پر کرده است پس چگونه وارد می‌شود؟

اتفاقاً شما با بلخندی هم که برب آوردید قصد داشتید بگویید این همه کالای بی کیفیت چینی در بازار چیست. من این را برایتان توضیح می‌دهم. این کالاهای بی کیفیت کالاهایی نیست که ما به صورت مستقیم در مبادلاتمان از چین وارد می‌کنیم. ما با چین قرارداد داریم که کالاهایی برایمان بفرستد که با استانداردهای ما مطابقت و با شرایط ما برابری داشته باشد. چین کالاهای استاندارد برای ما می‌فرستد. اما یک سری کالا با کیفیت پایین و قیمت ارزان تر تولید می‌کند که به مقصد آفریقا ارسال می‌شود اما سوداگران کالا آنها را به خلیج فارس می‌آورند و با کمک سوداگران محلی این کالاها را در بنادر وارد گمرکات می‌کنند. به دلیل کیفیت پایین کالاها، اجازه ورود به این محموله‌ها داده نمی‌شود و برگشت می‌خورد. در این موقع سوداگران از دو راه برای وارد کردن کالا به کشور استفاده می‌کنند. اولی ورود کالا به صورت قاچاق از مرزهای گسترده کشور است. در حالت دوم افراد این کالاها را در گمرک می‌خواهند و پس از حدود سه تا چهارماه این کالا متروکه نام می‌گیرد و به جای عودت به کشور چین مطابق قانون کالای متروکه حراج می‌شود. متأسفانه قانون ما در مورد کالای متروکه قانون درست و مطلوبی نیست. این کالا که حراج می‌شود خریداران آن هم ایرانیان هستند که با خرید آن کالا را وارد بازار کشور می‌کنند. ما معتقدیم این کالای بی کیفیت حتی در صورت متروکه شدن در گمرک نباید وارد بازار شود. یا باید برگردانده شود و یا منهدم شود. این کالاهای بی کیفیت که یا به صورت قاچاق و یا با استفاده از قانون کالای متروکه وارد می‌شود حجم پایینی در مبادلات ما دارد و حدود سه تا چهار درصد کل مبادلات ما با چین است اما آشوب زیادی برپا کرده چون این کالاها عموماً کالاهای مصرفی مردم هستند که شامل لباس و محصولات نساجی، کفش، لوازم الکتریکی و برخی کالاهای مصرفی متوسط است. این کالاها هرگز توسط

که کردیم ۳۰ میلیارد صادرات داریم. چین با حمایت از تولید، حمایت از سرمایه گذاری خارجی و باز کردن درهای اقتصاد خود به این رشد رسیده است. سرمایه گذاری خارجی در چین بالاترین نوع حمایت ها در دنیا روبرو می شود چرا که تولید و اشتغال برایشان ارزش دارد. چین هم مثل ما به سرمایه گذاری داخلی خودش ارجحیت می دهد اما اگر کسی در چین مایل به سرمایه گذاری در رشته ای نباشد درها را باز می کنند تا خارجی ها سرمایه گذاری کنند. به سرمایه گذار خارجی بهترین امکانات را هم می دهند چرا که کارگران و فرزندان چین را تحت پوشش قرار می دهد. هم اشتغال ایجاد می کند هم صادرات می کند و بعد دوباره پول و سودش را وارد کشور چین می کند. چین بدون نفت و منابع فراوان زیرزمینی بسیار بیشتر از ما منابع ذخیره ارزی دارد. حفاظت از صنعت و تولید برای صادرات، حمایت از حقوق کارگر و کارفرما و حمایت از سرمایه گذاری خارجی در سرفلحه امور اقتصادی چین است. سیستم بانکی در چین حامی و در خدمت تولید است اما سیستم بانکی ما خودش را قیم تولید می داند. برای این که مثلاً دو میلیارد تومان وام به تولید کننده بدهند قبلاً همسرش را نیز به عنوان گرو می گیرند. در چین سوابق مدیر کارخانه خودش برای بانک تضمین است. اینها تفاوت بزرگ ما با چین است. این که شما می گوئید واردات کالای چینی ما را اذیت می کند درست نیست. چین الان دنیا را در دست خودش گرفته است. ۲۷۰ میلیارد دلار سطح روابط چین با آمریکا است. سرمایه به جایی می رود که از آن حمایت شود. الان بسیاری از اروپایی ها سرمایه گذاری های خود در اروپا را کم کرده و به چین می برند.

گفته می شود برخی از برندهای ایرانی هم برای کاهش در هزینه هایشان به چین می روند و برای تولید کالا آنجا سرمایه گذاری می کنند. بعد هم محصولات خود را در چین تولید می کنند و به بازار ایران می فرستند. این ایده مناسبی است یا این که دزدی از اقتصاد ما دوا نمی کند؟

تعداد محدودی هستند که این کار را می کنند. آنهایی که اینجا دچار برخی ناملایمات و نامهربانی ها می شوند این کار را می کنند. من این کار را تایید نمی کنم و دوست ندارم اتفاق بیفتد اما گفتم سرمایه به جایی می رود که از آن حمایت شود. اروپایی ها هم این کار را زیاد انجام می دهند. الان بهترین کفش های ایتالیایی که در فروشگاه های اروپا تولید می شود ساخته شده در چین است. الان تعداد سرمایه گذاران ایرانی که وارد چین می شوند و کالایشان را آنجا تولید می کنند بسیار کم است. اما اگر ما همچنان به بی اعتنائی نسبت به تولید و عدم حمایت از تولید کننده ادامه بدهیم بی شک این تعداد افزایش خواهد یافت.

ما چه کالاهایی را از چین به طور مستقیم وارد می کنیم؟ غیر از آن کالاهای بی کیفیتی که شما معتقدید تنها از طریق قاچاق و نقص قانون کالاهای متروکه وارد کشور می شود چه کالاهای استانداردی از چین وارد کشور می شود؟

ما از چین ماشین آلات صنعتی و کشاورزی وارد می کنیم. قسمت عمده ای از واردات ما از چین مربوط به فلزات مثل آهن و میلگرد است. مقداری شکر با واسطه از چین وارد می کنیم. یعنی چینی ها از کشورهای آمریکای جنوبی شکر

می خرند و به ما می فروشند. مقداری محصولات نهایی پتروشیمی که خودمان در ایران نداریم را تولید می کنیم. مقدار کمی هم کالاهای مصرفی مثل لباس، کیف، کفش و لوازم الکتریکی مثل سیم و لامپ وارد می کنیم که البته مقدارش کم است و در کل حدود ۵۰ میلیون دلار حجم مبادلات ما را دربر می گیرد. اخیراً مقداری لوازم الکترونیکی مثل موبایل و نرم افزار هم وارد می کنیم که مقدارش بسیار پایین است و هم بی کیفیت دارد و هم با کیفیت و مرغوب.

بی اعتمادی مصرف کننده را چگونه حل می کنید؟ چگونه می خواهید به مصرف کننده بقبولانید که کالای چینی خوب است و می توان آن را خرید و در سبد کالای خانوار قرار داد؟

من معتقدم چنین چیزی وجود ندارد. مصرف کنندگان از کالاهای چینی گله نمی کنند چون آن را ارزان می خرند. اینها تبلیغات تولید کنندگانی است که در بازار رقابت کم آورده اند و البته این مشکل هم همان طور که گفتم به کمبود حمایت های دولت از تولید کننده برمی گردد اگر دولت حمایت های خود را از تولید کننده بیشتر کند قدرت رقابت برای تولید کالای ارزان تر برای تولید کننده داخلی هم فراهم می شود. دلیل کمتر شدن هزینه تمام شده برای کالای چینی نسبت به کالای ایران در عدم حمایت تولید توسط دولت ماست. نقطه قوت چین حمایت از تولید و صنعت است.

در بحثی که به رشد و توسعه سریع چین پرداختیم صحبت زیادی از مدیریت کردید. از مدیریت دولت چین در واگذاری منابع و اعطای تسهیلات به تولید کننده و صادر کننده که باعث رشد و پیشرفت اقتصاد چین شده است. چگونه در یک کشوری که از نظر سیاسی بسته است و سیستم سوسیالیستی کمونیستی بر آن حاکم است توانسته ایم چنین پیشرفتی در اقتصاد مشاهده کنیم؟ مدیریت چینی بر اقتصاد چگونه بوده است؟

اگر بخواهیم در یک جمله به سر موفقیت چین اشاره کنیم بدون شک باید به این مورد اشاره کنیم که چین برای مدیریت اقتصادی و سیاسی خود تمام اقشار مردم را مشارکت داده است که البته این مشارکت صد در صد آزاد نیست اما مدیریت شده است. در این مشارکت مدیریت شده شایسته سالاری مطلق حاکم است و همه می توانند درخور فراست خود نقش ایفا کنند. لازم است در اینجا به جمله ای از سفیر چین اشاره کنم که گفت: تمام واحدهای بزرگ تولیدی و صنعتی در چین سهمی از درآمد را به مدیریت اختصاص می دهند. به این صورت که در این کشور به هر مدیری که بر سر کار می آید گفته می شود برای مثال این بخش که امروز شما مدیریت آن را در دست می گیرید معادل پنج میلیون درآمد دارد که سه میلیون آن از صادرات و دو میلیون هم از طریق توزیع داخلی حاصل می شود. حال اگر شما تا سال دیگر این پنج میلیون درآمد را به شش میلیون رساندید ۲۰ درصد آن به خود شما تعلق می گیرد. اگر خواستید برای خودتان و اگر هم خواستید بین زیرمجموعه تان توزیع می کنید. یعنی ۲۰ درصد از اضافه درآمدی که با مدیریت شما حاصل شود به خود شما تعلق می گیرد تا هر گونه که خواستید آن را هزینه کنید. اگر سهم بیشتر و درآمد افزون تری می خواهید که بین خود و زیرمجموعه تان تقسیم کنید باید اضافه درآمد بیشتری

کسب کنید. این قانون هم در مورد تمام شرکت های دولتی و خصوصی چین صدق می کند و فراگیر است. اما برای نیل به این هدف باید درآمد هر سال افزایش یابد. اگر پنج میلیون درآمد تحت مدیریت شما کاهش پیدا کند و به چهار میلیون برسد چیزی به شما نمی رسد و باید در سال بعد آن را جبران کنید در غیر این صورت مجبورید که از شرکت خداحافظی کنید و از مدیریت شرکت برکنار می شوید. این مشارکت تمام بافراست ها و باهوش هاست. اگر به عنوان بخش خصوصی بروید و بخواهید فعالیت کنید اولین چیزی که از شما می خواهند طرح و پروژه است. اگر در پروژه شما ۵۰ درصد صادرات پیش بینی شده باشد ۸۰ درصد تنخواه مورد نیاز را با مدت زمان استرداد ۲۰ ساله به شما می دهند. همان طور که گفتم زمین با قیمت منطقه ای ۱۵ روزه در اختیار شما قرار می دهند. برق، آب، تلفن و گاز با قیمت یارانه ای صرف مدت زمان حداکثر ۱۵ روزه برای محل مورد نظر شما فراهم می شود. اگر به اعداد و ارقامی که قولش را داده اید برسید راه همین طور برایتان باز است. من خودم افرادی می شناسم که با ۱۰۰ هزار دلار کاری را شروع کرده و با این مدیریت در حال حاضر ۱۰ یا ۲۰ میلیون دلار صادرات دارد.

پس با بروکراسی اداری چه کرده اند؟ روند طولانی کاغذبازی برای اخذ مجوزهای لازم، گرفتن تسهیلات و در اختیار گرفتن امکانات عمومی که در کشور ما طول می کشد در چین چگونه است؟

در چین بروکراسی را بسیار تسهیل کرده اند. یعنی به صورت مدیریت شده موانع را برداشته اند و به افراد آزادی مدیریت شده داده شده است. درست است که در چین افراد در مسائل سیاسی حق ندارند از خطوط قرمزی که دولت تعیین کرده خارج شوند اما در بقیه مسائل فرد کاملاً آزاد است. فردی که وارد حزب می شود باید منافع حزب را در نظر بگیرد و با خارجی ها هم ارتباط سیاسی خیانت بار نداشته باشد. اما هر نوع ارتباط دیگری را می توان با خارجی ها برقرار کرد. در تمام نقاط کشور پهناور چین هم که دارای ۷۰ منطقه است وضع به همین گونه است مواضع شهرداران و فرمانداران در گوشه و کنار چین یکسان و برپایه همین اصول است. کشور را هم شورای هفت نفره ای اداره می کنند که تئوری تشکیل آن هم از شوروی سابق و نظام کمونیستی گرفته شده است. این سیاست یکسان و آزادی و مشارکت مدیریت شده در اقتصاد است که باعث شده چین امروز به مرز دو هزار میلیارد مراده اقتصادی با دنیا برسد.

مالیات در چین چگونه است؟ از تولید کنندگان و مصرف کنندگان چگونه مالیات اخذ می شود؟

قوانین مالیاتی در چین بسیار شفاف است اگر چه نرخ بالایی دارد. در چین مالیات از همه گرفته می شود و نرخ آن هم بالاست اما قوانین آن و روش اجرای آن کاملاً شفاف است. اما مسئله هم این است که تا فرد درآمد نداشته باشد از او مالیات نمی گیرند. یعنی به گونه ای نیست که بیش از حد درآمد از فرد مالیات اخذ کنند. البته در آنجا هم تفکرات متفاوت و متناقض وجود دارد اما این نکته مهم را هم باید در نظر گرفت که وقتی بر سر مسئله ای توافق کردند و آن موضوع قانون شد همه آن را قبول می کنند. حرف نهایی یکی است که همه هم به آن تمکین می کنند. یکصدایی در چین به توسعه اقتصادی این کشور بسیار کمک کرده است. ➔

مائو نگذاشت یک گل هم بشکفتد

توسعه اقتصادی چین در گفت و گو با دکتر کامران مؤید دادخواه



رضا طهماسبی

کامران مؤید دادخواه استاد اقتصاد دانشگاه نورث‌ایسترن در بوستون است که در کنار پرداختن به اقتصادسنجی، اقتصادکلان و بین‌الملل، مطالعات و پژوهش‌های فراوانی هم بر اقتصاد خاورمیانه داشته است. این استاد اقتصاد در پاسخ به پرسش‌های اقتصاد توسعه در باب توسعه اقتصادی در چین، نقبی تاریخی به گذشته سیاسی اقتصادی این کشور می‌زند. دادخواه با تمجید از توسعه سریع و رشد قابل ملاحظه اقتصادی چین، این کشور را نیازمند اصلاحاتی چون شناور کردن نرخ ارز، تحول نظام آموزشی پژوهشی و بها دادن به مصرف داخلی در کنار صادرات می‌داند. این اقتصاددان برجسته ایرانی معتقد است چین باید در نظام سیاسی خود گشایش ایجاد کند و از نزدیک شدن به مکاتب نادرستی چون مرکانتیلیسم بپرهیزد تا به توسعه متقارن دست یابد.

وضعیت اقتصادی چین در دوران رهبری مائو و حزب کمونیسم رو به وخامت گذاشت به گونه‌ای که اقتصاد چین در زمان مرگ مائو وضعیتی بسیار بدتر از شروع رهبری او داشت. دخالت دولت در تمام امور گسترش یافته بود. تمامی زمین‌های کشاورزی دولتی شده و صنایع نیز کاملاً در اختیار دولت بود. درهای چین به روی جهان بسته بود و فقر گسترده مردم را در فشار قرار داده بود. ضعف سیاست‌های اقتصادی مائو را در چه می‌بینید؟ آیا آموزه‌های کمونیسم اقتصاد آن روزگار چین را نابود کرد یا بی‌کفایتی مائو؟ هم‌چنین اگر چه همگان به این معترفند که اقدامات مائو اقتصاد چین را رو به نابودی کشاند اما برخی هم از معدود قدم‌هایی سخن می‌گویند که مائو برای صنعتی کردن چین برداشته و به نوعی به روند صنعتی شدن چین کمک کرده است. تا چه اندازه این دیدگاه را درست می‌دانید؟ در کل اقتصاد دوران حکومت مائو و تندرهای کمونیست یعنی از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۹ را چگونه ترسیم و تصویر می‌کنید؟

نقش مثبتی که حزب کمونیست و دولت چین در پیشرفت اقتصادی آن کشور تا سال ۱۹۷۶ (سال مرگ مائو) ایفا کرد، ایجاد یکپارچگی کشور و برقراری امنیت بود. در این زمینه هم باید تا حدی حساب مائو و سیاست‌های او را از اقدامات حزب کمونیست و دولت چین جدا

کرد. این سخن به آن معنی نیست که حزب کمونیست و تا حد زیادی مردم چین در جنایت‌های مائو شریک نبوده‌اند. برعکس همان‌طور که حزب کمونیست و مردم روسیه در جنایت‌های استالین، آلمان‌ها و حزب نازی در جنایت‌های هیتلر شریک هستند، حزب کمونیست و مردم چین نیز چنین مسئولیتی دارند ولی همواره آنچه که مائو می‌خواست و سیاست حزب کمونیست در یک راستا نبود. در آغاز قرن بیستم چین در حال پیشرفت اقتصادی بود و در برخی زمینه‌ها نهادهایی بسیار پیشرفته داشت که حتی امروز هم (اگر هنگ کنگ را کنار بگذاریم) به آن حد نرسیده است. آنچه مشکل ایجاد می‌کرد ناهمونی و عدم یکپارچگی (وحدت) چین بود. افزون بر این تجاوز ژاپن و جنایت‌هایی که در چین مرتکب شد وضع را بدتر کرد. ملی‌گرایان با همکاری کمونیست‌ها چین را یکپارچه کردند و به مقابله با تجاوز ژاپن پرداختند. پس از جنگ، چین یکپارچه بود. پیش از آن سون یات‌سن سعی کرده بود که مودمسالاری را در چین پیاده کند که موفق نشده بود. از سوی دیگر چه پیش از جنگ و چه پس از آن، ملی‌گرایان و کمونیست‌ها اختلافاتی داشتند که به جنگ و کشتار کشید و در نهایت کمونیست‌ها قدرت را قبضه کردند و ملی‌گرایان به تایوان پناه بردند. ایجاد یکپارچگی و امنیت می‌توانست باعث پیشرفت اقتصادی شود اما سیاست‌هایی که به طور خاص مائو در پیش گرفت منجر به عقب‌ماندگی چین شد. پروفیسور گرگوری چاو (Gregory Chaw) اقتصاددان چینی الاصل برآورد کرده است که اگر سیاست‌های «گام بزرگ به جلو» و «انقلاب فرهنگی» اجرا نشده بودند، تولید ناخالص داخلی چین امروز بیش از دو برابر میزان فعلی بود. با شروع حکومت حزب کمونیست و ایجاد امنیت، اقتصاد چین پیشرفت را از سر گرفت. اما کمونیست‌ها نخست دانشگاه‌ها را دولتی کردند و بعد در سال ۱۹۵۷ مائو سیاست بگذار صدها گل بشکفتد را اعلام کرد و گفت همه آزادند آنچه می‌خواهند بگویند و از دولت انتقاد کنند. بسیاری درس‌خواندگان چنین کردند ولی این تنها یک ترفند بود و تمام آنها که دهان باز کردند به شدت مجازات شدند. زبان این اقدامات را ملت چین سال‌ها خواهد پرداخت.

از سویی دیگر دولت دست به اصلاحات ارضی زد و زمین زمینداران بزرگ را بین دهقانان تقسیم کرد، ولی این کار با صلح و صفا انجام نشد. از دهقانان خواسته شد داستان‌هایی از ستم ارباب بگویند، بعد ارباب مجبور به اعتراف می‌شد و در پایان افراد بسیاری کشته شدند. شادی دهقانان اما دیری نپایید و دولت کشاورزی را نخست به

صورت مجموعه تعاونی‌ها و بعد به صورت کمون‌ها سازمان داد و دهقانان را مجبور به فروش محصولاتشان به دولت کرد. اما آنچه اقتصاد چین را زمین زد برنامه جهش بزرگ به جلو و ایجاد صنایع کوچک روستایی مائو بود. این برنامه که از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ اجرا شد قصد داشت که تولید کشاورزی را به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش دهد و صنعت را در مقیاس کوچک در هر روستا، مزرعه و خانه برپا سازد. کشاورزان که در کمون‌ها سازمان یافته بودند در حیط خانه‌هایشان کوره‌های بسیار کوچک برای ذوب فلزات ساختند. فشار برای بالا بردن تولید کشاورزی و داستان مسخره کوره‌ها و کمون‌ها که تنها خاصیت سیاسی داشتند، سطح تولید را در چین بسیار پایین آورد و باعث قحطی بی‌سابقه‌ای شد. برآوردها حاکی است که در این مصیبت نزدیک به سی میلیون نفر جان خود را از دست دادند. این شکست باعث شد که مائو قدرت خود را از دست بدهد و افراد معتدلی مانند لیوشائوچی رئیس جمهور و چوئن لای نخست‌وزیر تصمیم‌گیران اصلی شوند و از این زمان اقتصاد باز به راه افتاد.

در سال ۱۹۶۸ مائو برای بازپس گرفتن قدرت، الم‌شنگه انقلاب فرهنگی را به راه انداخت و بار دیگر اقتصاد چین دچار رکود شد. اگر چه این بار قحطی و مرگ سی میلیون نفر به دنبال نیامد ولی باز هم میلیون‌ها نفر جان خود را از دست دادند. بسیاری در نتیجه ضرب و شتم فلج شدند و گاردهای سرخ، بسیاری را کور کردند. شبیه همان کاری که آغا محمدخان قاجار در ایران پس از به قدرت رسیدن انجام داد. برای اینکه زبان‌های دوران مائو را بسنجیم باید به این نکته توجه کنیم که اقتصاد چین از سال ۱۹۵۲ یعنی نخستین سالی که برای آن آمار تولید ناخالص داخلی داریم، تا سال ۱۹۷۶ یعنی سال مرگ مائو به طور متوسط، سالانه رشدی برابر ۵/۷ درصد داشته است. با توجه به این که رشد جمعیت در این دوره حدود ۲/۱ درصد بوده رشد تولید سرانه برابر ۳/۵ درصد بوده است. اگر این رشد را به طور انتزاعی در نظر بگیریم ممکن است قابل قبول به نظر برسد ولی در مقایسه با پتانسیل چین ناچیز است. در مقایسه از ۱۹۷۸ تا امروز رشد چین سالانه حدود ۹/۸ درصد بوده که چون رشد جمعیت نیز به ۱/۱ درصد تقلیل یافته، نتیجه می‌گیریم رشد سرانه تولید ۸/۳ درصد بوده است. نمودار رشد اقتصادی چین از سال ۱۹۵۲ تا ۲۰۰۷ نیز نشان‌دهنده این وضعیت است. این آمار که در مورد تولید چین به آن‌ها اشاره می‌کنم، بخشی از مرکز آمار چین و بخش دیگر از کتاب تحول اقتصادی چین (China's Economic Transformation) نوشته گرگوری چاو گرفته شده

است.

چینی‌ها پس از مائو با اقتصاد چه کردند که توانستند از دام کمونیست بگریزند و به فروپاشی و اضمحلال نرسند. در حالی که شوروی بزرگترین کشور دارای نظام کمونیستی از هم پاشید و اروپای شرقی هم به بن‌بست کمونیسم رسید. شیانو پینگ و همراهانش چینی چه راه‌هایی را برای اصلاحات اقتصادی برگزیدند و تا چه اندازه موفق عمل کردند؟

در پاسخ به این پرسش به چند تفاوت اصلی بین چین و شوروی می‌توان اشاره کرد. در درجه اول در شوروی نظام سیاسی از هم پاشید. اقتصاد روسیه بسیار پیشرفته‌تر از اقتصاد چین بود و مردم آن هم آگاه‌تر بودند. دیگر امکان حکومت بر آن‌ها به صورت دیکتاتوری پلیسی وجود نداشت. اقتصاد چین در ۱۹۷۸ بسیار عقب‌مانده‌تر بود و مردم هم آگاهی و آمادگی برای سیستم حکومتی دیگری نداشتند. در نتیجه حزب کمونیست در قدرت باقی ماند. باید گفت که در شوروی سیستم سیاسی کمونیسم نفی شد و تغییرات اقتصادی بعداً پیش آمد. در چین قدرت سیاسی از زیاده‌روی‌ها و جنایات مائو فاصله گرفت و اقتصاد مارکسیستی و کمونیستی نفی شد. در چین حزب در قدرت باقی ماند و از آغاز، دنگ شیانوپینگ هدفش تغییر وضع اقتصادی بود، نه ساختار سیاسی. دوم این که روسیه در طول زمان با قدرت نظامی بسیاری از کشورها در منطقه را ضمیمه خود کرده بود. به محض آن که قدرت مرکزی ضعیف شد و از هم پاشید این کشورها سر به استقلال برداشتند و به کل ساختار به هم ریخت. این از جمله انتقادهایی است که ولادیمیر پوتین به فرآیند تحول شوروی سابق دارد. در چین غیر از تبت، بقیه مناطق حداقل بطور علنی سخنی از استقلال به میان نیاورده‌اند. البته بحث کامل این موضوع نیازمند بررسی جوانب گوناگون این دو کشور در زمینه تاریخ آنهاست که البته از صلاحیت من خارج است. اصلاحات اقتصادی چین در شش زمینه اصلی بود: کشاورزی، بنگاه‌های دولتی، بانکداری، سیاست درهای باز برای توسعه بازرگانی و سرمایه‌گذاری خارجی، بخش غیردولتی و نهادهای زیر بنایی که شامل سیستم آموزشی و قضایی می‌شود.

این رف‌رهم همه به یک صورت و همگام انجام نشدند. در زمینه کشاورزی این کار به سرعت و عمدتاً از پایین یعنی توسط خود کشاورزان به ثمر رسید. در حالی که اصلاحات در بنگاه‌های دولتی به تدریج و بر اساس آزمایش و خطا انجام گرفت. اقتصاد چین بر روی دنیا باز شد و چنانکه می‌دانیم صادرات، موتور اقتصاد چین شد. سرمایه‌گذاری خارجی تشویق شد؛ نرخ ارز همچنان تحت کنترل ولی آزادتر از گذشته شد. در اینجا بد نیست بگویم اصلاحات اقتصادی چین تا حد زیادی الگوبرداری از اصلاحات اقتصادی تایوان است که ربع قرن پیش از آن شروع شده بود. اصلاحات هر دو کشور بر اساس تکیه بر نیروهای بازار و کوتاه کردن دست دولت از اقتصاد است. در مورد چین این به معنای خاتمه برنامه‌ریزی متمرکز و کنار گذاشتن الگویی به اصطلاح مارکسیستی است. در

واقع یک عامل در تشویق چین به اصلاحات اقتصادی پیشرفت فوق‌العاده تایوان بود. نگاهی به سطح زندگی و اقتصاد در تایوان یا هنگ‌کنگ و ملاحظه تفاوت بین کره شمالی و جنوبی به خوبی به مردم و رهبران چین نشان داد که راه کدام است و بیراهه کدام.

اصلاحات اقتصادی شیانوپینگ را در چه دسته‌ای می‌توان قرار داد؟ آیا زیربنایی و به منظور استقرار نظام اقتصاد آزاد بود یا تنها برای ایجاد نظام کمونیستی سازگارتی با آینده؟

همانطور که پیش از این عرض کرده‌ام این اصلاحات بنیادی و برای کنار گذاشتن اقتصاد مارکسیستی و برنامه‌ریزی متمرکز و تکیه بر نیروهای بازار، خلاقیت، و کار و کوشش بود.

دلایل اصلی جهش اقتصادی چین در سال‌های اخیر و پس از اصلاحات اقتصادی را در چه می‌دانید؟ آیا تنها اصلاحات اقتصادی باعث آن بود یا دلایل دیگری هم دخیل بود؟ آیا چین خودآگاهانه دست به این تغییر و تحولات زد یا عوامل بیرونی و جهانی هم در این مسیر موثر بودند؟

مسلماً دلایل عمده اصلاحات داخلی بودند. مردم چین از وضع خود به تنگ آمده بودند به علاوه در مقایسه با تایوان، هنگ‌کنگ، کره جنوبی و سنگاپور (معروف به چهار ببر آسیا) می‌دیدند که سیستم اقتصادی آنها باعث عقب‌ماندگی است. نه تنها مردم، که حتی رهبران چین نیز دریافته بودند که برنامه‌ریزی متمرکز و دخالت زیاد دولت در اقتصاد جز فقر و پس‌ماندگی اقتصادی نتیجه‌ای ندارد. کافی است کره جنوبی و شمالی را مقایسه کنیم. از سوی دیگر انقلاب فرهنگی مخالفت مردم را برانگیخته بود و دولت نیز می‌دانست که تنها راه حفظ قدرت، اصلاحات است.

توسعه اقتصادی چین را در این سال‌ها چگونه می‌بینید؟ آیا این توسعه متقارن و همه‌جانبه است و یا همانند شوروی سابق است که مسئولان آن پس از فروپاشی به بد توسعه یافتگی کشورشان اذعان داشتند؟

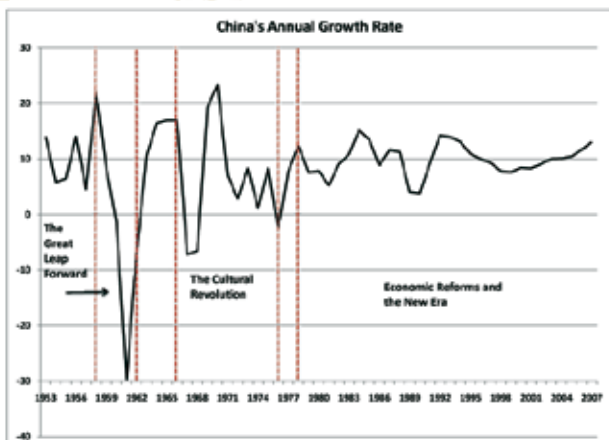
توسعه اقتصادی چین نسبتاً خوب پیش رفته است و مساله‌ای مانند شوروی سابق نخواهد داشت. برای تداوم توسعه، چین باید با چهار مساله اساسی روبرو شده و به نحوی آنها را حل کند. نخست توسعه اقتصادی چین تاکنون به میزان زیادی بر فروش محصولات این کشور در بازارهای جهانی تکیه کرده و موتور اصلی رشد آن صادرات بوده است. به همین منظور هم چین ارزش پول خود یوان را پایین نگه داشته است. این روند نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد. چین باید امکان اینکه مردم کشور از ثمرات رشد اقتصادی بهره‌مند شوند را فراهم آورد و مصرف داخلی را موتور اصلی رشد اقتصادی کند. یک راه این کار قابل تبدیل کردن پول چین به ارزهای

خارجی و شناور کردن آن است. باید گفت اصلاحات مالی یعنی در سال‌های اخیر پس از کنار رفتن جیانگ زمین متوقف شده و برای آنکه رشد اقتصادی چین ادامه یابد سیستم مالی آن کشور باید کاملاً و به‌صورت بنیادی مدرن شود.

مساله دوم این است که هر چه چین از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر می‌شود نااهم‌نگی سیستم اقتصادی و ساختار سیاسی بیشتر خودنمایی می‌کند. زمان اصلاحات سیاسی در چین دیری است که فرا رسیده. چین دو گزینه دارد یا آنکه این اصلاحات را به‌صورت تدریجی و با آرامش و صلح انجام دهد یا باید منتظر ناآرامی و از هم گسیختگی جامعه باشد.

سوم در سال‌های اخیر چین بیشتر به ملی‌گرایی و حتی رفتارهای استعماری متمایل شده است. در حال حاضر چین مشغول نوسازی و تقویت نیروی دریایی خود است و به نظر می‌رسد می‌خواهد در دریای اطراف خود قدرت‌نمایی کند. از سوی دیگر چنانکه در خبرها بود چین به صادرات اسلحه و هواپیماهای جنگی (جنگنده‌هایی که بر اساس مدل روسی ساخته شده) دست زده است. این اخبار ممکن است دوباره مساله قدرت‌نمایی قدرت‌های اصلی دنیا یعنی آمریکا و چین را پیش بیاورد. مهم این

هوادار شد
اقتصادی چین
از سال ۱۹۵۲
تا ۲۰۰۷



است که قضیه از حد متعارف خارج نشود. دنیای آینده یا یک دنیای یکپارچه است که همه کشورها هم در حال تبادل کالا و خدمات هستند یا دوباره مسابقه تسلیحاتی، جنگ‌های منطقه‌ای و سایر عوارض سال‌های جنگ سرد پیش خواهد آمد.

اگر چین فکر می‌کند که آمریکا مانند شوروی مضمحل خواهد شد و چین قدرت بلامنزع، باید گفت که در محاسبه اشتباه کرده است. نفع چین در ایجاد آرامش در منطقه و رقابت صلح‌آمیز با آمریکاست. در همین زمینه باید از رفتارهای استعماری با استعمارگونه چین در آفریقا یاد کرد. چین به سرمایه‌گذاری در این کشورها دست‌زده ولی رفتارش با این کشورها و مردمان آنها به گونه‌ای است که به رفتار استعمارگران انگلیسی و فرانسوی قرن نوزدهم پهلوی می‌زند. این روش، خواهی نخواهی واکنش‌هایی را به دنبال خواهد آورد که به نفع چین نخواهد بود. مساله چهارم سیستم آموزشی و پژوهشی چین است. تا زمانی که کشوری در تلاش برای رسیدن به کشورهای پیشرفته

است، تقلید راهکار است. چون از نوآوری و اختراع بسیار آسان تر است. کافی است که کتاب های ریاضی، فیزیک، شیمی، مهندسی، زیست شناسی و اقتصاد و غیره را از زبان انگلیسی ترجمه و در اختیار دانشگاه ها قرار داد. بهترین شاگردان کسانی هستند که درس ها را آنطور که استاد گفته بیاموزند و پس بدهند. هر شرکتی هم می تواند کالا و تولیدات کشورهای دیگر را بخرد آنها را مهندسی وارونه (reverse engineering) کند و همان کالا را ارزان تر به بازار عرضه کند. ولی وقتی کشوری در رده اول جهان قرار می گیرد کار مشکل تر می شود چون باید با اختراع و نوآوری پیشرفت کند. سیستم آموزشی باید طوری باشد که افراد را کنجکاو و سوال کننده بار آورد. شرکت ها نیز باید انگیزه نوآوری و قبول ریسک داشته باشند. چین هنوز در این راه گام نگذاشته و کم کم دارد دیر می شود.

وضعیت امروز اقتصاد چین چگونه است؟ آیا این کشور با اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد به پیش می رود یا هنوز هم حلقه های کمونیسم بر پای اقتصاد این کشور است؟ چگونه می توان این سرعت بالا در پیشرفت و توسعه اقتصادی را برای کشوری توجیه کرد که در سال هایی نه چندان دور حتی قادر نبود نیازهای اولیه مردمش را تامین کند.

در زمینه اقتصادی پیشرفت چین در خور تحسین است. سیستم اقتصادی هم عمدتاً بر اساس بازار آزاد عمل می کند. امروز نمی توان از حلقه های کمونیسم بر دست و پای اقتصاد چین گفت ولی هنوز برخی قید و بندها مانع شکوفایی کامل اقتصاد چین هستند. به نظر می رسد که دولت چین هم چنان به ایده های مرکانتیلیست ها (mercantilism) که می خواستند بیشتر صادر کنند و طلا و نقره در کشور جمع کنند، چسبیده است. دولت چین باید روند اصلاحات اقتصادی را از دست ندهد. مسأله اول شناور کردن پول چین است که البته باید به تدریج انجام شود.

آیا با توجه به نظام سیاسی بسته چین می توان گفت توسعه اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی است و حتی می توان در کشوری کمونیستی چون چین با خط قرمزهای متعدد سیاسی و نظامی دیکتاتور مابانه، اقتصادی پیشرو داشت؟

مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به هم وابسته اند و بی شک باید هماهنگ پیش روند و حداقل فاصله آنها بسیار زیاد نباشد. اما اگر بخواهیم اولیوی برای جنبه های سیاسی و اقتصادی قائل باشیم به نظر من در درجه اول مسأله امنیت است. کشوری که امنیت ندارد و در هر گوشه، خانی یا دسته ای حساب خود را جدا می کنند، پیشرفت اقتصادی نخواهد داشت. مردمی که به نان شب محتاج باشند دنبال مردم سالاری، آزادی بیان و حقوق اقلیت ها نخواهند بود. بنابراین چه در مورد چین و چه در مورد سایر کشورها توسعه اقتصادی باید مقدم بر توسعه سیاسی باشد. در چین و در کشورهای دیگر شاهد بوده ایم که در عین حفظ یک نظام دیکتاتوری سیاسی، اقتصاد پیشرفت کرده است. چه بسا بتوان گفت که یک نظام دیکتاتوری در آغاز کار زمینه را برای پیشرفت

اقتصادی فراهم می کند. به این معنی که امنیت را برقرار می سازد. ولی نظام سیاسی باید به تدریج خود را توسعه داده و مدرن سازد. اگر فاصله عظیمی بین نظام سیاسی و سطح زندگی اقتصادی ایجاد شود، فروپاشی سیستم را به دنبال خواهد آورد. واقعیت این است که یک سیستم دیکتاتوری خشن را می توان بر مردمی فقیر و بیچاره تحمیل کرد. ولی اگر وضع اقتصادی پیشرفت کرد و مردم از مزایای گوناگون بهره مند شوند دیگر چنان سیستمی دوام نخواهد آورد. حال یا ساختار سیاسی به تدریج و در صلح و صفا تغییر خواهد کرد و به سیستمی مردمی و مردم سالارانه تبدیل خواهد شد، یا نتیجه قهری آن انقلاب و فروپاشی خواهد بود. شاید به این دلیل است که برخی رژیم های خشن مانند کره شمالی و زیمبابوئه مردم را در فقر مطلق نگه می دارند.

به این ترتیب در مدت کوتاهی چین می تواند به همین منوال پیشرفت اقتصادی داشته باشد. ولی ساختار سیاسی فعلی نمی تواند برای همیشه دوام داشته باشد. مردمی که همه چیز دارند می خواهند آزاد زندگی کنند. مسأله دیگر این است که همانطور که قبلاً اشاره کردم پیشرفت فنی و تکنولوژی، نوآوری و کارآفرینی از لوازم پیشرفت اقتصادی برای یک کشور پیشرو است. دیگر صرف تقلید از دیگران نمی تواند کار ساز باشد. بنابراین سیستم آموزشی و جامعه علمی باید دگرگون شود و این خود مستلزم آزادی اندیشه است. چین باید به تدریج سیستم سیاسی خود را باز کند، انتقاد را تحمل و آزادی بیان را تضمین کند.

این گفته که برخی اقتصاددانان معتقدند چین اقتصادی شکننده دارد و به علت سرعت بالای توسعه نتوانسته زیر ساخت های مناسب برای حفظ این توسعه را فراهم کند تا چه میزان درست است؟ آیا اقتصاد چین همچنان به پیشروی و توسعه ادامه خواهد داد یا شکست خواهد خورد؟ آیا زیربنایی که چین برای اقتصاد خودش دست و پا کرده پوشالی است؟

پیشرفت های اقتصادی تنها در موارد نادر هماهنگ صورت می گیرند. هر کشوری که به سرعت توسعه و رشد را تجربه کند ناگزیر با ناهماهنگی و تنگنا مواجه خواهد شد. این کمبودها ممکن است در مورد زیربنای فیزیکی مانند راه ها، بندرها، وسایل ارتباط جمعی، وسایل تأمین آب و انرژی و مانند آنها باشد. از سوی دیگر سیستم پولی و مالی یا بوروکراسی دولتی ممکن است عقب مانده باشد و مانعی در راه رشد سریع ایجاد کند. یا ممکن است مشکل در نهادهای زیربنایی مانند سیستم آموزشی و پژوهشی و سیستم قضائی و مانند

**نگاهی به تجربه
کشورهای گوناگون
نشان می دهد که
راه و رشد شکوفایی
اقتصادی، بازار آزاد،
تضمین مالکیت
خصوصی و محدود
کردن دخالت دولت
است. همینطور
راه دستیابی به
پیشرفت های فنی
و علمی، اختراع و
اکتشاف و نوآوری
آزادی اندیشه و
بیان است**

اینها باشد. در کوتاه مدت چین برخی مسائل زیربنایی از نوع اول را دارد که ممکن است موانعی در برابر رشد سریع آن ایجاد کنند. یک علت سرمایه گذاری چین در آفریقا دقیقاً برای به دست آوردن برخی مواد اولیه است. ولی این مشکلات طبیعی است و چین قادر خواهد بود با تخصیص منابع این مشکلات را حل کند. همانطور که پیش از این گفتم سیستم مالی چین نیز نیازمند به روز شدن است اگر نه مشکل ایجاد خواهد کرد. ولی زیربنای بلندمدت مانند سیستم آموزشی و پژوهشی و ساختار سیاسی از مقوله دیگری است. چین باید به تدریج برای تغییرات بلندمدت آماده شود و گرنه همانطور که اشاره کردم زیان بزرگی خواهد دید.

آیا مدل چینی اقتصاد می تواند الگویی مناسب برای کشورهای در حال توسعه دیگر باشد یا خیر؟ آیا

دیگر کشورها می توانند به عنوان نمونه از چین الگوبرداری کنند و حتی در صورت وجود نظام سیاسی محدود اقتصاد خود را توسعه دهند؟

به طور کلی می توان گفت که هیچ اقتصادی نمی تواند الگویی صد درصد برای کشور دیگری باشد. اما در هر مورد می توان درس های فراوانی از عملکرد اقتصادهای دیگر گرفت. نگاهی به تجربه کشورهای گوناگون نشان می دهد که راه و رشد شکوفایی اقتصادی، بازار آزاد، تضمین مالکیت خصوصی و محدود کردن دخالت دولت است. همینطور راه دستیابی به پیشرفت های فنی و علمی، اختراع و اکتشاف و نوآوری آزادی اندیشه و بیان است. اینها را می توان آموخت و به کار برد. ولی نمی توان گفت که مثلاً چون چین دیکتاتوری حزب کمونیست را با بازار آزاد یکجا داشته پس می توان همین کار را در برزیل یا آفریقای جنوبی تکرار کرد. چنین فکری البته از خرد دور است.

در نهایت این که تا چه میزان به این سخن ناپلئون در مورد چین (اقتصاد) صحه می گذارید که گفت: چین یک اژدهای خفته است. بگذارید این اژدها بخواهد چون اگر بیدار شود جهان را متحیر خواهد کرد.

چین هم اکنون دنیا را متحیر کرده است. ولی هر کشوری که عزم خود را جزم کند و به راه اصلاحات گام بگذارد چنین خواهد کرد. فرق چین این است که کشور بزرگ و پرجمعیتی است. جمعیت زیاد طبیعتاً هر تکانی بخورد موج بزرگتری ایجاد می کند. در برابر چین، آمریکا و واقع دنیا دو راه وجود دارد. راه تضاد و تنش و درگیری یا راه همکاری و بنیان گذاری اقتصادی به هم پیوسته و جهانی که در آن پیشرفت یک کشوری برای دیگران ترسی ایجاد نمی کند. اگر به این راه برویم حرف ناپلئون مربوط به تاریخ خواهد بود، آن هم تاریخ قرن نوزدهم. →